



وَمَا أَشْكِرُكَ رَسُولٌ فَخَذَّوْهُ وَمَا أَشْكُرُكَ عَمَّا أَتَوْا

تمت طباعت جامع عباد او حاملانها عباد الحق ربهم المجدد انما شمس كرم الله في

# جامع عبادى

درست يابی در متن و بر حاشیه

## در حبه الصلوة

مسنونيات العالم اکمل والمتقى الفاضل شيخ بهار الدين محمد الامامى صاحب جامع سيد عبد الحليم بن زين

درین فصل از شیخ زین الدین بن علی بن طایف بن جاکو



[illegible]





در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز جمیع باشد و اما جایکه احتیاج به هیچ  
از وضو و غسل تیمم نیست آن نماز است که احتیاج به آن ندارد و بجا جنب زن  
و نماز نیست می تواند کرد **فصل باب غصبی وضو و غسل درست نیست و پاک غصبی**  
هم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل تیمم صحیح نیست و کفش غصبی حکم گمان  
می آید و کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هر چند زمین سیاح باشد اما اگر کفش غصبی پاک  
باشد و بر آن قرار گرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش  
درست **فصل در آداب نمازخانه رفتن بست و یک چیز است سه چیز واجب است** و چیز  
بست پنج چیز سنت است و پشت چرخ کرده اما آن سه چیز که واجب است اول پوشانیدن  
پن از محرم اما از طفل که پاک که تمیز نداشته باشد لازم نیست و دوم انگه از قبله خوف نشین  
بر روی و پشت بقبله نکند سوم خرج بول را با آب مطلق طهارت دادن نه با آب مضان  
غلاب و امثال آن و نه بکلیج که آن مذرب است ثانی است اما خنجر غایب را که حوالی موضع پاک  
ه نشسته باشد بکلیج و آله و پنبه و امثال آن طاهره است و آن گردانید هر چند که آب مایه باشد  
زیم است که از سده نوبت که منبر باشد اگر چه بد و نوبت پاکتر پاک شود اما اگر حوالی موضع را  
ه کرده باشد پاک کردن حوالی آن را آب می باید پس و اما آن پنج چیز که  
مست اول خنجر غایب را بگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که  
ست آن حلاست و دوم سچیر پاک کردن که خودی باشد مثل میوه و غیره  
م باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چپس رم سچیری پاک کردن که حرام  
مثل کاغذ یک علم دین بر آن نوشته باشد و اگر یکی ازین سه چیز اول پاک کند  
هر سه شود اما آن فعل حرام است اما اگر آخرین پاک کند از روی تخفیف کاف و شود  
پستی است بجا کردن که در آن دست انگشتی باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشد  
نام کسی از ائمه معصومین علیهم السلام هر گاه گمان آن باشد که نجس میشود اما آن پنج  
در سنت اول آنست که در جای نشیند که یکس و در نه بیند شگل و دلی این بودی

ایشان باشند بکلیج و آله و پنبه و امثال آن طاهره است و آن گردانید هر چند که آب مایه باشد  
زیم است که از سده نوبت که منبر باشد اگر چه بد و نوبت پاکتر پاک شود اما اگر حوالی موضع را  
ه کرده باشد پاک کردن حوالی آن را آب می باید پس و اما آن پنج چیز که  
مست اول خنجر غایب را بگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که  
ست آن حلاست و دوم سچیر پاک کردن که خودی باشد مثل میوه و غیره  
م باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چپس رم سچیری پاک کردن که حرام  
مثل کاغذ یک علم دین بر آن نوشته باشد و اگر یکی ازین سه چیز اول پاک کند  
هر سه شود اما آن فعل حرام است اما اگر آخرین پاک کند از روی تخفیف کاف و شود  
پستی است بجا کردن که در آن دست انگشتی باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشد  
نام کسی از ائمه معصومین علیهم السلام هر گاه گمان آن باشد که نجس میشود اما آن پنج  
در سنت اول آنست که در جای نشیند که یکس و در نه بیند شگل و دلی این بودی



دوم در وقت داخل شدن بطهارت خانه پای چپ خود را پیش کن و در وقت بیرون آمدن  
پای راست را سوم آنکه در وقت طهارت کردن بگویی بدن خود را بر پای چپ نهادن و چهارم آنکه بگویی  
از مقدار تریخ و کس مسخ نماید و همچنین بعد از این پنج ذکر تا ششصد و بعد از آن تسبیح و ذکر امین تا پنج بار  
اول مقدار طهارت و بعد بعد از آن ذکر را و اما آن بهشت چیزی که در وقت طهارت که از بعضی آن درون  
آن کرده است اول روی خود را با پشت خود را بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن بعضی دیگر آنرا  
یا ماه بجهتین و یا بدو بجانب با کردن دوم بدست راست استنجا کردن سوم بول کردن و ریزش  
آنکه میماند باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن و در سوراخهای حیوانات مثل بوی و مار  
و مثال نهنگ طهارت کردن در شراب و در جای که مردم از نجاسات از بوی بریدارند و در جای که  
در نجاسات است و نه شش طهارت کردن در زیر و نری که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد و بقیه  
طهارت کردن در آب خواه روان باشد خواه است و به شش طهارت کردن در وقت طهارت کردن  
که کسی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی کردن دوم آیه الکرسی خواندن سوم حکایت اذان یعنی هر چه  
که یا میگوید نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزد آن امر فوت شود و بداند که طهارت  
یا سوگند است بر نیست قریب دلی آن صحیح نیست یا احتیاج بر نیست قریب ندارد و دلی آن صحیح است  
نوع اول طهارت تحقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم از آنکه نجاست است و آنکه  
نوع اول در تمهید بیان میشود **مقصد اول** در بیان احکام وضو و آنکه نجاست است که تعلیق این وضو  
ساقط در او از آنکه نجاست و یک امر واجب است و نجاست امر مستحب و آنکه امر مکروه و اما نجاست و یک امر  
واجب است اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساقط بر روی قرار گیرد نجاست نباشد پس اگر زمین  
نجاستی وضو بسیار وضو با طهارت و همچنین بر فرش نجاستی وضو ساقط با طهارت اگر چه زمین نجاستی  
نباشد اما در جایی نجاستی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش نجاستی وضو  
جائز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتاب و نقره یا طلا درست است  
اگر درست بریزد اما آن فعل بیسنی ریختن آب از آن آفتاب بدست جهت شستن  
رو دست مرام است دوم آنکه میباید که آب وضو طاهر باشد و نجاست آب نجاست نباشد پس اگر در

فصل اول در بیان نجاست  
آنکه در وقت طهارت کردن بگویی بدن خود را بر پای چپ نهادن و چهارم آنکه بگویی  
از مقدار تریخ و کس مسخ نماید و همچنین بعد از این پنج ذکر تا ششصد و بعد از آن تسبیح و ذکر امین تا پنج بار  
اول مقدار طهارت و بعد بعد از آن ذکر را و اما آن بهشت چیزی که در وقت طهارت که از بعضی آن درون  
آن کرده است اول روی خود را با پشت خود را بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن بعضی دیگر آنرا  
یا ماه بجهتین و یا بدو بجانب با کردن دوم بدست راست استنجا کردن سوم بول کردن و ریزش  
آنکه میماند باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن و در سوراخهای حیوانات مثل بوی و مار  
و مثال نهنگ طهارت کردن در شراب و در جای که مردم از نجاسات از بوی بریدارند و در جای که  
در نجاسات است و نه شش طهارت کردن در زیر و نری که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد و بقیه  
طهارت کردن در آب خواه روان باشد خواه است و به شش طهارت کردن در وقت طهارت کردن  
که کسی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی کردن دوم آیه الکرسی خواندن سوم حکایت اذان یعنی هر چه  
که یا میگوید نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزد آن امر فوت شود و بداند که طهارت  
یا سوگند است بر نیست قریب دلی آن صحیح نیست یا احتیاج بر نیست قریب ندارد و دلی آن صحیح است  
نوع اول طهارت تحقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم از آنکه نجاست است و آنکه  
نوع اول در تمهید بیان میشود **مقصد اول** در بیان احکام وضو و آنکه نجاست است که تعلیق این وضو  
ساقط در او از آنکه نجاست و یک امر واجب است و نجاست امر مستحب و آنکه امر مکروه و اما نجاست و یک امر  
واجب است اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساقط بر روی قرار گیرد نجاست نباشد پس اگر زمین  
نجاستی وضو بسیار وضو با طهارت و همچنین بر فرش نجاستی وضو ساقط با طهارت اگر چه زمین نجاستی  
نباشد اما در جایی نجاستی وضو درست است اگر چه نماز درست نیست و در کفش نجاستی وضو  
جائز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتاب و نقره یا طلا درست است  
اگر درست بریزد اما آن فعل بیسنی ریختن آب از آن آفتاب بدست جهت شستن  
رو دست مرام است دوم آنکه میباید که آب وضو طاهر باشد و نجاست آب نجاست نباشد پس اگر در





نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافیست اما آنچه در بعضی اوقات  
 در شستن آن واجب است و آنچه در محاسن از سرخ گشته باشد شستن آن واجب  
 شستن دست راست است از مرفق تا مگر انگشتان و اگر شخصی دستش زیاد و  
 و اصلی از آنکه معلوم نباشد واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زانوها را بشوید  
 مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست و شستن  
 چپ است بطریق دست راست یا از مرفق مسح موی سر که بالای پیشانیست یا جا  
 آنجا موی نباشد و میباید که هیچ باب تان نه نباشد و در دهم مسح پاهاست  
 انگشتان تا بند پای و این نیز میباید که باب تان نه نباشد و دهم مسح پاهاست  
 طریق چهارم هم آنکه هر سه مسح بر تری وضو نباشد نه باب تان نه پس اگر بر دست  
 باقی نباشد از موی ریش یا بر فک گیر و مسح نماید یا نوز دهم موالا تست یعنی پای  
 آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید  
 کرده اما وضوی او درست است اما اگر آنقدر صعب کند که رو خشک شود و بعد از آن  
 بشوید وضوی او باطلست و همچنین در باقی اعضا شستن دهم ترتیب وضو است با  
 پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوا  
 و بعد از آن دست چپ را و مسح پاهاست از جهتین جایز دانسته اند که اول پاها  
 مسح کند و بعد از آن پای راست را نهفتند هم آنکه با نیت قرب چیزی دیگر قصد کند  
 ساختن اعضا یا چک از دست و در بر لخت کردن چپ هم آنکه در شستن رو و دست  
 بزیاید پس اگر بر عکس کند وضو باطلست اما سید مرتضی عکس را جایز میدانند و باقی محبت  
 موافقت نکرده اند و نوز دهم آنکه وضو افعال منور یا آرایش اگر شخصی بیک آرایش بر روی او بر  
 اگر آنکه شستن یا بپایا قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد و در وضو و  
 شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اگر آن شخص مسح و واجبست مسح و دادن اگر  
 بستم آنکه آب وضو بر روی دستمدار و آن شود پس اگر دست تری را زود بر روی

در شستن آن باید بر آن صبر  
 نیست و آن نمود و بپوشیدن به محض است  
 دیگر که از آنکه مرفق تا مگر انگشتان  
 کردن مرفق تا مگر انگشتان و اگر شخصی دستش زیاد و  
 و اصلی از آنکه معلوم نباشد واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زانوها را بشوید  
 مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست و شستن  
 چپ است بطریق دست راست یا از مرفق مسح موی سر که بالای پیشانیست یا جا  
 آنجا موی نباشد و میباید که هیچ باب تان نه نباشد و در دهم مسح پاهاست  
 انگشتان تا بند پای و این نیز میباید که باب تان نه نباشد و دهم مسح پاهاست  
 طریق چهارم هم آنکه هر سه مسح بر تری وضو نباشد نه باب تان نه پس اگر بر دست  
 باقی نباشد از موی ریش یا بر فک گیر و مسح نماید یا نوز دهم موالا تست یعنی پای  
 آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید  
 کرده اما وضوی او درست است اما اگر آنقدر صعب کند که رو خشک شود و بعد از آن  
 بشوید وضوی او باطلست و همچنین در باقی اعضا شستن دهم ترتیب وضو است با  
 پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوا  
 و بعد از آن دست چپ را و مسح پاهاست از جهتین جایز دانسته اند که اول پاها  
 مسح کند و بعد از آن پای راست را نهفتند هم آنکه با نیت قرب چیزی دیگر قصد کند  
 ساختن اعضا یا چک از دست و در بر لخت کردن چپ هم آنکه در شستن رو و دست  
 بزیاید پس اگر بر عکس کند وضو باطلست اما سید مرتضی عکس را جایز میدانند و باقی محبت  
 موافقت نکرده اند و نوز دهم آنکه وضو افعال منور یا آرایش اگر شخصی بیک آرایش بر روی او بر  
 اگر آنکه شستن یا بپایا قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد و در وضو و  
 شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اگر آن شخص مسح و واجبست مسح و دادن اگر  
 بستم آنکه آب وضو بر روی دستمدار و آن شود پس اگر دست تری را زود بر روی

جامع غمامی

15

9

حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام حضرت  
شیخنا حضرت استاذنا حضرت ابو  
سید خاق و اجیب است و بعد از وفات  
امام حسن علیہ السلام و بعد از وفات  
امام حسین علیہ السلام و بعد از وفات  
امام زین العابدین علیہ السلام و بعد از وفات  
امام محمد باقر علیہ السلام و بعد از وفات  
امام جعفر صادق علیہ السلام و بعد از وفات  
امام موسیٰ کاظم علیہ السلام و بعد از وفات  
امام رضا علیہ السلام و بعد از وفات  
امام محمد تقی علیہ السلام و بعد از وفات  
امام حسن عسکری علیہ السلام و بعد از وفات  
امام صاحب الزمان علیہ السلام که امام این  
زمان است و غایب است و ظاهر  
خواهد شد و عالم پر از عدل و داد خواهد بود  
و همه کافران و منافقان را بین حق





[illegible]







را تا هر وقت که نوبت پیش از غسل شود چهارم تنه نوبت منقضی کردن پنجم نوبت استنشاق کردن  
 ششم سواک کردن هفتم نگاه کردن بر یک از سر و جانب راست و چپ و راسته نوبت ششم  
 هفتم دست بر بدن مالیدن ثم اعضا را با پای و پایی شستن بی انگشتی در میان شستن  
 اعضا واقع شود و هفتم شستن سر و گردن با دست راست یا زدهم و نهم غسل کردن در میان شستن  
 انگشتان هر یک از انگشتان و انگشتان را با دست راست یا زدهم و نهم غسل کردن در میان شستن  
 و الله اعلم بالصواب فان الله وحده العباد و هو العزيز الحكيم  
 و از دهم آنکه غسل قیامی را غسل را تا کسی اختیار نماید میز و نیم آنکه در وقت غسل فوطه داشته  
 باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل سه مرتبه نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس و وضو  
 بر غسل مقدم دارد و پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود و این دعا بخواند **اَللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي**  
**وَسَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** و بعد از آن **خَيْرُكُمْ اَلَّذِي خَلَقَ لِي مِنْ التُّرَاكِينِ**  
**وَابْتَدَأَ بِي مِنَ التَّوْحِيدِ** فصل اگر شخصی را در آنانی غسل از اعضا یا اجزای واقع  
 شود و شل بول یا مدفوع اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل تمام کند و وضو بسیار و بزرگ  
 چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که هر  
 غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسیار و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو بزرگ و بزرگ  
 و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و ازین سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال شده  
 باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل طوبی از و بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است  
 یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و اعتبار از بول نیز کرده باشد آن غسل نماز میتواند  
 کرده و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما اعتبار از بول نکرده بزرگ است که وضو بسیار و  
 اگر نه بول کرده باشد و اعتبار از منی بزرگ است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی است بزرگ  
 کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد آن غسل نماز میتواند کرده و وضو لازم نیست  
 و اگر بول کردن قادر بود و غسل را از سر گیرد فصل جنابت است اگر چه است و وقت آنکه کرده اما  
 پشت است اگر چه از آن واجب و مستحب است که نماز میزد چنانکه گفته شد و دوم آنکه اگر چه وضو لازم نیست

چون وضو سازد و نوبت کند است  
 آنست که آب را از جانب بالا سر  
 و دست نگاه دارد و سر را با دست راست یا زدهم و نهم  
 از سر و جانب راست یا زدهم و نهم غسل کردن در میان شستن  
 این گویند و باقی را با انگشتان و انگشتان را با دست راست یا زدهم و نهم  
 میگویند اگر کسی را در آنانی غسل از اعضا یا اجزای واقع  
 شود و شل بول یا مدفوع اگر آن غسل غیر غسل جنابت است  
 غسل تمام کند و وضو بسیار و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند  
 و وضو بزرگ و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و ازین سه قول  
 قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت  
 کند و بعد از غسل طوبی از و بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است  
 یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و اعتبار از بول نیز  
 کرده باشد آن غسل نماز میتواند کرده و وضو لازم نیست و اگر بول  
 کرده اما اعتبار از منی بزرگ است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی  
 است بزرگ کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد  
 آن غسل نماز میتواند کرده و وضو لازم نیست و اگر بول کردن قادر  
 بود و غسل را از سر گیرد فصل جنابت است اگر چه است و وقت آنکه  
 کرده اما پشت است اگر چه از آن واجب و مستحب است که نماز میزد  
 چنانکه گفته شد و دوم آنکه اگر چه وضو لازم نیست

۱۵  
در طهارت











پایند و طهارت فیصل بیان میفرماید

[illegible]

Figure 6





جامع عباسی

به قیام آنکه اگر سرد رو کا فوراً نیت نشود و عوض آن دو نوبت آب خالی بشویند ششم آنکه اگر  
 آب متعذر باشد او راسته تیمم و سه نوبت غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم  
 این نیت را عوض آب سرد واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب  
 سرد عوض آب کا فور و در سوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را  
 بر خاک زنند و پیشانی نیت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر سه نوبت را بر خاک زنند  
 کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را هم آنکه آب غسل طاهر  
 باشد و تیمم آنکه آب مضاف نباشد یا از تیمم آنکه غصبی نباشد و از تیمم آنکه خسته و زمین که بر آن  
 غسل سیر بر غصبی نباشد فصل و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه چون نیت را خواستند که  
 غسل بکنند بقیه سیر این او را تا به زل زل بکنند اما بر خضت و ارشاد که در ثانی بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا  
 مجنون باشد در بدن پیر این نیت جایز نیست و دوم آنکه در وقت پیر این نیت کردن او را به پیکر و  
 بلکه چنان بر پشت خوابانیده پیر این را از زیر او بکشند و تیمم آنکه انگشتان او را بر هر چیزی بماند  
 آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار و بقیه باشد ششم آنکه نیت آبی که او غسل  
 جدا میشود و گوی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میان نیت و آسمان  
 حاکمی باشد مثل سقف یا شا میانه و غیر آن هفتم آنکه نیت را قبل از غسل بکند از  
 غسل وضو و سه نوبت و درین وضو وضو استنشاق سنت نیست هشتم آنکه نیت را  
 در وقت غسل دادن در جانب راست نیت باشد تیمم آنکه غسل قبل از هر یک از  
 سه غسل و دست خود را تا مرفق بشوید و تیمم آنکه آب سرد را بر هر یک از دستا کف کند و کف  
 آن سه نیت را بشوید یا از تیمم آنکه عورتین نیت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشند و تیمم  
 و از تیمم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سه جانب راست و جانب چپ را سه نوبت  
 بشوید یا از تیمم آنکه در غسل اول و دوم سه نوبت و نیت بکشد چهارم آنکه اگر نیت  
 جنب باشد او را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنب و سه نوبت قبل ازین گذشت  
 و نیت چنین کند که غسل جنب تیمم این نیت را سنت تقرب بخدا پانزدهم آنکه چون

آن که اگر سرد رو کا فوراً نیت نشود و عوض آن دو نوبت آب خالی بشویند ششم آنکه اگر  
 آب متعذر باشد او راسته تیمم و سه نوبت غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم  
 این نیت را عوض آب سرد واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب  
 سرد عوض آب کا فور و در سوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را  
 بر خاک زنند و پیشانی نیت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر سه نوبت را بر خاک زنند  
 کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را هم آنکه آب غسل طاهر  
 باشد و تیمم آنکه آب مضاف نباشد یا از تیمم آنکه غصبی نباشد و از تیمم آنکه خسته و زمین که بر آن  
 غسل سیر بر غصبی نباشد فصل و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه چون نیت را خواستند که  
 غسل بکنند بقیه سیر این او را تا به زل زل بکنند اما بر خضت و ارشاد که در ثانی بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا  
 مجنون باشد در بدن پیر این نیت جایز نیست و دوم آنکه در وقت پیر این نیت کردن او را به پیکر و  
 بلکه چنان بر پشت خوابانیده پیر این را از زیر او بکشند و تیمم آنکه انگشتان او را بر هر چیزی بماند  
 آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار و بقیه باشد ششم آنکه نیت آبی که او غسل  
 جدا میشود و گوی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میان نیت و آسمان  
 حاکمی باشد مثل سقف یا شا میانه و غیر آن هفتم آنکه نیت را قبل از غسل بکند از  
 غسل وضو و سه نوبت و درین وضو وضو استنشاق سنت نیست هشتم آنکه نیت را  
 در وقت غسل دادن در جانب راست نیت باشد تیمم آنکه غسل قبل از هر یک از  
 سه غسل و دست خود را تا مرفق بشوید و تیمم آنکه آب سرد را بر هر یک از دستا کف کند و کف  
 آن سه نیت را بشوید یا از تیمم آنکه عورتین نیت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشند و تیمم  
 و از تیمم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سه جانب راست و جانب چپ را سه نوبت  
 بشوید یا از تیمم آنکه در غسل اول و دوم سه نوبت و نیت بکشد چهارم آنکه اگر نیت  
 جنب باشد او را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنب و سه نوبت قبل ازین گذشت  
 و نیت چنین کند که غسل جنب تیمم این نیت را سنت تقرب بخدا پانزدهم آنکه چون

در وقت غسل دادن













جامع عباسی

بر سر قبر میت نصب نمایند و ششم آنکه کبی بر روی قبر بریزند باین طریق که اگر گریه می نمایند  
 یا آید و از جانب با چنان سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر بریزند و باید که نخفتن آنجا اول  
 تا آخر منقطع نشود و ششم و هفتم آنکه شخصی که این آب را میریزد در وقت ریختن رو قبل باشد  
 سنی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر بزنند بحدی که نشانی انگشتان بماند و کف  
 در وقت دست بر قبر نهادن رو قبل کنند سنی و دوم آنکه در آنوقت سورۀ انا انزلناه  
 فی لیلۃ القدر و صفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اَللّٰهُمَّ  
 جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَبَنِیْهِ وَاصْعَدِ الَیْکَ رُوحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضًا وَ اَنْتَ  
 اَسْمٰکَ قَبْرًا مِّنْ جَنَّتِکَ مَا تَقْبَلُ مِنْ عَمَلٍ یَّجُزُّ عَنْکَ وَ اگر میت زن باشد سجده نموده و بگوید  
 بیا و نرسد سنی و سوم آنکه در میت یا شخصی بر پشت او بعد از رفتن حاضران با و از بلند گفتن میت  
 کند باین طریق تلقین در قبر و اما آن که امر کرده است اول نقشن عورات یا چنان میت دوم دست  
 بر یکب نماز برداشتن سوم و میت در یکسای قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را چنانچه باغیان  
 فرش کردن پنجم ریختن خویشتان میت خاک و در قبر است ششم خاک بپاشد یعنی غیر خاکی که از قبر  
 بر سریده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مستقیم کردن یعنی با پای پشت ساختن هشتم سجده نمودن  
 قبر بعد از آنکه سینه شده باشد نهم بر قبر بکلیه کردن و پانزدهم و ششم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم  
 و بعد از آنکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن  
 میت خاک شده در این صورت واجبست که صورت قبر را در اطراف سازند و حرامست که نمایان گذارند  
 بلکه باید که با زمین برابر سازند تا کسی نتواند بگوید میت خود را و آنچه دفن نمایند اگر آن میت یکی از زنان  
 دین باشد و در این صورت باید که صورت قبر را نمایان گذارند تا زنان مکان از زیارت او بیرون بمانند  
 از جهت آنکه از قریب برسد و دست است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی ایشان را پیش  
 نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن که جَبْرِ اللّٰهُ  
 وَ هَمَّکُمْ وَ اَحْسِنْ عَنْکُمْ اَکْثَرُ وَ کَیْفَ تَمُوتُ اَکْثَرُ وَ تَمُوتُ سَتَ کَمَا سَدَّ وَ هَبْ اِیْشَانَکُمْ  
 وَ سَیِّئَاتِکُمْ مَّکْرُوهُ اَتَتْ نَزْلَ اِیْشَانَکُمْ خُورْدن مقدّم بر سوم و در بیان حکم تمیم بر یکب میت

از او را که عقلمند و با عقل است و ششم  
 که بر سر قبر بکشد و در وقت ریختن رو قبل باشد  
 سنی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر بزنند بحدی که نشانی انگشتان بماند و کف  
 در وقت دست بر قبر نهادن رو قبل کنند سنی و دوم آنکه در آنوقت سورۀ انا انزلناه  
 فی لیلۃ القدر و صفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اَللّٰهُمَّ  
 جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَبَنِیْهِ وَاصْعَدِ الَیْکَ رُوحَهُ وَ لَقِّهِ مِنْکَ رِضًا وَ اَنْتَ  
 اَسْمٰکَ قَبْرًا مِّنْ جَنَّتِکَ مَا تَقْبَلُ مِنْ عَمَلٍ یَّجُزُّ عَنْکَ وَ اگر میت زن باشد سجده نموده و بگوید  
 بیا و نرسد سنی و سوم آنکه در میت یا شخصی بر پشت او بعد از رفتن حاضران با و از بلند گفتن میت  
 کند باین طریق تلقین در قبر و اما آن که امر کرده است اول نقشن عورات یا چنان میت دوم دست  
 بر یکب نماز برداشتن سوم و میت در یکسای قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را چنانچه باغیان  
 فرش کردن پنجم ریختن خویشتان میت خاک و در قبر است ششم خاک بپاشد یعنی غیر خاکی که از قبر  
 بر سریده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مستقیم کردن یعنی با پای پشت ساختن هشتم سجده نمودن  
 قبر بعد از آنکه سینه شده باشد نهم بر قبر بکلیه کردن و پانزدهم و ششم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم  
 و بعد از آنکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن  
 میت خاک شده در این صورت واجبست که صورت قبر را در اطراف سازند و حرامست که نمایان گذارند  
 بلکه باید که با زمین برابر سازند تا کسی نتواند بگوید میت خود را و آنچه دفن نمایند اگر آن میت یکی از زنان  
 دین باشد و در این صورت باید که صورت قبر را نمایان گذارند تا زنان مکان از زیارت او بیرون بمانند  
 از جهت آنکه از قریب برسد و دست است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی ایشان را پیش  
 نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهت ایشان کردن که جَبْرِ اللّٰهُ  
 وَ هَمَّکُمْ وَ اَحْسِنْ عَنْکُمْ اَکْثَرُ وَ کَیْفَ تَمُوتُ اَکْثَرُ وَ تَمُوتُ سَتَ کَمَا سَدَّ وَ هَبْ اِیْشَانَکُمْ  
 وَ سَیِّئَاتِکُمْ مَّکْرُوهُ اَتَتْ نَزْلَ اِیْشَانَکُمْ خُورْدن مقدّم بر سوم و در بیان حکم تمیم بر یکب میت



باب دھرماتہ فیصلہ در بیان مغلزات وآبگر

پاسخ عباسی

زمین ختم آفتاب چنانکه آتش بیخ است حال ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص  
نهم اسلام و دهم زوال عین یازدهم مسح بطاسر و دوازدهم تعینت و احکام ازین طریقه  
دوازده گانه تفصیل مذکور میشود و اما احکام آب که اول پاک کننده است بدانکه آب  
یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که آنرا در عرف و عادت آب گویند بلی که  
تقیدی با او نباشد و آب مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق  
یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری بر چهار قسم است آب مساوی که آب که از کوه آب یا کوه  
و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم تقسیم شده اما آب جاری در شریع آبی است که از زمین بچرخش  
چاه و آن بلاقات نجاست نجس نمیشود و اگر چه کمتر از گرا باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست  
تغییر یابد و آب باران مادام که حی بار و حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد  
اگر متصل داده باشد که آن ماده که بیان داده برگزیده فصل و آن آب کربابی است که ساحت آن  
در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت شصت وجب باشد بوجبتوی انحلت  
و این بوزن یک هزار و دویست رطل عراق عرب است و هر رطل یکصد و سی و دهم قسمت  
و هر درمی چهل و هشت جزو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دصد و چهل  
متوسط است پس اگر هفت هزار و چهار صد و شصت و نه جزو متوسط است و این آب نجس  
بلاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست تغییر نشود پس بنا برین اگر دست  
شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فروبرد که یک که باشد بلی زیاده و کم آب آن حوض  
با تمام نجس میشود و بحجت آنکه معلوم است که اندکی از رنگ آن آب بخون تغییر یافته و همه  
آن که از گرت پس کل آن آب نجس است اما اگر دست شخص میول آلوده شده باشد  
و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن حوض که مساوی گرت فروبرد آب  
آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص ظاهر میشود و بحجت آنکه چیزی از آن نجاست تغیر  
نیافته اما اگر آب حوض زیاده از گرت باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب برنگ  
خون تغییر یابد و در صورت نجس باید کرد و اگر نجس آب آن حوض که تغیر یافته شده از گرت آن آب

که در این کتاب گنجی چو ستره در سن او جبه  
طبیعیان و فرمان بدار از سر و این کلمات  
در حقیقت نیست ناز است و عمدت  
در عبادات مشیت بهین نهست  
دربین فقرات مذکور است پس با  
اعتقاد بالایحیی التکلیف علیهم السلام  
با یکتا بودن یاری التکلیف علیهم السلام  
میراث است پیکران را شجابه بیرون  
نمی آید پناه بگیریم و اشجابه بیرون  
گفتند و خداوند خلق که نشود اسبیح  
مطلوبات خلاق را و داناست حج  
پندگان را از شر و سوء دیون فرزند و  
سرکش یاد و در مانده از رحمت حق بدیم  
است یعنی سنگباران کرده اند و را  
یا بهر چون از آسمان راند عبیه پیرشاید  
سوره حمی خواند بقصد دعوی یک

۲۹

خروج الصلوة

三

19







حلال باشد و خواه حرام بگویند که بعضی فرج و راعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت فرج خون معتدیر  
آمده باشد پس هر خون که بعد از بیرون آمدن خون معتدیر راعضای حیوان بماند طاهر است و خون  
آن خون حلال است چهارم منی حیوانی که خون جبهیده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه  
حرام چنانکه غیر سگ آبی که آن طاهر است اما هر سگ ششم خون غیر خوک غیر سگ آبی که آن  
و اگر سگی بگوید و بگوید ایشان حاصل شود پس اگر سگ شنبیه باشد نجس است و اگر گوشت  
شنبیه است یا پنج کلام از حیوان شنبیه نیست طاهر است اما اگر سگی خوک بگوید و بگوید حاصل شود و بگوید  
شنبیه باشد نجس است و خون آن میانه مجتهدین خلافت و احتیاط آنست که نجس است ششم کافره  
کافره می خواهد کافر حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذہب است  
که یهود و نصاری طاهرند و این مذہب ضعیف است هشتم هر چه است کننده است بشرط  
آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه یا زید سیدان نماز کردن و عبادت که آلوده نجس باشد و در  
سیدان نماز کردن و خانه که در آن خمر بوده باشد ششم شیر و انگور هرگاه بجوشد و چهار دانگ آن  
نم نشسته باشد و ششم تقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه است کننده نیست یا زید هم حیوانی که  
بسیر و بشرط آنکه در حال حیات خون جبهیده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد یا نجس است  
آن نجس است مگر اجزای که حسن و اردشش مو استخوان و شاخ و منم از حیوانی که نجس العین باشد  
و سید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حسن نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر  
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیس و فواسقه که آب قلیان  
ظرف را طهارت دهند باید که اول آنرا بجاک پاک بماند و بعد از آن دو نوبت آب بشویند اگر  
خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر چه شنبیه بجاک باشد مثل شنان و بوس عرض خاک  
میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک مکنوبت آب بشویند اگر آن ظرف را آب کثیفه مثل آب کبر و آب  
روان طهارت دهند مکنوبت و آب فرو بردن کافیه است بعد از آنکه بجاک مالیده باشد بعضی  
از مجتهدین بر آنند که اگر آب کثیف طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اولی است و اگر  
خوک ظرفی را بپسید بعضی از مجتهدین بر آنند که هفت نوبت آن ظرف را با آب باید شستن و بعضی

چون این کلام بود این بود که در طهارت نجس  
خون که در وقت فرج و راعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت فرج خون معتدیر  
آمده باشد پس هر خون که بعد از بیرون آمدن خون معتدیر راعضای حیوان بماند طاهر است و خون  
آن خون حلال است چهارم منی حیوانی که خون جبهیده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه  
حرام چنانکه غیر سگ آبی که آن طاهر است اما هر سگ ششم خون غیر خوک غیر سگ آبی که آن  
و اگر سگی بگوید و بگوید ایشان حاصل شود پس اگر سگ شنبیه باشد نجس است و اگر گوشت  
شنبیه است یا پنج کلام از حیوان شنبیه نیست طاهر است اما اگر سگی خوک بگوید و بگوید حاصل شود و بگوید  
شنبیه باشد نجس است و خون آن میانه مجتهدین خلافت و احتیاط آنست که نجس است ششم کافره  
کافره می خواهد کافر حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذہب است  
که یهود و نصاری طاهرند و این مذہب ضعیف است هشتم هر چه است کننده است بشرط  
آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه یا زید سیدان نماز کردن و عبادت که آلوده نجس باشد و در  
سیدان نماز کردن و خانه که در آن خمر بوده باشد ششم شیر و انگور هرگاه بجوشد و چهار دانگ آن  
نم نشسته باشد و ششم تقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه است کننده نیست یا زید هم حیوانی که  
بسیر و بشرط آنکه در حال حیات خون جبهیده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد یا نجس است  
آن نجس است مگر اجزای که حسن و اردشش مو استخوان و شاخ و منم از حیوانی که نجس العین باشد  
و سید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حسن نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر  
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیس و فواسقه که آب قلیان  
ظرف را طهارت دهند باید که اول آنرا بجاک پاک بماند و بعد از آن دو نوبت آب بشویند اگر  
خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر چه شنبیه بجاک باشد مثل شنان و بوس عرض خاک  
میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک مکنوبت آب بشویند اگر آن ظرف را آب کثیفه مثل آب کبر و آب  
روان طهارت دهند مکنوبت و آب فرو بردن کافیه است بعد از آنکه بجاک مالیده باشد بعضی  
از مجتهدین بر آنند که اگر آب کثیف طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اولی است و اگر  
خوک ظرفی را بپسید بعضی از مجتهدین بر آنند که هفت نوبت آن ظرف را با آب باید شستن و بعضی

تتمت المصنفه

که بطریق یسین سنگ است فصل اگر جامه مثلاً ببول نجس شده باشد و خواهند که از آب قلیل  
 طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده بحد آب بخیستن بر آن طاهر شود و احتیاج بآب بیشتر  
 نیست اما بسته شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد و دختر دوم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیم آنکه در  
 کمتر از دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند  
 یک نوبت بپاشند و یا از آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بپاشند و اگر ببول نجس شده باشد یک نوبت  
 آب ریختن یک نوبت اکثر و طاهر شود بعد از آن عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست  
 اما اگر در آب که آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن کافیت بعد از آنکه عین  
 نجاست از آن از آله شده باشد اکثر و لازم نیست و اگر پوست بپا زد و شک و یا بازش نمایند  
 و شمار آب قلیل طهارت دهند احتیاج بآب اکثر آن نیست و مالیدن آن کافیت و دیگر که  
 هر گاه جامه مثلاً نجس شود و نجاست که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیره آن و آنرا بشویند و رنگ  
 آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاک است و از آنکه آن رنگ لازم نیست فصل اگر ظروف  
 نجس مثل کاسه و دیگ و غیره خواهند که آب قلیل طهارت دهند یک نوبت در آن کنند و حرکت  
 دهند تا آب همه جای او برسد و آن آب را بریزند و نوبت دیگر آب در آن کنند و حرکت دهند و  
 بریزند آن ظروف طاهر میشود و اگر آن ظروف نجس در زمین محکم کرده باشند مثل دیکان کان کنند  
 آن لازم نیست و عین طهارت ملحق آن را در آن و اگر اندکی آب در آن براندازد آب بپاشند  
 بر دارند و بداند که در ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن  
 اما آن آب و طعام و میوه که در آن ظرف است حرام نمیشود لیکن از آن ظرف بیرون آوردن  
 آن بحد خوردن حرام است و نقیصه آنکه بر جای گذاردن و بعد از آن بخوردن حلال است و از آنجا  
 طلا و یا نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره آب بر نهد و یا بر دیگری بپاشد  
 ریختن و همچنین از دست طلا و نقره چیزی نوشتن و از سر مردوان طلا و نقره سر کشیدن اما  
 بقلع میل طلا و نقره حلال است و اگر بطاس یا کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورد واجب است که  
 پس خود را با طلا یا نقره آن سر بسازد و اگر ظرف مس طلا را بر آتش گذارد پس اگر از آن طلا حاصل شود

کسی که بپاشد از آن جانب راست از  
 کسی که بپاشد از آن جانب چپ  
 عین بر نهد از حق بدو نوبت است  
 جانب چپ از حق بدو نوبت است و چپ که آه کشند  
 در موه اندازد راست وسط است مثل آنکه  
 است و حق طریق وسط است مثل آنکه  
 است و در آب بپاشد از آن جانب چپ  
 بعضی در آب بپاشد از آن جانب چپ  
 کرده اند و چنانکه او قائل شده اند  
 بپاشد از آن جانب چپ  
 کمال شده اند و کافیه اند و راه است  
 در راه وسط راه است که اشتباه است  
 آنحضرت بعد از حضرت رسول بپاشد فاصله  
 کرده و یازده نفر از فرزندان آنحضرت  
 را بپاشد بعد از او امام خود شستن  
 و ستایست ایشان را در گشتار و کردار  
 در دنیا و آخرت و استقامت ایشان  
 در دنیا و آخرت و استقامت ایشان  
 در دنیا و آخرت و استقامت ایشان

پایہ مقصد اور بیان نماز واجبہ سنو

[illegible]

در بیان مسائل نماز باسک و واجبی و سنی است دوران مقدمه و سینه مطهر است  
و خاتمه است اما مقدمه بدر آنکه نماز باسک واجبی و اول نماز شبانه روزی که از نماز پیشین  
و دوم نماز جمعه شود نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز عید افغانه که همیشه ششم از آیات واجب  
و مشرف و زلزله و سایر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سیف و اشغال آن وقت نماز شبانه  
نماز یک یا دو روز واجب باشد و دوم نماز یک یا دو روز واجب باشد و اول نماز یک یا دو روز واجب باشد  
واجب شود و اول نماز یک یا دو روز واجب شود و اول نماز یک یا دو روز واجب شود و اول نماز یک یا دو روز واجب شود  
کتاب مذکور میشود است و چهارم از است اول نماز اول یومیکه در شهر باشد روز سبت است که گذارده شود  
نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
بجفت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سبت پنجم نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
گویند ششم نماز عید عید ششم نماز اول بر ماه ششم نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
صلی الله علیه و آله و اول نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
نصف شب ماه حجب بعد از نماز نصف شب ماه شعبان پنجم نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
بششم نماز وقت اداء سفر است و یکم نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
چهارم نماز روز نوروز مطلب اول در بیان نماز باسک و واجبی و سنی است دوران مقدمه و سینه مطهر است  
در نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است  
بر طرف کردن از بیان و چهارم ششم پیشین عید چهارم ملاطفت کردن مکان نماز که غرضی نباشد  
نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است و اول نماز یک یا دو روز واجب است

بتمفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار سیمت مذکور شد و سیمت اول در پوشیدن عورت و آن در زمان  
 و هجست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کند محرم باشد زنی و کینه از او خواه  
 نامحرم باشد پس اگر شخصی بخواهد تا یک خالی نماز گذارد و عورت خود را بپوشد نماز او باطلست و بپوشیدن  
 بپوشیدن قبل از بر وضو و هجست آمار زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف و دستها و کفها  
 اما اگر زن بپوشد پوشیدن سر و مو و رو واجب نیست و بپوشیدن بختی که در آن نماز گذارد واجب نیست و  
 متعلق است به سیمت و هجست امر سنت و باز زده ام کرده اینجا واجب اول وضو باشد و دوم  
 آنکه حریم شخص نباشد که مرد را نماز در حریم شخص جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریم  
 شخص نماز صحیح نیست اما این قول ضعیف است و جایز است مرد را در حریم پوشیدن در نماز بواسطه ضرورت  
 مثل شدت سرما یا دفع پیش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریم مرد و اجازت است بپوشیدن آنکه ملا باشد که نماز مرد  
 در طایط است چهارم آنکه طاهر باشد بگوشتش حلال آنکه اگر بر اجتناب از نجاست باشد که خون از آن مان  
 باشد پس آن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن در بدن و اجزای بدن باشد و اگر بپوشد کسی نتواند آن را بپوشد و جایز است  
 بآن نجس شود در آن حال آن جامه نجس است نماز او صحیح است بشرط آنکه بزرگ نجاست است و نجاست نجاست  
 سیم آنکه اگر زنی طهری را تربیت نماید خواه آن طفل پس باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد و نجاست  
 آنجا که بپوشد و نجاست آن طفل نجس شده باشد نماز او را نجاست صحیح است بشرط آنکه در شربانه روزی نجاست  
 آنجا که اطهارت دیده و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت و آن آنجا که بی فساد و نجاست  
 گذارد و شام و فتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر دریافته باشد چهارم آنکه خونی باشد  
 کمتر از مقدار دهم بخی و آن بقدر بند بالای انگشت زگی است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار  
 خون باشد نماز صحیح است و بر طرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان خود بجایمان بدن مسلمی  
 سه است کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس بر طرف کردن آن  
 بر طرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار دهم بخی باشد بچشم آنکه نجاست و نجاست  
 باشد که ستر عورت بآن نتواند پوشید و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست آن خلط باشد  
 یعنی یکی از آن هفت خون باشد که قبل از این مذکور شد ششم نجاستی که نماز گذارد و تا در بر آن که

و صاحبان و فاضلان و علما که ده است بلکه  
 بجا و آن و فاضلان بیشتر داده است پس  
 نعمت دین و محبت و بیعت و قریب  
 است العالمین است چنانکه در آیه دیگر  
 در شان شیعیان اعلی است علیهم السلام  
 و پیوسته است که هر که اطاعت خدا را  
 و رسول او کند در ولایت علی بن ابی طالب  
 و امامان از ذریت او پس ایشان در  
 بهشت بکار و میمانند که انجام کرده است

۳۵  
 در طایط

و صاحبان و پیغمبران و صدیقان و شهیدان  
 و اولاد شده است که در این پیغمبران حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله است و اولاد ایشان  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام و اولاد ایشان  
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و اولاد ایشان  
 صاحبان سائر ائمه هدی علیهم السلام پس  
 مراد از این آیه آنست که ماه رسول و اولاد  
 اعلی است و اولاد این بنام و مراد تابع ایشان







و در جاییکه چار یا بیان بسته میشود مثل طویل و مانند آن هر چند چهار بیان در آن نباشد چنانچه در هر  
 جاییکه است گذشته در خانه باشد یا نه و هم بر روی خوس گندم نماز گذاردن هر چند آنرا بگل اند  
 کرده باشد شانه و هم در خانه که اکثر اوقات در آنجا آتش میوزانند مثل قن حمام و غیره و چنانچه در  
 وقت نماز آتش خالی باشد به قدری که آتش در آنجا رود و در جای نماز گذاردن که در پهلوی ایستاده و قدم از نعل نماز  
 گذاردن خواهی بود باشد و خواه نامحرم بپوشد یا نه ایشان حالتی نباشد یا مقدار و در هر یک دست  
 دوری نباشد اما اگر زن در پیش سر و رو باشد که اهمیت بر طریقت داشته و احتیاج بجای نماز گذاردن  
 نیست و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مستحارن هم بپوشد یا نه و اگر نماز  
 آنرا که بپوشد بعد از آن دیگری گوید باطل میدانند و بشرط آنکه زن در پهلوی قرار نگیرد و هم نماز گذاردن  
 و حالتی یادوری ده نزع نباشد چنانچه نماز گذاردن بر آن خالی که موصوفان از سوراخ خود بیرون نمی آید  
 و هم در جاییکه حیوانات آنجا میروند و شوره زار نماز گذاردن بست و یکم بر روی برن نماز  
 گذاردن بست و دوم در گدازگاه آب نماز گذاردن هر چند آنجا آب نباشد بست و سوم بر روی ریگ نماز  
 نماز گذاردن بست و چهارم در جاده راه نماز گذاردن بست و پنجم در زمینیکه شقاق روییده باشد نماز  
 کردن بست و ششم نماز کردن در خانه که در صحنه باشد بست و هم در جاییکه تران میخوانند یا بهر چه که از شتر خانه  
 فصل در بیان احکام مساجد و مسجد بنیادان بدانکه مسجد بنیادان و عمارت کردن ثواب عظیم است  
 و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که هر کس مسجدی بنیاد کند خدا تعالی جهت او خانه و  
 بهشت بنیاد کند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه مسجد بنیادان و عمارت کردن ثواب عظیم است  
 امر سخت و مقدس و یاد کرده اند در راه امام و زاده امیر است اول آنکه بنیاد مسجد بنیادان و عمارت کردن ثواب عظیم است  
 نباشد و هم آنکه عمارت خانه مسجد را از دیگر مسجد بسیار زیاده است و آنکه شخصی که او را مسجد بنیاد کند  
 بای راسته را پیش کند و و تکیه از مسجد بیرون میرود بای چپ را چهارم آنکه پیش از آنکه مسجد  
 ملاحظه کنش خود کند که مسجد بنیادان و عمارت کردن ثواب عظیم است و آنکه شخصی که او را مسجد بنیاد کند  
 و السلام علی رسول الله و صلوات الله و صلوات علی من تبعه و علی آل محمد  
 و السلام علیهم و رحمة الله و بركاته رب اغفر لی ذنوبی و اغفر لی ابوابی فضیلت

است از هزار ماه و در بعضی روایات دارد  
 شده است که عبادت شب قدر بهتر است  
 از عبادت هر ماه که در آن شب قدر باشد  
 و در بعضی از اخبار دارد شده است که خدمت  
 رسول صلی الله علیه و آله در قیام و بیکس  
 به هزار ماه و درین باب امام شیخ و مردم ازین  
 نیست بر ستم که در این قیام قبول کرده  
 که در این سوره مازاد بر استیاضت  
 آورده اند که شب قدر بر است ایستاد

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخان ایشان در شب قدر و عبادت  
 ایشان را در شب قدر و عبادت  
 از هزار ماه و در بعضی روایات دارد  
 شده است که عبادت شب قدر بهتر است  
 از عبادت هر ماه که در آن شب قدر باشد  
 و در بعضی از اخبار دارد شده است که خدمت  
 رسول صلی الله علیه و آله در قیام و بیکس  
 به هزار ماه و درین باب امام شیخ و مردم ازین  
 نیست بر ستم که در این قیام قبول کرده  
 که در این سوره مازاد بر استیاضت  
 آورده اند که شب قدر بر است ایستاد













و لا ابرار یرضی و لا یرحمکم یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء  
 سبحان من خلق البحر موسی سبحان من لا یزداد علی کثر العطاء الا کرمنا و جود  
 سبحان من هو کذا و هکذا غیره و بعد از اقامت این دعا بخواند اللهم رب هذا  
 الدعوه التامه و الصلاه القایمه بلغ محمداً اصل الله علیه و آله و سلم و ربه و المسمیة  
 و الفضل و الفضیلة یالله استغفر و یالله استغفر و علی الله توکل و یحیی صلی الله  
 علیه و آله و سلم و یالله صلی علی محمد و آله و سلم و یحیی صلی الله  
 الذینا و الاخر من المقربین بحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز  
 سبکزار و از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا بیرون کعبه  
 آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر که آنقدر دور است که دیدن خانه  
 او را نمیشد پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه اگر  
 چهار کسبی می تواند که در هر کسبی روی بویاری از دیوارهای خانه کعبه که در پیشتر آنکه فصل ششم از کتاب  
 و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز همین حکم دارد اما واجب است که آنچنان بایستد که در وقت سجده  
 کردن او بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه روی بجانب کعبه نماز  
 کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه  
 باشد چنانچه کسی که کعبه را تواند دید مثل مرومی که در یک اندر بیرون نیست که در وقت نماز کعبه را بیند  
 اما بر ایشان واجبست که بطرفی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم و از میان پیشانی او در وقت  
 سجده خطی راست بکشد آنخط راست بخانه کعبه بخورد و بیاید و نیست که از خانه کعبه تا آسمان تا زمین  
 تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوه ابوقیس که در شهر مکه است یا در چاه میق نماز گذارد نماز او  
 صحیح است اگر چه خطی میان دو قدم او بطریقیکه ذکر شد بکشد بر عین خانه کعبه بخورد و اما اگر  
 باخورد حکم خانه کعبه است میرسد کافیت و نماز درست است فصل و اما آن شخصیکه از شهر بیرون است  
 چنانچه کسی که دیدن خانه کعبه و را ممکن نیست مثل آنکه در شهر ای دیگر باشد قبله او عین نیست بلکه  
 جهت کعبه است یعنی جاییکه خانه کعبه در جهت و نه آنچنان بلکه آنقدر از آنچنان که مصلی در هر طرف

در تفسیرین سوره کهیمه الکتب ما نوشته شود  
 و تفسیری از عثمان بن عفان بنیواند که نوشته شود  
 است که چون این سوره فارغ شود خواه در  
 نماز خواه در غیر نماز سه مرتبه بگوید که لا اله الا الله  
 که هر روز در نماز و غیر نماز است حدیثی  
 که در نماز خوانده شود این دو سوره است  
 و در حدیث وارد شده که کعبه دارم یکی  
 که این دو سوره را در نماز خواند بگوید  
 و در حدیثی آمده که هر که این دو سوره را در نماز  
 بخواند که سوره حضرت رسول و المیزان  
 بخواند که سوره حضرت رسول و المیزان  
 او عظیم السلام است و ایشان را شرفی  
 که اندر درگاه خداوند بجا آید و بعد  
 و در کسب دوم سوره که سوره الفاتحه  
 ازین دعاست حاجت بشود و در حدیث  
 در وقت بخواند حاجت بشود و در حدیث  
 و وقت بخواند آن سبکند و در حدیث  
 و فضیلت

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۴









پنجم آنکه هرگاه اندر او هرگز ابر را قطع کند پس اگر وصل سازد بهر آنکه از او نیت یا هرگز ابر را بهای  
 اندر نماز باطلست ششم آنکه چنان گوید که نوشند و اگر چه تقدیر باشد مثل آنکه اگر باشد یا در نشانی  
 مرد تکبیر را بگوید پس اگر تقدیر آنکه گزینی بود یا فریاد نمی بود تکبیر را می شنیدند از او صحیح است والا باطل است  
 هفتم آنکه اگر گفت باشد بدل قصد که مذکور شد گفت اشارت کند و زبان را حرکت دهد تا آن وقت امر کند  
 و تکبیر احرار بجا آوردن آن سنت است و آن شمار داشتند در حال تکبیر تن را برابر گوشه می کشیدند و دست را  
 تکبیر گفتن یا بنمای دست بر او شستن باشد و آتها یا آتها می آن شوم آنکه بعد از وقت و دست بر او  
 بجا نبرد یا شستن آنکه گفتن جمعه صیدیه باشد که در گشت بزرگ که بیاید از آن گشتان میگوید و یا شستن و گشتان  
 بزرگ را ابراهیم گویند پنجم آنکه گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد بلند گفتن آن اگر پیشانی را می فروشد  
 ششم آنکه تکبیر احرار بعد از شستن تکبیری که در اول نماز سنت است بجا آوردن یا شستن آنکه آتها  
 بر آنها هفتم آنکه شستن تکبیر است را و تکبیر احرار را با دعا می هفت بفرمود و یا بنویسند که تکبیر بگوید این دعا  
 بخوان اللهم أنت الملك الحق المبين لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي  
 ذنوبي فانه لا يخفى الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا بخوان سبحانك وبحمدك  
 والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك  
 ذليل بين يديك منك وبك ولك واليك لا اله الا انت لا اله الا انت لا اله الا انت  
 الا اياك سبحانك وحنانك تباركت وتعاليت سبحانك ربنا ورب العالمين  
 الحمد لله بعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا بخوان اغفر لي ذنوبي فانه لا يخفى الذنوب الا انت  
 عا ل الخبير والشهادة على ملأ ابراهيم ودين محمد صلى الله عليه وآله وسلم حاج  
 علي صلوات الله عليه حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلواتي وسلاماتي  
 وجهاتي وتمامي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين  
 فصل سوم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن عجزه امر است پنجم امر و واجب است و دو امر است  
 و سه امر کرده تا پنج امر واجب اول است ایستادن پس اگر بجزورت پشت را خم کرده ایستد  
 نماز باطلست هر چند بجزورت خم نشود و دوم استقلال یعنی تکبیر بر چیزی نکردن بجهت آنکه اگر خم

نیت آنست که هرگاه در وقت نماز بگوید یا شستن آنکه آتها  
 بر او شستن آنکه گفتن جمعه صیدیه باشد که در گشت بزرگ که بیاید از آن گشتان میگوید و یا شستن و گشتان  
 بزرگ را ابراهیم گویند پنجم آنکه گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد بلند گفتن آن اگر پیشانی را می فروشد  
 ششم آنکه تکبیر احرار بعد از شستن تکبیری که در اول نماز سنت است بجا آوردن یا شستن آنکه آتها  
 بر آنها هفتم آنکه شستن تکبیر است را و تکبیر احرار را با دعا می هفت بفرمود و یا بنویسند که تکبیر بگوید این دعا  
 بخوان اللهم أنت الملك الحق المبين لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي  
 ذنوبي فانه لا يخفى الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا بخوان سبحانك وبحمدك  
 والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك والحمد لله في يومك  
 ذليل بين يديك منك وبك ولك واليك لا اله الا انت لا اله الا انت لا اله الا انت  
 الا اياك سبحانك وحنانك تباركت وتعاليت سبحانك ربنا ورب العالمين  
 الحمد لله بعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا بخوان اغفر لي ذنوبي فانه لا يخفى الذنوب الا انت  
 عا ل الخبير والشهادة على ملأ ابراهيم ودين محمد صلى الله عليه وآله وسلم حاج  
 علي صلوات الله عليه حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلواتي وسلاماتي  
 وجهاتي وتمامي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين  
 فصل سوم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن عجزه امر است پنجم امر و واجب است و دو امر است  
 و سه امر کرده تا پنج امر واجب اول است ایستادن پس اگر بجزورت پشت را خم کرده ایستد  
 نماز باطلست هر چند بجزورت خم نشود و دوم استقلال یعنی تکبیر بر چیزی نکردن بجهت آنکه اگر خم







چندم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر یا بعد از خواندن  
 نصف سوره اول قبل از آن که عدول کردن از سوره خلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حاکم  
 است خواه عدول قبل از خواندن نصف آن باشد و خواه بعد از آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسوره  
 جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و فکر و محراب که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه اقلیت آن دو سوره را  
 نکرده باشد و دوم آنکه نصف نرسیده باشد هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول نماید و وجبت که بسیار را عاده نماید و  
 بیسمله که در سوره اول خوانده نمیشد ششم بعد از خواندن زن فاتحه یا سوره یا نبوی که موقوفه بر مصلحت باشد و اما اگر زن  
 بسیار باشد که مرد و بان میل نباشد جایز است که بنا بر محرم آواز و را بشنود و بداند که در رکعت سوم چهارم  
 اگر سجای فاتحه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بخواند جایز است و  
 وجبت که استهسته بخواند و اولی آنست که آنست خیر الله و یز آن بگوید و اگر مجموع را که زیاده باشد  
 افضل خواهد بود اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود و اولی آنست که در رکعت سوم چهارم  
 بجای تسبیحات فاتحه پنجم از فضل پنجم بیان آنچه تعلق بر کوع دارد و آن است شش شش شش  
 و وجبت و سائر دو اسرعت و چهار امر کرده و اما آن شش امر واجب اول آنکه آنقدر ختم شود که کف دست  
 بر آید پس اما دست بر آید و گذاشتن و بیست و دوم سبحان ربی العظیم و محکم که گفتن  
 یا سه نوبت سبحان الله و اگر فر و قی داشته باشد یک نوبت سبحان الله کافیست و سوم در  
 نمودن بقدر ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بخواند اگر چه بقدر باشد چنانکه در فضل یکبار چهارم ذکر پنجم  
 برداشتن از آن ششم لوح و رنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در کوع منتهی است  
 اول آنکه چون خواهد ختم شود الله اکبر بگوید و دوم آنکه در حال کوع زانو یا راس پس بر و پیش نیاید و سوم  
 پشت خود را برست بدارد و بنوعیکه اگر طهره ابل بران ریخته شود بجای خود سینه چهارم آنکه گردن را موازی  
 باشد پنجم آنکه نظر را بین دو قدم خود اندازد و ششم آنکه دست خود را از و پلوی خود و در بدارد و هفتم آنکه  
 را بر و زانو گذارد و هشتم آنکه گشتان را از هم دور و نهم آنکه دست راست را بر آویزش از دست چپ را  
 و نهم آنکه زن و کوف خود را با از زانو گذارد و یازدهم که گفتن سبحان ربی العظیم و محکم که گفتن  
 شود و پنجم نوبت خلاصه است و افضل از آن هفت نوبت است و از نهم آنکه قبل از گفتن سبحان الله

و الحمد لله رب العالمین  
 و بعد از آن که رکعت اول و چون سر و پیشانی  
 را به جانب راست بگردانند و در رکعت دوم و در رکعت  
 راست را به جانب چپ بگردانند و در رکعت  
 بر آید و اگر در رکعت اول و در رکعت دوم و در رکعت  
 و نظر را بین دو قدم خود اندازد و ششم آنکه  
 باشد و پنجم آنکه نظر را بین دو قدم خود  
 بگردانند و از نهم آنکه گشتان را از هم دور  
 و نهم آنکه زن و کوف خود را با از زانو گذارد  
 و یازدهم که گفتن سبحان ربی العظیم و محکم  
 که گفتن سبحان الله











جایزہ عظیمی

السلام علیکم ورحمتہ اللہ وبرکاتہ  
و سنت است کہ در سلام آخر یکبار  
کہ بیشتر گوید یا ان شاء بیرون می آید  
یعنی سلام بر تو یا واسے پیغمبر خدایت  
خدا و برکت واسے او و سلام بر شما یا  
برنگان شایب خدایت یعنی زیارتی  
رحمت خدا و برکت شایب خدایت یا

10

که با او این باسار ملاک و در سلام آخر و ملک  
را قصد کند و اگر پیش از باشد و مونسات  
کند و اگر او به پیش از باشد و مونسات  
قصد کند و او را خواست که هر دو حرکت اول  
نیز منتظر را باشد و دو حرکت اول  
ظاهر شود و باقی را تا سه مرتبه حرکت  
نزدیک او باشد و در هر مرتبه حرکت



























جامع عباسی

[illegible]

卷之四

99

و بعد از آن نماز وضو سنت است و بعد از آن نماز است  
در صبح و شام صد و شصت مرتبه بخواند  
الحمد لله رب العالمین صد و شصت مرتبه بخواند  
و اینها سنت است و هر که در آن کوتاهی کند  
طلوع آفتاب و نزدیک بغروب و در هر مرتبه  
بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ  
الحمد لله رب العالمین صد و شصت مرتبه بخواند







خود را که از اینها آفرید انوار علی جعل لک لایته خاشعاً متضرعاً من خشية الله  
 ویک آنکه امثال نه من الناس لعلهم يتفكروا هو الله الذي لا اله الا هو عالم  
 الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس  
 السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله  
 الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی تسبیح له ما فی السموات والارض وهو  
 العزيز الحكيم ودر سجده آخر این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی استسئلك بوجهک  
 الكريم واسمک العظيم وملاک القدر ان تصلي علی محمد وآل محمد وان تقدر لی  
 ذیبی العظیم انه لا یغفر الذنب الا لی ولا العظیمین ووجهه شامخ آرد وگوید  
 آنچه قبل ازین در سجده شکر مذکور شد و اگر در هر یک شکر اشکر الگو یا کیفیت و بعد از آن  
 دو رکعت نماز فضیله بخواند و کیفیت آن غرضیه مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب  
 بر طرف شود از برای نماز فتنه از آن واقامت بگوید و او عین پیش از اقامت و بعد از اقامت بجا  
 آورد و چون از نماز فتنه فارغ شود و تقییب بجا آورد این دعا بخواند اللهم صلی علی محمد وآل  
 محمد صلی علی محمد وآل محمد ولا تنسیا ذکرک ولا تنسیف عنا سائرک  
 ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علینا غضبک ولا تباعدنا من جوارک ولا تقصنا  
 من رحمتک ولا تمنع عنا بکوارک ولا تمنعنا عافیتک واسئلك لئلا ما اعطیتنا  
 وردنا من فضلك الباری الطیب الحسن الجمیل لا تعایبنا من نعمتک  
 ولا تؤنسنا من روعک ولا تهتنا بعد کرامتک ولا تهتنا بعد اذ هیتنا  
 وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله احد و  
 قل اعوذ ب الله و قل اعوذ ب الفلق را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله  
 ولا اله الا الله والله اکبر ده نوبت اللهم صلی علی محمد وآل محمد بعد از این دعا بخواند اللهم صلی  
 علی ابواب رحمتک واسئلك علی من جلال رقتک ومتعنی بالعافیة ما بقیتنی  
 فی سعة و یجری و یجری جاری اللهم ما یامین نعمه فینک لا اله الا انت

هو علی الغیب والشهادة  
 من الناس لعلهم يتفكروا  
 هو الله الذي لا اله الا هو  
 عالم الغیب والشهادة  
 هو الرحمن الرحیم  
 هو الله الذي لا اله الا هو  
 الملك القدوس السلام المؤمن  
 المهيمن العزيز الجبار المتكبر  
 سبحان الله عما يشركون  
 هو الله الخالق البارئ المصور  
 له الاسماء الحسنی تسبیح له  
 ما فی السموات والارض وهو  
 العزيز الحكيم ودر سجده آخر  
 این دو رکعت هفت نوبت بگوید  
 اللهم انی استسئلك بوجهک  
 الكريم واسمک العظيم وملاک  
 القدر ان تصلي علی محمد وآل  
 محمد وان تقدر لی ذیبی  
 العظیم انه لا یغفر الذنب الا لی  
 ولا العظیمین ووجهه شامخ  
 آرد وگوید آنچه قبل ازین  
 در سجده شکر مذکور شد و اگر  
 در هر یک شکر اشکر الگو یا  
 کیفیت و بعد از آن دو رکعت  
 نماز فضیله بخواند و کیفیت  
 آن غرضیه مذکور خواهد شد  
 و چون سرخی از جانب بر طرف  
 شود از برای نماز فتنه از آن  
 واقامت بگوید و او عین  
 پیش از اقامت و بعد از اقامت  
 بجا آورد و چون از نماز فتنه  
 فارغ شود و تقییب بجا آورد  
 این دعا بخواند اللهم صلی  
 علی محمد وآل محمد ولا تنسیا  
 ذکرک ولا تنسیف عنا سائرک  
 ولا تحرمنا فضلك ولا تحل  
 علینا غضبک ولا تباعدنا من  
 جوارک ولا تقصنا من رحمتک  
 ولا تمنع عنا بکوارک ولا  
 تمنعنا عافیتک واسئلك  
 لئلا ما اعطیتنا وردنا من  
 فضلك الباری الطیب الحسن  
 الجمیل لا تعایبنا من نعمتک  
 ولا تؤنسنا من روعک ولا  
 تهتنا بعد کرامتک ولا تهتنا  
 بعد اذ هیتنا وهب لنا من  
 لدنک رحمة انک انت الوهاب  
 پس هر یک از فاتحه و قل هو  
 الله احد و قل اعوذ ب الله و  
 قل اعوذ ب الفلق را ده نوبت  
 بخواند و ده نوبت بگوید  
 سبحان الله والحمد لله ولا اله  
 الا الله والله اکبر ده نوبت  
 اللهم صلی علی محمد وآل محمد  
 بعد از این دعا بخواند اللهم  
 صلی علی ابواب رحمتک  
 واسئلك علی من جلال رقتک  
 ومتعنی بالعافیة ما بقیتنی  
 فی سعة و یجری و یجری جاری  
 اللهم ما یامین نعمه فینک  
 لا اله الا انت

جامع عباسی

استغفرک و اوتوب الیک یا ارحم الراحمین پس در سجده شکر بجا آورد و بعد از آن رکعت  
و تیره را نشسته بگذارد و استاده نیز باز است و هفت تکبیر اقتضایه با اربعه ثلثه بجا آورد و در رکعت  
اول بعد از فاتحه سوره مبارک یا سوره واقعه را بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد  
از فراغ شدن حاجت خود را بخواند فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن از خواب  
شب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید سبحان و بعد از سه مرتبه تهنیت  
سجده و الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الباقی الدعاء الحمد لله الذی رد  
عنی کفری لا یخجله و اشکوه و اعطیکه پس چون خوابگاه نشو و نما و شب کند این را بخواند  
اللهم انی اتوب الیک بتبتیک نبی الرحمة و الیه واقفاً موقفاً ینبیک الی حی الکی جعله  
یوم و فی صفائی الدنیا و الاخره و من المفسدین اللهم انجني یوم و لا تصدقنی بهیضه  
واهدنی فی بهیضه و لا تضلنی بهیضه و ارنه فی بهیضه و لا تحزننی بهیضه و اقض لی حوائج  
الدنیا و الاخره انک علی کل شیء قدير و یکشفی عیالکم پس اقتضای کند رکعت اول را  
از نماز شب تکبیرت سجد و اربعه ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از سوره قل و خواند  
راسی یزیدت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را و در ششم رکعت دیگر از نماز شب سوره ای را از  
مانند سوره النعام و کوف و انبیاء و غیره اگر وقت تنگ باشد از خواندن سوره ای در آن کافیست  
حمد و قل هو الله احد در هر رکعت و جائز است که اختصاص بچهار تکبیر سوره نوافل و بعد از آن اتفاق  
کرده اند علماء را تقدیس الله را و هم بر این کیفیت مجتهدان که در نماز ای واجبی نیست است در هر رکعت  
دوم از نوافل نیز هفت است مگر در رکعت دوم شفع که دو قنوت نیست بلکه قنوت آن در رکعت  
سوم است که از دو تکرار چندین جمله عقرب که در شود و کافیست از قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا  
وارحمنا و عافنا و اغف عافی الدنیا و الاخره انک علی کل شیء قدير و سنت است  
بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز  
شب که وقت آن وسیع است و از قنوت های مختصر که سزاوار است که در نماز واجب نیست  
خواند نیست اللهم ینک ادعوك و قد اعصیتک و کیف لا ادعوك و قد عفت

از جانب زیارت آنحضرت را می باید  
از جانب زیارت آنحضرت است و در قنوت  
از منسل حرکت کند و بگوید اللهم اغفر لنا  
و ارحمنا و عافنا و اغف عافی الدنیا و الاخره  
انک علی کل شیء قدير و سنت است  
بلند خواندن قنوت اگر چه در نوافل روز باشد  
و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز  
شب که وقت آن وسیع است و از قنوت های مختصر که  
سزاوار است که در نماز واجب نیست خواند نیست  
اللهم ینک ادعوك و قد اعصیتک و کیف لا ادعوك و قد عفت





باب فیصل و بیان ادعیه شمار شب

در آن سال که بپایان رسید و بر سر آنجا گذارند  
 بپایان آن روز و آن زمان را سنت است که  
 بیست و نه ای خود بگذرانند چنانچه از یکدیگر  
 ششم تا از آنجا میروند که در آن آنقدر  
 زمان ممان را دارد و پیشتر  
 هر ممان را با این نیست چنانچه  
 زمان را بهر گاه متصرف بهر ممان  
 باشند محل خلافت است و شهر گشت

از جمله اشعار  
 است و او طایفه است و  
 پیشتر از آن زمان را بهر گاه که  
 میان پیشتر از آن زمان را بهر گاه  
 باشد که او را نامشود و بهر گاه  
 باشد که او را مطلع باشد و بهر گاه  
 با او از آنجا که بهر گاه  
 و مرد و زن است که بهر گاه  
 و زن و مرد است که بهر گاه  
 و زن و مرد است که بهر گاه  
 و زن و مرد است که بهر گاه

مجلس

[illegible]

























در شک و در عدد رکعات بعد از آنکه شک در عدد رکعات نماز صحیح و نماز مغرب موجب بطلان نماز است  
 و همچنین شک میان یک رکعت و دو رکعت و سه رکعت در نماز چهار رکعتی شک و عدد رکعات واقع شود و شهور  
 از آن دو اذوه صدق است اول شک میان دو و سه بعد از اتمام سجده تین و اتمام آن بفراموش شدن از ذکر سجده  
 آخر است اگر چه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام او را یک رکعت  
 نماز احتیاطا ایستاده بگذارد و رکعت نشسته دوم شک کردن میان سه و چهار خواه سجده تین یا تمام رسانیده  
 باشد و خواه فرساییده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاطا بطریق سابق بجا آورد و شک کردن میان  
 دو و چهار بعد از اتمام سجده تین پس بنا بر چهار نهد و رکعت نماز ایستاده و بجهت احتیاط بگذارد و فرقی با  
 شک میان دو و چهار را بطلان نماز میداند چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از اتمام سجده تین پس بنا بر  
 سه و دو رکعت نماز احتیاطا ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته چهارم است و تهنه هم هر کدام که خواهد  
 و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را تهنه هم باید و ششم شک کردن میان دو و پنج بعد از  
 اتمام سجده تین ششم شک کردن میان سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را  
 سندم سازد تا شک میان دو و چهار شود و حکم آن مگر نشسته و دو و سه و چهار و بجهت احتیاط ایستاده  
 کردن قیام ششم شک کردن میان دو و سه و پنج بعد از اتمام سجده تین ششم شک کردن میان دو و چهار  
 و پنج بعد از اتمام سجده تین و درین چهار صورت مجتهدین را اذوه چهارم است یکی اگر بنا بر یک رکعت نماز را تمام کند  
 و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و درین صورت اگر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاطا ایستاده  
 بجا آوردن و دو و سه و سه و دو و سه و چهار و پنج بعد از اتمام سجده تین و این حکم  
 صورت هشتم را در باز یاد می دو رکعت احتیاطا نشسته و اگر خواند یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد و نهم  
 شک کردن میان چهار و پنج پس اگر بعد از سجده است معلوم و در دو و سه و چهار بجا آورد و اگر قبل از رکوع است  
 آن رکعت را سندم سازد تا شک میان سه و چهار شود پس مجتهدین در گذاردن یک رکعت احتیاطا  
 ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو و سه و سه و چهار بجا آورد و اگر بعد از رکوع است قبل از سجده تین بعضی از مجتهدین  
 درین صورت نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از آن میان آن یا دو و سه شک کردن میان سه و چهار  
 و پنج و درین دو صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاطا بگذارد

نماز شود و شکایات در نماز است که متولد  
 شود پیش از اذوه اول دیوانه باشد و اگر بعد از  
 اذوه اول متولد شود نمازش نیکو باشد و در  
 روایت سلمان بنی کعبه است که میگوید در  
 روز آخرش ظاهر شد که بین بعد از دو  
 میان است چه کثیر در آن روز از نماز است  
 کردن و تهنه هم دادن و قرض گرفتن پس  
 هر که قرض دهد و پس نهد و قرض نگیرد  
 متولد شود نمازش نیکو باشد و در روایت  
 رساله احتیاطات  
 دیگر آمده که در آن است احتیاطات  
 و دیگر روایت دیگر دارد که است  
 مکن و در روایت دیگر است  
 که چهارم در نماز است برای  
 که در سجده چهارم و در نماز است  
 بیست و یک رکعت و در نماز است  
 از حدیثی که میگوید در نماز  
 یک رکعت و در نماز است  
 و اگر کسی در نماز است  
 و در نماز است و در نماز است  
 روز

جامعہ اسلامی

و بعضی بر آنند که بنا بر چهار بند و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد و دو رکعت دیگر  
شک تعلق بر کعبت ششم گیرد و در صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطل است و بعضی بر آنند  
که بنا بر کمتر نهد حکم آن مثل تکم علق شکاک کعبت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک است قطع  
شود و صلی بخیر است و بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است فصل در بیان نماز احتیاط با کعبه  
آنچه در نماز واجب است در اصل نماز احتیاط و واجبست مثل ظاهر بودن از حدث و جنب و انتقبال قبله  
و ستر عورت و نیت توبه و تکبیر حرام باشند و تسلیم و چهار امر و نیت آن واجب است که در نماز اول  
واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین اگر یک رکعت است یا دو رکعت سوم قصد تجمیع اگر یک  
ایستاده گذارد و میشود یا نشسته چهارم تعیین نمازی که احتیاط بحسب اوست و درین نماز بجز آن تا آخر  
سوره نهای باید خواندن و فاتحه یا اینده خواندن جایز نیست و تسبیحات اربع تا یحکم تمام نمیشود و  
نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده بگذارد و نیت احتیاط خواندن نماز برای آنکه واجبست  
او اقرب سجده اگر نشسته بگذارد و قصد شصتن کند و اگر بعد از وقت است قصد قضای کند و  
هرگاه میان نماز اصل و احتیاط سنان نماز واقع شود مثل استیجاب قبله یا در وقت یا فعل کشید و غیره  
بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل نمیشود و اولی بطلان آنست و هرگاه در سنان نماز احتیاط ظاهر  
شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی  
بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از نماز شستن  
از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن اتفاقات کند نماز او صحیح است و اگر در سنان نماز  
احتیاط ظاهر نشود که نماز اصل درست بوده در صورت نماز احتیاط نافله میشود و صلی بخیر است  
میان قطع و اتمام آن بآنکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کند  
و نماز از دست گیرد و آن نماز از دست او ساقط نمیشود و واجبست بر او که احتیاطی را که شستن  
فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد در صورت نیز نماز درست او است  
بحسب آنکه فعل سنانی در میان نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نماز نیست که از اجلان شروع  
کرده خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفوف نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است

روز و روزی که هر یک است در آن  
روز حضرت اسحق و یسوع شدند است ثانیاً  
است بر اساس سفر کردن و طلب باروری  
و سعی در کارها و اوقات علم آید  
بسیار بنده و چهار پان خویشتن گزینند  
و کینه بعد از بازنده روز برگردود و چون  
در روز دوشنبه روز خوشی خیرات  
پایدار شود و این روز خوشی است و یکشنبه  
پاکیزه کردن و دیگر کردن حاجت‌ها

۴۸

وینا کردن بنا و دار است کردن و رفتن  
و گرفتن چهار پایان و کسی که بگیرد بدست  
یافتن شکل است و کسی که راه گم کند  
خوف هلاکت بدست و کسی که بیاید  
بیاریش بصعب بگذرد و فرزند بیاید  
بوجود آید بمشقت زندگانی کند روز  
است و کم روز و خوش بیدار است پس در آن  
روز حاجت طلب مکن و بپوشان روزان روز  
از رفتن بنظر بادشاه و کسی که سفر کند

وینا کردن بنا و دار است کردن و رفتن  
و گرفتن چهار پایان و کسی که بگیرد بدست  
یافتن شکل است و کسی که راه گم کند  
خوف هلاکت بدست و کسی که بیاید  
بیاریش بصعب بگذرد و فرزند بیاید  
بوجود آید بمشقت زندگانی کند روز  
است و کم روز و خوش بیدار است پس در آن  
روز حاجت طلب مکن و بپوشان روزان روز  
از رفتن بنظر بادشاه و کسی که سفر کند



جہانگیر عباسی

باب فضل اول بین انکام ترضا

فصل اول در بیان احکام نماز قضا هرگاه که نماز از نمازی پیوسته از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت فوت آن نماز مانع و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر و اصلی نبوده باشد قضا آن نماز بر او واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا عدم بلوغ یا حیض و نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین اگر کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر تدریجاً مسلمان شود واجبست بر او قضا نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضا آن نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب طویل شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابست بر او قضا آن نماز واجب نیست و اگر میدانست که موجب اینچنین خوابست از بوی اسطوخودوس یا بوی مرص من تناول نموده و علاج بقبول طبیب غایب یا عاقل خود را نموده و در صورتی که قضا آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر اگر آه آنرا بخورد و او را در خواب بماند اگر نه بوی اسطوخودوس یا بوی مرص تناول نموده باشد یا بقبول طبیب غایب یا عاقل خود را نموده باشد یا علاج در آن منحصر باشد درین صورت قضا بر او واجبست و هرگاه شخصی متنی شیعیه بخورد و بر او واجب نیست که نماز ایام تناسل را قضا کند و او واجبست که نمازی که در ایام تناسل بر او واجب بوده و از وفوت شد قضا کند اگر شخصی مجرد باشد و تا آخر وقت نماز آب یا در نه خاک که در وضو ساز و یا تمسک کند نماز و ساقط میشود و اما در وجوب قضا آن سیئه مجتبهین خلافست و اولی قضا است اما اگر از اول وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت نماز در آنوقت بجا توان آورد و نماز آن نگذرد باشد و بعد از آن آب و خاک نیاید و در صورت قضا آن نماز بر او واجبست و بعد از هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن حال صحیح باشد به قدر بقیام و بر همه افعال مشغول نماز بوده باشد آن شخص را جایزست که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعضی از افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که بتکلیف اگر قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایزست که شسته نماز کند خواه او خواه قضا و اگر نباشدستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و چون از آن عاجز باشد بر پشت خوابیده بطریق وقت اقتضای رکوع و سجود را با شدت سر بجا آورد و اگر در اشارت سر عاجز باشد پیشم نشاء کند و درین دو صورت سجود را در رکوع و پیشم

خوف هلاکت برده است و فرمودی که  
 بهر سبب بر ایشان وقفیه باشد و در روایت دیگر  
 است که گفتن خیرات خوب است  
 روز بستان و دو م شایسته است  
 پادشاهان و قضاة و شیخ و فقیه و فاضل  
 است و بهر سبب روزی شفا یابد و مسافر  
 بعافیت برگردد و بر روایت دیگر یک  
 است و بر سبب همه کارهای نیک است  
 روز بستان و دو م درین روز حضرت  
 پیوست و شورش است و نیک است  
 بر است طلب و آنچه تجارت نمودن و  
 زن خواستن و نیز سلطان فتن و  
 که که درین روز سفر و غیبت باید  
 و نیز بسیار باید روز بستان و دو م  
 و نیز بستان و دو م درین روز  
 بسیار است و نیز بستان و دو م  
 و نیز بستان و دو م درین روز















عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است و اما در نماز سنتی جماعت حرام است مگر در شش جای اول نماز طلب بلدان و دوم نماز عید قربان سوم نماز عید ماه رمضان است چهارم نماز عید غدیر است پنجم نماز یسعی که شش سال نرسیده باشد ششم نمازی که یکبار پیش گذارده باشد و هفتمی حاضر شود و خواهی که در آن نماز با و اقبله کند پس جائز است که پیشینان نماز را نوبت دیگر به نیت سنت بگذارد و هجری که با و آن نماز را کرده بود و ندیده باشد جایز است که آن نماز را نوبت دیگر با و نیت سنت بگذارد و بعد از آنکه شروع بود در نماز جماعت مشروط است بچهار شرط اول آنکه پیشینان باشد و بعضی از مجتهدین چهار شرطه اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشینازی کند و این نیت ضعیف است و دوم آنکه شیعه اثنی عشری باشد شوم آنکه عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز کرده اند که بنده پیشیناز غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشیناز عادل نبوده با سوگند لازم نیست که نماز را اعاده کند خواه وقت نماز باقی باشد خواه نباشد و اگر آنمندی را مظاهر شود نیت انقضای کند و آنچه نیت تمام واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر سبب بیماری شسته نماز گذارد و جائز نیست که قادر بر ایستادن باشد با و اقبله کند اما کسی که قدرت ایستادن ندارد و جائز است پنج آنکه از خارج مسجد فاتحه و سوره و اذکار و هجی از خارج محقره عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد نماز او و اجاز نیست که پیشینازی کند که بر آن قادر باشد و جائز است که پیشینازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشینازی مردان کند چه زمان را پیشینازی مردان کردن جائز نیست اما پیشینازی زنان کردن جائز است مردان را و خشتی را و اجاز نیست که پیشینازی زنان کند اما پیشینازی مردان و مثل خود و جائز نیست هفتم آنکه ماسوم تقبیل بر پیشیناز کند یعنی جای ایستادن او نزدیک تر قبیل نباشد اما و بیایوی پیشیناز ایستادن جائز است و هجری از مجتهدین آنرا نیز مجاز نمیدانند و اگر سجده گاه ماسوم بواسطه درازی قیلا و قبله نزدیک تر باشد از سجده گاه پیشیناز اما جای ایستادن او نزدیک تر نباشد و بعضی از مجتهدین نماز ماسوم را جائز میدانند و همچنین هرگاه ماسومان بر رکعت نماز گذاردند جائز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیک تر باشد از پیشیناز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذاردند جائز است که یک صف در پس پیشیناز بایستند و یک صف در پیش ایستند و بروی پیشیناز و جائز است که بر او پیشیناز ایستند و در میان دایره

و در حدیث بسیاری از ائمه شیعه است  
از سقر کردن درین روز از ایستادن  
حلیت رفتن در مسجد و حدیث معتبر از حضرت  
امام علی نقی صلوات الله علیه نقل است  
که هر که نماز گذارد در وقت اول نماز جماعت و پیشیناز  
نگاه دارد در رکعت اول نماز خواند روزی  
سوره بلال علی الانسان است و با سوره  
ششمین باب است و در حدیث وارد شده است  
که هر که نماز گذارد در روز و در شب نیت کند  
حضرت داود و اند عالمیان آنرا زیاده است  
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آتی  
منقول است که هر که در روز و در شب پیشیناز کند  
یا سجد یا ایستاد و یک ماه حج است کند  
در حدیث دیگر دارد و او را ده سال  
در روز و در شب نیت است که اگر حج نیت



ماموم که تر باشد بخیر است اگر خوانده انتظار پیشین را کند تا وقتی که سلام بیاورد و اگر خوانده بی انتظار سلام بیاورد جائز است اما انتظار افضل است و اگر نماز ماموم طولانی شد خیر است اگر خوانده قبل از آنکه پیشین سلام بخیزد و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خوانده انتظار سلام داد و او بکند و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است تتمه بیاوموم واجب است که متابعت پیشین را کند یعنی هیچیک از اقوال و افعال نماز قبل از پیشین را بفعل نیاید و در آنجا که بجا آوردن جائز است مگر تکبیر حرام است که آنرا واجب است که ماموم بعد از پیشین نماز بفعل آورد پس اگر با هم تکبیر حرام بجا آوردند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آن که متابعت پیشین را در اقوال و افعال و تکبیر حرام واجب نیست پس اگر ماموم در رکوع یا سجده یا مثل آن با قبل از پیشین بجا آورد و قصد روی ندارد و این قول صحیح است و هرگاه بعضی از افعال را قبل از پیشین عمل بجا آورد و نماز او باطل نشود پس اگر قبل از پیشین رکوع کند واجب است که در رکوع توقف کند تا با پیشین رکوع بجا آورد و نماز او صحیح است مگر در یک صورت و آن آنست که عمل رکوع و قبل از آنکه پیشین نماز قرائت را تمام کند اما اگر در روی سهو قبل از پیشین رکوع کند در این صورت واجب است که سر رکوع بردارد و متابعت پیشین را در رکوع رود و جائز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشین سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جائز است که در ثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرد بگذارد و نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمع و نماز عید وقتی که واجب شود و هرگاه ماموم در ثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشین حمد را خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر حل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشین حمد را منفرد شده و آنکه بخواند پیشین را کند و خواندن حمد و سوره را بخواند اگر حل سوره باقی باشد و اگر در ثنای خواندن پیشین حمد را با سوره یا تسبیحات رانیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشین خوانده بخواند و از ماموم غیر از قرائت حمد و سوره تسبیحات اربعه چیزی ساقط نمیشود و خواه قرائت پیشین از پیشین یا نشود و آنکه بجا آورد رکوع و سجده و تشهد و سلام دادن به ماموم واجبست و بفعل آوردن پیشین نماز ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن ماموم را حرام میدانند و بعضی مکرر میدانند و بعضی معتقدند که ماموم قرائت پیشین را هیچ وجه نشود و در صورت قرائت او را مکرر نمیدانند و بلکه هرگاه کسی قصد

خوب است خصوصاً حاجات  
کردن موافق حدیث بسیار فضیلت  
و بهتر است که یک ناخن را برای حاجت  
جبهه بگذارد و در روایتی وارد شده  
است که حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله چون بخواهد نماز کند در حدیث  
وارد است که هر که در پیشین نماز  
اول نماز حاجت کند در آن پیش

سال اختیارات

کسی که در وقت دیگر وارد شد دست  
و نماز پیشین را در آنجا که در آنجا است  
کردن و تزدیک کردن نماز در عقب رکعت  
دارد احکام کسوف و خسوف و غیره  
که در هر ماه میخورد در ترجمه حدیث شریف  
که مثل است بر احکام کسوف و خسوف  
هر سال پنج بار که قطب الدین راوند  
در کتاب تفضیل الایثار روایت کرده است













روزه ماه رمضان گرفته باشد زکوة فطره گرفته باشد بر او واجبست که از خود و از هر یک از جمعی که از خود  
 مقدار یک صاع یعنی یک من و یک چهاریک بوزن تبریز بچیند از گندم یا جو یا سوریه یا برنج یا خرما  
 یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد مستحق رساند و وقت دادن سنتی  
 چنینست که در این صفتی مستحق میبرد زکوة فطره واجب القرب بخدا و مصرف زکوة فطره  
 زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس مستحق و اگر در شب عید رمضان همائی قبل از  
 شام پسند فطره او را بیکس و اجابت خواهد انعام بیکس خود و خواه خورد و بچینین هرگاه غلام و کنیک  
 که اگر بچینین باشد یا غائب باشد زکوة ایشان نیز بیکس واجبست و اما در مرون ایشان معلوم باشد  
 و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر و عید و حرامست تاخیر آن بعد از آن  
 اگر تاخیر کند بنبیت وضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر ذر عید نبیت ادا می توان داد و  
 بعد از آن انقضاست مطلب دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در سنت چهر سنت است اول  
 اسبب ما باینست زکوة هر سالی در شوال و شوال شری طاعت اگر بدیده مادرش برود و میل باشند  
 و یک شوال است اگر گوی میل باشد یا بچیک امیل نباشد بشیر طاعت تمام سال در صحیحی یعنی علف  
 ایشان از مال مالک نباشد و دوم آنکه از آنچه زکوة در آن سنت است مالی است که مالکان کاری کرده  
 باشند بواسطه آن کاری زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در انشای سال بقرض شخصی بدیده زکوة را  
 مطالب بر رویا از عصاب او آن قدر را که او بکوفه چیریشی بچیند که در شوال نبیاد زکوة و اون سنت است  
 سوم آنچه زکوة و اون سنت است حاصل استقلال مثل دکان و حمام و کاروان ساری انشای سنت  
 است که یک دکان و نیم و یک آن حاصل زکوة بر بند چیریشی بچیند و حال گذر و چارم از آنچه زکوة  
 و اون آن سنت است چیریشیست که از زمین بر روی یکمیل وزن در یک شل برنج و خود و عرس باشند  
 آن و نهاده از آن بطرفین عصاب و حمل گندم و جو و خرد و میر است چیریشی در عرس و نصف و نهاده  
 سبب چهارم و خیر و ضیاء مانند آن زکوة سنت نیست چیم از آنچه زکوة و اون آن سنت است مالی است که چیم سال  
 درست مالک باشد و بعد از چیم سال مالک نباشد سنت است که زکوة یک سال که آن را بدیده ششم از آنچه  
 زکوة و اون آن سنت است مالی است که مالک شک داشته باشد که بعباب رسیده یا نه سنت است که مالک

باینست در سنت شصت باشد  
 و بایشان احسان نماید و پسند  
 ایشان ببارد و چیم سال که در  
 انشای انشای است و عصاب  
 ماه جماد و عظمی در عرس  
 بچیم و عظمی در عرس  
 بجانب عرس و عظمی در عرس  
 چیم بکس عظمی در عرس  
 واقع شود در ببارد و چیم سال  
 در آن عرس و چیم سال  
 در ماه رجب انشای  
 زمین آباد شود و در کوهستان  
 و ناحیه شرق ایران بسیار بار  
 در ناحیه فارس بسیار بار  
 که در ماه شعبان از سال دوم سال  
 بکس از شعبان انشای  
 باشند و پادشاه پادشاه  
 عظمی پادشاه و در ببارد و چیم سال  
 در آن عرس و چیم سال



غیاث علی سی

آنرا بسیار آن جماعت قیمت نماید

باب

در بیان احکام روزة واجب و مفتی است دوران چهار طلب است مطلب اول در بیان مجاز  
و سبب طاعت روزة بدانکه شبست چیز است که بصل آن روز آن در روزة واجب حرام است و اگر بصل آن روز  
روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن بهر چه خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد  
و بعضی از مجتهدین بر آنکه که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادت است مثل چای است مخم مرغ و برگ و غیره  
و مانند آن روزة را باطل میکنند و این مذموم و ضعیف است و بهرگاه بگویم از دماغ یا از سینه یا بهر آنکه  
فرو بردن آن روزة را باطل میسازد و اگر تشنگی اگر تشنگی شخصی غالب شود چنانچه تحمل نکند و اگر دوران  
وقت بخورد و آنگاه باده یا آنچه دفع مضرت کند بخورد و ببرد واجبست که بقرارد بزرگ کند و همچنین در جواب  
تا مدت خوردن و آشامیدن در آن کشیده و دوم آنچه روزة را باطل میسازد از آن منی است عذر بزرگ  
که باشد الا اگر روزة دار در روز محرم شود روزة او باطل میشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند اگر آنکه وقت  
نماز تنگ شود و اگر اندک چون در روز خواب کند تخم خود را در خواب کرون او از روی عمد او اختیار است  
ستوم آنچه روزة را باطل میسازد اخل کردن در شستن است عذر از قبل یا بزرگ یا در و پس روزة نال و قبول  
باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزة نزد جماع کند کفاره خود و آن زن در گرون مرد است اگر زن  
مرد را بزرگ جماع آورد و کفاره زن و مرد و زن است چهارم از آنچه روزة را باطل میسازد عمد بر جنابت است  
تا وقت شستن و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تا پیش غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت شستن  
صحيح و اخل شود و اگر جنب بخوابد بقیض کند اگر شستن غسل کند و تا صبح بیدار نشود و غسل لازم نیست و بکفاره

و در هر سال که در ماه صفر یا یکم  
 شود بخدا که که پاک شوند پس بعد  
 از آن هزاران بسیار پیاده و گدای  
 و عیال و احوال مردم نیکو شود و در ماه  
 و در هر سال که در ماه صفر یا یکم  
 شود بخدا که که پاک شوند پس بعد  
 از آن هزاران بسیار پیاده و گدای  
 و عیال و احوال مردم نیکو شود و در ماه



پاسپور قضا اول و بیان روزهای واری

و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضاء و هم كفارة لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بر خاطرش فرسیده باشد  
قضاء لازم است نه كفارة و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم خواب رود و گمان آنکه بجهت غسل  
کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضاء لازم است نه كفارة و اگر در خصوص گمان بیدار شدن  
نداشتنه باشد كفارة نیز لازم میشود و همچنین اگر نوبت سوم خواب رود و تا صبح بیدار نشود قضاء و كفارة بر او  
لازم است هر چند بقصد غسل کردن خواب رود و گمان داشتنه باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار  
خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است و عدا بحق و همچنین سیانیدن و غلیظ کردن  
غلیظ پس هر گاه یکی از این سه چیز را بحق رساند از روی عمد قضاء لازم است نه كفارة ششم از آنچه روزه را  
باطل میکند نیک کردن است از روی عمد و آن موجب قضا است و كفارة لازم نیست و بعضی از مجتهدین كفارة  
را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار یا از روی سهو نیک چیزی بر او لازم نیست هفتم از آنچه روزه را باطل  
میکند فروختن و ربا بست از روی عمد و آن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین كفارة را نیز واجب میدانند  
و اگر شخصی جنب روزه واجب داشته باشد و غسل نکند آن غسل باطلست هشتم از آنچه روزه را باطل  
میکند دروغ زدن و گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیزی را خدا تعالی حرام کرده است یا فلان را حلال کرده  
و آن قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر چیزی دیگر که از ایمه معصومین علیهم السلام آن موجب قضا  
و بعضی از مجتهدین كفارة را نیز واجب میدانند و بعضی بی عیب یک را واجب میدانند و بعضی بی عیب دو هم زیاده  
روزه واجب و سنت و حرام و مکروه و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان روزه های واجب و آن  
بر سه قسم است اول روزه ماه رمضان است و ثابت میشود و داخل شدن ماه رمضان بیک از سه چیز است اول  
معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته و دوم شایع یعنی جمعی گفته اند که اگر در میان فلان ماحصل شود  
اجبار نمایند که ماه را دیده اند سوم آنکه مرد و عاقل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر روزی عاقلی که  
یک مرد عاقل و دو زن یا بیشتر که عاقل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند گواهی ایشان نا پذیر نیست  
مگر آنکه بسبب حد شایع رسد و حساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود و دوم از روزه های واجب  
روزه قضای ماه رمضان است و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آئینده داخل شود و اگر  
بر شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان مانده باشد قضای آن را تا آخر تیر اندک و تا وقتی که ماه رمضان آئینده در

[illegible]















پایان

و ده هزار و سی و دو که او را زیارت  
کنند عبادت بحق او باشد پس  
خداوند تعالی گناهان گذشته و آینده را  
سوی بخشنده و زیارت او را روز  
عزت مقابل است حاجت بخشنده  
سوی عبادت این پیغمبر و اهل بیت  
روایات دارد که هر که زیارت  
آن حضرت در عید فطر یا عید  
بودن بحق او مقابل هزار حج و زیارت  
هزار بار است  
تند او پیش برود نام کرده باشد  
و زیارت او رها کرده باشد  
گناهان است و در نصف شعبان  
بصافه میکند یا در عدد زیارت هزار  
پیش برود و در شب قدر سبب  
مغفرت گناهان است و در یک  
سال جمیع گناهان زیارت او  
میان عرفه و فطر و شب مغفرت

١٠٠

110





یا بگوید که بر من خوردن و پوشیدن و پوشیدن آن حرام باشد غسل را عاود کند و شستن نماید اگر نماز در آن وقت  
 شستن رکعت است نیز سلام و اقامه چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و شستن است که در رکعت اول بعد از  
 فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و دو رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند شستن اگر بعد از نماز این نماز  
 بخواند الحمد لله رب العالمین و صل علی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی استسئلك  
 ان تجعل لی من استجاب لك و آمن بوعداك و اخرج امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا  
 اذنی الا ما و قیت و لا اجد الا ما اعطیت و قد ذکرک الحج فاستسئلك ان تعظم لی علیه  
 حل کتابک و سنتک ینبیک صلی الله علیه و آله و یفرق فی علی ما ضعت عنه و یسلم  
 مناسک فی یسر منک و عافیة و اجعل لی من و فیک الذی رضیت و ان رضیت و  
 سمیت و کتبت اللهم انی استسئلك من شفاعت نبیک و انفق مال ابتغاء مهکاتک  
 اللهم فتم فی حق و تم فی حق اللهم انی اريد المنع العصری الی الحج علی کتابک و سنتک  
 نبیک صلواک علیه و آله فان عوص فی عارض یحسب فی فعله حجت و حجت  
 بک الذی قد رت علی الکفر ان لم تکن حجة فکفره احرم لك شیعی و کفر  
 و حجی و دمی و عظامی و محجی و عصی من النساء و الثیاب و الطیب ان یغنی بک  
 و یحکم الکریم و الدار الاخرة و یاکف فی مانع احرام نیست و یحسب مانع غسل احرام نیست مانع  
 نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور مستحق با حرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار  
 امر مستحب و دو دوزخ و دو مکروه و سب و چهار حرام اساسا و واجب اول نیست است باین طریق که اگر  
 عذر متع می بیند از برای آنکه واجبیت تقرب بخدا و اودوم مقارن کردن نیست است بتعلیمات اربع یعنی  
 از نیست لی فاصل واجبیت که بگوید لیبتیک اللهم لیبتیک لا شریک لك لیبتیک سوره  
 پوشیدن و چهار حرام است مردان را از هر چه جائز است نماز در آن یکی را نکند و یکی را بپوشد نماز در هر  
 آنکه دو خفته و ششید به وضو نباشد شکل یکپا و زره و زمان را جائز است در حال حرام پوشیدن و خفته و حرام آن  
 چهار امر است اول آنکه مرتب تعلیمات را بلند گوید دوم آنکه تعلیمات که مکرر میشود و اضاف کند بتعلیمات واجب چنان  
 ان الحمد لله رب العالمین و صل علی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی استسئلك  
 ان تجعل لی من استجاب لك و آمن بوعداك و اخرج امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا  
 اذنی الا ما و قیت و لا اجد الا ما اعطیت و قد ذکرک الحج فاستسئلك ان تعظم لی علیه  
 حل کتابک و سنتک ینبیک صلی الله علیه و آله و یفرق فی علی ما ضعت عنه و یسلم  
 مناسک فی یسر منک و عافیة و اجعل لی من و فیک الذی رضیت و ان رضیت و  
 سمیت و کتبت اللهم انی استسئلك من شفاعت نبیک و انفق مال ابتغاء مهکاتک  
 اللهم فتم فی حق و تم فی حق اللهم انی اريد المنع العصری الی الحج علی کتابک و سنتک  
 نبیک صلواک علیه و آله فان عوص فی عارض یحسب فی فعله حجت و حجت  
 بک الذی قد رت علی الکفر ان لم تکن حجة فکفره احرم لك شیعی و کفر  
 و حجی و دمی و عظامی و محجی و عصی من النساء و الثیاب و الطیب ان یغنی بک  
 و یحکم الکریم و الدار الاخرة و یاکف فی مانع احرام نیست و یحسب مانع غسل احرام نیست مانع  
 نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور مستحق با حرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار

الحمد لله رب العالمین

نزدیک من است  
 یا بگوید که بر من خوردن و پوشیدن و پوشیدن آن حرام باشد غسل را عاود کند و شستن نماید اگر نماز در آن وقت  
 شستن رکعت است نیز سلام و اقامه چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و شستن است که در رکعت اول بعد از  
 فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و دو رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند شستن اگر بعد از نماز این نماز  
 بخواند الحمد لله رب العالمین و صل علی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی استسئلك  
 ان تجعل لی من استجاب لك و آمن بوعداك و اخرج امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا  
 اذنی الا ما و قیت و لا اجد الا ما اعطیت و قد ذکرک الحج فاستسئلك ان تعظم لی علیه  
 حل کتابک و سنتک ینبیک صلی الله علیه و آله و یفرق فی علی ما ضعت عنه و یسلم  
 مناسک فی یسر منک و عافیة و اجعل لی من و فیک الذی رضیت و ان رضیت و  
 سمیت و کتبت اللهم انی استسئلك من شفاعت نبیک و انفق مال ابتغاء مهکاتک  
 اللهم فتم فی حق و تم فی حق اللهم انی اريد المنع العصری الی الحج علی کتابک و سنتک  
 نبیک صلواک علیه و آله فان عوص فی عارض یحسب فی فعله حجت و حجت  
 بک الذی قد رت علی الکفر ان لم تکن حجة فکفره احرم لك شیعی و کفر  
 و حجی و دمی و عظامی و محجی و عصی من النساء و الثیاب و الطیب ان یغنی بک  
 و یحکم الکریم و الدار الاخرة و یاکف فی مانع احرام نیست و یحسب مانع غسل احرام نیست مانع  
 نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور مستحق با حرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار  
 امر مستحب و دو دوزخ و دو مکروه و سب و چهار حرام اساسا و واجب اول نیست است باین طریق که اگر  
 عذر متع می بیند از برای آنکه واجبیت تقرب بخدا و اودوم مقارن کردن نیست است بتعلیمات اربع یعنی  
 از نیست لی فاصل واجبیت که بگوید لیبتیک اللهم لیبتیک لا شریک لك لیبتیک سوره  
 پوشیدن و چهار حرام است مردان را از هر چه جائز است نماز در آن یکی را نکند و یکی را بپوشد نماز در هر  
 آنکه دو خفته و ششید به وضو نباشد شکل یکپا و زره و زمان را جائز است در حال حرام پوشیدن و خفته و حرام آن  
 چهار امر است اول آنکه مرتب تعلیمات را بلند گوید دوم آنکه تعلیمات که مکرر میشود و اضاف کند بتعلیمات واجب چنان  
 ان الحمد لله رب العالمین و صل علی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی استسئلك  
 ان تجعل لی من استجاب لك و آمن بوعداك و اخرج امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا  
 اذنی الا ما و قیت و لا اجد الا ما اعطیت و قد ذکرک الحج فاستسئلك ان تعظم لی علیه  
 حل کتابک و سنتک ینبیک صلی الله علیه و آله و یفرق فی علی ما ضعت عنه و یسلم  
 مناسک فی یسر منک و عافیة و اجعل لی من و فیک الذی رضیت و ان رضیت و  
 سمیت و کتبت اللهم انی استسئلك من شفاعت نبیک و انفق مال ابتغاء مهکاتک  
 اللهم فتم فی حق و تم فی حق اللهم انی اريد المنع العصری الی الحج علی کتابک و سنتک  
 نبیک صلواک علیه و آله فان عوص فی عارض یحسب فی فعله حجت و حجت  
 بک الذی قد رت علی الکفر ان لم تکن حجة فکفره احرم لك شیعی و کفر  
 و حجی و دمی و عظامی و محجی و عصی من النساء و الثیاب و الطیب ان یغنی بک  
 و یحکم الکریم و الدار الاخرة و یاکف فی مانع احرام نیست و یحسب مانع غسل احرام نیست مانع  
 نماز احرام است فصل دوم در بیان باقی امور مستحق با حرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار





[illegible]

جامع عباسی

آب فصل دوم و بیان محرمات احرام

[illegible]









پاپ - مقدس - جوہر و بیچان - معنی - بائیں صفائے سرور

جامع عباسی

[illegible][illegible]

وہاں سے واپس آئے





6624

[illegible]

[illegible][illegible]

جامع عباسی

وَسَيَكُنْ لَهُدَىٰ التَّجْوِيزِ  
وَيُؤْتِيهِمُ الْإِلَهَ تَعَالَى  
الْفُتُوحَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى  
أَكْرَمُ فَذَلِكَ تَعَالَى  
حَقِّقْ وَكَيْفَ  
مَاتَ وَآلَةُ الْفَيْسِ  
مَاتَ بَيْنَهُ شَيْخٌ مُنِيبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بِأَمْرِ الْمَلِكَةِ قَالَتْ  
بِأَمْرِ الْمَلِكَةِ بِيَوْمِ

[illegible]



جامعہ اسلامی

[illegible]



[illegible]

جہاں سے

باب فضل سیر در بیان افعال شریفه ساجده

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۳۳  
 احادیث مختلفہ

ہو گا اور اطفال اوسکے مدد جیستون  
خود تین اونکی زبانکار ہوئی اور پورے  
اوسکے حکم بامراد اور سون اور  
منع نامسمانی خدا اور سون اور  
تکریکے اور انجالیجان طرف اوسکے  
ملکت و فزاری ہوگی اور طلب کرنا  
اوسکے چیز کا جو کچھ اوسکے ہاتھ میں  
باعث غفرت و رحمت کی ہوگی



پایان غیبی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَهُ عَنْ بَيْتِكَ ذَاكِرْتَنِي فَهَذَا أَوَّلُ الْفَصْلِ فِي إِنْ كُنْتُمْ  
 أَذِنْتُمْ لِي غَيْرَ سَاعِبٍ عَنْكَ وَكَعَنْ بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبْدِلَ بِكَ وَلَا يَهْمُ  
 اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْ وَخَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَائِلِي  
 حَتَّى تَبْلُغَنِي أَهْلِي فَإِنَّ الْخَيْفَةَ أَهْلُ فَكَيْفِي مَوْنَةَ عِبَادِكَ وَعِيَايَ فَوَانِكَ  
 وَلِي ذَلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمَنْ يَهْمُ أَهْلِكَ بَعْدَ وَغَاوِ الْإِذْنَ بِجَانِبِ جَاهِ دَمْرَمِ آيَةِ  
 اِزَانِ آبِ نَبُوشْدِ وَبَعْدَ اِزَانِ سَتُوجِبِ بِيرونِ رَفْتَنِ اِزْ سَجْدَةِ الْحَرَامِ شُودِ شَمِشِ  
 وَرَاشَنِي بِيرونِ رَفْتَنِ بَكُوِيَرِ اِيْمُونِ تَأْتِيُونِ عَالِدُ وَنْ لَرِي تَحَاكِمِي وَنْ  
 اِلَى سَرِي تَسَارِعِي وَنْ اِلَى اَللّٰهِ سَاجِدِي اِنْسَاءَ اَللّٰهِ تَعَالٰى بِمَقَرِّ اَكْبَرِ وَجُوْدِ  
 سَجْدَةِ طَوِيلِ بِاَكْمَالِ خَضُوعِ وَفَشُوعِ سَجَا اَوْرُوشْتَمِ اَكْبَرِ بِرُوسِ سَجْدَةِ الْحَرَامِ اِيْمُونِ وَبَكُوِيَرِ  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتَقَلِّبُ عَلَى كَلَامِكَ اَلَا اَللّٰهُ نَحْمُكَ يَا دَرِيْمُ شَرِي خِيَا بَعْدَ وَتَصَدَّقْ  
 كُنْدِ دُشْمِ اَكْبَرِ تَصَدَّقْ اَوْرُوشْتَمِ اَيْنِ بَاشْدِ كِهْ نُوْبِ دِيْگَرِ بِيْجِ اَيِدِ مُطْلَبِ شَمِشِ دَرِ بِيَانِ اَحْكَامِ  
 حَجِّ قُرْآنِ وَحِجِّ اَفْرَادِ قَبْلَ اَزِينِ مَذْكُورِ شُدِهْ بُوْدِ كِرِجِ قُرْآنِ وَحِجِّ اَفْرَادِ بِرِخْطِ اَصْبَحِ اَكْبَرِ  
 اَهْلِ مَكَّةَ مَعْظَمَةِ بَاشْدِي اَكْبَرِ وَرِي اَوَا اِزْ اِنْ مَكَانِ مَقْدَسِ كَمَرِ اِزْ شَانِزْدِ فَرَسِ شَرِي بَاشْ  
 وَاَكْرُورِي اِيَكْسِ اَكْبَرِ مَعْظَمَةِ زِيَادِهْ تَرَبُّشَانِزْدِهْ فَرَسِ شَرِي بَاشْدِ كِهْ كُرُوْدِ وَاجِبِ  
 مِيْشُوْدِ حِجِّ تَمَتُّعِ اَسْتِ وَاَفْعَالِ حِجِّ تَمَتُّعِ رَا بَتَفْصِيْلِ مَذْكُورِ سَاقِيْمِ وَاَفْعَالِ حِجِّ قُرْآنِ وَحِجِّ  
 اَفْرَادِ شَلِ اَفْعَالِ حِجِّ تَمَتُّعِ اَسْتِ لِيَكِنْ عَمْرُوْ حِجِّ تَمَتُّعِ قَبْلَ اَزِ حِجِّ اَسْتِ وَطَوَافِ نَسَا نَدَارِ  
 وَعَمْرُوْ حِجِّ قُرْآنِ وَحِجِّ اَفْرَادِ بَعْدَ اَزِ حِجِّ اَسْتِ وَطَوَافِ نَسَا وَاَفْعَالِ اَيْنِ دُوْنُوْجِ  
 بِيَكِ طَرِيْقِ اَسْتِ لِيَكِنْ دَرِ حِجِّ قُرْآنِ خِيَرِ اَسْتِ مِيَا نَهْ اَكْمَلِيْتِ اِحْرَامِ رَا بِمَقَارِنِ تَلْبِيَّاتِ  
 يَا مَقَارِنِ اَشْعَارِ يَا مَقَارِنِ تَقْلِيْدِ سَاوُوْ مَعْنِي اَشْعَارِ تَقْلِيْدِ مَذْكُورِ خَوَابِ شُدِ اِحْرَامِ  
 هَرِ يَكِ اَزِ حِجِّ قُرْآنِ وَحِجِّ اَفْرَادِ وَاجِبِ اَسْتِ كِهْ اَزِ مِيَقَاتِ بَاشْدِي اَزِ مَسْكَنِ خُوْدِ هَرِ گَاهِ سَكْرِ  
 بَكِهْ نَزْدِيَكْتَرِ اَزِ مِيَقَاتِ بَاشْدِي اَزِ مَسْكَنِ هَرِ گَاهِ سَكَنِ اَوَكِيَا شُدِ وَاَقِي اَفْعَالِ بِطَرِيْقِ اَفْعَالِ  
 حِجِّ تَمَتُّعِ اَسْتِ اِيَسِ چُوْنِ اِحْرَامِ بِيُوْدِ وَتَوَجُّهِ عَرَفَاتِ شُوْدِ وَبَعْدَ اَزِ وَتَوَقُّفِ عَرَفَاتِ تَوَجُّهِ

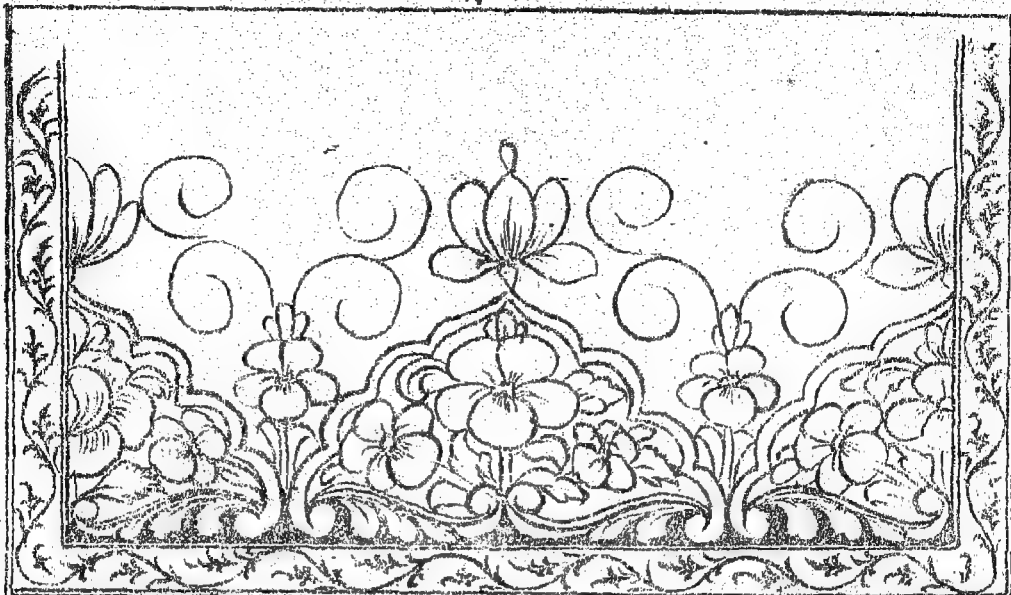
وَأَقَامْتُمْ فِي جِهَاتِهَا  
 وَوَقَدْتُمْ مَعَ جِهَاتِهَا  
 السَّلَامَ عَلَيْكُمْ سُبْحَانَ  
 وَبَقِيَ الْكَلِمَ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 عَطَسْتُ بِكَ التَّوْبَةَ وَالْأَمْرَ  
 الْمُصَابِيحُ فِي التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ  
 فِي الْمَسِيلِ فِي فِي أَهْلِ  
 التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 سَكَنَ الْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 ۱۳۶  
 وَبَقِيَ الْكَلِمَ وَالْأَمْرَ  
 وَوَقَدْتُمْ مَعَ جِهَاتِهَا  
 السَّلَامَ عَلَيْكُمْ سُبْحَانَ  
 وَبَقِيَ الْكَلِمَ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 عَطَسْتُ بِكَ التَّوْبَةَ وَالْأَمْرَ  
 الْمُصَابِيحُ فِي التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ  
 فِي الْمَسِيلِ فِي فِي أَهْلِ  
 التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 سَكَنَ الْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 وَبَقِيَ الْكَلِمَ وَالْأَمْرَ  
 وَوَقَدْتُمْ مَعَ جِهَاتِهَا  
 السَّلَامَ عَلَيْكُمْ سُبْحَانَ  
 وَبَقِيَ الْكَلِمَ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 عَطَسْتُ بِكَ التَّوْبَةَ وَالْأَمْرَ  
 الْمُصَابِيحُ فِي التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ  
 فِي الْمَسِيلِ فِي فِي أَهْلِ  
 التَّوْبَةِ وَالْأَمْرَ وَالْأَمْرَ  
 سَكَنَ الْأَمْرَ وَالْأَمْرَ











آغاز جامع عباسی پانزده بابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم النبيين محمد المصطفى  
 وخير الوصيين امير المؤمنين علي المرتضى الوصا الائمة المجتبة عليهم صلوات الله العلي الاعلى  
 اما بعد چون بکلی مهت والانتم بنده گان بایون ارفع اقدس اسطی کلب استان فی البشیر من  
 نده بقی ایمة اثنا عشر شاه عباس اکسینی الموسوی الصفوی بهسار دغان خسله القدالک و  
 سلطنته واقاض علی العالمین تبه و عدله واحسانه بر احیاسی معالیم شریعت سید المسلمین واعلام  
 اعلام مذهب حق ایمة معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصود و محصور رسد و ارادة خاطر ملکوت  
 ماطرش مطوفست بر آنکه شیعیان و محبان امیر المؤمنین عالم بزمه بقی انحضرت باشند لهذا استان  
 بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدين و زبدة الساندين بهار الامة و الشریعة و الحقيقة  
 و الدین محمد عالمی رحمه الله را بهر ساخته تو بهر صنف کردن کنی که مشتمل باشد بر مسائل  
 و فروع و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله  
 علیه و آله و حضرات ایمة معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود الیشان و مسائل ضروری  
 که پیشتر او قات بان احتیاج می افتد چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت

خاتم المجهدين اثنا لالامره الارفع الاشرف شروع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم بحاج جامع عباسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دو و از دهم ماه شوال سال یک هزار و سی و یک هجری بجزار رحمت این دیو پیوست و در ثانی الحال امر اشرف اعلیٰ عز و جود یافت که پانزده باب بیستم آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوچی اثنا لالامره الاشرف المطاع لازال نافذانی الاقطار و الارباع شروع در اتمام آن نمود و التذاموفی الاتمام و المیسر للاختتام امید که منظور نظر کمپیا اثر نواب بهایون ارفع اقدس گردد

### باب بیستم

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و در این چهار مطلب بیست مطلب اول در بیان وقف کردن و توالی آن و در دو فصل است فصل اول در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت و اقب پس وقف خیر باغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و سیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی و قش صحیح است و در وقف نمودن طفلی که ده سال داشته باشد میان مجتهدین خلافت صحیح عدم صحیح است و گویا آنجا حقی که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شد اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقه او حمل کرده اند بر تصدق وقف را چه وقف نیز مثل صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بهیوش و قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و همچنین وقف غلام صحیح نیست و دوم نیت و اقب پس وقف غافل و سیکه در خواب باشد یا مست یا بهیوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و قبض دادن و دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست و خلافت میان مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست موقوف مالکیت و اقب پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگر چه مالکش اجازت دهد بعد از وقف چهارم ایجاب چون وقف و آنچه باقریه و دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از لفظ اول و در وقف اولادی و در لفظون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در او قبول و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی با صرفه و عبطه کافیست

این بیست باب است  
چهارم از وقف کردن  
و بعد از تصدق کردن  
مالک اجازت وقف  
صحیح است و سیکه گاهی  
دیوانه باشد و گاهی  
نباشد در وقت غیر  
دیوانگی و قش  
صحیح است و در وقف  
نمودن طفلی که ده  
سال داشته باشد  
میان مجتهدین خلافت  
صحیح عدم صحیح  
است و گویا آنجا  
حقی که گفته اند  
که وقف او صحیح  
است مستند شد  
اند بحدیثی که  
واقع شده در  
جواز صدقه او  
حمل کرده اند  
بر تصدق وقف  
را چه وقف نیز  
مثل صدقه جاریه  
است و همچنین  
وقف مست و  
بهیوش و قرض  
داری که حاکم  
شرع او را از  
مالش منع کرده  
باشد صحیح نیست  
و همچنین وقف  
غلام صحیح  
نیست و دوم  
نیت و اقب پس  
وقف غافل و  
سیکه در خواب  
باشد یا مست یا  
بهیوش باشد  
صحیح نیست و  
اگر بعد از وقف  
کردن و قبض  
دادن و دعوی  
نماید که وقف  
بی نیت واقع  
شده آن دعوی  
مسموع نیست و  
خلافت میان  
مجتهدین که آیا  
قربت در وقف  
شرط است یا نه  
اقرب آنست که  
شرط است پس  
وقف کافر صحیح  
نیست موقوف  
مالکیت و اقب  
پس اگر ملک  
دیگری را وقف  
کند صحیح نیست  
اگر چه مالک  
ش اجازت دهد  
بعد از وقف  
چهارم ایجاب  
چون وقف و  
آنچه باقریه و  
دلالت بر وقف  
کند پنجم  
قبول مقارن  
ایجاب از لفظ  
اول و در وقف  
اولادی و در  
لفظون دیگر  
قبول شرط  
نیست هرگاه  
وقف بر کسی  
باشد که ممکن  
باشد در او  
قبول و اگر وقف  
بر طفلی باشد  
قبول ولی با  
صرفه و عبطه  
کافیست

و شرط نیست قبول در وقف بر فقره قبول در نیت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر بر وقف  
بر مصالح مومنین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در نیت قبول  
حاکم شرع لازم است ششم متعلق نداشتن وقف بشرطی یا بصفة غیر واقع پس اگر وقف کند و متعلق سازد  
بر شرط و صفت واقعی و عالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز روز جمعه  
باشد هفتم دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و با انقضای  
آن مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده که هر وقت خواهد که رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که شرط  
شود غالباً بعد از انقراض او میانه فقها خلافت بعضی گفته اند که راجع بوقف میشود در حالت حیات  
او و بوارث او منتقل میشود بعد از وفات او و بعضی گفته اند که بمرتبه موقوف علیه منتقل میشود و بعضی  
گفته اند در ابواب البتر صرف باید کرد و واضح قول اول است و اگر منتقل شود در اول همچون وقف بر  
مردم و آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطلست و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید یا آنگاه  
بر علامت مشخصه آنگاه بر فقره دوم و احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل اول بوقف  
و وارش او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اولی اقوی بطلانست هفتم قبض موقوف علیه  
از لطف اول در وقف اولادی چه در لطفون دیگر شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در غیر  
کافی است پس بنا برین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطلست و درین قبض فوریت  
شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرطست و هرگاه واقف فوت  
آن چیز را که وقف بر فقره کرده جهت خویش شرط کرده باشد و مدت حیات قبض فقره شرط نیست  
بلکه قبض او کافیت تمام آنکه انقبض خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر اول بر خود  
وقف کند و بعد از آن بر فقره درین سکه مجتهدین را و قولست اول آنکه صحیح است دوم آنکه صحیح نیست  
صحیح آنست که باطلست و اگر وقف بر خود و فقره کند در دو احتمالست یکی آنکه انقبض صحیح باشد  
و انقبض باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از حاصل وقف بپردازد یا  
نفقه او و در مدت حیات از وقف باشد باطلست و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد  
صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناهی و فاطمه زهرا علیهما السلام این شرط کرده اند پس در نیت  
اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند آیا نفقه ایشان ساقط میشود یا نه میانه

لے یعنی وقف  
بر زید و فقره  
علیه یعنی علامت  
شخصه است  
چون وقف بطفل  
شخصه آنگاه بر زید  
اشخاص علامت شخصه  
علیه یعنی مثل طفلان  
وقف بر مردم  
اشخاص بر موجودات



مجتهدین خلافت و همچنین نفقه زوجه خلافت و هم آنکه آنچه واقف وقف کرده میباید که عینی باشد مخصوص از آن  
منتفع شوند پس وقف برین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف بر چیزند از کالات زیرا که اصل آن باقی نماند و  
خلافت سیاه مجتهدین که وقف در هم و دنیا را جائز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف  
استخفا جائز نیست و صحیح آنست که جائز است زیرا که جهت زینت از استخفا نفع میتوان گرفت یا زود و یا هم  
آنکه صحیح باشد که آنرا مالک بشوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست و در از دهم آنکه بیان  
مصرف کنند پس اگر بیان مصرف کنند صحیح نیست سنیرو هم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف  
پس اگر بر معدوم وقف کنند صحیح نیست و اگر چه طفل و فکرم باشد و اگر بر موقوفه وقف کنند و بعد از آن  
بر آنچه از موجود شود صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند و بعد از آن بر موجود آید صحیح است در حق موقوف  
یا وقف باطل است و برین مسئله مجتهدین را دو قول است صحیح آنست که باطل است پس از دهم آنکه موقوف علیه  
را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و بر زمین و در اب و بنده و اگر چه در زمین و مرکبات  
مشروط باشد صحیح نیست و بر عبادات وقف صحیح نیست و اما اگر وقف بر شایه و مساجد و مسکن و غیره  
کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقت راجع بمسلمانان میشود یا نه دهم آنکه موقوف علیه شخص باشد پس  
اگر بر یکی از دو شخص وقف کند یا بر یکی از دو مسجد وقف کند صحیح نیست ششم آنکه وقف  
کردن بر موقوف علیه جائز باشد پس اگر وقف کند بر زن یا کنندگان و قطع الطریق یا باطل است  
و همچنین باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوثن توریه و نخل و کتب انبیای سابق که حال  
درین ایشان مشغول است یا وقف بر عبادت خانه یهود و نصاری و وقف کردن بر جود جائز است و بعد  
بعضی از مجتهدین و درین مقام اشکال کرده اند که چرا بر جود وقف جائز است و بر عبادت ایشان  
جائز نیست و جواب ازین اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادت خانه ایشان صحیح نیست مخصوص است  
بخلاف وقف بر جود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جائز است و احتمال دارد که از  
ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند جائز است اما وقف کردن بر جود بر اینها جائز نیست و بعضی از  
مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شرط ای وقف متحقق شود موقوف علیه  
مالک میشود و در منافی که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافی که در حالت وقف موجود باشد  
چون صوفی و غیره گرفته خلافت سیاه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی و آنچه واقف باشد کرده

فقد و درین جواب که درین  
مستند و وقف بر زن یا کنندگان  
میباشد که ایشان نیز نفق  
از نفس ظاهر و وقف بر ایشان جائز  
با آنچه که درینک و وقف بر ایشان  
جائز نیست و باید ازین آنچه که در  
آنست که وقف بر موقوفه زن یا  
قطع الطریق موقوفه زن یا  
معدوم است ایشانست مخلوق خدا  
تعالی باطل است وقف بر موقوفه  
جودیت موقوفه و وقف بر جود  
از آن عادت و وقف نیست  
سایت جود بر موقوفه و وقف  
یا موقوفه اوج و اوج

و درین جواب که درین  
مستند و وقف بر زن یا کنندگان  
میباشد که ایشان نیز نفق  
از نفس ظاهر و وقف بر ایشان جائز  
با آنچه که درینک و وقف بر ایشان  
جائز نیست و باید ازین آنچه که در  
آنست که وقف بر موقوفه زن یا  
قطع الطریق موقوفه زن یا  
معدوم است ایشانست مخلوق خدا  
تعالی باطل است وقف بر موقوفه  
جودیت موقوفه و وقف بر جود  
از آن عادت و وقف نیست  
سایت جود بر موقوفه و وقف  
یا موقوفه اوج و اوج

صرف باید کرد و جائز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضائع شود یا آنکه سیاه موقوف علیه در وقف اولادی  
نزاعی واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میان مجتهدین خلافت ائمه است که جائز است فروختن  
آنچه وقف شده در نیت و بقیت آن چیزی مثل آن بخرند فصل دوم در بیان تصدق نمودن بآنکه  
در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده  
لکن آنکه تو هم گفتی که تصدق نمیکند چه در نیت آشکارا باید داد و در صدقه چهار شرط است اول ایجاب  
چون تصدق است و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سوم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک  
صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم بر بنی هاشم  
چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جائز است و غلامیکه آزاد کرده باشند جائز است  
که از تصدقات واجبی بگیرد و جائز است بنی هاشم که تصدقات سنتی بگیرند و واجبی نیز جائز است هرگاه خمس و  
مبعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جائز است تصدق بر جود اگر چه بیگانه باشد و هرگاه تصدقات واجبی  
داده شود جائز نیست رجوع و ران و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد و خواه قایل بنی هاشم باشد  
و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اوست فصل سوم  
در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدگریمی بگوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط  
اول ایجاب چون است کنتک و اکمرتک و اگر قبضتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سوم قبض هرگاه  
ساکن گردد ایندین مفید بغير خود یا عمر ساکن یا مدت معینی باشد لازم میشود لقبض و بعد از موت هر که ام  
که شرط کرده باشند بجاک منتقل میشود پس اگر گوید مدت است که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه  
ساکن بمیرد بجاک منتقل میشود و اگر در نیت صورت مالک بمیرد و رفته مالک را بنی رسید که ساکن را بیرون کنند و  
اگر گوید که درین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون می رود و اما اگر ساکن  
پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که در وقت کساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات  
نکرده باشد هرگاه که خواهد ساکن را بیرون بیاورد و هر چه بگوید که وقف کردن آن جائز بود سکنی و عمری  
آن جائز است و باطل نمیشود سکنی و عمری بغير فسخ آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و  
فرزندان و اهل او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعتی و دیگر را سوا می اینها جائز است و هرگاه غلام  
خود را یا اسپ خود و در راه خدا تعالی حبس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانه کعبه یا مسجدی را محرم کند لازم است

در صورت فسخ  
مجلس شش  
از واجبی  
بمقدار معاش  
چهارده بر آن  
گرفت

تا آنکه غلام واسپ زنده باشد خدمت آنجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کرد و معین کند آن شخص را و بمیرد بپور شد  
خودش رایج میشود و مطلب دوم در بیان قرض دادن و در آن دو مقوست موقوف اول در ثواب  
قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم منقول است که آنحضرت  
فرموده که در شکی که مرا بمخرج بردند بروی منبت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آنچیز ثواب دارد و قرض  
دادن هجده مثل آنچیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن ده مثل ثواب قرض  
دادن است مراد از آن صدقه بر خویشانشان و علم است چه این فضل از قرض دادن است و در قرض دادن چیزی  
لازم است اول ایجاب چون اقصدتک یا تصرف فیہ یا انتفع به و علیک رد عوضه  
و آنچه بدینا مانده دوم قبول چون قبلیت و آنچه دلالت بر رضا یا ایجاب کند سوم آنکه واقع شود و هر یک از ایجاب قبول  
از جایز التصرّف پس از دیوانه و مست و مفلس که حاکم شرع او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده ساله باشد یا  
اگر مرد باشد و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جائز است و فرقی نیست میان ذکرها و انثی  
و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جائز است اما آنچه مثل نداشته باشد و قولست و وعده در قرض دادن معتبر نیست  
پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را با التمام طلبید و اگر چه متفرق داده باشد موقوف دوم در اموری  
که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن نسبت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار  
امر سنت و چهار امر مکروه و آنچه امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته دوم آنکه هرگاه قرض گیرنده همان  
آنچه گرفته باشد یا مثل آنرا رد کند قبول کردن بر قرض دهنده واجب است و اگر چه پنج تناف و تبهم رسانیده باشد  
و اگر رد مثل متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که قرض  
گرفته بدهد سوم آنکه در حالش همیشه باشد که آنرا بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده  
بگذارد که سال بران بگردد و طلا و نقره سکّه دار باشد و بنصب بر سپیده باشد زکوة بر او واجب است پنجم آنکه سعی کند  
در دادن آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر که حرام است اول شرط ندادن کردن در مقدار و وصف  
خواه جنسی باشد که زیاد و نقصان در حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکبیل و وزن و در آید یا  
آنچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را یا و یا جاره بکومت از اجرت واقعی بدهد یا زیاد از اجرت واقعی یا  
آنکه بدهد یا و یا اجرت او کار می کند جائز نیست اما اگر نیاقی بدهد بی شرط جائز است و در بعضی از احادیث  
وارد شده که جائز است محض در ایسم نملّه و در ایسم صحیح بدهد یا بیل و در ایسم گفته در ایسم تازه بدهد و اگر

شرط کند که عوض در دم درست شکسته بدید یا ناقص و رقیبت شرط لغو است و اگر شرط گروهی یا ضمانتی است چنانچه  
این قرض یا آنکه در شهری دیگر و کند جائز است و اگر شرط کرد و ضمانتی جهت قرض دیگر کند جائز نیست و دوم  
قرض دادن آنچه بکلیل و وزن در آید بآنکه بکشد و سوم اصراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که آن  
تقلیل کند چنانچه طلب قرض کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می باید  
که مدارا با او کند چنانچه طلب کرد و مال خود را از کسی که بطریقی بجزم که عیب باشد بگذراند آنکه در حرم قرض داده باشد  
و بعضی از مجتهدین مدینه تطبیع و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه مطهری ساخته اند ششم قرض کردن کسی که قادر بر  
بر دادن نباشد هفتم نماز کردن قرض دار و اول وقت و اما چهارم سنت اول قرض دادن و دوم  
طاهر ساختن قرض گیرنده مال داری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سوم وفا کردن بشرطیکه کرده باشد  
چهارم آنکه اگر بده قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهارم کرده اول مالدار را قرض کردن  
بسی ضروری است اما با ضرورت مکرر نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت نباه و حضرت امیر المومنین  
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در عین وفات قرض گذاشتند دوم قصد زیادتی کردن هر یک  
از قرض دهنده و گیرنده در خاطر بآنکه تلفظ بگویند سوم فرو دادن قرض دهنده بخانه قرض گیرنده  
چهارم زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی مجتهدین این را حرام میدانند مطلب سوم  
در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث ائمه علیهم السلام وارد شده  
که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضو از آن بنده عضوی از انگس از آتش  
دو نخل آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دو نخل  
آزاد گرداند و اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند  
آزادی غلامی را یا آنکه در حال خریدن غلام آقایی او شرط کند که آزاد کند و دوم سنت چون آزاد  
کردن بنده مؤمنی که از خویشان او باشد که بخیریدن بر او آزاد نشود چون بر او و عزم و حال او بخیر  
سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد سوم مکروه چون  
آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام  
چون آزاد کردن بنده کافر یا مجرم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزاد علی بجهت چنانچه  
حاصل میشود اول مباشرت دوم سرایت سوم مالک شدن چهارم عوارض و دوران چهارم مؤلف است

موقف اول در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت شرط است  
اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید اعف عنک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انکشاف است  
درین سهکده و قولست اصح آنست که باین قول نیز آزاد میشود و بغير این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از  
کتابها و اشارت و اگر چه بآن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گرفتن نباشد یا گنگ باشد چه در خصوص  
اشاره و نوشتن یا قریب بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود و دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار  
قصد کننده جائز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگر چه ده سال داشته باشد  
و دیوانه و کسی که او را با کراه بدین دارند و مست و عاقل و مفلس که حاکم شرع از مالش دور کرده باشد  
که مال او را بقصر خندان او دهد و بیاری که در بیماری زیاده از سه یک مالش آزاد کنند واقع شود و باطلست  
سوم آنکه مجرب ساز و آزادی را از شرط و صفت اما جائز است که شرط کند آزادی خیر را پس اگر آقا  
شرط خدمت غلام کند جهت خود یا غیر خود زمانی معین جائز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او  
باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان لازم است و اگر مولی بمیرد بعد از آن غلام پیدا شود یا ورثه او را  
میرسد که در آن مدت او را خدمت فرمایند مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط  
کند که اگر آنچه شرط کرده با غلام بفعل نیاید و همان بنده باشد همچنین مجتهدین را درین دو قولست اصح  
آنست که شرط باطلست چهارم آنکه قصد قرینه الی الله کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی  
این را شرط نمیدانند و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کافر بسبب انگار  
نبوت پیغمبر یا قرآن صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان  
باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی  
و دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام کافر را جائز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام  
دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن  
دو قولست اصح آنست که جائز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در خصوص  
آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من  
آزاد است صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند که مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام  
نهمه هفت امر که تعلق با آزاد کردن دارد چهار امر مستحب و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن





باشد چنانکه بت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که درین حدیثی وارد شده ششم آنکه تمام غلام را مکاتب باز د  
 پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست و هم آنکه عوضی که غلام میدهد می باید که دین باشد پس اگر  
 عینی باشد صحیح نیست یا زود هم آنکه عوض خیریه باشد که مولی مالک او شود پس اگر شراب و یا خوک باشد  
 یا تر نیست و اگر زود هم آنکه مالی که غلام میدهد می باید که جنس و قدرش و صفش معلوم باشد ششم  
 هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد و حبسست بر او که از سهم رقاب چیزی لغلام بدهد تا عوض مال کتابت  
 بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق دانسته اند و هرگاه آقا چیزی بپای بدهد و حبسست  
 که قبول کند و سنت است که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد خیریه لغلام بدهد و هرگاه که غلام عاجز آید صبر کند  
 تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت غلام غیر این و هرگاه غلام قادر بر کسی نباشد مکروه است  
 مکاتب ساختن او و مکروه است که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دهد و خواص کتابت نیز  
 امر است اول وقوع کتابت میان غلام و آقا و دوم آنکه عوض و معوض ملکی بسیارست سوم بودن غلام  
 مکاتب میان و رجوع استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میان غلامان مکاتب مالک میشود و بعضی  
 او صحیح است چون آزاد کردن و بیع نمودن پنجم آنکه ثابت میشود حبسست اوارش جنایتی که آقا بر او جنایت  
 کرده باشد و اگر بی آقا جنایتی از غلام واقع شود میگیرد و ششم آنکه مضاعف بر ببال خود نمیتواند کرد و اگر  
 آقا اذن دهد یا از غیر مضارب میتواند گرفت و ششم آنکه قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد یا قرض  
 نمیتواند گرفت و ششم آنکه غلام خود را مکاتب نمی تواند ساخت مگر با عیله و نه ششم آنکه تزویج نمیتواند کرد  
 و خاصه هم نمی تواند در ساند و هم آنکه حبسست و هم قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود یا زود هم  
 آنکه کنیز مکاتبه نمی تواند کرد و شوم کرد و زود هم آنکه کفار از صحیح نیست مگر روزه داشتن الا با اذن آقا  
 سیزدهم آنکه مکاتب می تواند غلام خود را تعذیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کار  
 کند که مستوجب حد باشد و حد نیز نمیتواند زد و ششم سوم تدبیرست یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو  
 آزادی بعد از مردن من و آیا تدبیرست بغیر آقا واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد  
 از مردن شوهر خود آزادی میان مجتهدین درین مسئله خلافت آنچه در احادیث ائمه معصومین  
 علیهم السلام وارد شده که این نیز تدبیرست و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بعضی  
 اند گوید **عَلَى عَشْرَةِ عَشْرِينَ لِحَدِّ وَفَائِي** یعنی خدا راست بر من آزاد کردن بنده بعد از وفات

من و رجوع درین قسم تدبیر جائز نیست و دوم تدبیر سبب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن تدبیر جائز نیست  
سوم تدبیر بکوه چون تدبیر کافر و ناصبی و مشروط تدبیرش است اول صیغه چون انت حکم بکوه و قاتی  
یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه ولایت کند بران و اشاره آخرش بجای صیغه گفتن است و دوم آنکه  
صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس اگر طفل و دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه جائز التصرّف باشد پس اگر سفیه  
و مفلس باشد که حاکم شرع او را از تصرف و مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر بقیه را  
صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از عاقل و مست و حفته و کسی که او را با کراه بران و از ندیج نیست  
پنجم آنکه قصد قرینه الی التذکیر پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند  
و میگویند که تدبیر وصیت است آزاد کردن نه آزاد کردن ششم آنکه مجبور سازد تدبیر را از شرط پس اگر  
معلق سازد بر شرطی چون آمدن زید از سفر مثلاً صحیح نیست هفتم تعیین و بعضی از مجتهدین این را شرط  
میدانند و تدبیر همان بنده است میتواند آقا تصرف در و کردن بفر و ختن و بخشیدن و غیر آن و اگر بفر و شد  
یا بخشید یا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اکثر بر آنند که باطل میشود و  
اگر تدبیر بکوه نیز تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حلاله فی آنکه طفل او داخل باشد و عکس نیز جائز است  
و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم ام ولد است و او کنیز است که از آقامی خود  
حامله شود و در او و دختر شرط است اول از آقامی خود حامله باشد لطفل آزادی در حالی که ملک او باشد  
پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبه دخول کند و حامله شود و بعد از آن او را مالک شود  
ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل  
آنکه کنیز شخصی را نکاح در آورد و مشروط کرده باشد که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن  
کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کنیز خود را بشخصه تنویر نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرامی کرده اما  
اگر کنیز را بپشتن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزندان او کافر و قاتل کسی که میباید پارت نباشد  
و سه چیز از خواص استیلا و سنت اول آنکه جائز است که او را در بسیار و دوم آنکه جائز است او را در  
بسیار و سوم آنکه فروختن او جائز نیست مگر در عوض قیمت او هرگاه آن شخص که او را خریده و دخول کرده  
و فرزندی از او حاصل کرده از قیمت او عاجز شود میتواند فروخت او را و بعضی از مجتهدین سوا اینها  
در نوزده موضع دیگر فروختن آنرا جائز دانسته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است

که مذکور شد موقوف و دوم سرایت است یعنی شخصی هرگاه نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود  
 و اگر غلام میان دو شخص باشد بشراکت حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد کننده که قیمت حصه  
 شریک را بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد آنقدر مال که زیاده از خانه و خانواده  
 و چهار پایان و چانه معنای و نفقه بکیر و زنه او و عیال او باشد و مقدار قیمت حصه شریک باشد و اگر مفلس  
 باشد غلام خود سعی میکنند و بعضی گفته اند که اگر قصد اخراج شریک کند قیمت حصه شریک را بدهد اگر  
 مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتیق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه عتیق مالدار باشد یا مفلس غلام خود  
 سعی میکنند و اگر غلام نیز از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف بنده کسبش نیز  
 این حال دارد و خلافت میان مجتهدین که بجز از ادوی پیش از دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد  
 از دادن اصح قول دوم است چه آزادی ابد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک  
 است و دوم آنکه با اختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر میراث بدو منتقل شود سرایت در وجاریت  
 سوم آنکه متعلق نگردد و با حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را آزاد  
 کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقوف سوم ملک است یعنی مالک شدن  
 مرد یا زوجه کس را اول پدر و دوم مادر و سوم جد چهارم جد پنجم فرزندان خواه ذکر خواه انشی ششم زن  
 فرزندان چند یا پسران یا دختران خواه هر چند بالاروند و پنجم دختر برادر هر چند پسران یا پسران  
 یا زوجه دختر خواه هر چند پسران یا پسران یا دختر خواه هر چند بالاروند و پنجم دختر برادر هر چند پسران یا پسران  
 آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد و خلافت میان مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف  
 اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها سرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید  
 اصح آنست که اگر با اختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر با اختیار مالک نشود یا آنکه مفلس  
 باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالاروند و فرزندان هر چند پسران یا پسران یا دختر  
 بجز پدر آزاد نمیشود موقوف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از شش امر عارض شود بنده  
 آزاد میشود و اول آنکه غلام کور شود چه درین صورت آزاد میشود و دوم آنکه جذام بهم رسانند و سوم آنکه  
 برص بهم رسانند و بعضی از مجتهدین باین آزاد نمیکند و اند چهارم آنکه آقایی غلام بعضی از اعضای غلام  
 را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه غلام تنگ زمین گیر شود و ششم آنکه غلام پیش از

نصف پدر و مادر  
 رسیدن به سن بلوغ  
 زینب نام زنی است  
 در وقت آزادی  
 غلام را از آن شوم  
 بطلاق او بدین  
 شوم بود و غلام  
 شوم بود و غلام  
 پس اگر دیگر که از دوم  
 پس اگر از بنده نام و این  
 زینب غلامی را داشت و زینب  
 مذکور از بنده بود و زینب  
 جدا شد و سرایم دوم هم  
 پس سرایم دوم با غلام  
 آزاد و خاله نام نیز بنده  
 بعد از آن بنده سرایت  
 زینب غلام را داشت و زینب  
 بنده را با پدر و مادر  
 خاله و این غلام فقط  
 خاله و این غلام فقط  
 انصاف و بیان و در خانه  
 پس خاله و نصف پدر و  
 سرایت و آزاد شده  
 حصه و سرایت میکنند

آقای خود در دیار کفار مسلمان نشود و بگویم هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث خواری باشد سوامی میراث  
خوار نبوده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و مال را با او میدهد و اگر مالک نفروشد حاکم شرع جبر  
میکند بر فروختن ششم آنکه هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند  
نکند و مطالب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد  
کردن بدانکه جهاد عظیم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن  
و سزای نداشتن آن کسانی که جهاد نکنند بی مانع واقع شده و احادیث و فضیلت جهاد و مطالبه یعنی لگای شدن  
سرحد های مسلمانان بسیار است از آن جمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم منقول است که فرموده وَاَلَّذِي  
نَفْسِي بِيَدِهِ لَعَلَّ وَكَفَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْرَ وَحَافِظٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا أَيْضًا قِسْمٌ بَيْنَ كَسِي  
كَمْ نَفْسٍ مِنْ مَيِّدٍ قَدَرَتْ أَوْسَتْ هَرَامِيْنَهُ يَكِ بَادَا وَرَفْتَنُ يَأْكِبُ شَا مِگَاهِ رَفْتَنُ بَحْبُكٍ دَر رَاهِ خَدَا مِتَعَالِ  
و بهر آنکه در دنیا و آخرت و نیز از آن حضرت منقول است که لَخَيْرُ كَلَّةٍ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ  
ظِلِّ السَّيْفِ وَكَأَيُّ قِيَمٍ النَّاسُ إِلَّا بِالسَّيْفِ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر  
در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است مردمان راست نمیشوند الا شمشیر و شمشیر را کلید بهشت و دوزخ  
است و هم از آن حضرت منقول است که هیچ قطره شیش خدا تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه خدا شمشیر  
ریخته شود و هم از آن حضرت منقول است که سَابَاطُ لَيْكَلَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ صِيَامِ شَهْرٍ كَرِيمٍ  
یعنی نگاه داشتن شمشیر مسلمانان را یک شصت رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن  
فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است بر هر جماع و واجب بودن او کفار  
است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت یا دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعدد جنگ و دشمنان شوند از  
دیگر این ساقط میشود بشرطیکه امام ایشان را با سم نخواهند باشد پس اگر جماعتی را با سم طلبیده باشند جهاد  
مصلحتی بر ایشان جهاد واجب یعنی است و هرگاه بتدریج یا با چاره بر خود واجب گردانند یا در وقت  
بهم رسیدن دو لشکر و صف ایستادن هر دو لشکر حاضر شوند و درین صورتها نیز جنگ کردن واجب یعنی میشود  
و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت یا عدو نکنند و جهاد واجب یعنی است هرگاه  
و در آن دره شرط بهم رسد جهاد واجب است شرط اول آنکه مزید باشند پس بر زمان و فتنی مشکل جهاد  
واجب نیست و دوم آنکه بان باشد پس بر مثل واجب نیست تا آنکه باقی شود و سوم آنکه عاقل باشد پس

بر دیوانه واجب نیست چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین هر بنده که مولای او گفته باشد که بعد از وفات او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او یا او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود اگر چه بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بنده های جماعتی را یا ذن ایشان بجنگ بر وجهانزیست جهت آنکه از ایشان تنفع میتوان گشت پنجم آنکه پیر نباشد چه پیران عاجز اند و قوت جنگ کردن ندارند ششم آنکه دانا نباشد با داب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب نیست هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد هشتم آنکه مجرای نباشد و اگر درین صورتها که عاجزست از رفتن بجنگ اما قدرت داشته باشد که با جرت گیر کسی آید واجبست درین مسئله علماء را دو قولست نهم آنکه قادر باشد بر نفقه جهت خود و در سفر و جهت عیال خود و حضور و غیاب آنکه قادر باشد بر چار و داب که بر و سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مست و درویش باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت نیست فرسخ مست قدرت بر چار و دابست و اگر کسی نفقه و راحه بکسی دهد تا آنکه جنگ کند درین صورت واجبست بجنگ رفتن و اگر با جرت بگیرد واجب نیست قبول کردن یا زودیم آنکه قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه درین صورت بجنگ رفتن جائز نیست مگر آنکه قرض را بدید یا ضمانت دیا رهنی بقرضخواه دهد و او را راضی گرداند و اگر امام او را باسم طلبیده باشد و حبست که بجنگ رود و اگر چه قرضخواه اذن ندید اما سنتست که متعرض مکانهاست که گمان گشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارزه طلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن آن نباشد علماء را درین دو قولست اصح آنست که در این صورت قرضخواه را منع نمیرسد و او از دم رمضان و الیه پس اگر بختیخته امام کسی را طلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمی تواند رفت و هرگاه این دو شرط هم رسد واجبست که در حالت حضور امام که خود بجنگ رود و یا کسی با جرت بگیرد که عرض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت تا نمی میتواند فرستد چنانچه سابقا ذکر شد و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود و مخیرست در برگردیدن خواه هر دو لشکر بکشد گیر رسیده باشند و خواه بیم نرسیده باشند اما اگر عذر غیر جاری باشد مثل آنکه آفت غلام را از رحمت دادن بشماران شود و بنده را طلب نماید درین صورت اگر هر دو لشکر بکشد گیر رسیده باشد و حبست که برگردد و اگر بیم

رسیده باشند جائز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجبست جهاد هرگاه دشمنان بسوی مسلمانان آیند  
 و از ایشان بر اسلام آسیب رسد فصل سوم و در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست  
 بدانکه سه طائفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طائفه اول حربی و ایشان دو گروه اند اول مردان  
 بالغ جوان اند که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب پرست و ستاره پرست و بت پرست و دم جماعتی اند  
 که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون طغان و ویران و پاهر و جماعت جهاد کردن در حال حضور امام  
 لازمست تا آنکه مسلمان شوند و ازین دو طائفه جزیه قبول نمیتوان کرد طائفه دوم اهل کتاب اند و  
 ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبر داشته اند چون جهودان  
 که توراتیه کتاب ایشانست و موسی کلیم الله پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسای  
 روح الله پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند و پیغمبر نداشته باشند کتابی و پیغمبری قائل اند  
 چون مجوسان که میگویند کتابی داشته اند و پیغمبر زروشت نام و در احادیث وارد شده  
 که کتابی داشتند آنرا سوختند و پیغمبر داشته اند آنرا کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی یا ایشان آورده اند  
 بر پوست و دوازده هزار کافرنوشته بودند و جهاد باین دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه  
 قبول کنند با شرائط و شرائط جزیه دوازده ست شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقدار است  
 که امام یا نائب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ و عاقل این دو طائفه اگر چه پیرانگ  
 و زمین گیر باشند یا بزر منهای ایشان مقرر فرمایند و میان مجتهدین خلافت که آبانده جزیه میدهند  
 یا نه اقرب آنست که ننهند و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میان بنده جهودی که ملک مسلمان باشد  
 و میان بنده جهودی که ملک جهود باشد پس بر اول واجبست باند و بر دوم واجبست باند و خلافت میان  
 مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معینست چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المومنین مقرر کرده بود  
 و فقیر ایشان هر سال دوازده درهم بداد و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالدار ایشان  
 صد و چهل درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معینست و تعیین آن بر رای امام منوطست اصح قول  
 دومست چه او مناسبست بکذلت و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین او وارد  
 شده محمولست بر آنکه رای حضرت امیر المومنین در آنوقت بحسب مصلحتی بران قرار گرفته بود  
 و اگر در اثنای سال جمعی ازین دو طائفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقطست



شرط دوم آنرا نمودن احکام مسلمانان است و شرط سوم آنکه آنچه منافات با امان دارد نکند مثل غم کردن  
برجی یا مسلمانان و معاونت و مدد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل نرسد جری میشود خواه در عقد خبریه یا هم  
نکردن اینها را شرط کرده باشند خواه نکرده باشند خواه عهد کرده و خواه سهوا شرط چهارم آنکه زنا  
بازنان مسلمانان نکند و نکاح زنان مسلمانان نکند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن نکند با آنکه مسلمانان را  
از راه نبرد شرط ششم آنکه ترک راه و زن مسلمانان نکند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در راه  
راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم  
آنکه مردوان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکند و این پنج شرط اگر در عقد خبریه امام شرط کرده باشد  
و بآنها عمل نکند جری میشود شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلعم نکند و استخفاف بدین  
و کتاب مسلمانان نکند چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشود و ترک  
استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حزی میشود شرط دهم آنکه اظهار شکرت و شهر  
اسلام نکند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح کردن مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه  
احداث عیادتخانه نکند و رویار اسلام و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس  
نزنند و خانه های خود را بلند تر از خانه های مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست تر سازند و باین شروط اگر  
خلل رسانند و در عقد خبریه شرط کرده باشند که اینها را نکنند جری میشود شرط دوازدهم آنکه بطریق  
که از مسلمانان تمیز شوند یا اینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و چادری سوری ایشان غیر چادری سوری  
مسلمانان باشد و بر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب بیاورند و بر اسب سوار  
نشوند و بر زمین سوار نشوند و شمشیر و سلاح بر خود نه بندند و نصاری زن را بر میان زنهند و زنان  
ایشان نیز بنوعی بگریزند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در چادری را نزنند بلکه از چادری منحرف شوند  
و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و درین شروط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث  
مذکور نیست و جائز نیست و بی راکه در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طائف و حوالی  
آنهاست و اگر بگذرند و توطن نکنند جائز است و جائز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخزند مالک  
آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین احادیث را بان ملحق کرده و بعضی از مجتهدین آنرا کرده میدانند  
طائفه سوم که قتال کردن با ایشان واجبست با غیاب و خروج اندو ایشان طائفه اند که از امام زمان

روی گردان و باغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگردند یا کشته شوند و هرگاه متفرق  
 شوند محالی از آن نیست که درمی دیگر سوای آنهایی که جنگ آمده باشند نخواهد بود و یا نه بر تقدیر اولی واجبست  
 که ایشان را بکشند و اگر نخیتهای ایشانرا از عقب برودند و بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج با سینه  
 نیست بلکه در وقتیکه شکست خوروند و اگر نخیتهای کافیهست و با جماع مجتهدین ذریعین طائفه را و زنان  
 ایشان را مالک نمیشوند و همچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای این طائفه را که در لشکرگاه نباشد خواه  
 قابل نقل و تحویل باشد خواه نباشد و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میان مجتهدین اختلاف  
 که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه اجماع نیست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد  
 کردن با کفار بدانکه جهاد با کفار کردن بلبست و بهشت امر متعلق است سه امر واجب بوده امر حرام و دشواری  
 امر سنت و بهشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردن است زیرا که جائز نیست ابتدا  
 بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نائب امام ایشانرا بشناختن و اقرار بوحدا نیت خداست  
 و عدل او و نبوت پیغمبر و امامست امیر المومنین و اولادش علیهم السلام و جمیع شراعی و احکام آن  
 دعوت کند و اگر مسلمانی بنی آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد  
 اما قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت لازمست جماعتی را که دعوت با ایشان نرسیده باشند  
 و عالم به بعثت رسو بخدا نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت با ایشان رسیده باشد و عالم به بعثت  
 رسو بخدا باشند لازم نیست لیکن سنتست و دوم مبارزت نمودن هرگاه امام التزام نماید بر این امر  
 سوم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور تر پس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک  
 امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند و اما آن ده امری که حرامست اول  
 در چهار راه حرام قتال کردن و آنها رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرمست و درین سبب این  
 چهار راه را ماههای حرام گویند و جهاد کردن درین ماهها با جماعتی حرامست که حرمت این ماهها  
 بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این ماهها را ندانند با مسلمانان حرب کنند با ایشان جنگ کردن درین ماهها  
 حرام نیست و دوم مبارزت نمودن با منع امام سوم اگر نخیتن از جنگ دشمنان که زیاده بود و در  
 مسلمانان نباشند اگر چه گانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشند مگر آنکه  
 داشته باشد که با دشمنان حمله کند مثل آنکه پشت با قناب کند یا بر بلندی بر آید یا غور را بکند یا

که آب و رو باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گرختن خویش آن باشد که بجا معنی دیگر از مسلمانان ملحق شود  
 و اگر زیاده بردوشل باشد باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند درین  
 صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار را اگر چه معاونت کفار کنند و همچنین حرام کشتن  
 اطفال ایشان و دیوانهای ایشان و کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ گردن و تدبیر گردن  
 ایشان مایوس باشند اما کشتن بزرگان ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی  
 بریدن ایشان از هفتم عذر کردن با ایشان یعنی بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن  
 هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح  
 دهم زهر و آب و درختین هرگاه بغیر آن دفع ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند  
 و بعضی گفته اند که اگر گمانش هست که در آن دیار مسلمانی هست حرام است و اما آن شش امری  
 که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن و وصف جت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت  
 پناه جلم میخواند **اَللّٰهُمَّ مَازَلِ الْكِتَابُ سَرَایِجَ الْحَسَابِ حُجْرَى السَّحَابِ**  
**اَهْزَمِ الْاَحْزَابِ یَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِ یَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّیْنَ یَا**  
**كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِیْمِ اكْشِفْ كُرْبِیْ وَ عَجِّیْ فَاِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِیْ**  
**وَ حَالَ اَهْلَیْیْ فَ اكْفِنِیْ بِقُوَّتِكَ عَذْرَیْ وَ دَوْمَ اَنْكَةِ قِتَالٍ** در وقت زوال آفتاب باشد  
 در حالت اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درامی آسمان  
 کشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک لشب است و کمتر کشتن واقع میشود  
 و اگر کسی از جنگ بگریزد از مسلمانان خلاص میشود سوّم آنکه امام در راه رفتن لشکر را تحلیل  
 نبود بلکه جدا را بر دو چارم آنکه با صاحب تدبیران لشکری مشورت نماید و آنکه اختیار و نظر گاهی  
 نماید که آب و علف در بسیار باشد ششم آنکه اگر چاره دانی از لشکر مانده شود بارهای ایشان  
 بار کند اگر چاره داند داشته باشد و جائز است قتال کردن بر نوعی که ممکن باشد و در فتح چون خراب  
 کردن منرهای کفار و قلعه ایشان و سنگ انداختن و همچنین بر ایشان و منع کردن از تردد  
 قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگر چه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و سایر  
 مسلمان کشته شوند و ایشان را با تیش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن

آب از ایشان با احتیاج جائز است و در روایتی از امیر المومنین وارد شده که منع کردن آب حلال نیست  
و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب ایشان بخین بے احتیاج  
اما آن نیست امری که مکره است اولی بدست خویش پدر کافر خود را کشتن و دوم بخون بر سر عدو بدون مجتهد  
سوم پیش از زوال آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروای خود را پی کردن بی مصلحتی اگر چه از قتل  
یا زنا نه باشد و با مصلحت کشتن بهتر است آبی کردن چاروای کافران جائز است چنان سبب بیافای ایشان  
میشود و چنانچه مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نگاه داشتن بهر جهت  
کشتن و چینی یا دندان تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله  
هیچ کس را باین طریق نکشته الا غصبین مغنیه را تفهم هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعه یا و سازل ایشان ممکن  
باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سردادن و ایشان را با تیش سخن و بریدن و خورهای ایشان را  
بی احتیاج خصوصاً درخت خربانه مکره است هفتم کشتن چاروای ایشان را بعد از آنکه جنگ تمام  
شده باشد اما در حال جنگ جائز است چنانچه گذشت فصل نهم در امان دادن کفار بدانکه احاد  
مسلمانان را جائز است که احاد کافران را امان دهند و علام مسلمانان و زنان ایشان را جائز است  
که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که با کراه کافران را امان دهند  
و کسیکه عقل او بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسپان  
مسلمان که در دست کفار باشد و بی اکراه بعضی از کفار را امان دهند و همچنین امان دادن  
مهاجران مسلمانان که بدیار کفر فرود می نمایند و مسلمانی که کفار را ایشان را با جرت گرفته باشند و کفار را  
صحیح است لبسطی که امان دادن در دیار کفار واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید  
که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش قبول است  
و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعا نماید قولش درست نیست و امان را در لفظ است اول  
آخر کتاب یعنی امان و ادم ترا و ادم آمنت است یعنی امان و ادم ترا و آنچه صریحاً و لالت بران حکم کند  
این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید آؤممتک یعنی امان و ادم ترا یا آنکه گوید آنت فی دمت الاسلام  
یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی نبوید که دلالت کند بر آنکه گوشن بقصد امان واقع شده  
صحیح است خواه نوشته شده بلیغ عربی باشد خواه به فارسی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر

اشارت کند بطریق که امان از مفهوم گردد و هرگاه که امان داده شود و حسبست و فاکر دن بان بهر طریق  
که بشرط شده باشد بشرطی که تضمن نامشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان اندازد و سبب آن داخل  
بلا و اسلام شوند و حسبست که ایشانرا نکشند و بگذارند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان  
دادن پیش از گرفتار شدن نیست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح  
نیست و امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائز نیست فصل ششم در  
صلح کردن با کفار بعد آنکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن بنید و ترک جنگ را با ایشان صلاح دانند یا  
که با ایشان صلح کنند و میباید که صلح زیاده از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند  
ماده سال جائز داشته اند و صحیح است که آنقدر وقت که امام مصلحت در آن دانند صلح جائز است  
و اگر در صلح محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آنچه و حسبست یا نه میانه مجتهدین خلافت و قول  
اقریب است که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نائب او کسی دیگر نمیتواند بشود یعنی اینجا که  
هر یک از مسلمانان را جائز بود که هر یک از کفار را امان دهد و صلح بچنان نیست و هرگاه امام با کفار  
صلح کند و حسبست بر او که کفار را امان دهد و الهامی ایشانرا بگذارد و هر شرط مشروط که در صلح  
واقع شود و فایان باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از اوست  
لازم است که وفای شرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود  
و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با ایشان صلح باطلست و هرگاه امام  
ظاهر شود که کفار صلح را بر نمی دارند و یا از ایشان خیانتی خواهد شد جائز است که صلح را بر طرف کند  
بشرطی که مجرمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاری که با ایشان امام صلح کرده  
نزاع واقع شود و با امام رفع نمایند امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم نماید و اگر جمودان و انصار  
رفع دعوی خود را با امام نمایند امام مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان عرض  
کند و جواب ایشان ندهد فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جفا  
کنندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد کنندگان بر سبیل تفرع علیه گرفته باشند و آن سه قسم است  
اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند اما خیرت پوشیدنی و عمامه  
و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و کپی که بر و سوار باشد و یا در معرکه در دست داشته باشد

بکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند یا انگشتی و میان بند و میان کفار تعلق بکشند یا سی  
ایشان دارد یا نه میان مجتهدین خلافت است اقرب است که تعلق بکشند یا دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند  
که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشته باشند از دست و آلود اهل غنیمت است و غنیمت را بعد از  
آنکه جمع کرده باشند اول می باید که امام اجرت جماعتی را که بحیث مصلحت گرفته باشد بدو اجرت  
آنگاه دارند چهار پایان و علف ایشان را و در مدت احتیاج بیرون کنند آنگاه خمس آنرا به مستحقان رسانند  
آنگاه بزرگان و اطفال و غلامان و کافران که بپادشاهان آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه  
صلح را دادند بدو بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن غلام  
خود را از آن بدو که بجهاد و او نیز داخل جهاد کنندگان است و موافق ایشان حصه میبرد و بعضی از  
مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب با قای او میدهد و کمتر از یک  
سهم غلام و بند و غلامی که او را بدو کرده باشند یعنی آقایی او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد  
باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقایی او کشته شود و ثلث مال آقا بر او قیمت او باشد از  
ثلث مال آقا آزاد میشود و از نیز حصه از غنیمت مساوی جهاد کنندگان میبرد آنگاه امام غنیمت را  
میان جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ حاضر باشند و اگر چه جنگ نکرده باشند پیش  
از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگر چه در جنگ  
با و محتاج نباشد یا جنگ دریا باشد و دهم و بند و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سهم  
دهند و پیاده را یک سهم و بند و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و بنوبت بروی سواری بکنند  
و در جنگ هر یکی را سهمی دهند آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نمایند و اگر اسب شخصی  
پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن  
غنیمت بمیرد سهمش تعلق نمیشود و در وقت است که قسمت غنیمت و رویار کفار واقع شود و تا آخر  
قسمت بنی حذر کرده است و سنت است که امام و قسمت ابتدا جماعتی کند که نذر یک خبرت رسانند  
صلح باشند و اگر ورنه یکی مساوی باشند ابتدا جماعتی کند که بین ایشان زیاده باشد  
و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن احرار را و بعد از آن غیر را و آنکه با هم  
که جهت خود و آنچه خواهد جدا کنند چون کنیزان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بیادشان داشته باشد

و در حصه از اسبها  
و در حصه از اسبها  
و در حصه از اسبها  
و در حصه از اسبها  
و در حصه از اسبها



قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهر را در گذرنا و ده که ما و زمین و خانه و آنچه بدینها ماند بقهر و غلبه گرفته باشد و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اترنج خمس از آنها یا از حاصل آنها آنچه ماند تعلق بمسلانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نائب اوست که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحد و بنا و بستان و بکار و معونت جهاد کنندگان و یا محتاج عاملان شهر را و قاضیان و ولایات و موزنان و آنچه بدینها ماند فروختن و وقف نمودن و هدیه کردن اینها جائز نیست و آنچه از دنیا در وقت جنگ خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بابام است و لشکری را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکریان افتد که فی اذن امام بجنگ رفته باشند نیز تعلق بابام دارد

قسم سوم اسیرانی اند که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بجز و اسیر شدن ملک کسی نشوند که ایشان را گرفته باشد و کشتن ایشان جایز نیست و اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام بخیرست میانه کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان و انداختن آنها خون ایشان بیرون تا بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آید و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام بخیرست میانه کشتن آنها و سر دادن و فدی گرفتن و آزاد کردن و خاتم و در بیان امر و نهی منکر بدینکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب و حبست و تفعل نیک سنت چون از سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا و حبست و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و درین هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر و نهی و نهی منکر جایز است هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافتی نیست اما میانه مجتهدین خلافت است که آیا وجوب این یکسب مختل است یا یکسب شریع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافت است که آیا واجب کفائی است چون جمعی بآن قیام کنند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجب است تا آنکه قبول کنند اقوی قول دوم است و پنج شرط بهم نرسد واجب نشود و اول کسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند می باید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند فعل نیک نیک است و فعل بد بدست تا آنکه امین باشد از غلط کردن سوم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر و نداند که اثر میکند واجب نیست چهارم آنکه لشخص که اراده دارد بفعل نیک او را لا عیب بماند و یا نهی او کند از فعل بد عازم باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر باینی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده نباشد واجب نیست

و بعد از آنکه این شرط تحقق شود هرگاه شخصی داند که بجز در اظهار آن بودگی ترک نمیکند و حیست و محبت  
 اگر داند که باظهار کره حیست بر طرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او بر طرف میکنند و حیست که دوری کند  
 از او اگر بداند که باظهار بر طرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند و حیست که بزبان اظهار کند و محبت  
 بگوید و نصیحت کند او را بر نیروی و اگر نیروی بر طرف نکند سخنان و شست گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند  
 که بآن بر طرف نکند الا بزور و حیست که او را بزند و اگر داند که بزور بر طرف نمیکند و محتاج باشد  
 که عضوی را از او بجهرح بسانند یا او را بکشند آیا جائز است یا میسر نمی‌باشد رضی الله عنه برین است  
 که جائز است حتی بجا آوردن امام و صیح آنست که محتاج باذن امام است همچنین خلافت میان مجتهدین  
 که اقامت حدودی از آن امام جائز است یا نه آن در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین است  
 که آقا غلام خود را می‌تواند حدزده هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی  
 دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان  
 نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر سر خود میتواند زد و دشوهر بر زن خود خواهد زد  
 و زن هر دو آزاد باشد و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میان جرم و جلد و بعضی از  
 مجتهدین رجیم را بچونیز نکرده اند و شرط نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشد و آبای باید  
 که زن بکفاح و انکاح باشد یا آنکه متعنه نیز این حکم وارد میان مجتهدین و درین باب خلافت ائمه است  
 که در متعنه نیز این حکم جائز است و میان مجتهدین خلافت که آقای غلام و پدر و دشوهر هرگاه فقیه  
 جامع الشرائط باشد می‌تواند حدزده یا مطلقاً جائز است ایشانرا صیح آنست که مطابق با کتب  
 چه این تخصیص معینی ندارد و چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند مطلقاً  
 که حد بزند و خلافت میان مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حدزده  
 کرد و اقوی آنست که می‌تواند بشرطی که مسئله قتل و جرح نباشد

### باب پنجم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله  
 علیه علیهم و آیام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است فصل اول در ثواب  
 زیارت هر یک از ایشان بدو آنکه سنت مکرره است حاجیان را و غیر ایشان را زیارت حضرت

رسول صلعم و در حدیث وارد شده که امام جبرائیل علیه السلام در آن را زیارت میدارند اگر  
 ترک کنند زیارت را زیرا که مستلزم جناس است چنانچه حدیث رسول دارد و گفته که آن کسی که حج کند و زیارت  
 من در مدینه نکند بر من جفا کرده بعد از آنکه محشر آید و جفا بر حضرت رسالت حرام است و آنحضرت فرموده  
 که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت مراد راه گاه شفاعت من و از جواب  
 شود و واجب است که بهشت رود و در جمیع آنحضرت فرموده که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من  
 چنانست که حجت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر به طاعت آمدن نداشته باشند از  
 دار اسلام بفرستند که بمن میرسند و هم از آنحضرت منقول است که خطاب بحضرت امام حسین کرد که  
 ای فرزندی هر کس که مرا در حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا زیارت کند یا برادر ترا زیارت  
 کند یا ترا که حسین منی او را در روز قیامت زیارت کنم و خالص سازم او را از گناهان و هم از آنحضرت  
 منقول است که هر امانی را در گردن دوستانش عهد است و از تمام و فای آن عهد زیارت قبر  
 اوست پس هر کس یک امام را زیارت کند و محبت در زیارت او کند هر آینه آن امام روز  
 قیامت شفاعت او باشد و هم از آنحضرت منقول است که وقتی حضرت امام حسن سوال نمود از او که یا  
 رسول خدا کسی که زیارت نکند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هر کس مرا یا پدرت را یا برادر  
 یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را در قیامت از آتش و فرخ  
 نگاه دارم و هم از آنحضرت منقول است که بفاطمه زهر علیها السلام خطاب نموده که هر کسی که بر من  
 یا بر تو که فاطمه منی سلام کند روزه واجب میشود مرا و از بهشت پس اندو سوال نمودند در حال  
 حیات فرمود که در حیات و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقول است که هر کس  
 که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین را پیاده خدا تعالی بنویسد عوفی هر گام او یک حج و یک عمره  
 و هر گاه پیاده آن زیارت او برگردد هر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که آن  
 کسی که آنحضرت را زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفتقر الطاعت بنویسد حجت  
 حج مقبول و عمره مبروری و بخدا سوگند که آتش و دوزخ نمیشد پایهای که خاک آلوده شده در  
 زیارت آنحضرت خواه در سواری و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقول است که فرموده که  
 هر کس یکبار از ما زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا

منقولست که خطاب با محمد بن فضل کرده که روز عید محمد بن زید در قبر آنحضرت حاضر شود که خدا متعالی می بخشد و در آن روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمة گناهان شصت ساله ایشان را و آزادی سازد و ایشان را از آتش و دوزخ و دوزخه برانجهد و در ماه رمضان آزادی سازد و در شب قدر و در شب فطر و یک درهم تصدق و در آن روز برابر هزار درهم است و در غیر آن روز پس درین روز صدقه بکین بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق حضرت امام جعفر صادق فرمود در ثواب زیارت حضرت امام حسین که آن کس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد و در لیوان اعمال اربع مرتبه بهشت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هرگاه هر ایامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کند و در زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول است و با عقوق پیغمبر نقص و ایمان است و واجب است بر هر سال یکبار و آنکسی که یکسال بر او بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی برود و ثواب هزار علام که در راه خدا آزاد کنند و بهر درمی که در آن راه صرف کنند ثواب و هزار درهم دارد و هر کسی که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا متعالی گناهان پیش و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل شصت حج و نسیبت عمره مبروره است یا پیغمبر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل حج مقبول است و هزار هزار جبار است و در راه خدا متعالی یا پیغمبر و امام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و نسیبت و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و در شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست و در عرش او و مراد ازین کلام کنایه از ثواب بسیار و بزرگی بیشمار است مثال کسی که خدا او را بعرض برود و زیارت او بعین یعنی روز بستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد و از شهدا بدرجو هر کس بر بلندی رود و بر بسوی آسمان کند آنگاه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی اَبَاكَ عَبْدِ اللّٰهِ



ز وقت بهم رسد چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضرع بچسباند و بعضی گویند که در ایستادن بهتر است چپ را در پیشتر است و این غلط است چه در حدیث وارد شده که برضرع تکیه باید کرد و بوسیدن ضرع جائز است و در بوسیدن آنست که نماز حاشی دارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند که جائز است ششم روضه بضرع و پیش بقبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور می شود و قول الله تعالی علیکم کافیست بعضی از مجتهدین حاضران آنجا را کافی می دانند هفتم جانب راست روی خود را بضرع نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن ششم جانب چپ روی خود را بضرع نهادن و سوال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل شفاعت صاحب قبر ششم سبب الغه و دعا کردن و اسحاق نمودن و ششم بالین سر آمدن و در بقبله کردن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت گذاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم باشد که سنت است نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین باشد در بالین سر باید کرد و درین نماز رخصت از ائمه معصومین وارد شده که روی بقبله توان کرد و اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که روضه بضرع کنند و پشت بقبله نکنند تجزیه است و یازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطر رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا راجعت جمیع خلائق کردن بخیر است چه آن با حاجت مردم یک تر است سیزدهم تلاوت قرآن نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضرع چه نفع آن باز با و میرسد و سبب تعظیم صاحب قبرست چهاردهم اجزاء قلب و جمیع احوال بحسب استطاعت و تمهید کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدایگان و نگاهداران آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم الشان چه فی الحقیقت تعظیم الشان تعظیم صاحب قبرست هجدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز زیارت رود تا در آن شهرست هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید و داع بدعای منقول کند و نوزدهم آنکه سوال کند از خدا تعالی غود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضرع کرده پس بیرون آید بیست و یکم آنکه زود بیرون رود از آن مقام چه حرمت تعظیم



و در آن بیشتر است و اشتیاق خود و توبه می رسد فصل سوم در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی  
 و حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بد آنکه زیارت حضرت رسالت پناه  
 و حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوٰۃ والسلام بطریق متعدده وارد شده  
 و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اقتصار رفت بر زیارت مختصره  
 هست هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتبره چون کتاب ابن الاثیر الفقیه ابن ابی یونس  
 بحاکم الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و صبح کبیر و صغیر و غیر آنها از کتب  
 ادعیه و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت رسالت پناهی بدان و تفک الله تکامد ایانا  
 که هر گاه اراده داخل شدن بدین کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی  
 صلعم کنی و یاد آیه که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی  
 و در بالای سر آن حضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب فرج مقدس آنحضرت  
 و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و دعائی که ابن عماد بطریق صحیح از حضرت امام بحق زاطق  
 جعفر صادق روایت کرده بخوان **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ  
 أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ  
 رَبِّكَ وَنَصَحْتَ أُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَمِلْتَ اللَّهُ فُخْلًا حَتَّى  
 آتَيْتَ الْيَقِينَ وَدَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَأَدَّيْتَ  
 الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَأَنَّكَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَغَلَطْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ  
 فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ أَفْضَلَ وَأَشْرَفَ فَحَلَّ الْمُكْرَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَفْتَدَاكَ  
 مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلَالَةِ أَلَّا هُمْ أَجْعَلُ صُلُوكًا وَصَلُوكًا مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ  
 وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَنْ سَبَّحَ  
 لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ  
 وَآمِينِكَ وَنَحْيِكَ وَحَبِيبِكَ وَصَفِيِّكَ وَخَاصَّتِكَ وَصَفْوَتِكَ مِنْ بَرِّيَّتِكَ  
 وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ اعْطِهِ الرَّحْمَةَ الرَّفِيعَةَ وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ مِنَ  
 الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُمَدَّدًا بِغَيْطِكَ بِهِ الْأَقْوَامُ وَالْآخِرُونَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ**

قُلْتُ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ وَلَوْلَا أَنْتُمْ لَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءَكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرُوا  
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْحَدُ وَاللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا اللَّهُ وَإِنِّي أَتَيْتُكَ وَأَتَيْتُكَ نَبِيَّتَكَ  
مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي وَإِنِّي أَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَوَجَّهْتُكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي  
بعد از آن بیت زیارت کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است فرموده که بعد از آن بگو  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ  
قَدْ نَصَحْتَ لِهَيْبَتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدْتَهُ مُخْلِصًا حَقِّي أَنِيكَ  
الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا جَوَّزَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ تَحْمِيدُ تَحْمِيدًا أَكْثَرَ أَكْثَرًا  
عاجی داشته باشی فرج مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته روی خود بقبله کن و دستهای خود را بر سر  
از حق سبحانه و تعالی طلبی که بجا بیاورد و هر که دید بعد از آن دعا را که حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام میخواند بخوان اللَّهُ إِلَيْكَ الْجَاءْتُ أَمْرِي وَإِلَى قَابْرِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى عَبْدِكَ  
وَرَسُولِكَ اسْتَنْدَدْتُ ظَهْرِي وَالْقَبْلَةَ الَّتِي رَضِيتَ بِمُحَمَّدٍ اسْتَغْفِرُكَ  
اللَّهُ إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي خَيْرًا مِمَّا ارْجُو لَهَا وَلَا أَرْفَعُ عَنْهَا شَرًّا مِمَّا  
اسْتَخَذَرُ عَلَيْهَا وَأَصْبَحْتُ الْأُمُورُ بِيَدِكَ وَلَا فُقِيرٌ أَفْقَرُ مِنِّي إِلَيْكَ يَا أَرْزَلْتُ إِلَيْكَ مِنْ  
خَيْرٍ فَقِيرٌ إِلَيْكَ هُوَ أَرَادَنِي مِنْكَ بِخَيْرٍ وَلَا رَادَّ لِفَضْلِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ  
أَنْ تُبَيِّلَ اسْمِي أَوْ تُخَيِّرَ جِسْمِي أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّي اللَّهُمَّ زَيِّنِي بِالتَّقْوَى  
وَجَمِّلْنِي بِالتَّحِيمِ وَاعْمُرْنِي بِالْعَافِيَةِ وَارْزُقْنِي شُكْرَ الْعَافِيَةِ آنگاه نزد منبر آنحضرت  
رفته روی چشمهای خود را بر آن بحال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آن  
حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبور آنحضرت جهت مطالب و نیوی و اخروی دعا کن چنانکه حضرت  
رسالت پناه منقول است که میان منبر و قبر من روضه العیسی است از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز  
زیارت حضرت کرده و بعد از فراغ نماز زیارت تسبیح حضرت فاطمه زهرا را که در جهت مطالب نیوی و اخروی

خود و عاکن که با جایت مقرون خواهد شد آنگاه بگو اللهم إني صليتك هاتين الركعتين  
هدية مني إلى سيدي ومولاي محمد بن عبد الله رسولك ونيبك اللهم  
فصل عليه وآله وتقبل همتي وأجري على ذلك جزاء الحسينين آل محمد  
صليتك ولك ركعتي ولك سجدة وحديثك لا شريك لك لأنه لا يكون الظلم  
والركوع إلا لك لأنك أنت الله لا إله إلا أنت اللهم صل على محمد وآل محمد  
وتقبل مني زيارتي وأعطيني سؤلي بمحمد وآله الطاهرين فصل چهارم زيارت  
حضرت فاطمه عليها السلام بدانکه کان قبر حضرت فاطمه زهرا در احادیث ائمه مختلف و در بعضی از  
احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت  
میان قبر حضرت رسالت پناه و منبر واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت در خانه خود مدفون شده  
و رئیس الحیثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح است که آنحضرت در خانه خود مدفون  
و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و بحال در شیت خانه که حضرت مدفون  
علامت خارج مقدس آنحضرت پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت  
آنحضرت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت تو ای اله آنگاه بگو السلام عليك یا بنت  
رسول الله السلام عليك یا بنت نبی الله السلام عليك یا بنت خلیل الله  
السلام عليك یا بنت حبیب الله السلام عليك یا بنت صفي الله السلام عليك  
یا بنت امين الله السلام عليك یا بنت خير خلق الله السلام عليك یا بنت  
افضل انبياء الله ورسله و ملائكته السلام عليك يا بنت خير البرية السلام  
عليك يا سيده نساء العالمين من الاولين والآخرين السلام عليك يا  
زوجة ولي الله وخير الخلق بعد رسول الله السلام عليك يا أم الحسن  
والحسين سيدي شباب أهل الجنة السلام عليك آيتها الصديقة  
الشهيدة السلام عليك آيتها الرضية المرضية السلام عليك آيتها الفاضلة  
الركية السلام عليك آيتها المظلومة المخصوصة السلام عليك آيتها  
المضطهدة المقهورة السلام عليك يا فاطمة بنت رسول الله و محمد الله

[illegible]

وَبَرَكَاتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَصْنُوبٌ عَلَى سِتْرَةٍ  
مِنْ رَبِّكَ وَأَنَّ مَنْ سَرَّكَ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ بَغَاكَ فَقَدْ بَغَا رَسُولَ اللَّهِ  
وَمَنْ وَصَلَكَ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ قَطَعَكَ  
فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّهِ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ مِنْهُ وَرُوحَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ  
أَفْضَلُ سَلَامٍ اللَّهُ وَصَلَّوْا بِهِ أَشْهَدُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَلَائِكَتُهُ إِنَّ رَاحَةَ مَنْ رَضِيَ  
عَنْهُ سَاطِئَةٌ عَنْ سَخَطٍ عَلَيْهِ مُتَابِرَةٌ عَمَّنْ بَرَّتْ مِنْهُ مَوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتُ مُعَاوِدَ  
لِمَنْ عَادَيْتُ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتُ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتُ وَلَعَنِي بِاللَّهِ شَرِّهِدًا  
وَحَسْبُكَ وَحَارِيكَ وَنَسَبُكَ أَتَكَاهُ صَلَوَاتُ بَرِّهِ رَسَالَتِهَا هَلْغَمٌ فَتَرَاهُ دَوْرَكَتِ نَمَازِ زِيَارَتِ حَضْرَتِ  
قَاطِبِهَا وَجَارِهَا وَرَمَدُهَا كَيْدُ كُورِ شَدَّ نَجْوَانِ چُونِ بَگُورِ سَتَانِ بَقِيعِ رُحَى حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ اِمَامِ زَيْنِ اَلْعَابِدِينَ اِمَامِ  
مُحَمَّدِ باقر و اِمام جعفر صادق عليهم السلام را زیارت کن و نیت زیارت چنین کن که زیارت حضرت اِمام حسین و اِمام زین العابدین  
و اِمام محمد باقر و اِمام جعفر صادق عليهم السلام میکنم و قرئ به الی التاء لکاه و بگو السلام علیکم اَئِمَّةَ اَلْهُدَى  
اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ التَّقْوَى اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَیُّهَا اَللَّهُ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْیَا اَلسَّلَامُ  
عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْقَوَّامُونَ فِی الْبَرِّیَّةِ بِالْقِسْطِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الصِّفْوَةِ اَلسَّلَامُ  
عَلَیْکُمْ اَلرَّسُولُ اَللَّهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْجَوْیِ أَشْهَدُ أَنَّکُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ وَ  
نَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِی ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَکَذَبْتُمْ وَاسْتَمْتُمْ اَلْبَیْکُمْ فَخَفَرْتُمْ وَ  
أَشْهَدُ أَنَّکُمْ اَلْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ وَأَنَّ طَاعَتَکُمْ مُفْتَرَضَةٌ وَأَنَّ قَوْلَکُمْ اَلْحَقُّ  
وَأَنَّکُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ یُجَابُوا وَآمَرْتُمْ فَلَمْ یُطَاعُوا وَأَنَّکُمْ دَعَاکُمُ الدِّینَ وَارْكَانُ الْاَکْثَرِ  
لَمْ تَزَالُوا بَعِیْنِ اللَّهِ یَنْسُخُکُمْ فِی اَصْطِلَابِ الْمُطَهَّرِینِ وَیَنْفُلُکُمْ فِی الْاَرْحَامِ  
الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ یَدْنِ نَسَبُکُمُ الْجَاهِلِیَّةُ وَلَمْ تُشْرَکْ فِیْکُمْ فَتَنُ الْاَهْوَاءِ طِبْتُمْ وَطَابَ  
سَنَبُکُمْ اَنْتُمْ اَلَّذِینَ مِنْ بَیْکُمْ عَلَیْکُمْ اَدِیَانُ الدِّینِ فَبَعَثَکُمْ فِی مَوْتِ اِذْنِ اللَّهِ  
اَنْ تَرْفَعُ وَیَنْدَکْرِیْهَا اَسْمَاءُ وَیَجْعَلَ صَلَوَاتِکُمْ رَحْمَةً لَنَا وَکَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا  
وَاخْتَارَکُمْ لَنَا وَطِیْبَ خَلْقِنَا بِمَا مِنْ عَلَیْنَا مِنْ وِلَايَتِکُمْ وَکُنَّا عِنْدَ مُسْلِمِینَ  
یَعْمَلُکُمْ مُقَرَّرِینَ یَفْضَلُکُمْ وَ مُعْتَرِفِینَ بِتَصَدِیقِنَا اِیَّاکُمْ وَهَذَا مَقَامُ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

والصلاة والسلام

مَنْ اسْرَفَ وَ اخْطَا وَ اسْتَكْبَرَ وَ اقْرَبَ مَا بَيْنِي وَ رَجَائِي مُقَامِيهِ الْخَلَاصِ وَ اَنْ  
يَسْتَنْقِذَكَ بِكُمْ مُسْتَنْقِذَ الْهَلَكِ مِنَ النَّارِ فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ فَقَدْ وَفَّقْتُ  
الْيَوْمَ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ اَهْلُ الدُّنْيَا وَ اتَّخَذَ الْاَيَاتِ اللهُ هُزْوَ اَوْ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا  
اَنَّهُ سَوْدٌ وَ سَمَاءٌ نَوْدٌ رَسُوْلُ السَّمَاوَاتِ وَ اَرْضِ الْاِيْمَانِ يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَمُوتُ وَ دَائِمٌ لَا يَكْدُ هُوَ وَ  
يَحِيْطُ بِكُلِّ شَيْءٍ اَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْمَرْغُ بِمَا وَفَّقْتَنِي وَ عَرَفْتَنِي اَعْتَمَيْتَنِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِذْ ضَلَّ  
عَنْهُمْ سَبِيلُكَ وَ سَجَدَ وَ اعْتَفَتْهُمْ وَ اسْتَحْفَظُوهُمْ بِحَقِّهِمْ وَ مَا لَوْ اَلَى سِوَاهِهِمْ وَ كَانَتْ  
الْمَلَكَةُ لَكَ وَ مَلَكَ عَلَى مَعَ اقْوَامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنِي بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ  
اِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مُقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا بِالْاَسْمَاءِ الْحُسْنَى مَا وَفَّقْتَنِي  
وَلَا تَحْبِثْنِي فِيْمَا دَعَوْتُ بِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْاَظْهَرُ مِنْ صِلَى اللهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ  
اَلِ مُحَمَّدٍ اَنَّهُ هُوَ الَّذِي كُنْتُ يَتَوَسَّلُ بِهِ لِي فِي سُبُلِ الْاَسْمَاءِ وَ رَكْعَتِ نَمَازِ زِيَارَتِ هَرَامِي بِكَارِزِيَارَتِ  
قَبْرِ عَمِّ رَسُوْلِي الْحَمْزَةِ كَمَا وَجَّهْتُ اَحْمَدَ مِنْ لُحْيَتِي اَزْجَارِ اسْتِحْبَابِ سَبْعِ جُيُوْنِ  
بِلَا نَجَاسٍ يَكُوْنُ اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُوْلِ اللهِ وَ خَيْرَ الشُّهَدَاءِ اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا اَسَدَ اللهِ  
وَ اَسَدَ رَسُوْلِهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ الْاِيْمَةِ وَ اَصْحَبْتَ رَسُوْلَ اللهِ  
وَ جَدْتَ بِنَفْسِكَ وَ طَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللهِ وَ رَغِبْتَ فِيْمَا وَعَدَ اللهُ وَ جُوْنُ بَقَرِ شَهَادَةِ  
رَسِي بِكُوْنِي اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ بِمَا صَبَرْتُمْ فَتَعَمَّرَ عُقْبَى الدَّارِ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ تَابِكُمْ لَا حَقُوْرَ  
وَ جُوْنِ خَوَاصِي كَمَا وَدَّعَ حَفِظَ رِسَالَتِي يَا هِيَ كُنِي بِاَيْدِيكَ غَسَلْ كُنِي وَ زِيَارَتِ كُنِي اَخْفِضْ رَايَ لِي بِقِيَمَتِي كَمَا نَدُوْكَ  
شَدِيْصٍ بِكُوْنِي اَللهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اَخِرَ الْعَرْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ اِنْ تَوْفِيقَتِي قَبْلَ  
ذَلِكَ فَاِنْ اَشْهَدُ فِي مَوَاقِي عَلَى مَا اَشْهَدُ فِي حَيَاتِي اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اَنْتَ  
مُحَمَّدٌ اَعْبُدُكَ وَ رَسُوْلَكَ وَ اَنَّكَ اَخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اَخْتَرْتَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ  
اَلْاَجْمَعَةِ الطَّاهِرِيْنَ الَّذِيْنَ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا فَافْخَرْنَا  
مَعَهُمْ وَ فِي زُمْرَتِهِمْ وَ نَحْنُ لَوْ اَتَيْنَاهُمْ وَ لَا تَفَرَّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ  
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَ جُوْنِ خَوَاصِي كَمَا وَدَّعَ اِيْمَةَ بَقِيْعِ عِلْمِ السَّلَامِ كُنِي لِي بِقِيَمَتِي كَمَا نَدُوْكَ  
اَنَّهُ هُوَ الَّذِي كُنْتُ يَتَوَسَّلُ بِهِ لِي فِي سُبُلِ الْاَسْمَاءِ وَ رَكْعَتِ نَمَازِ زِيَارَتِ هَرَامِي بِكَارِزِيَارَتِ  
قَبْرِ عَمِّ رَسُوْلِي الْحَمْزَةِ كَمَا وَجَّهْتُ اَحْمَدَ مِنْ لُحْيَتِي اَزْجَارِ اسْتِحْبَابِ سَبْعِ جُيُوْنِ  
بِلَا نَجَاسٍ يَكُوْنُ اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّ رَسُوْلِ اللهِ وَ خَيْرَ الشُّهَدَاءِ اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ يَا اَسَدَ اللهِ  
وَ اَسَدَ رَسُوْلِهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ الْاِيْمَةِ وَ اَصْحَبْتَ رَسُوْلَ اللهِ  
وَ جَدْتَ بِنَفْسِكَ وَ طَلَبْتَ مَا عِنْدَ اللهِ وَ رَغِبْتَ فِيْمَا وَعَدَ اللهُ وَ جُوْنُ بَقَرِ شَهَادَةِ  
رَسِي بِكُوْنِي اَلْسَلَامُ عَلَيْكَ بِمَا صَبَرْتُمْ فَتَعَمَّرَ عُقْبَى الدَّارِ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ تَابِكُمْ لَا حَقُوْرَ  
وَ جُوْنِ خَوَاصِي كَمَا وَدَّعَ حَفِظَ رِسَالَتِي يَا هِيَ كُنِي بِاَيْدِيكَ غَسَلْ كُنِي وَ زِيَارَتِ كُنِي اَخْفِضْ رَايَ لِي بِقِيَمَتِي كَمَا نَدُوْكَ  
شَدِيْصٍ بِكُوْنِي اَللهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اَخِرَ الْعَرْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ اِنْ تَوْفِيقَتِي قَبْلَ  
ذَلِكَ فَاِنْ اَشْهَدُ فِي مَوَاقِي عَلَى مَا اَشْهَدُ فِي حَيَاتِي اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اَنْتَ  
مُحَمَّدٌ اَعْبُدُكَ وَ رَسُوْلَكَ وَ اَنَّكَ اَخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اَخْتَرْتَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ  
اَلْاَجْمَعَةِ الطَّاهِرِيْنَ الَّذِيْنَ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا فَافْخَرْنَا  
مَعَهُمْ وَ فِي زُمْرَتِهِمْ وَ نَحْنُ لَوْ اَتَيْنَاهُمْ وَ لَا تَفَرَّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ  
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَ جُوْنِ خَوَاصِي كَمَا وَدَّعَ اِيْمَةَ بَقِيْعِ عِلْمِ السَّلَامِ كُنِي لِي بِقِيَمَتِي كَمَا نَدُوْكَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في  
الشيء من خلقه  
و لا اله الا الله  
و لا شريك له







الْحَاشِيَعِينَ اللَّهُمَّ أَنْتَ بَشَّرْتَنِي عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ فَقُلْتَ فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ  
 يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ وَقُلْتَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدْ مَصْدُقٌ  
 عِنْدَ رَبِّهِمْ اللَّهُمَّ فَإِنَّ بِكَ مُؤْمِنٌ وَيَجْمَعُ أَنْبِيَائَكَ فَلَا تَقْضِنِي بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفًا  
 تَقْضِيَنِي بِهِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِفِ بَلْ تَقْضِنِي مَعَهُمْ وَتَوْفِنِي عَلَى التَّصْدِيقِ لَهُمْ  
 فَإِنَّهُمْ عِبِيدُكَ وَأَنْتَ خَصَّصْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَأَمَرْتَنِي بِاتِّبَاعِهِمْ أَكْفَرُ مِنْ مَنَافِقِهِمْ  
 أَنْخَفِزَتْ رَفْعَتَهُمْ بِكَوْنِهِمُ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآمِينَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ  
 وَعَزَّ أَزْمَرُهُ وَمُعْزِدِ الْوَحْيِ وَالنَّزِيلِ وَالْغَايَةِ لِأَسْبَقِ وَالْفَاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ وَ  
 الْمُهَيِّجِ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالشَّاهِدِ عَلَى خَلْقِهِ وَالسَّرَاجِ الْمُنِيرِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ  
 وَبَرَكَاتُهُ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ وَأَكْمَلُ وَأَرْفَعُ وَأَشْرَفُ مَا  
 صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَأَمْرُفِيَّاتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ  
 عَبْدِكَ وَخَيْرِ خَلْقِكَ بَعْدَ نَبِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَوَصِيِّ رَسُولِكَ الَّذِي أَنْبَأْتَ بِهِ  
 خَلْقَكَ وَالذَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ رِسَالَاتَكَ وَدَعَاكَ الدِّينَ بَعْدَكَ وَخَصَّكَ قَضَائِي بَيْنَ  
 خَلْقِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ الْقَوَّامِينَ  
 بِأَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ الْمُطَهَّرِينَ الَّذِينَ ارْتَضَيْتَهُمْ أَنْصَارًا لِدِينِكَ وَحَفَظَةً لِسِرِّكَ  
 وَلِهَذَا عَلَى خَلْقِكَ وَأَعْلَامِ الْعِبَادَةِ مَا اسْتَطَعْتَ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُسَوِّدِينَ  
 السَّلَامُ عَلَى خَالِصَةِ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمِينَ السَّلَامُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ  
 الَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِكَ وَأَزَرُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَخَافُوا خُوفَهُمُ السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ أَكْبَارِ  
 بِلَاسِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ يَا حُفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
 يَا عَمُودَ الدِّينِ وَوَارِثَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَصَاحِبَ الْمِيزَمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ  
 أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
 وَأَتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَجَاهَدْتَ فِي الدِّينِ حَقَّ جِهَادِهِ وَنَهَضْتَ  
 لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَدْتَ نَفْسَكَ صَابِرًا مُتَحَسِّبًا وَجَاهِدًا عَنِ دِينِ اللَّهِ مُؤَبَّدًا لِلَّهِ

طال بما ساعدنا الله واغيا في ما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه شهيدا وشاهدا  
ومشهدا كغيرك الله عن رسول الله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلك  
ولعن الله من خالفك ولعن الله من افتري عليك وظلمك ولعن الله من غصبك  
ومن بلغك ذلك فريضى به ان لا ال الا الله من سحرى لعن الله امة خالفك واما سجدة  
والايتك وامة تطاهرى عابيه وامة قتلتك وامة حادى عنك وحذتك الحمد لله  
الذي جعل النار متوا هو وبئس الورى وورث وورث وورث وورث وورث وورث وورث  
المذكر اللهم العن قتلة انبيائك وقتلة اوصياء انبيائك بجميع لعنائك واصحابهم  
سحر نارك اللهم العن الجوايت والطواغيت والفرعنة واللات والعزى والنجبت  
وكل ريد يدعى من دون الله وكل مفتري على الله اللهم العنه واشياعه واتباعهم و  
اولياءهم واعوانهم ومحبينهم لعنا كثيرا الكاهن مرتبه بمرتبهم اللهم العن قتلة امير المؤمنين  
الكاهن مرتبه بمرتبهم الحسين والحسين الكاهن مرتبه بمرتبهم اللهم العن قتلة الامام  
الكاهن بمرتبهم عدي بن عدي ابا له عدي به احدا من العالمين فصاعف عليهم  
عد ابك كما شاقوا ولا تفرق واعيد لهم عدا ابك فجعله باحد من خلقك اللهم  
وادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة انصار امير المؤمنين وعلى قتلة انصار الحسين  
وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل في ولاية ال محمد اجمعين عدا ابام صاعفا  
في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها مبلسون ملعونون  
ناكسوا رؤسهم حين دبرتهم قد عاينوا السدامة والحزى الطويل لقتله خيرة  
انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنه في مستبشر التبر  
وظاهر العلانية في سماءك وارضاك اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك  
واسميت الى مستقرهم ومشاهدتهم حتى تلحقهم بهم وتجمعهم في جهنم تبعا للدين  
والاخيرة يا ارحم الراحمين الكاهن وبالاسي سرخ من شين بسلام الله وسلام ملائكته  
المقربين والمسلمين لك يقولونهم والناطقين بفصلك والشاهدين على انك  
صادق امين صدق عليك يا مولانا السلام من الله وهلى روحك وبدانك

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ طَهُرَ طَاهِرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٌ أَشْهَدُكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَوَلِيَّ  
رَسُولِهِ بِالْبَلَاغِ وَالْأَدَاءِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ خَبِيرٌ بِاللَّهِ فَإِنَّكَ بَابُ اللَّهِ وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي  
يُؤْتِي مَنَّهُ وَأَنْتَ خَلِيلُ اللَّهِ وَأَنْتَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ أَتَيْتُكَ وَأَفْدَاكَ الْعَظِيمُ خَالِكَ  
وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ بِزِيَارَتِكَ فِي خَلَاصِ نَفْسِي مُتَحَوِّذًا بِكَ مِنْ نَارِ اسْتَحَقَّهَا مُثْلِي بِمَا جَنَنْتُ  
عَلَى نَفْسِي أَتَيْتُكَ انْقِطَاعًا إِلَيْكَ وَإِلَى وَلَدِكَ الْخَلِيفِ مِنْ تَعْبُدِكَ عَلَى تَرْكِهِ الْحَقِّ  
فَقُلْتُ لَكَ مُسَلِّمٌ وَأَمْرِي لَكَ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكَ مُعَدَّةٌ وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَمَوْلَاكَ فِي  
طَاعَتِكَ الْوَاقِدُ إِلَيْكَ الْقَمَسُ بِذَلِكَ كَمَا لَمْ يَزَلْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ عَمَّنْ  
أَمَرَنِي اللَّهُ بِصَلَاتِهِ وَحَشَنِي عَلَى بَرِّهِ وَدَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ وَهَدَانِي بِحُجَّتِهِ وَرَحْمَتِهِ  
فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ وَإِلَى طَلَبِ الْحَوَاسِجِ عِنْدَهُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَسْعَدُ مَنْ تَوَلَّاهُمْ  
وَلَا يَخْشِبُ مَنْ تَأَاكَمْ وَلَا يَغْيِرُ مَنْ يَهْوَاكُمْ وَلَا يَسْعَدُ مَنْ عَادَاكُمْ لَا أَحَدًا أَحَدًا  
أَفْرَغَ إِلَيْكُمْ خَيْرًا مِنْكُمْ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ وَ  
الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ اللَّهُ لَا يَخْشِبُ تَوَجُّهِي بِرَسُولِكَ وَإِلَى رَسُولِكَ وَإِسْتِشْفَاعِي بِعَهْدِ اللَّهِ  
أَنْتَ مَنْكُتٌ عَلَى زِيَارَةِ مَوْلَايَ وَلَا يَتِيهِ وَمَغْرَفَتِهِ فَأَجْعَلْنِي حِمًى يَنْتَصِرُ بِهِ وَنُصْرَةً  
وَمَنْ عَلَى نَصْرِكَ لِيَدِينَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَلَى مَا حَيَّيْتُ بِهِ عَلَى  
ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَمُوتُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ  
أَنْكَاهُ وَرَكْعَتُ نَمَازٍ وَرَبَّكَ الْأَمِي سِرْكَارُ دَعَاكَ جِبْتِ مَطْلَبِ نِيَمِي وَخُرُوجِي كَمَا جَلَّ اجَابَتِ دَعَاكَ لِي أَنْ  
اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرُّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مَتْنِي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَوَلِيِّكَ  
وَأَخِي رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَأَجْزِلْنِي عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ اللَّهُمَّ  
لَكَ صَلَاتُكَ وَلَكَ رَكْعَتُكَ وَلَكَ سَجْدَتُكَ وَهَذِهِ لَكَ شَرِيكَ لَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يَكُونُ الْقَوْلُ  
وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا بِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
وَقَبَّلْ مِنِّي زِيَارَتِي وَاعْظِئْنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْكَاهُ زِيَارَتِ كُنْ أَوْمَ وَنُونِ



واینانکه هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلا بیایید که در نذران غسل کنی و جامه پاک  
پوشی و پایی برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که چنانچه در زمین خدا و روی خدا راه میروی و در راه بگریه و تپیدن  
بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی تا آنکه بدر جوار آن حضرت رسی و مراد بجائی و رسیدی که اسباب بدو گشاید حضرت  
کشیده اند و بواسطه آن حاضرین میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی زیارت قبر آن حضرت نرود و آن فرات  
سرو را تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بجوای قبر رسید بر بالای یک دیگر جمع شده پیش رفت و گریه  
چیلان و راستا و شد پس چون بدر جوار آنحضرت رسی بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّةِهِ السَّلَامُ  
عَلَيْكَ يَا مَلَكَةَ اللَّهِ وَرُوِّقَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَنِي اللَّهِ الْمُنَاجِمُونَ لَهُ فِي حِمَا  
أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ فِي بَصَرِهِ أَوْ كَيْفَ الذَّاوُونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ  
الْجَزَاءِ فَأَوْفِرْ جَزَاءَ أَحَدٍ عَمَّنْ وَفِي أَبِيْعَتِهِ وَاسْتَحْبَابِ لَهُ دَعْوَتُهُ وَأَطَاعِ أَكْثَارَهُ وَخَلْ شَرَّ  
بَعْدَ ذَلِكَ وَهَ كَامُ بَرْدِ شَمْسٍ تَوَقَّفُ رِجْلُهَا عَلَى مَرْثَةِ اللَّهِ أَكْبَرُ بَلْ أَكْثَارُهُ تَوَقَّفُ شَوْرُكَ وَخَشَعَتْ قُلُوبُهُ لِدَرْجَتِهِ  
وَوَقَّفُ كَبِيرُهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّةِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا قَتِيلَ اللَّهِ وَابْنَ  
ابْنِ قَتِيلِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَرَثَةَ اللَّهِ الْمُتَوَرِّقِينَ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْجَنَّةِ وَأَقْشَعَتْ لَهُ أَظْلَامُ الْكَرْبِ  
وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِنَّ وَابْنَهُنَّ  
وَمَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقٍ سِوَاكَ مَأْمُورٌ وَمَا لَمْ يَرِ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ  
وَابْنَ حُجَّةِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَتِيلُ اللَّهِ وَابْنَ قَتِيلِهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ نَارُ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ  
وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَرَثَةُ اللَّهِ الْمُتَوَرِّقِينَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ  
عَنِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ وَأَنَّكَ وَفَيْتَ وَوَفَّيْتَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَمَضَيْتَ  
لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيدًا أَوْ مُسْتَشْهِدًا وَشَهِيدًا وَمَشْهُودًا أَلْبَعْدُ اللَّهُ  
وَمَوْلَاكَ وَفِي طَاعَتِكَ وَالْوَافِدُ إِلَيْكَ الْقِمْسُ بِذَلِكَ كَمَا لَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ  
وَنَبَاتِ الْقَدَمِ فِي الْخَيْرِ إِلَيْكَ وَالسَّبِيلُ الَّذِي لَا يَخْتَلِمُ دُونَكَ مِنَ الدُّوَلِ  
فِي كَفَالَتِكَ الَّتِي أَمَرْتَ بِهَا مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَايِكُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَايِكُمْ وَبِكُمْ  
يَبْقَى اللَّهُ الْكَذِبَ وَبِكُمْ بَعْدَ اللَّهِ الزَّمَانَ الْخَلْبَ وَبِكُمْ يَقِيَهُ اللَّهُ وَبِكُمْ



شرح الامامین علی بن ابی طالب

يُخْتِمُ اللَّهُ وَيَكْمُرُ بِكُمْ اللَّهُ مَا يَسْتَأْذِنُكُمْ يَنْشِئُ وَيَكْمُرُ بِكُمْ الدَّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَيَكْمُرُ  
يُكَرِّكُ اللَّهُ تَرَةً كُلِّ مُؤْمِنٍ يَطْلُبُ وَيَكْمُرُ تَنْبُتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَيَكْمُرُ بِكُمْ بِكُمْ لَا أَشْجَارَهَا  
يَا تَمَارَهَا وَيَكْمُرُ يَنْزِلُ السَّمَاءُ مَطَرَهَا وَيَكْمُرُ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَيَكْمُرُ يَنْزِلُ اللَّهُ  
الْغَيْثَ وَيَكْمُرُ بِكُمْ الْأَرْضُ الَّتِي تَحِلُّ أَبَدًا أَنْتُمْ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَأُمَّةً خَالَفَتْكُمْ  
وَأُمَّةً سَخَدَتْ وَلَا تَكْمُرُ وَأُمَّةً ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ وَأُمَّةً شَهِدَتْ وَلَمْ يَنْصُرْكُمْ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَا وَهُمْ وَيَنْشِئُ الْوَرْدَ الْوَارِدِينَ وَيَنْشِئُ الْوَرْدَ  
الْمُورِدُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بِرِي  
أَنَا إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بِرِي أَنَا إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بِرِي الْكَاهِ بِأَيْنِ بَأْسِي أَخْفَضْتُ  
رَفْتَهُ فَرَزْنَاهُ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا زِيَارَتَ كَرِيمٍ وَبَعْدَ إِذَا نَكَتَ زِيَارَتَ كَرِيمٍ الْوَسْلَامُ عَلَيْكَ  
يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ  
الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ حُذَيْفَةَ وَفَاطِمَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ صَلَّ  
اللَّهُ عَلَيْكَ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ لَعَنَ اللَّهُ  
مَنْ قَتَلَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بِرِي أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بِرِي أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بِرِي  
الْكَاهِ بِرِي قَبُولُهُمْ زَيْتُهُمْ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَرَزْتُمْ وَاللَّهُ فَرَزْتُمْ  
وَاللَّهُ فَرَزْتُمْ وَاللَّهُ يَا كَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَا فَوْزَ فَوْزًا عَظِيمًا الْكَاهِ بِأَيْنِ سَأَخْفِضْتُ  
آمَدَهُ نَزَارَ زِيَارَتَ بَكَدَارِي وَدَعَا لِي كَبَعْدَ إِذَا نَكَتَ زِيَارَتَ مَذْكَورُهُ رَجُلَانِ وَدَعَا لِي جِبْتِ مَطَالِبِ نَبِي  
وَأَخْرَجِي خَوْشِي وَبَرَادِرَانِ مُؤْمِنٍ وَحَيَالَانِ خَوْشِي كَبَعْدَ إِذَا نَكَتَ زِيَارَتَ أَمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
مَسْتَجَابَتِ وَرَوْنِي شَوْدُ بَعْدَ إِذَا نَكَتَ ارَادَهُ كَنِي كَبَعْدَ إِذَا نَكَتَ زِيَارَتَ بَرِيدَانِ أُنِي چنان كُن كَبَشْتِ بَعْضَتِ كُنِي  
وَدُرُوقَتِ بَرِيدَانِ مَدِينِ بَرِيدَانِ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَأَنَّهُ قَبْرُ أَخْفِضْتُ إِذَا نَكَتَ غَابَ شَوْدُ الْكَاهِ  
مَتَوَضَّعَ زِيَارَتِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ شَوْدُ وَفَقِيهِ كَبَعْدَ إِذَا نَكَتَ سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ  
الْمُقَرَّبِينَ وَانْبِيَاءِهِ الرُّسُلَيْنِ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ  
الْزَّكَاةِ الطَّيِّبَاتِ فِيهِمَا يَفْتَدِي وَيُرْوَحُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ شَهْدُ اللَّهِ



يَا سَلِيمُ وَالصَّادِقِينَ وَالْوَفَاءَ وَالنَّصِيحَةَ لِحُكْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُرْسِلَ وَالسَّابِقَ  
 الْمُتَجَبَّ وَالذَّلِيلَ الْعَالِمَ وَالْوَصِيَّ الْمُبْلَغَ وَالْمَظْلُومَ الْمُضْطَرَّ بِفُجْرَاكَ اللَّهُ  
 عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَفْضَلِ الْجَزَاءِ  
 بِمَا صَبَرْتَ وَأَحْسَنَتْ وَأَعْنَتْ فَنَحْمُ عُقْبَى الدَّارِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَعَنْ  
 اللَّهِ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَنَفَّ بِحُرْمَتِكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ  
 مَاءِ الْفُرَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَأَنَّ اللَّهَ مُجَحِّدُكُمْ مَا وَعَدَ كُفْرُكُمْ  
 يَابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَافِدَا إِلَيْكُمْ فَمَعَكُمْ مَحْكَمٌ لَمْ يَعْزُكُمْ عَدُوٌّ كُفْرًا أَوْ بِيَايَاكُمْ  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَيْسَ خَالَفَكُمْ وَقَتْلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتَلَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلْتُمْ  
 بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسُنِ الْكَاهِ دُخْلُ كُنْدَشْدَه رَوَى خُودَرَابِقِرَ أَخْفَرْتُ نَمَادَه بَكُو السَّلَامُ عَلَيْكَ  
 أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَةٌ وَعَلَى رُوحِكَ  
 وَبَدَنِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ النَّاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ  
 الدَّائِمُونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ جَزَاءِ  
 أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِيَعْتِكَ وَاسْتَجَابَ لَكَ دَعْوَتَكَ وَأَطَاعَ وَلاَهُ أَمْرُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ  
 قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْجُحُودِ فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِي الشُّهَدَاءِ  
 وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنَزَلًا وَفَصْلًا  
 عَزُوفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي الطَّيِّبِينَ وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَالْأَشْهَادِ  
 الشُّهَدَاءِ وَالطَّاهِرِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تُهِنْ وَلَمْ تُكَلِّ  
 وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِأَلْصَاحِيهِ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ  
 يَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَيَكُنْ رَسُولُهُ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْحُسَيْنِيِّينَ فَإِنَّهُمُ  
 الْأَحْيَاءُ وَمِنْهُمْ كَرَامَةُ خَوَاصِ عِبَادِ اللَّهِ وَبِأَرْوَاحِهِمْ بَكُو اسْتَوْدِعَكَ اللَّهُ وَأَسْتَعِيذكَ  
 وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ أَمَّا يَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَبِمَا كُنَّا بِهِ وَبِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

جامع عباسی

اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ أَلَّا تُجْعَلَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرَيْنِ  
 آخِرِ رَسُولِكَ صَلَواتُكَ وَأَدْرُقُنِي زِيَارَتَهُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَأَخْشُرْنِي مَعَكَ وَمَعَ  
 آبَائِكَ فِي الْجَنَّةِ وَعَرِّفْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِكَ وَأَوْلِيَّائِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى  
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَكُوفِنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَاللَّهُ يُدَيِّقُ بِرَسُولِكَ وَأَوْلِيَّائِهِ لِعَالَمِينَ  
 أَيْضًا أَلْبِ وَأَكْتُمْنِي وَلِيَّهُ وَالْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنَّ قَدْ رَضِيتُ بِكَ وَبِزِيَارَتِكَ  
 بِذَلِكَ وَبَعْدَ ذَلِكَ وَكَانَ حَبِيبُ خُدْرٍ وَدُرٍّ وَمَادٍ وَخُدْرٍ وَبِرَادٍ مَنْ خُدْرٍ وَبِرَادٍ مَنْ خُدْرٍ  
 حضرت امام حسین را بطریق مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو السلام علیک ورحمة الله  
 وبرکاته تسبیح عک الله و تقرأ علیک السلام آمین یا الله و یا رسول الله و یا جابر  
 به و دل علیک و اتبعنا الرسول یاریت فاکتبتنا مع الشاهدین اللهم لا تجعل  
 آخر العهد منا و منه اللهم انا نسئلك ان تفعنا بحبه الله وبعثنا معاه  
 خود را تنصیر به دینک و قتل به عداوتک و تنصیر به من نصیب برآل محمد  
 فایک و عداوتک و انت لا تخلف الی عباد و السلام علیک ورحمة الله وبرکاته  
 انگاه رو بجانب خدا کرده بگو اللهم انکم شهداء و جبابره جاهدتم فی سبیل الله  
 و قتلتم فحقنا من حق رسول الله و ابن رسول الله صلی الله علیکم و سلم تسلیما  
 انتم السابقون و المهاجرون و الانصار اشهد انکم انصار الله و انصار  
 رسوله و سلم تسلیما اللهم لا تشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک و لا  
 یاکنار من هاتل هینیه عجائب هجتی و تفتنی زهرات زهرتها لا یا قلیل الضر  
 علی کیده و تمکد مدیری همة و اعطی من ذاک غنائی عن اشراخ خلقت  
 و بلاغنا انال به و یصناک یا رحمن السلام علیکم یا مملکة الله و زوار قبر  
 ای عابد الله انگاه طرف راست روی خود را بفرج مقدس ببال انگاه طرف چپ خود را ببال و  
 چنان بیرون رود که پشت بفرج مقدس کنی تا آنکه قبر از نظر زانب شود زیارت حضرت امام موسی کاظم  
 امام محمد تقی علیهما السلام بدان و فک التذلل و ایا ناهنگاه پیشاد و رسی و زیارت  
 حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام کنی غسل کن و رختهای پاک بپوش

و متوجہ زیارت شود چون شہد ایشان رسی نزد یک قبر حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہما زیارت کن و بگو  
السلام علیک یا ولی اللہ السلام علیک یا حجة اللہ السلام علیک یا نور اللہ  
الساطع فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقوق معاد یا لاعدائک موالیا  
لا ولیا لک فاشفع لی عند ربک انکاه حاجتی کہ داری بخواه کہ محل اجابت است و بعد از آن  
نزد یک قبر حضرت امام محمد تقی علیہ السلام رفتہ نیت زیارت بختر کن بگو اے محمد صلی علی محمد بن علی  
الامام الباقی الرضی المرضی و حجبتک علی من فوق الارضین و من تحت  
الترئی صلوات کثیرة فائمة زاکية مبارکة متواصلة مترادفة کا فضل  
ماصلیت علی احدی من اولیائک السلام علیک یا ولی اللہ السلام علیک  
یا نور اللہ السلام علیک یا حجة اللہ السلام علیک یا امام المؤمنین و وارث  
علی النبیین و سلاکة الوصیین السلام علیک یا نور اللہ فی ظلمات الارض  
اتیتک زائرا عارفا بحقوق معاد یا لاعدائک موالیا لا ولیا لک فاشفع لی عند  
ربک و سہجہ انکاه حاجتی کہ داری بخواه کہ باجابت مقرون خواہد گردید انکاه و ربالین سر امام محمد تقی  
علیہ السلام بیت ہر یک از دو امام دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعا کہ مذکور شد بخوان و در گاہ  
و دعا کنی ایشان را زیارت کن ایشانرا بطریق مذکور انکاه بوالسلام علیکم یا ولی اللہ استودعکم  
اللہ و اقرع علیکم السلام امنا باللہ و بیا رسول و بما جئتمنا به و د للہما علیہ  
اللہم فاکتسبنا مع الشاہدین اللہم لا تجعل اخرنا بعد من زیارتی یا ہما  
وارزقنی حرا فقہما و احشرنی معہما بحبہما و السلام علیکم و رحمۃ اللہ و  
بر کائنات زیارت حضرت امام رضا علیہ السلام بدان وفقک اللہ تعالی و ایا ناہر گاہ شہد مقدس سنی ہو  
کہ زیارت حضرت امام رضا علیہ السلام کنی غسل زیارت کن وقت غسل کردن این دعا بخوان اللہم  
طہر فی قلبی و اشرح لی صدری و ابجر علی لسانی میدحتک و الثناء علیک  
فانہ لا قوۃ الا بک اللہم اجعلہ لی طهورا و شفعا و نور انکاه جاسا  
پاک پر شیدہ پاسبی بر منہ بکینہ و تار تکیہ و تملیل و سہجہ گویان داخل شود و عین دخول بگو  
بسم اللہ و بواللہ و علی میلۃ رسول اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ و وحدہ

اللہم

لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ  
وَيُجَوِّدُ بَصِيرَةً مُقَدَّسَةً أَنْخَضَتْ رُؤُوسَ رُؤُوسِ الْأَنْخَضَتِ كُنْ وَفِيهِ رَأْسُ الْمِيَانِ هَرُوكُتْ خَوَّ وَكَيْسُ وَكَيْسُ  
اشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ  
وَرَسُولُهُ وَأَنَّ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَاللَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ  
أَجْمَعِينَ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى احْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَآخِي رَسُولِكَ الَّذِي أَنْجَبْتَهُ لِعَلِّكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا  
لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّلِيلُ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ  
بِعَدْلِكَ وَفَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ  
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَتِكَ وَلِيِّكَ وَأُمَّ  
السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطَّاهِرَةِ  
الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ الْتَقِيَّةِ الزَّكِيَّةِ الرَّضِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ  
صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى احْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَتِي  
نَبِيِّكَ وَسَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَالَّذِينَ  
عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ  
خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالذَّلِيلِ  
عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ  
خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ  
فِي أَرْضِكَ بِأَقْرَبِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ  
عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ وَخَلِيفَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِ  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ  
وَالنَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْمُجْتَنِبِ عَلَى بَرِّيَّتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضِيِّ  
الرَّضِيِّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالذَّاعِي إِلَى دِينِ آبَائِهِ

السلام  
السلام

السلام  
السلام

السَّامِرِينَ الصَّادِقِينَ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى إِخْصَائِكَ بِغَيْرِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ الْكَافِرِ  
صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بِنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ الدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ  
الْكَافِرِ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بِنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَحُجَّتِكَ الْمَوْجُودِ  
عَنْ نَبِيِّكَ وَشَهِيدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمُخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ  
وَطَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
بِنِ الْحَسَنِ مُحْتَجِّكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَوةً تَامَّةً تَامِيَةً بَاقِيَةً تُجْعَلُ  
بِهَا فَرْجُهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا وَتُجْعَلَ نَاصِيَةُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ اقْرَأْ أَقْرَبُ  
إِلَيْكَ بِحُجَّتِهِمْ وَأَوَّلِي وَلِيَّهُمْ وَأَعَادِي عَدُوَّهُ فَارْزُقْنِي بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
وَأَصْرِفْ عَنِّي بِهَذَا شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
بِنِ الْحَسَنِ بِكُلِّ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا نَوَّارَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمُودَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَارِثَ آدَمَ صَلَوةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوْحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذِي بَيْتِ اللَّهِ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ  
عَلِيٍّ وَلِيِّ اللَّهِ وَوَصِيِّ رَسُولِ بَيْتِ الْأَهْلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ  
الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ  
سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْبَيْتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ  
سَيِّدِ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ  
وَالْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِ التَّقِيِّ  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْإِسْمَاعِيلِيِّينَ  
الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَارُّ التَّقِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَتَمَمْتَ إِلَهُكَ



وَأَقِيتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْعُرُوفِ وَهَيْتَ عَنِ الْمَكْرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا  
 حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَفَكَاهُ اللَّهُ رُو  
 خور و اینجای مقدس آنحضرت نماز بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ  
 وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ  
 ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلِّ عَلَىكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بَنِي آدَمَ يَا مَوْلَايَ أَتَيْتَكَ ذَاكِرًا  
 وَأَفِدًا أَعْلَنًا أَمَّا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي وَأَحْطَبْتُ عَلَى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعًا  
 إِلَى اللَّهِ يَوْمَ فَقِيرٌ وَفَاقِي فَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَأَنْتَ عِنْدَهُ وَجِيهٌ  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَفَكَاهُ اللَّهُ رُو خور و اینجای مقدس آنحضرت نماز بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحَبْرٍ وَمِوَاكِيرٍ وَمِوَاكِيرٍ وَأَتَوَلَّى اخْوَهَ وَمِوَاكِيرٍ  
 تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَهُمْ وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَبِئْسَ دُومَقُومٌ أَلْهُمَّ الْعَيْنَ الَّذِينَ بَدَلُوا  
 نِعْمَتَكَ وَأَهْمُوْا نَبِيَّكَ وَحَكْمُوا آيَاتِكَ وَنَحْنُ وَأَيَّامُكَ وَنَحْنُ وَالنَّاسُ عَلَى  
 الْكَافِ إِلَهِي اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْعَنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِيمُ الْوَارِثِينَ أَفَكَاهُ اللَّهُ رُو  
 رفت بگو صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صَلِّ اللَّهُ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبِ وَبَرَكَةِ  
 صَبَرْتِ وَأَحْتَسَبْتِ وَأَنْتِ الصَّادِقَةُ الْمُصَدِّقَةُ قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي  
 وَالْأَلْسِنِ اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلَةَ الْحُسَيْنِ وَقَتْلَةَ أَوْلَادِهِ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلِّمْ أَفَكَاهُ اللَّهُ رُو خور و اینجای مقدس آنحضرت نماز بگو اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ  
 و در رکعت اول فاتحه سوره بسم بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن را اگر سجاها نداشته باشی  
 از روی قرآن متحران خواندن و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ آن نماز باریت دعا  
 که مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را دعا کنی بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنِ مَوْلَايَ  
 وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنْتَ لَنَا جَنَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَهَذَا الْوَالِدُ ابْنُ عَنكَ غَيْرُ رَاغِبٍ  
 عَنْكَ وَلَا مُسْتَبْدِلُ لَكَ وَلَا مُؤْتِرٌ عَلَيْكَ وَلَا رَاهِدٌ فِي قُرْبِكَ وَقَدْ جَدْتُ نَفْسِي لِلْخِطَابِ  
 وَرَكَّتُ الْأَهْلَ وَالْأَطْلَانَ فَكُنْ لِي شَافِعًا يَوْمَ فَقِيرٌ وَفَاقِي يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنِّي



حَسْبِيَ وَكَفَى نَبِيٌّ وَلَا قَرِيبِي وَلَا يَفِي عَيْتِي وَلَدَتِي أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدْ سَخَّرَ رَحْمَتِي لِي أَنْ  
يُنْفِسَ بِي كَرْبَتِي وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدْ رَعَى فِرَاقَ مَكَانِكَ أَنْ لَا يَجْعَلَ لِي آخِرَ الْعَهْدِ  
مِنْ رُجُوعِي إِلَيْكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَبْكَى عَلَيْكَ عَيْنِي أَنْ يَجْعَلَ لِي سَبَبًا وَذَرْعًا  
وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَرَانِي مَكَانَكَ وَهَذَا إِلَيَّ لِلسَّلَامِ عَلَيْكَ وَزِيَارَتِي إِيَّاكَ أَنْ يُؤَدِّيَنِي  
خَوْضِكَ وَيَرْزُقَنِي مَرَاتِقَتُكَ فِي لِحَابِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُجَلِّينَ السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ  
وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَتُحَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ  
وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَتُحَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ  
الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَتُحَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْحَافِينَ السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقِيمِينَ وَالْمُسْتَجِيبِينَ  
الَّذِينَ نُهُمُ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اللَّهُ لَا يَجْعَلُهُ آخِرَ  
الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاكَ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشَرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ وَإِنْ أَبْقَيْتَهُ  
يَا رَبِّ فَارْزُقْنِي زِيَارَتَكَ أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتَنِي أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ  
وَأَسْتَغِيثُكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامُ أَمَّا يَا اللَّهَ وَبِمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ فَالْتَبَّاعُ الشَّاهِدِينَ  
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتَنِي وَالسَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَرُؤَسَا  
قُبُورِ بَنِي نَبِيِّ اللَّهِ وَالسَّلَامُ مِنِّي أَبَدًا أَمَا أَبْقَيْتَ وَدَائِمًا إِذْ أَفْنَيْتَ السَّلَامَ عَلَيْنَا وَعَلَى  
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَبِهِ كَاهِرُونَ أَمَّا نَبِيٌّ خَيْرٌ مَقْدَسٌ كُنَى تَأْتِيكَ قَبْرُ بَنِي شَوْذِرِيَّاتِ حَضْرَتِ  
إِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ دَامَ حَسَنُ عَسْكَرِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا بَدَانِ ذُقْكَ اللَّهُ تَعَالَى وَهَذَا نَاجُونَ بِسَامِرِهِ رَضِيَ تَحَوُّا  
كَ زِيَارَتِ قَبْرِ حَضْرَتِ إِمَامِ عَلِيِّ نَقِيِّ دَامَ حَسَنُ عَسْكَرِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كُنَى بِأَيْدِيكَ غَسَلَ زِيَارَتِ الْإِشَانِ كَرَمَهُ جَامِعًا بِأَنْ خُشِعَ  
بِوَشْيِ وَجْهِهِ بِجَائِزِي كَرَمَهُ قَبْرِ حَضْرَتِ إِمَامِ شَاهِدِهِ كُنَى بِكُونِي السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ  
عَلَيْكُمَا يَا مُجْتَمِعِي اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورِي اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَيْتُهُمَا عَارِفَا  
يُحَقِّقُكُمْ مَعَادِي الْأَحَدِ أَيْتُهُمَا مَوَالِيَهُ وَلِيَاكُمَا مُؤْتَمِرَا أَسْمَاءِهِ كَافِرَا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ حَقِيقًا  
حَقِيقًا مَبْطَلَايَا أَبْطَلَا أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمَا أَنْ يَجْعَلَ حِطِّي مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاكُمَا الصَّلَاةُ

در زیارت حضرت امام علی نقی

در زیارت حضرت امام حسن مکتوب

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يُزِقَنِي مَرَاتِقَتُكَ فِي الْجَنَانِ مَعَ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُخَوِّنَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ يُزِقَنِي شَفَاعَتُكَ وَمُصَاحَبَتُكَ وَلَا يَفَرِّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَلَا يَسْلُبَ حُبَّكَ كَمَا حُبَّ آبَائِكَ الصَّالِحِينَ وَأَنْ لَا يَجْعَلَ لِمَنْ يَزِيَارُكَ مِنْ زِيَارَتِكَ أَوْ أَنْ يَجْعَلَ حُبَّكَ مَعَكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمَا وَتَوْفِيقِي عَلَى مِلَّةِ مَا أَلَّهِمَّ الْعَيْنَ ظَالِمِي الْإِسْلَامِ ظَلَمَ حَقِّهِمْ وَأَتَقَمَّ دَلَمُ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ الْعَيْنَ الْأَوَّلِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ وَصَاعِفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَبَلِّغْ بِهِمْ وَأَشْيَاعِهِمْ وَتَجْبِيهِمْ وَتَشْيَعَتِهِمْ اسْفَلَ دَرَجَةٍ مِنَ الْجَحِيمِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجًا مَعَ فَرَجِهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الْكَاهِلُ دَعَا مَنْ حَبَسَتْهُ خُودُ وَالِدَيْنِ خُودُ وَنُسَيْنِ وَنُسَيْنَاتِ كَحُلْ أَجَابَتْ دَعْوَاتِ الْكَاهِلِ حَبَسَتْهُ سُرُكُ الزَّامِنِ مَصْرُورِ دَعَا مَنْ كُوتَ نَحَارُ زِيَارَتِ بَكَدَارِ دَعَا مَنْ دَعَا نَكَوْرُ بَعْدَ زِيَارَتِ نَحْوَانِ لِحُضْرَةِ الْمُجْتَمِعِينَ فِي خَلِّ شَدَنِ بَلْبَدَانِ دَعَا مَنْ دَعَا رَاغِبًا نَزْهِي دَانِ زِيرِ كَهْدَامِ حُورِ دَعَا مَنْ دَعَا خُودَ دَفُونِ ائِمَّةِ دَخَلِ شَدَنِ نَجَا مَنْ بِي اِبْرَاهِيمِ بَيْتِ مَشِيخِ طُوسِي طَابَ شَرَاهُ فَرَمُودَ كَرْدِ دَخَلِ شَدَنِ كُنَاهُ نَدَارِ مَجْدِ دَرِ حَادِيثِ نَهْبِيتِ وَارْدِ شَدَنِ كَالِيشَانِ اِمْوَالِ خُودِ زَلَّ شَيْعِيَانِ خُودِ حُلَالِ كَرْدِ ائِمَّةِ هَرَاكَه كُورَايِ وَدَعَا مَنْ سَكَنَ حَضْرَتِ رَاغِبِ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ كَمَا وَلِيَّيَ اللَّهُ اسْتَدْرَجَكُمْ كَمَا اللَّهُ وَاقَرُّ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ اسْتَأْنَى اللَّهُ بِمَا اسْتَوْلَى وَبَا سِحْرَتُمْ كَاهِلِ وَدَلَّكُمْ عَلَيْكُمْ اَللَّهُمَّ اَكْتُبْ مَعَ الشَّاهِدِينَ اَللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ نَبِيِّنَا وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ إِلَيْهِمَا وَآخِشْتُمْ فِي مَعْمُومَا مَعَ آبَائِهِمَا الطَّاهِرِينَ وَالْقَائِمِ الْحُجَّةَ مِنْ خَيْرِ تَبَرُّمَاتِ اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ زِيَارَتِ حَضْرَتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَعَا مَنْ دَعَا زِيَارَتِ خُودِ كُورِ سَامِرِ بَابِ كُنْ حَبَسَتْهُ زِيَارَتِ وَجَاهِ مَاهِي بَاكِ بِيوشِي وَدَرِ سُرُوبِ اَنْ حَضْرَتِ رَفْتِ بَكُو السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَالْعَالِي الَّذِي عَلَيْهِ لَا يَبِيدُ السَّلَامُ عَلَى صَحْبِي الْمُؤْمِنِينَ وَمُبِيرِ الْكَافِرِينَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْأَمِّ وَجَامِعِ الْكَلِمِ السَّلَامُ عَلَى خَلْفِ السَّلَفِ وَصَاحِبِ الشَّرَفِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ الْعَبُودِ وَخَلِيفَةِ الْحُجُوجِ السَّلَامُ عَلَى مَعْنَى الْأَوَّلِيَّةِ وَمُذِلِ الْأَعْدَاءِ السَّلَامُ عَلَى وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَخَاتَمِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى الْأَمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْغَائِبِ الْمَشْتَرِ السَّلَامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّورِ الْيَاسِرِ السَّلَامُ عَلَى الشَّمْسِ الطَّلَامِ وَبَدْرِ الْقَامِ السَّلَامُ عَلَى رُبْعِ الْأَيَّامِ وَفَطْرَةِ الْأَنْبَاءِ السَّلَامُ

باب اول زیارت حضرت صاحب الزمان  
 اللهم صل على محمد و آل محمد  
 و اجعل من زيارتي رقية  
 و شفاعة و مصاحبة  
 و لا تفترق بيني و بينك  
 و لا تسلب حبك كما  
 سلبت حب آبائك  
 الصالحين و ان لا  
 يجعل لمن يزورك  
 من زيارتك او ان  
 يجعل حبك معكم  
 في الجنة برحمته  
 اللهم ارزقني حبهما  
 و توفيقي على ملة  
 ما االلهم العن ظلمي  
 الاسلام ظلم حقه  
 و اتقم دلم منكم  
 اللهم العن الاولين  
 منهم و الآخرين  
 و صاعف عليهم  
 العذاب الليم و بلغ  
 بهم و اشيعهم و  
 تجبهم و تشيعتهم  
 اسفل درجتي من  
 الجحيم انك على  
 كل شئ قدير  
 اللهم عجل فرج  
 وليك و ابن وليك  
 و اجعل فرجا مع  
 فرجه يا ارحم  
 الراحمين الكاهل  
 دعا من حبسته  
 خود والدين خود  
 و نسين و نسينات  
 كحل اجابت دعوات  
 الكاهل حبست  
 سرك الزامن  
 مصرون دعا من  
 كوت نهار زيارت  
 بكدار دعا من  
 دعا نكو ر بعد  
 زيارت نحوان  
 لحضرة المجتمعين  
 في خلل شدن  
 بلبدان دعا من  
 دعا راغب نزهي  
 دان زير كه  
 دمام حور دعا  
 من دعا خود  
 دفون ائمة  
 دخل شدن  
 نجاه من بي  
 ابراهيم بيت  
 مشيخ طوسي  
 طاب شراره  
 فرموده كرد  
 دخل شدن  
 كناه ندر  
 مجد در حديث  
 نهبيت وارد  
 شدن كه  
 اليشان اموال  
 خود زل شيعيان  
 خود حلال  
 كرده اند و هر  
 گاه كه خواهي  
 و دعاي سكه  
 حضرت را بگو  
 السلام عليكم  
 كما وليي الله  
 استدرجكم كما  
 الله و اقرو  
 عليكم السلام  
 استان الله  
 بما استولى و  
 با سحرتم  
 كاهل و دللكم  
 عليكم الله  
 امكتب مع  
 الشاهدين الله  
 لا تجعله  
 اخر العهد  
 من نبينا و  
 ارزقني  
 العود اليهما  
 و آخشرني  
 في معمومما  
 مع آبائيهما  
 الطاهرين  
 و القائم  
 الحجة من  
 خير تبرمات  
 ارحم الراحمين  
 زيارت حضرت  
 صاحب الزمان  
 عليه السلام  
 بدعا من دعا  
 زيارت خود  
 كور سامر  
 باب كن حبست  
 زيارت و  
 جاه ماهي  
 باكي بوشى  
 و در سروب  
 ان حضرت  
 رفت بكو  
 السلام على  
 الحق الجديد  
 و العالي الذي  
 عليه لا يبيد  
 السلام على  
 صحبي المؤمنين  
 و مبيري  
 الكافرين  
 السلام على  
 محمد الامم  
 و جامع الكلم  
 السلام على  
 خلف السلف  
 و صاحب  
 الشرف  
 السلام على  
 حجة العبود  
 و خليفة  
 الحجوج  
 السلام على  
 معنى الاولية  
 و مزيل  
 الاعدا  
 السلام على  
 وارث الانبياء  
 و خاتم  
 الاوصياء  
 السلام على  
 الامام  
 المنتظر  
 الغائب  
 المشتري  
 السلام على  
 السيف  
 الشاهر  
 و القمر  
 الزاهر  
 و النور  
 الياسر  
 السلام على  
 الشمس  
 الطلام  
 و بدر  
 القام  
 السلام على  
 ربع  
 الايام  
 و فطر  
 و الانباء  
 السلام

عَلَى صَاحِبِ الْقَهْطَمَامِ وَقَدْ لَقِيَ الْهَيْأَتِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الدِّينِ الْمَكَتُورِ  
وَالْكِتَابِ الْمُسْطَوِّرِ السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ  
الْمُسْتَهْدَى إِلَيْهِ مَوَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ وَلَدَائِهِ مَوْجُودُ أَنْارِ الْأَصْفِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى  
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى السِّرِّ وَالْعَلَنِ وَلِئِذَا أَلَمَ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ  
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَمَمَانَ يَجْمَعُ بِهِ الْكَلِمَ وَيُكْمِلُ بِهِ الشَّعْتَ وَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا  
وَعَدْلًا وَيُمْكِنُ لَهُ وَيُخْرِجُ بِهِ وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَادًا يَمْوَلَايَ أَنْتَ  
وَالْأُمَّةُ مِنْ أَبَائِكَ أُمَّتِي وَمَوَالِي فِي حَيَوَاتِهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ  
اسْتَسْلَمَ يَا مَوْلَايَ أَنْ تَسْتَلَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صَلَاحِ شَأْنٍ  
وَقَضَاءِ حَوَاجَتِي وَعُفْرَانِ دُؤْبِي وَالْأَخَذِ بِيَدِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ  
وَأَخِرَتِي وَلِكَا فِتْنَةِ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَالْمُحَمَّدِ الطَّاهِرِينَ  
أَنْكَاهُ وَوَرَعَتْ نَارُ نَحْوَانِ دَاوُدَ وَبَنِي دَاوُدَ الْكَلَامُ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَرَحَ الْخَفَاءُ  
وَأَنْكَشَتْ الْغُطَاءُ وَصَادَتْ الْأَرْضُ وَمُنِعَتْ السَّمَاءُ وَالْيَكُ يَا رَبِّ  
الْمُسْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ الْكَلَامُ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَالَّذِينَ قَرَضَتْ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَفْتَ نَائِدًا لَكَ مَنْزِلَتَهُمْ  
فَفَتَحَ عَنْهُمْ حَقَّهُمْ قَرَجًا عَاجِلًا كُلِّهِمُ الْبَصِيرَ وَهُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ  
يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ أَنْصُرْنِي فَإِنَّ كَمَا نَا صِرَايَ وَكَفَيَايَ  
فَإِنَّ كَمَا كَفَيَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغُوثُ  
الْغُوثُ الْغُوثُ أَدِيرْ كُنِّي أَدِيرْ كُنِّي أَدِيرْ كُنِّي فَصَلِّ

(۱۸۸)

و در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و فاطمه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله  
علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف کنیت  
ابو القاسم مولود در مدینه واقع شده روز جمعه نهم و طلوع فجر فدرهم ربیع الاول عام الفیل آنجا  
در بعضی احادیث صحیح وارد شده که مولود آنحضرت در روز نهم ربیع الاول موافق قول سنیان

[illegible][illegible]

مبا له با جود آن کرده اند و درین روز حضرت امیر المومنین <sup>علیه السلام</sup> تصدق با گشتی نمود و آیه اتما و لیتکم الله در آن باب نازل شد و بابت پنجم این ماه امیر المومنین و فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمود و در قریه های خویش را با وجود گرنگی و احتیاج خویش و در آن باب سوره بل اتری نازل شد و در شب پانزدهم ماه مذکور عمر را زخم نمود و در بابت و هفتم سال بابت و سوم هجری فوت شد و وفات آنحضرت در مسجد کوفه شب بابت و یکم شهر رمضان سال چهلیم از هجرت و در پهن شب عیسی را با آسمان بردند و درین شب موسی بن عمران بجوار رحمت اینزدی پیوست و وحی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او نجف کوفه بن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بنت رسول الله مولود او در مکه واقع شده بعد از مبعث بر پنج سال ایام وفات او مدینه بعد از وفات حضرت رسول ۲ بصدر روز در مدفن او خلافت اصح آنست که در خانه خود بوده چنانکه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه مسی بنی را بزرگ ساختند آن داخل شد مسجد و در میان منبر و قبر حضرت رسالت پناه و در بقع نزدیک چهار امام احتیاطا زیارت او باید کرد و در نصف رجب تریج فاطمه حضرت امیر المومنین واقع شد و در ماه پنجم هجرت و سن فاطمه یازده سال بود و در پهن روز سال دوم هجرت قبله تغییر کرد بکعبه حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد سید شباب اهل ایخته مولود او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال ششم از هجرت گفته اند فاش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه بابت و هفتم ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه و نه گفته اند سن شریفش چهل و شصت سال بود و بعضی چهل و هفت سال گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل ایخته مادر او فاطمه زهرا کنیت او اباجد الله مولودش در مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سوم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی بابت و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند فاش کرد بلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و شصت سال بود حضرت علی بن حسین امام زین العابدین علیه الصلوٰه و السلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری بن پرویز و بعضی گفته اند و شهریز و جرد و شهریز کسری مولودش در مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان



بسی و سه سال از هجرت و بعضی سی و شصت گفته اند دفنش بقیع پیش عم خویش امام حسن روز وفاتش  
 شنبه دوازدهم محرم سال نو و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر  
 کنیتش ابو جعفر و والده اش ام عبدالتننبت الحسن بن علی پس او اول علویست که از دو علوی  
 بوجود آمده مولدش در مدینه روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت انچه مذکور شد  
 علامه و شیخ شهید و در تحریر و دروس نقل کرده اند چون وفات حضرت امام حسین در سال شصت و یک  
 از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر چهار سال دوازدهم چنانچه صدق  
 در کتب ابن ابیخضره الفقیه نقل کرده دفنش بقیع در پهلوی پدر خویش روز وفاتش روز دوشنبه  
 هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت  
 حضرت امام جعفر صادق کنیتش ابو عبدالتننبت مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است  
 و لقب او ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه هفتم ربیع الاول سال شصت و سه از هجرت  
 دفنش در بقیع در پهلوی پدر خویش ایام وفاتش منتصف رجب و بعضی شوال گفته اند سال  
 صد و چهل و شصت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
 کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بر بریه مولدش ایوان منزلت مابین مکه  
 و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و سبست و شصت و شصت و بعضی صد و سبست و نه گفته اند  
 دفنش مقابر قریش بنجراد در روز سبست و چهارم رجب سال صد و شصت و سه هجری  
 و بعضی روز جمعه سبست و پنجم رجب سال صد و شصت و دو یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال  
 حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد و مولدش در  
 مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذیقعد و بعضی سبست و سوم گفته اند سال صد و چهل و شصت هجری  
 دفنش طوس خراسان و وفاتش سبست و یکم ماه رمضان سال دویست و سه هجری سن شریفش  
 پنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی السجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر پدرش امام رضا علیه السلام  
 مادرش خیران و برادری خراسان ام ولد از اهل بیت مازنیطیه مولدش در مدینه در نصف ماه رمضان  
 سال صد و نو و پنج هجری دفنش مقابر قریش بقرب جدش بیخدا و ایام وفاتش آخر  
 ذیقعد و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعد سال دویست و سبست و شصت و شصت گفته اند سن شریفش



بست پنج سال حضرت امام علی نقی (علیه السلام) صلوات الله علیه کنیتش ابو الحسن پدرش محمد تقی (علیه السلام) اجواد  
مادرش سمانه ام ولد مولدش در مدینه منصف و یکم و بعضی بابت و ششم گفته اند سال ولایت  
و دوازده هجری مدفنش خانه خود بستر من راسی روز دوشنبه سوم رجب سال ولایت  
و نجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و نه ماه حضرت  
امام حسن عسکری (علیه السلام) کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی (علیه السلام) مادرش حارثه ام ولد  
مولدش در مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال ولایت  
و سی و دو هجری مدفنش خانه پدرش در بستر من راسی روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم  
ربیع الاول سال ولایت و شصت و هجری گفته اند سن شریفش بابت و شصت سال و شش  
مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد و چه بی اذن داخل خانه نمیر  
نمی توان شد و اصح آنست که باینست دخول چه ائمه مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند  
چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی (علیه السلام) کنیتش ابو القاسم مادرش امم صقیل و  
لقبش نرجس و بعضی مریم نبوت فرید گفته اند مولودش در بستر من راسی در شب نصف شعبان  
و بعضی چاشت روز پانزدهم شعبان گفته اند سال ولایت و نجاه و پنج هجری و بعضی ولایت و نجاه  
و چهار گفته اند و این آن امام است که ظهورش متیقن است و میرخواهند گردانید زمین را از عدل  
چنانچه از جوهر می باشد

### باب ششم

در بیان نذر و عذر کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است مطلب اول  
در نذر و عذر کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شرط نذر و نذر باید آنکه نذر  
آنست که شخص جهت شکرت یا دفع بلائی یا زجر نفس خیر بر خود لازم سازد و همیشه شرط  
نذر متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل *اللهم علفی ان سرقنی الله*  
*و کذا* او شفا فی من مرضی او ان عمرکت الصلوة او زکیت عشرة  
متناهی ذهیب یعنی خدا را است بر من که اگر مرغوزندی یا مالی از زانی دار و یا از مرض  
شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده شقال طلا الصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدا را است بر من

و هتقال طلا بی آنکه هبت شکونی یا رفع بلائی یا زجر نفس باشد میان مجتهدین خلافت است اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگویید فاکردن او سنت است و دوم آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست سوم آنکه نذر صحیح باشد پس نذر کسی که او را با کراه براندازند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس نذر مست و هوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قریه الی التدرک کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود بعد از نذر و فاکردن آن سنت است ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پس و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیز را که نذر میکنند می باید که مقدور نذر کنند باشد پس اگر متمنع باشد خواه متمنع عقلی چون جمع میان و تقیض یا متمنع عادی چون رفتن بر آسمان صحیح نیست هشتم آنکه آن چیز را که نذر میکنند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او راجع باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میان مجتهدین خلافت اقرب متابعت نذرست درین صورت بحسب دین و دنیا و مساوی بودن او مراعات نذرست در فعل و ترک چنانچه در حدیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوج و آزادی بنده پیش صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم جائز نیست و اگر نذر نماز کند کمتر از دو رکعت جائز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که متوجه مکه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که از پنج محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیت احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا مکه و اگر درین صورت راه برود یا واقع شود می باید که در شتی بایستد و اگر با قدرت پاره راه سوار شود و صحبت که برگردد و آن راه را پیاده باز گردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت المقدس کند منصرف بکعبه می شود و اگر نذر بیت المقدس کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل می دانند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیرست در آنکه آن روز را از پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزه عید کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که در متی باشد روزه ایام تشریق که آن یا زدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهارم صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد

و همچنین نذر سفر در روز ماه رمضان را در سفر صحیح نیست و اگر نذر روزی کند در مکان غیر یعنی لازم است  
و نفا کردن آن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میانه مجتهدین خلافت است اصح آنست که درین  
صورت نیز متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزی و داشتن زمانی را در حدیث واقع شده  
می باید که پنجاه روز و روزی بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام  
قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده آزاد کند و اگر نذر کند که اول نموده را که مالک شود  
آزاد باشد بعد از آن چند کس را یک دفعه مالک شود همه آزادی شوند و اگر نذر کند آنچه کنیز او اول دفعه  
بیزاید آزاد باشد پس بیک دفعه دو طفل بیزاید هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده که کوچک و  
بزرگ و مذکر و انثی و صحیح و معیوب مجتهدین است و اگر نذر کند تصدق بمال کثیر یعنی بسیاری آنچه در حدیث  
وارد شده است آنست که ششصد درهم یا بیشتر می باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمع مالش  
کند و از آن ضرر باورسد می باید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کند  
از نذر عاجز شود نذر ساقط می شود و اگر بعد از آن عجز قدرت پیدا کند همان واجب میشود و بعضی  
از مجتهدین گفته اند که در وقتی که عاجز میشود می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اطمینان  
رسول وارد شده که هرگاه کسی نذر روزی کند بعد از آن عاجز شود و حیض هر روزی نیم من  
بوزن تبریز کند تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است  
و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم نذر کردن دارد و مگر در صیغه که عوض اینست علی عایت  
و عهد باید گفت مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن  
بر چهارده قسم است قسم اول سوگند خوردن بر چیزی یا می گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه  
قسم در فتح خوردن و این قسم را غموس گویند و داخل گناه کبیره شمرده اند قسم دوم سوگند خوردن  
بر چیزی یا می مستقبل قسم سوم سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم  
بر فعل مکروه قسم ششم قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب  
قسم نهم قسم بر ترک سنت قسم دهم قسم بر ترک مباح قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم  
قسم بر ترک مباح قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات قسم چهاردهم دیگری را قسم دادن  
بر مذکورات و باز تقسم میشود سوگند خوردن بر پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن

جهت خلاص کردن مسلمانی یا مال او یا غرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از او اگر در این صورت تو گویند  
که از دروغ گفتن خلاص شود و بهتر است قسم دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن  
بغیر نامهای خدا تعالی چون سوگند خوردن با صنم و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و لام  
بی اذن پدر و شوهر و آقا و غیره و اجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون سوگند خوردن جهت چیزی  
که در وصلحتی باشد چون اصلاح میانۀ دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغیر نامهای  
خدا تعالی و غیره صنم چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند  
و چون سوگند که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بے احتیاج مکروه است  
قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شرط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام  
خدا تعالی باشد چون *وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي فَلَاقَ الْجَنَّةَ وَبَرِيءٌ مِنَ النَّفْسَةِ وَمُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَنْصَارِ*  
و مانند اینها باهممای مخصوص با و چون *وَاللّٰهُ وَاللّٰهُ الرَّحْمٰنُ وَالْقَدِيمُ وَالْبَارِئُ* و مانند اینها باهممای  
مشترک که آنها را غالباً بر خدا اطلاق کنند چون *وَرَبِّ وَخَالِقِ وَبَارِئِ وَرَازِقِ* و بغیر از اینها چون  
موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرۀ الله و علم الله خورد  
و قصد کند باینها معافی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر  
گوید *بِحَبَالِ اللَّهِ وَعَظْمَةِ اللَّهِ وَكِبَرِ اللَّهِ وَكَمَرِ اللَّهِ وَاقْسَمُ بِاللَّهِ أَوْ أَحْلَفُ بِاللَّهِ أَوْ أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ أَوْ خَلَفْتُ*  
*بِاللَّهِ أَوْ أَشْهَدُ بِاللَّهِ* سوگند منعقد می شود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست  
و اگر گوید *وَقَالَ اللَّهُ مَنَعَهُ* منعقد می شود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خوردن  
ببرایات از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام باینکه گوید از دین خدا و محمد و ائمه بری باشم آیا سوگند  
منعقد می شود یا نه میانۀ مجتهدین درین سئله دو قول است اصح آنست که منعقد نمی شود و بعضی  
از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی جانشینانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین  
و بقرآن و کعبه و کواکب و منعقد نمی شود بطلاق از وجب یا طهارت و آزاد کردن بنده و قسم آن سبک  
سوگند می خورد بی بایده که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی  
احتلام کند قصد بقیضش باید کردن و محتاج بقسم دادن نیست چه با احتیاج بقسم دور لازم می آید  
سوم آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را با کراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس

سوگند مست و خفته و بیوش صحیح نیست بجز آنکه متعلق سوگندی باید که فعلی واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام و مروج بحسب این دو دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعلی است قبل باشد چه سوگند خوردن بر ماضی صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفاره نیست گرچه عمدا در فرع باشد چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق باین مقدر باشد پس اگر مقدر نباشد صحیح نیست و اگر مقدر باشد و سوگند خوردن از آن عاجز شود ساقط میشود و مطلب سوم در کفاره دادن و در آن فصل است

**فصل اول در اقسام کفاره** بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بر حسب چهار قسم است اول کفاره طهارت یعنی کسی که با زن خویش گوید که لثت تو همچو لثت ماد نیست و بعد از آنکه این را بگوید حاکم شریع او را تا سه ماه مسامت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر از و عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از و عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را نیم من گندم بوزن تبریز و دوم کفاره کسیکه مومنی را از روی خطا باشد کفاره او نیز مثل کفاره طهارت است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفاره طهارت و حیبت بر کسی که بذات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره طهارت کفاره یکین بر او لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره را بریدن یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و عجز مصیبت مثل کفاره طهارت می دانند سوم کفاره افطار قضای ماه رمضان عمدا بعد از زوال چه برود و حیبت که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از و عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار نذر روز معین و کفاره آن همان سی پنجاه است که گذشت اما در دادن هر یک از آنها مجتهدین و بعضی آنرا مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره مخیره گفته اند بجز کفاره خلاف نذر کردن و در آن میان مجتهدین خلافت صحیح است که مثل کفاره افطار ماه رمضان مخیره ششم کفاره خلاف سوگند کردن چه کفاره او آزاد کردن بنده است یا طعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز روزه داشته باشد هفتم کفاره خلاف عمد کردن چون کفاره خلاف سوگند کرد نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عمد روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند

خوردن سبب ششم کفاره کندن زن گیسوی خود را و غراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفاره سوگند خوردن نیست ششم کفاره کسی که جامه خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند چون کفاره سوگند خوردن نیست و اگر چه زن متعه باشد اما اگر از برای کنیز یا جبت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی اینها را نیز حرام میدانند و ششم کفاره کشتن مسلمان یا بنیاحق عدا و کفاره آن کفاره چینی است که هر سه خصال کفاره در و داصبت یا ششم کفاره افطار روزه از رمضان بر چینی حرام نزد اکثر مجتهدین چه در آن نیز هر سه خصال کفاره واجبست و آنرا ششم کفاره کسی که زن شوهر دار را یا زنی که در عده باشد نکاح کند آنست که از وفارقت کند و پنج من تبر نیاورد و گندم یا جو تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و ششم کفاره جماع کردن با زن خود در حال حیض و آن در اول حیض یک دینار یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اگر یا کنیز در حیض دخول کند و بیج حال کفاره ندارد و چهارم کفاره کسی که برات از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند بخورد و خلاف آن سوگند نماید و مسکین را طعام دهد و استغفار کند یا ششم کفاره کسی که در روزه معیّن کند و عاجز آید از آن آنست که دو مد طعام بمسکینی تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند بهر چه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین کفاره را درین صورت ساقط میدانند ششم کفاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش بیرون بعد از نصف شب بیدار شود می باید که آن روز را روزه دارد و اگر عجزاً بنحو ابد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت درین صورت وارد شده باشد ششم کفاره کسی که غلام خود را زیاده از حد بنزد آنست که او را آزاد کند و ششم کفاره غیبت کردن استغفار کرد نیست جبت کسی که غیبت او کرده اند نوزدهم کفاره خندیدن گفتن **اللّٰهُ تَعَالٰی** یعنی دشمن ما را خداوند امیر استم کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برداردن مومن مسلمان را بر آورد نیست و یکم کفاره مجلس گفتن **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ** **عَمَّا يَصِفُونَ** و **سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** و **الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** بست و دوم کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند بست و سوم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عجزاً ترک کند آنست که غسل کند و وضو کند



آن نماز را بپشت و چهارم دست بر روی خود زدن کفاره آن توبه و استغفار است فصل دوم  
در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند و دوم آنکه قصد توبه الی الله کند سوم آنکه کفاره  
را از عوض مجبور سازند پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند که چیزی بدهند صحیح نیست چهارم آنکه  
سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی  
قصد آزاد کردن در کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق تعیین  
لازم نیست ششم آنکه بنده که او را در کفاره آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان  
باشد یا از مسلمانان بوجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد  
که بر آزاد کننده آزاد شود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم  
باشد از عیونی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد اما اگر  
بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی حیانتی کرده باشد  
یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف  
آن را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یا زود هم آنکه آزاد کردن را معلق بر  
شرطی نسازد پس مدبر و کاتب از کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میان غلام و کنیز و حاض  
و غائب و گره نخیده هرگاه دانند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه مذکور شد نصف کفاره آزاد است  
چه کفاره بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی بدهد که  
در آن وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در طعام لازم است که عددی را که شایع  
مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود آنچه یافت شود بدهند تا آن عدد تمام  
شود و اگر یافت نشود مگر اطفال و طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر شدن  
عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس  
دو جامه است پیرایه و ردای و قیمت طعام و لباس محسب نیست

## باب نهم

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول  
در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان قسام

تجارت و کسب و آن پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت شخصی و قوت  
عیال واجب النقطه و موقوف باشد بران و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام می شود  
و واجب کفائی است دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت معاش بر اهل عیال  
و نفع رسانیدن به مسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که عرض ازان زیاده پیشدن  
مال باشد یا استغنا چاره تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبیست که مشتمل باشد بر بوجوهی پنج  
و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهای که نجس باشد خواه نجاست او صلی  
باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا  
در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جنده داشته باشد سواست  
خون دل که خریدن و فروختن آن جائزست و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن  
آنها جائز نیست اما بیع سگ شکاری و سگ که کله را محافظت می کند و سگ که زراعت را محافظت  
میکند و سگ که محافظت باغ میکند جائزست و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهای که رون  
باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که در و موش مرده باشد سواست و نجس  
نجس که مجتهدین خریدن و فروختن آنها جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جای که سقف  
نداشته و خلافت میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد یا نه اقوی آنست  
که جائزست و همچنین جائزست خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن  
باشد چون جامه نجس و قلم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب  
و گوشت افی سوخته خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن  
بول حیوانی که گوشت او خوردند میانه مجتهدین خلافت اقوی آنست که حرامست سواست  
شربت شفا چاره خریدن و فروختن آلت های قمار و هر چه چون نرد و شطرنج و دلف و فی و غیره  
و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیوه و خرما که شراب کنند ششم خریدن و فروختن چوب  
که بت تراشند هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر باعدای دین و غیره  
سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست  
نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی که راهبهای مسلمانان را می زنند خلافست

میان آن مجتهدین اصح آنست که حرام است هتیم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتها  
 که سایه نداشته باشد چون نقش پرده نرد مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است هتیم عمل غنا و آن  
 تحریر آواز است بطریق سر و دستان و اجرت بران گرفتن و آرایه معصومین و ارد شده نصبت  
 و در جائز بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان  
 نامحرم آواز ایشان نشنوند و همچنین حرام است بچو کردن مومنان و غیبت ایشان و هتیم عمل سحر و  
 کمانت و تنجیم و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن یا زده هتیم قصا بکردن بیود و نصاری  
 و آواز هتیم فروختن آنچه در دفع نیاست همچون حشرات و فضلات ایشان و که میهراسود اگر کسی  
 و کرمی که حبت میگرد بر عضو از اعضای بیایچه پانده درین هر دو میان مجتهدین خلافت  
 اقرب آنست که فروختن آنها جائز است و همچنین جائز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد  
 تسلیم آن و مشاهد آن تواند کرد سیر و هتیم خریدن و فروختن مصحف آما فروختن خلاف و کاغذ و جلد  
 آن جائز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف  
 بخرد آن صحیح است و حاکم جبرش میکند بر فروختن بسلیمانان چاره هتیم خریدن و فروختن کتابها  
 که حکم آنها منسوخ باشد چون تورات و انجیل و زبور و نوشته و نگارداشتن آنها بغير نقض یا زده هتیم  
 خریدن و فروختن چیزهای که منقوش باشد بچیز که ظاهر نباشد چون آب در شیرت آلوده هتیم  
 خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع میشوند  
 و در حدیث وارد شده که حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق شانه از استخوان فیل و شسته هتیم  
 خریدن و فروختن جانوران درنده هتیم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و زردیده  
 و لقطه پشین از تعریف یک سال و موقوفات خاصه و عامه چون وقف اولادی سوای عرضی که اشتنا  
 شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری  
 بهر سدا جائز نیست نو زده هتیم فروختن کنیزی که از دوزند داشته باشد و زنجیرهای که استثنای  
 کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلا مذکور شد هتیم خریدن و فروختن چیزهای که شکر  
 باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند نسبت و یکم خریدن و فروختن  
 زمین های که امام آنرا بقعه و علبه گرفته و خانه یا درخت های که در آن زمینها باشد در وقت

لکه کند بکر  
 کافشان لکه  
 گفته آن علمیت  
 که بوجله علمیت  
 بن می شود ۹۱۲  
 کت سوای  
 بدان توان شکله  
 کرد چون پارس  
 و باز دوزخ و در  
 فروختن فروتن  
 بشود و پند  
 دیگر که خلافت  
 اصح آنست که  
 بعضی مجتهدین  
 نیز در این  
 فروتن فروتن  
 شکر که حاج  
 نقل از مجتهدین  
 از مجتهدین  
 در این کتاب  
 بکار نایل  
 باشند چنانچه  
 از بیست ایشان  
 بیان یافت



حجاست کردن با شرط اجرت هفتم زایانیدن زنان با شرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با ناکرده کاران و سفلگان و دوزنان و صاحب عیب چون کسی که جنام و برص داشته باشد و نهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یا زدهم صرافی کردن و دوازدهم زرگری کردن سیزدهم ولی طفل را با نچه طفل پیدا کرده تجارت کردن و پانزدهم بمال کسی که از حرام بهرینگی تجارت کردن مکرده است چهاردهم خصی کردن و جربیدن و کوفتن خستین غلام و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای قرآن را باطلان نوشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی که زیاده از آنچه خریده بمؤمن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملک بهتر از آن بخزند چهل و نهم فروختن کنیزی که جامه خریداری و بعد از چهار ماه او را دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خولیشانی که بر او بخردین از او نشوند چون بر او روعم دخول بیست و نهم فروختن زبیره و خود و کفش با عداوتی در حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چرب لبش با فروش و بیعت تراش نه بقصد شراب رنجش و بیعت تراشیدن بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بحق جائز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که در هیچی چند بنوحه گران دهند که در موسم حج و زمینی فضائل ایشان را بخوانند بیست و سوم اگر در بیدن حبت قوت خویش و کوه است سخت ترست و زنان خریدن بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزندان را تنها و بیست و دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند بهمین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و خواهر یا نایاب بودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو مختلف را به دیگر کسی و اگر چه در قدر مساوی باشند هرگاه قابل وزن و کیل باشند بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که با و احتیاج نداشته باشد بیست و هفتم فروختن فرزندان کنیز که از زنا حاطه شده باشد و بعد از چهار ماه بآن دخول کرده باشد بیست و هشتم مسلم خریدن شیء انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد فصل دوم در آداب تجارت بهر آنکه شخصت و شہت امر تعلق به تجارت دارد و واجب و می و یکبار سنت و بیست و نهم فروش امر مکرده و نه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر محتاج مشتمل باشد بر چیزی

خفی آنرا بشتری اظهار کند و دوم آنکه در جنس را که زیاد در آن برود و زیاده فروخته باشند آن زیاده  
 بصاحب دهد و آماسی و یک که امر سنت است اول و نا بودن با آنکه کدام هیچ محبت و کدام باطل  
 و اگر چه تقلید محبت باشد تا آنکه از بر با سلم ماند و دوم آنکه استخاره کردن و خریدن و فروختن و سوم  
 حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروختن تقاضا نکند بلکه مسامحت کند خصوصاً در متاعی که در رو  
 عیادت میکنند پنجم که خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفق و ششم دعا  
 منقول خواندن در آن وقت که اراده دارد که داخل بازار شود ششم دعا منقول خواندن  
 مشتری پیش از خریدن ششم سه نوبت بگوید گفتن مشتری و شهادت آن گفتن او و در وقت خریدن نیم  
 طلب بکشد و خیر کردن و در خریدن و فروختن و سه نوبت در آن ایازد و ششم ابتدا کردن فروشنده و  
 و از دهم برابر داشتن خریداران اما اگر تفاوت نهد جهت فضیلت و علم آن جائز است و ششم  
 آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود و متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهار دهم اگر قسمی  
 از اقسام تجارت برود و شور باشد بقسم دیگر انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری بپوشد  
 بشهری و دیگر انتقال کند یا نزد هم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفرود شد و مشتری را اظهار  
 نظر نماید ششم آنکه براندک فائده گفتا کند و بسیار بخرد بلکه بمقدار قوت یک روز در پشیمان  
 قسمت نماید ششم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد ششم آنکه  
 با کسی معامله کند که در خیر نشود و نما کرده باشد نو دهم در خریدن و فروختن قسم خورد و ششم آنکه  
 قوت سال را جمع کند و بکشد و یکم آنکه در معاش حد وسط نگاه دارد و اسراف نکند و بسیار بر خود  
 تنگ گیرد و ششم آنکه در وقت نماز اول نماز بگذارد و آنگاه مشغول به تجارت شود و ششم  
 آنکه اگر کسی جهت او بپایه بیاورد و عرض آن بدو بکشد و چهارم آنکه در وکان خود باز کند و بطلب  
 رزق کند و اگر چه او را مایه نباشد و ششم پنجم بپایان کردن مال خود را اگر چه از برادر باشد  
 ششم ششم خریدن املاک و ششم ششم خواب مقرر نمودن و در شب کردن و ششم ششم آنکه اگر  
 بسبب تجارت در شهر تعصبا با موره و بی او رسد چون آلا یا ب بودن آب جهت وضو شستن  
 بشهری دیگر انتقال کند و ششم آنکه در خریدن و فروختن غلام و بچه بپوشان بدو ششم آنکه شیشی  
 تجور و ایشان بدو ششم و یکم تصدیق کند جهت آنجا بپوشد اما ششم ششم امر مکرره اول داخل



شدن بیازارش از همه کس و دوم هیچ بائع و دوم مشتری متاع را ستودم پوشیدن عیب ظاهر چهارم  
 سوگند خوردن در حال فروختن و فروختن میان طلع و طلوع و طلوع آفتاب ششم فروختن فرباده  
 از آنچه خریدیده باشد به کسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان  
 کردن متاع بد به گاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید و حبس اظهار چنانکه گذشت ششم  
 کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن  
 نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود و دهم زیاده کردن در قیمت متاع در وقت  
 فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا دلال خاموش شود و انگاه زیاده کند یا دهم حساسی کردن نسبت  
 کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند  
 و دوازدهم کم کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن امین باشد  
 سیزدهم خریدن وکیل جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی را که موکل در فروختن  
 او کسی را وکیل کرده باشد جهت خود خریدن و حکم و دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را  
 حرام میدانند چهاردهم کاپی کردن در خرید و فروختن پانزدهم کاری که مستلزم ضمانت باشد  
 بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون ملک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن  
 شانزدهم بیفایده و بیبازار کردن و بیفایده متوجه کار را شدن جهت ظالمان هجدهم این فروختن  
 شراب خوار نوزدهم بیفایده متاع باستین چه آن محل خلایع شدن متاع است بیستم نسبت  
 و ادات فائده و نقصان بسبب آنچه گوید اصل بایه من صد و نیاست و هر ده و نیا را یک و نیا  
 نفع میجو اتم نسبت و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن حال بسلامت باشد یعنی در غیر قلاطم  
 اموال دریا نسبت و دوم آنکه بائع اگر میان مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهت او واقع شده  
 قبول تفاوت کند نسبت و سوم بسیار بیکار کردن و بیست و چهارم تجارت بامالی که احتمال حلال و حرام  
 داشته باشد همچون مال کسی که ربانوار باشد با جهالت حال آن مال نسبت و پنجم آنکه غلام و کنیز را  
 که می خرید قیمت خود را بدینند نسبت و ششم آنکه متاع خود را از نیت و به قصد آنکه جا بل بخت کند  
 در آن اما اگر آن عادت او نشده نه بقصد مذکور بآن نیت و اما نه آنکه حرام است اول زیاده  
 خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید و دهم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر نباشد



و جازا تصرف و مختار باشد چه خرید و فروخت طفلی اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و اگر چه ولی اذن دهد  
 و است نفقه و بیوش و اگر چه بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و فلسفی که حاکم شرع او را از مالش  
 بخواسته و فروخته آن منع کرده باشد و کسی که او را با کراه بر آن وارد صحیح نیست اما اگر بعد از آنکه او را اگر  
 اذن بآن بیع و صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا  
 صحیح نیست ششم آنکه مشتری مسلمان باشد بهرگاه متاع صحیف یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر بخرد صحیح نیست  
 و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکنند بهر فروختن  
 آنها بمسلمانان چنانچه گذشت ششم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل او یا وصی  
 و حاکم شرع یا امین پس بیع کردن کسی که مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست مگر قوت  
 برضای مالک ششم آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب نمیک  
 و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن هم نیست و میان مجتهدین خلافت در جواز فروختن  
 شیر آدمی اقرب است که جائز است ششم آنکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد  
 چه بیع نجس چنانکه گذشت صحیح نیست یا زود هم آنکه متاع خبن باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست  
 و زود هم آنکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و  
 بنده که زود هم نیست ششم آنکه متاعی که بفروشد می باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد  
 صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط آنکه میان موقوف علیه نزاع نباشد بطریق که سبب خراب شدن  
 وقف گردد که در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که میتوان فروخت و قیمت آن ملکی دیگر  
 خریدن چنانچه گذشت چهارم آنکه متاعی را که می فروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم  
 باشد بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چه پیشاورد  
 کند اما مشایده در جامه وزین و ذکر ذریع و عدد و در آنها کافیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بکیل  
 از فروشنده یا خریده مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید بیا بیع که بفروش این متاع را قیمت  
 که بدگریه فروخته و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد قسم دوم آنکه هم متاع و هم قیمت آن  
 هر دو نسبی باشد و این قسم را بیع دین بدن گویند که حرام است چه حضرت پیغمبر ازین بیع نهی کرده  
 قسم سوم آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسبی و این قسم را بیع نسبی گویند و شرطهای این قسم

زیاده است از چهارده شرط که مذکور شد در قسم اول شخص بودن و عده قیمت آنست پس اگر عده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول حج نیست قسم چهارم آنکه متاع باید باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلفا گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور در قسم اول قبض کردن قیمت است و در مجلس و ذکر و عده و درین عقد لازمست و می باید که در موعده و چون جنس ممکن باشد قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر نماید کند و این قسم را مساومه گویند و شرطهای او چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه متاع را بر زیاده از آنچه خریده بفروشد و این قسم را امرأه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر نماید است باز یادتی بر آن در عقیده و اگر بر عده خریده باشد میباید که بگوید بیشتر می که من بوجه خریده ام و مکرده است و درین بیع نسبت دادن فائده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده ام بصد و نینار و میفروشم زیادتی بر ده و بخار

بیک و نینار قسم هفتم آنکه متاع را با آنچه خریده بفروشد و این قسم را التولیه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه قیمتی که خریده باشد بفروشد بی زیاده و نقصان قسم هشتم آنکه متاع را بکثر از آنچه خریده میفروشد و این قسم را مضافه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکرده است نسبت دادن نقصان را درین قسم نیز باصل مایه چنانچه در امرأه مذکور شد قسم نهم آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیک دیگر فروختن و آنرا را با گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصان است و در قدر در نقد و نسیم چهار بر زیاده و نقصان بفروشد و بخند جائز نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بائع مثلا و آنچه در بعضی احادیث آمده معصومین علیهم السلام وارد شده که جائزست فروختن و در هم تازه بدر هم گفته و شرط زرگری کردن و مراد بر هم گفته منقوش است پس زرگری آن در برابر عیش و دیگری خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین طلا و نقره منقوش بر آن خالص او نمیتوان فروخت هرگاه مقدار عیش معلوم نباشد و اگر معلوم باشد بزیاده و کمیت فروخت و اگر بائع مشتری پدر و پسر وزن و شوهر و غلام و یا قابا باشند ایشان اگر زیاده و کم متعلق را که قابل کیل و وزن باشند بفروشد حرامست و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حزلی باشند در بیعت

بزیارہ از جنسش بکافرمیتوان فروخت اما زیارہ با ایشان نمیتوان داد و آیا در میان مسلمان و یهود  
 ربا هست و درین مسئلہ میان مجتہدین خلافت اقرب آنست کہ ربا هست و در فروختن طلا و نقرہ کہ او را  
 صرف گویند زیارہ بر شرط مذکورہ قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکہ خرندہ و فروشنندہ  
 قبض کنند و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض صحیحست و اگر در دو جنس متفرق بمانند  
 واقع شود با علم و اجبت برگزیدہ آن کہ آن زیارہ را بجا صاحب باز دہد اگر بشناسد او را و بعد از  
 فوت او بپوشد او را رساند و اگر نشناسد او را اجبت او تصدیق کند و اگر مقدار زیارہ را نداند و صاحب  
 بشناسد با او مصالحہ کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی حلالست و اگر  
 جاہل باشد بجرام بودن ربا استغفار کند و گناہ ندارد و آیا درین صورت زیادتی را بجا صاحب باید داد  
 یا نہ مجتہدین را درین مسئلہ دو قولست اقوی آنست کہ بروء اجبت و میتوان خلاص شد از زیارہ بانکہ  
 بگرداند با ناقص چیزے از غیر جنس او یا آنکہ ناقص را بجنس دیگر ببرد و بشود و بزیارہ یا آنکہ زیادتی باشد  
 قسم و ہم آنکہ دو جنس مختلف باشد چه آنرا زیارہ و ہم نقد میتواند فروخت و اما اگر ہر دو قابل کیل  
 و وزن باشند زیارہ فروختن مکروہ است اگر چہ بی زیارہ و نقصان ببرد و فصل چہارم بیان  
 انچہ در بیع کردن داخلست و قاعدہ کلی در آن آنست کہ ہر چہ در عرف او را داخل دانند در بیع  
 کردن داخلست و الفاظ آن ششست اول زمین و بقعہ و عرصہ و مساحت پس ہر گاہ عقد بر اینسا  
 واقع شود چشمہ و چاہ و آب و بیع آن زمین داخلست و درختہای کہ در آنہا باشد یا زراعتی کہ شدہ باشد  
 داخل نیست و اگر چہ بایع در وقت بیع گفتہ باشد کہ فروختم ہذا این را بجمیع حقوق آن اما اگر گفتہ باشد  
 کہ فروختم این خانہ را با انچہ در آن در بر بسته شود یا این زمین را با انچہ در و بست درین صورت  
 و درخت و زراعت داخلست اما سنگماہی کہ در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را درین قیمت  
 لازمست کہ سنگماہ را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدت تا کندن سنگماہ بربایع لازم نیست و اگر چہ  
 زمان آن بسیار باشد اما بربایع لازمست کہ بعد از بیرون ہر آوردن سنگماہ انچہ از زمین ہا ہلوار  
 شدہ باشد ہموار کنند و قوم باغ و بستان پس ہر گاہ عقد بیع برین ہرود واقع شود و درخت و زراعت  
 و دیوار داخلست و آیا عمارتی کہ در باغ واقعست و خانہای کہ چوب بلان می اندازند و بر آن بالا  
 می روند اجبت منع پرانیدن و محافظت انچہ و اگر داخلست یا نہ میان مجتہدین خلافت اقرب آنست

که داخل نیست ستم خانه و داخل است در زمین و عمارت و بالا خانه و پایین خانه مگر آنکه لیسر خود خانه باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده و عتقا و آنچه در را بآن بندند و خواه از اجزای آن خانه نباشد ولیکن بواسطه آسانی ثابت ساخته باشند چون مردبانی که در جانی نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از جانی بجائی دیگر نقل نمودن و رتقهای نخسته با چوب که ثابت ساخته باشند و بنحیائی که در او کوفته باشند اما دست آسیا و خمها و تغارها و چوبهای که گازی نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چار و او رتقهای که بر بنحیائی که کوفته گذاشته باشند و لیسان و دلو محرو و قفل داخل نیست چهارم قریه و دکه پس اگر مزج باین هر دو واقع شود عمارت و ساختمانی که احاطه بآن خانه کرده و راهها داخل است و ران و آید و رختهای که در میان آنها باشد داخل است میان مجتهدین خلافت است اقرب آنست که داخل نیست و فرعیهای حوالی قریه داخل نیست مگر با قریه که ولالت بر داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخل است در او خشک و برگهای تر و آیشاخ و برگ خشک و برگ درخت توت داخل است میان مجتهدین خلافت اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و میوه درخت خراب که نرا نرا باده نشانیده باشند داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری درین صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدخست نرساند و اجرت آن زمان را نمیرسد که از بایع طلب کند و اگر در گذشتن تا رسیدن میوه بدخست ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ارشش خلافت ششم غلام و داخل نیست در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیز نیست نمی شود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهای که پوشیده باشد آیا داخل است یا نه میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که آنچه عرف حکم بآن کند داخل است فصل پنجم در بیان اقسام اخبار یکم اصل در بیع کردن لزوم است و در شانزده موضع رو کردن جایز است اول بخیار مجلس و آن مخصوص بیع کردن است و بهر یک از بایع و مشتری را اختیار نسخ می رسد و مجلس بیع چهار شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط بخیار مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط بخیار مجلس کنند یا



فسخ ندارند و دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع اختیار مجلس نیست سوم آنکه هر یک از فروشنده و خریده از یکدیگر یا اختیار متفرق نشاء باشد که اگر متفرق شده باشند اختیار مجلس نیست اما با گواه ایشان از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی شود و اگر یکی از ایشان بمیرد یا حکم جدا شدن دارد و یا نه میانه مجتهدین درین سکه خلافت و اگر یکی از ایشان دلیوانه شود اختیار ساقط نمیشود بلکه دلی ایشان با صریح و عبط اختیار فسخ نیست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخته بران واقع میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر شتری آزاد میشوند چه اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بجندهای بعضی از مجتهدین که جائز شده اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود را بجهت اختیار فسخ خود بخرد و مجلس ندارد و دوم اختیار حیوان مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت عقد بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع نیز منجیر است درین سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود و دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد با جاره یا به غیر آن چه با تصرف اختیار حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز اختیار حیوان حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را درین سکه سه قولست اصح آنست که مشتری منجیر است و فسخ با نگاه داشتن آن حیوان عیب دارد تفاوت گرفتن میان صحیح بودن و معیوب بودن و اگر درین سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است سوم اختیار شرط و این اختیار در جمیع عقود جاریست سوّم عقد نکاح و وقف و طلاق و ابراء و شرطهای اختیار شرط و بیع پنج است اول آنکه شرط نباشد که منافع بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد و دوم آنکه منافی شرع نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا شرط نکند یا اگر کسی آزاد بزد و عوض آنرا بایع بدهد سوم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد و پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول کردن در خانه یا شرط ساقط می شود و تلف شدن این متاع نیز اختیار شرط ساقط می شود و اگر متاعی باشد که مثل و مثله باشد طلب مثل با قیمت می کند و این اختیار شرط و بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری است

پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرط کند جائز است و اگر در فروختن شرط سکونی بکسیال  
یا در وسال کند جائز است و خیارات بطریق میراث بورش منتقل میشود و تمهید تکلیفها نسبت بقبول  
شد و تعلیق بر شرط چهارست اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و رسول و الله  
علیه السلام و بواجبات قطعیة و تحریمات قطعیة و دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط است  
چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغ بدین دزد گردان و تدبیر کردن غلام و چون  
اعتکاف و مسجد کردن چه آن قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که رجوع  
کند در آن هر وقت که خواهد سوّم آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن  
و صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضایت مگر با  
جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون  
شماره روزنه باندر ویدین موضع چهارم خیارات تاخیر است و آن چنانست که بایع چیزی را بفروشد  
و متاع را یا بعضی آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعضی آنرا بایع ندید یا آنکه شرط  
و عده کرده باشد تا سه روز یا بایع صبر میکند و بعد از سه روز بایع مخیرست در دفع و غیر متوجع پنجم  
خیارات پیمانی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی بچیز  
چیزی را بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را سیه  
بایع مخیرست در دفع و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را سیه  
و نقد را ندیده آیا بایع مخیرست در دفع یا نه مجتهدین را درین سئله دو قولست اقرب آنست که  
اختیار دارد و همچنین خلافست که اگر آنچه عده کرده در عده قرار داده باشد و سیه  
خیار رویت و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند و صف بخرد پس اگر  
بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیرست در دفع و نگاه داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد  
و بعضی بو صف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شده باشد تمام را رد میتوان کرد  
نه آنکه بعضی را نگه دارد و بعضی را رد کند متوجع هفتم خیارات غبن و آن آنچنانست که شخصی متاعی  
را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد بیع زیاده ازان یا کمتر از آن قیمت  
داشتند آنکس که مغنوست مخیرست در دفع البته شرط ادا بقصر فیه که مانع رد و باشد

در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که درین صورت نیز فسخ میسر است بایع را و التزام مشتری می نماید بر رد کردن قیمت  
 متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را درین صورت میسر است که آن متاع را  
 که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد و دوم در وقت خرید و فروخت عالم بقیت  
 آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد از متاع فسخ نیست سوم زیادتی و نقصان قمار  
 باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصان باشد که او را در عرف زیاد  
 و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست <sup>موضع هشتم</sup> خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی  
 که از خلقت اصلا زیاده یا کم باشد و آن بر لبست و شست و شستن و شستن و شستن و شستن  
 و کثیر و دوم بر ص و دشتن سوم جدام و دشتن چهارم قرن و دشتن یعنی کثیر را که بجز  
 در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم بر آمدن لثیت یا سینه غلام و کثیر  
 ششم گرختن ایشان بعبادت نه آنکه از روی ترس جائز پندار شوند چه بان که بختین  
 رویتوان کرد و هفتم خنثی بودن <sup>هشتم</sup> خصی بودن اگر چه قیمت بدان زیاده میشود و نهم لنگ  
 بودن و دهم کور بودن و احوال بودن و مرض سبل و چشم و دشتن یا زده هم کور بودن  
 و دوازدهم کافر بودن غلام و کثیر هرگاه مشتری شرط اسلام نکرده باشد بر قول بعضی  
 از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در لثیت نه از غلام چهاردهم مستحق بودن حربه یا کتک  
 که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضو باشد پانزدهم موی سرنداشتن شانزدهم  
 خون حیض ندیدن کثیر جوان بر قول بعضی از مجتهدین هجدهم بودن ثقل و در زیاده بر عادت  
 و در روغن و زیت هجدهم بلبتنی در کثیر نوزدهم بیماری بودن اگر چه تب یک روز باشد  
 بیستم گندیدن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم ناکردن کثیر و غلام بر قول بعضی  
 از مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام بزرگ در جاسه خوب بر قول بعضی از مجتهدین  
 بیست و سوم در دمی و خیانت کردن کثیر و غلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند  
 بیست و چهارم احصی بودن ظاهری بیست و پنجم آنکه شراب خوار باشد بیست و ششم آنکه متاعی  
 که خریده باشد نجس باشد و اگر چه قابل پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان و قیمت آن

در پاک کردن لبت و فم خفته ناکرده بودن علام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که آنرا خفته نکرده اند لبت و فم خفته بے قوت بودن دست راست علام با وجود قوت داشتن دست چپ یا پس مشتری هرگاه عالم شود باین عیوب اختیار فسخ دارد بچار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رونمیتوان کرد اما ارش که تفاوت میان قیمت بی عیب و عیب دار است میگیرد و دوم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد و چهار عیب اول آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع تا یک سال بمرسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد سوم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد که اگر عالم باشد رونمیتواند کرد و ارش نیز میگیرد و چهارم آنکه وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بقتضی یا بجمالی خواه اگر ساقط کرده باشد رونمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عین پاک چنانکه گذشت و دوم آنکه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود درین صورت نیز رونمیتواند کرد و ارش میگیرد و سوم آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میگیرد و چهارم آنکه متلع در دست مشتری عیب بم رسانیده باشد و با بیع شرط کرده باشد که هرگاه عین پاک شود ارش بدو بپردازد و آن چنانست که شخصی کتبی عین پاک مثلاً فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موسی باشد و روی او را سرخ کرده باشد بر خاب و وصل کرده باشد موسی دیگر را بموسی او چه درین صورت مشتری بهرگاه عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد بگره گو سفند را چند روز شیر او را ندوشیده باشد و بفرشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده درین صورت نیز مشتری مخیرست بشرط آنکه در کمتر از سه روز شیر کم شود چه اگر بیشتر از سه روز شیر کمتر شود اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن گو سفند را که او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود و عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گو سفند نیز می رود یا نه چون حدیث در گو سفند واقع شده مخصوص گو سفندست میان مجتهدین خلافت اقرب آنست که در غیر گو سفند نیز می رود و همچنین آب و نبات یا سیاه

بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ وار و در خیاری  
 که لیس هرگاه فسخ نکند و رضی بنگاه بشن شود و ارش میگیرد و مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد  
 که کثیر بکوب باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورت بنا بر قول مشهور ارش میگیرد  
 و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست موضع دوم خیاری اشتراط آن چنانست که متاعی  
 که بشرط میفروشد سالم نباشد شرط در و پس با عدم آن شرط با اشتراط آن موجب اختیار فسخ است  
 چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعده معینی روشن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد موضع یازدهم  
 خیاری شرکت و آن چنانست که متاعی را که یکسوی بفروشد اگر فروز سازد مثل آن بختی که جدا  
 نتوان کرد از یکدیگر چه درین صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو در موضع دوم از دم  
 خیاری دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که میتواند تسلیم کردن  
 بفروشد و بعد از آن دشواری شود بر او تسلیم کردن آن چون فروختن کبوتری که از عادت او  
 این باشد هر روز باز آید مشتری مخیرست میان فسخ و طلب مثل یا قیمت آن موضع سیزدهم  
 خیاری رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیک دفعه خرید آنگاه ظاهر شود  
 که یکی از آنها مالک دیگری بوده مخیرست میان فسخ بیع هر دو غلام یا اگر بدهاشتن یک غلام را  
 بحدی و از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع موضع چهاردهم خیاری تظلم و آن  
 چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند  
 جهت قسمت کردن مال او بر قرض خوانان چه درین صورت صاحب متاع مخیرست و فسخ کردن  
 بیع و گرفتن متاع و میان امضا و شرکاب بودن با قرض خوانان در مال آن مفلس موضع پانزدهم  
 خیاری تلف شدن و عصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض  
 و مدت اختیار تلف شود بیعی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیرست و فسخ و همچنین اگر متاعی را  
 که بایع فروخته پیش از قبض مشتری عصب کند و در آن ممکن نباشد مشتری مخیرست  
 و فسخ و آیا اجرت مدت عصب را مشتری از بایع میگیرد و یا نه درین سلسله خلافت و اگر بایع  
 در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازمست موضع شانزدهم خیاری جابالت اجاره  
 و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد زمینی را که بایع با و فروخته در اجاره دیگری

پوده اختیاریست و دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهاست که در زمین مدفون بوده باشد از  
 بایع است مخیرست و در فسخ و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتاب است خاتمه در بیان اقسام  
 بد آنکه بعد از بیع کردن و گرفتن قسمت تسلیم متاع بمشتري لازمست و آن در چیزی است که قابل نقل  
 و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرف  
 آن بازداشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد  
 چیدن و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوان  
 نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد  
 مال مشتريست و جائزست که بایع و ربیع استثنائا کذا آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و  
 استثنای کله و پوست آن کند و در آن مجتهدین را پنج قول است اول آنکه صحیح است و دوم آنکه باطل  
 سوم آنکه اگر آن حیوان را نتوان ذبح نمود صحیح است و الا باطل است چهارم آنکه در حیوانی که ذبح او  
 نتوان کرد شریک است بقیمت کله و پوست آن پنجم آنکه مطلقا نسبت کله و پوست در آن شریکیت  
 و اصح اقوال قول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده و فروشنده آن بر بایع است  
 و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتريست  
 بشرط آنکه بر ضایع خود نیامده باشند بلکه بایع و مشتري ایضا ترا آورند و دلال امین است  
 اگر متاع در دست او نباشد و تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست و اگر میان مالک و دلال  
 اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن و قیمت متاع با تقصیر قول قول دلال است با قسم مطلب دوم  
 و در بیان رهن نمودن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است فصل اول در شرط گرد کردن  
 بدانکه اگر و گذاشتن کسی که بر ذمه او دینی باشد جهت اعتماد و مشروعست خواه در سفر  
 و خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده است که در سفر جائزست بنا بر غالب پخته بیشتر  
 اوقات در سفر کسی هم نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقد نیست  
 لازم از طرف کسی که گرو میکند باین معنی که دیگر نمیتوان تصرف در آن گرو کردن و آنرا  
 از گرو گیرنده گرفت تا وقتیکه دین او را ادا نکند و در آن شرط است اول آنکه گرو کننده  
 بالغ و عاقل باشد و جائز تصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را با گراه



بر آن دارند و بعد از آنکه اذن بدید دست و پیوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرفته و کند حجت دینی که بواسطه مصلحت طفل کرده باشد یا حجت مال او گرفته و بگیرد و دوم ایجاب چون *وَاهْتَنَّاكَ هَذَا عَلَى الَّذِينَ أَفْلَحْنَا* یعنی کرده و کردم این عین را پیش از حجت فلان دین سوگن قبول چون قبلیت و آنچه دلت کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن با شارت و کتابت نیز جائز است یعنی *بِغَيْرِ عَزْمٍ وَغَيْرِ صَبْرٍ* ماضی نیز جائز است پنجم قبض کردن کرده و قبض کردن کرده و کند شرط است پس اگر پیش از قبض کرده و کند بمسیر و یا دلوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گردد باطل میشود و بعضی از مجتهدین قبض بشرط نمیدانند و استدانت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض کرده و کند در آن تصرف کند گردد باطل نمیشود و ششم حاضر بودن گرفته و گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرفته و کند تا آنکه گرفته و یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم گرفته و غنی باشد که ممکن باشد قبض آن صحیح باشد مالمک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گرفته و کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و دست غلام و گرفته و کردن ملک غیر بآذن صاحب و گرفته و کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نمرد مسلمان گرفته و کند و او در دست جهود و دیگر بگذار صحیح نیست اما شیوه انگور را اگر گرفته و کند صحیح است و در وقتی که شراب شود از گرفته و بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرفته می شود و اگر در حقی که شراب شود صاحب آن را بریزد و شخصی که بنزد او گرفته و دست آن را جمع کند که آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرفته و کرده در بین مسلمة مجتهدین را و قول است که اگر شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن صحیح است که اگر بقصد سرکه صحیح نیست و بنده مسلمان نیز و کافر جمع کرده باشد مالک آن نمیشود همچنین صحیح نیست سرکه کردن مصحف و بنده مسلمان نیز و کافر و بعضی آن را جائز داشته اند و گفته اند که واجبست درین صورت مسلمان بپارند و گرفته و کردن کتب فقه و حدیث نیز ریود مکرده است و همچنین مکرده است گرفته و کردن کتبخودش روی نمرد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میان مجتهدین خلافت در آنکه گرفته و کردن چیز که قبض آن جائز است چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گرفته و یا جائز است یا نه همچنین خلافت مسلمان

مجتهدین و گرو کردن کینز که از وفز زنده داشته باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد و اینست  
قیمت آن کینز و گرو کردن کینز مسکاتب و مدیحه محبت و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جائز نیست  
ششم آنکه گرو حبت دینی باشد که در دست ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن حبت دینی که در دمه  
ثابت نباشد چون گرو کردن حبت دینی که خواهد گرفت و حبت جنایتی که شخصی بکند و یا جرت کسی که  
او را گرفته باشد که بنده گرسخیه او را از شهری بر گرواند پیش از برگرداندن او و در گرو کردن غلام  
حبت مال کتابت میانه مجتهدین خلاف است اقوی آنست که جائز است ششم آنکه گرو حبت دینی باشد  
که استیفای آن دین از و ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه بیدن شخصی معین چون خدمت  
آن صحیح نیست چه اگر او بگریز نمیتواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را حبت آن عمل اجاره کند اما اگر  
آن شخص را حبت حمل معین چون حیاطی کردن جامه اجاره گرفته باشد جائز نیست چه هرگاه او  
بگریز نمیتواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را حبت آن عمل اجاره کند فصل دوم در احکام  
گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی که منافعی آن نباشد چون شرط  
گرو آنکه گرو در دست عادل باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد و فروختن گرو در عده  
و درین صورت گرو کننده او را نمی تواند از و کالت غزل کرد اما گرو کننده اگر بمیرد و گرو باطل  
می شود و اگر گرو گیرنده بمیرد و گرو باطل نمیشود بلکه پور شده او منتقل میشود و اگر در گرو شرط  
کند که جائز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند  
که منافع کل گرو نیز گرو باشد صحیحست و بعد از آنکه گرو کننده چیز دیگری را تصرف  
که منافعی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن  
بآن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده  
و دیگر وعده و دیگر و کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده  
گرو کننده از دادن دین امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل و فروختن باشد بفروشد  
و دین خود را بر دارد و در یاقی را باز دهد و اگر وکیل نباشد دینی رخصت او باشد  
و اگر غائب باشد یا رخصت نداده حاکم شرع آنرا بفروشد و دین آنرا بدهد و اگر وکیل باشد  
گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جائز نیست و اگر تصرف

در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر فرو کند چیزی را که بسیار نماند جائز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین گفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گروست و اگر در دست فرو گیرنده امانت است پس اگر بے تقصیر تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر قسم و قول قول فرو کننده است و قیمت گرو مقدار دین و اگر فرو تلف شود و فرو کننده چیزی را بگیرد به محتاج بصیغه دیگر نیست و اگر دو متاعی است دو دین فرو کند هرگاه یکی از آنها را بدین و در اجبت یک دین نمیتواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با فرو و یکی بے فرو هرگاه دین با فرو را داد نماید نمی تواند فرو را در اجبت از دین دیگر نگاه داشت و هرگاه فرو کننده دین او را بدین فرو کند و فرو گیرنده را نگیرد فرو را بفروشد و فرو گیرنده را تکلیف نمودن فرو کننده که دین او را از غیر فرو بدهد و اگر چه قادر باشد فرو گیرنده را حاضر گردانید و فرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن فرو شود بعد از دادن دین از مال فرو کننده است و اگر فرو حیوانی باشد و بمیرد و فرو او بکند و تلفی دارد و نفقه او بر اوست و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر فرو قابل آن باشد که بر سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جائز است که سوار شوند و شیر آنرا بخورند و نفقه بدینند و قول اصح آنست که تصرف در آن بے اذن فرو کننده جائز نیست و نفقه بر اوست و اگر فرو گیرنده نفقه کند از فرو کننده بماند مطالب سوم در شفعه گرفتن و آن چنانست که در شخص یکی متاع داشته باشد و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه یکی از آن دو شخص حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگر قیمت میدهد همان قیمت را میدهد پس شرط اول آنکه آن چیزی را که شریک فروخته باشد میباید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز است و هرگاه زمین را بفروشد یا درخت یا خانه یا دهلاب تبعیت در آن شفعه میرود و دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون جامه کوچک و کلاه یا کفش یا کوب و غیره و نه در راه تنگ شفعه ندارد و سوم آنکه آن چیزی را قیمت نکرده باشد و چهارم آنست که قیمت نکرده باشد شفعه ندارد و اگر آنکه در راه شریک باشد چه درین صورت

با قسم نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را با هم بفروشند اما اگر زمین را بیک نفر و راه بفروشند درین صورت  
شفعه ندارد و چنانکه از زیاده از دو شریک نباشد و همچنین از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده  
از دو شریک را شفعه نمیرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد چنانکه حصه شریک بخیرین  
و فروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر  
شفعه نمیرسد و همچنین از مجتهدین گفته اند که هبه مخصوصه شفعه دارد و ششم آنکه کسی که شفعه می طلبد جوید  
یا مرد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جوید یا مرد نباشد  
شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه می طلبد مرد نباشد یا میسرسد او را یا نه میسرسد  
خلافست و همچنین خلافست میان مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرد شود و بیع تمام آنکه حصه  
شریک که شفعه می طلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید رضی رضی الله عنه  
گفته که هرگاه آن کسی که وقف بر او باشد یک کس باشد او را شفعه میسرسد و در صورتی که بیع  
وقف اولاد و یا جز است چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه نمیگیرد و ششم آنکه یکی از دو  
شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو بیک وجه خریدند باشند چنانکه ام را شفعه نمیرسد و همچنین  
در صورتی که یکی پیشتر خریده باشد یا آخر را شفعه نمیرسد ششم آنکه آن شخصی که شفعه می طلبد میسرسد  
که عالم به بیع باشد و نیز عالم باشد بقیه که شریک فروخته باشد آنرا چه با جهالت هر دو او را شفعه  
گرفتن صحیح نیست و ششم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و گرفتن پس اگر قادر نباشد یا قادر  
باشد بر قیمت نداند شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غائب است حکم کنید  
اما حاضر سازم ملتش و نپذیرد و نوزد و اگر بگوید قیمت در بلد دیگر است ملتش و نپذیرد تا زمانی  
که حاضر سازد و در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مصلحت ضرر مشتری رسد چه درین صورت  
شفعه ساقط است یا زودیم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلان یافته باشد یا نه اگر  
تلف شده باشد شفعه ساقط است و در آنهم آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن  
شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز بفروشد شفعه  
درین صورت ساقط است و اگر غائب باشد یا طفل یا دیوانه یا مجنون یا بیمار یا بیوش باشد  
شفعه ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه عالم شوند میسرسد ایشانرا و ولی طفل یا دیوانه یا مجنون

و ضبط ایشان شفعه بگیرد و سیزدهم آنکه در وقت گرفتن آن چیز بگوید که اگر قسم این زمین را مثل شفعه  
چاین قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشترک در آن چیز تصرف  
کرده باشد مثل آنکه او را فروخته باشد شریک را می رسد که آنرا باطل سازد و از آن کس بگیرد و آنچه  
منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشترک است و ساقط نمیشود و شفعه شپیمان باشد  
مشترک از خریدن یا رد کردن بایع بود اسطه عیب و شفعه میتوان رد کرد و آنرا بشریک جوت  
عیب یا جاہل بودن او عیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آنرا نمیتواند گرفت از بایع مگر آنکه  
مشترک آن تفاوت از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه بخواد و مشترک نزاع شود و در  
انتقال باو بیع یا میراث یا هبه اگر گواه نداشته باشد قول قول مشترک بر نفی استحقاق شفعه  
و قول قول مشترک است و قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشترک  
مقدم است مطالب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن چند فصل است فصل اول در  
حکم جامعته که حاکم شریع ایشان از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلیق حق عیب کمال  
ایشان یا جوت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنرا ده قوم اند اول طفلان چه ایشان از  
مال خود ممنوع اند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان یکی از سه چیز است  
یا پانزده ساله شدن یا موسی درشت برشت زوایشان برآمدن یا محکم شدن و در زنان  
بدو چیز اخیر و ده ساله شدن یا حیض دیدن است و صاحب رشد وقتی میشود که ایشان از مالش  
کنند یا نیکو بینند که مال خود را در چیز یا کسی صحیح صرف میکنند یا نه و دوم دیوانگان و ایشان از مال  
ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جدید رسد و هر چند بالا روند  
مگر اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریک اند و هرگاه ایشان نباشند کسی که پدر و جد  
او را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شریع و امینی که حاکم او را نصب نماید  
ستوم سفیدان چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان بر طرف شود و اگر  
ایشان عاقل داشته باشند و بر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکورند و اگر سفیدان  
یا بالغ شده باشند ولی ایشان حاکم شریع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش  
ممنوع اند و حاکم ایشان را منع کرده باشد از مال خویش و نخواهد کرده باشد اما هرگاه سفاهت

ع  
ت  
ن



بر طرف شود تا حاکم شریع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان بر طرف نمیشود و بعضی از مستیان برین  
 رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر تصرف در مال خود میتواند کرد اگر چه سفیه یا شده و بر سفیه  
 هرگاه پیش از سنفاست حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط آنکه خرج را وجوب  
 بگیرد پس بسیارند حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضار و برابر باشد و اگر خلاف کند  
 سوگند یا نذر خود را کفار و آن روزه گرفتن مست چهارم بیارانی که در آن مرض فوت شوند  
 چه ایشان از زیاده از سه یک مال خویش منوع اند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشد  
 مثلاً و یکسے بجست ده تومان آن محبت و باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروعیه باشند  
 و آنرا تسلیم مشترک نموده باشند چه از تصرف و قیمت آن متاع منوع اند تا آنکه آن متاع را  
 تسلیم مشترک نمایند ششم جماعتی که متاعی خریداری باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه منوع  
 از تصرف در آن متاع تا قیمت آن متاع را بدهند هفتم غلامان که آقا یا س ایشان با ایشان  
 قرار کرده باشند که بملک معین بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیدا کنند سوا س نفقه منوع  
 اند تا آنچه آقا با ایشان قرار داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند  
 و دیگر س ایشان کافر بوده باشند چه ایشان نیز از مال خود منوع اند تا آنکه مسلمان  
 شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرفته باشند و دینی چه ایشان از تصرف  
 در آن مال منوع اند تا وقتی که دین را بدهند و هم مفسدان که مالهای ایشان از قرض  
 قرضخوانان ناقص باشد چه ایشان تصرف در مال خود سوا س نفقه و جائه خود و اهل و عیال  
 واجب نفقه خود منوع اند بچهار شرط اول آنکه قرض قرضخوانان پیش حاکم شرع ثابت  
 باشد و دوم آنکه وعده قرضهای ایشان رسیده باشد سوم آنکه مالهای ایشان از قرض  
 قرضخوانان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخوانان از حاکم التماس کنند که ایشانرا منع کند از  
 مال شان چه بعد ازین چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانرا قیمت مینماید و بر  
 قرضخوانان فراخورد قرض ایشان قسمت می نماید باین طریق که مفسدان و قرضخوانان را  
 حاضر میسازد و قرضخوانان که گرومی داشته باشند گرو را بفروشند و بآنند و بقیه  
 و قرضخوانان دیگر را در آن دخل نیست و صاحبان متاعی را که متاع شان موجود باشد





بفلسفی او در بیگام ضمان شدن او اما استبرار مالدار بر ضمانت نیست پس اگر در انما سے  
 ضمان شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود و ششم آنکه ضمان را معلق بشود انما سازند چه اگر معلق بر شرط  
 سازد صحیح نیست اما اگر معلق بر شرط طریقی اما دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه  
 مالی که ضمانت بعد از آن میشود میباید که ثابت باشد و درست آن کسی که از ضمان میشود پس اگر  
 ثابت و درست نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فصل و ضمان مال کتبت و ضمان  
 امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شرطهای ضمان بهم رسد منتقل میشود مال  
 از ذمه آن شخصه که از جانب او ضمان شده بزمه او و ضمان حال و موجدل جائز است و در موجدل اگر  
 ضمان بمیرد ضمان موجدل حال میشود و جائز است که شخصی از ضمان ضمان شود و همچنین قسم و قسم  
 حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمته بدی و دیگر و شرط آن شش است اول ایجاب چون  
 اَحْلَيْتُكَ يَا ذَاكَ الْفُلَانِي عَلَى فُلَانٍ یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بفلان کس و دوم قبول  
 چون قَبِلْتُ و قبول حواله واجب نیست بر مالدار و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول بر مالدار  
 واجبست و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب است سوّم رضای آن کس  
 که حواله میکند و سیکه او را حواله کرد و کسی که بر او حواله کرده باشند چهارم آنکه حق ثابت باشد  
 در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلق  
 انما سازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین محال بر کدام از حواله کننده و کسی را  
 که حواله میکند و کسی که حواله میکند و هر گاه شرط حواله تحقق شود منتقل میشود مال از ذمه کسی که حواله میکند بزمه  
 کسی که حواله میکند بر و حواله کردن آن کسی که حواله کرده شده بر او و بر کس دیگر جائز است  
 و همچنین بر کس دیگر و حواله بغیر جنس بر ارضی جائز است چنانچه بر ذمت او و را هم باشد و بشا  
 نیز حواله کند قسم سوّم کفاله و آن ضمان شدن بدو شخصی است که بر و حق غیره ثابت باشد  
 و شرط آن پنج است اول ایجاب چون كَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فُلَانِي را و دوم  
 قبول کسی که از برای او ضمان میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضمان بدن او  
 میشود بر شرط کرده اند سوّم تعیین آن کسی که ضمان بدن او میشود پس اگر گوید که ضمان  
 بدن من از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدت ضمان جائز است چهارم آنکه ضمان

را معلق بشود و اگر معلق بشود ساز و بابل ششیم آنکه آنچه بر او باشد حد نباشد چه کفیل شدن  
 کسی که بروی لازم شده باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرط را هم رسد کفیل شدن صحیح است  
 و کفیل شدن حال جائز است و بوعده نیز هرگاه و عده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله مطلق واقع  
 شود منصرف احوال میشود و تسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه  
 میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظانی نباشد که او را رها کند چه درین وقت تسلیم کردن  
 بری الذمه میشود و بری الذمه نمیشود و تلف شدن آن چیز که بر ذمه او باشد و اگر از حاکم  
 ساختن او اعتناع نماید تا که شروع او را حبس نمایند تا او را حاضر کند یا آنچه در ذمه او است  
 از عده بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بروی است ضامن مجموع میکند بر آن کسی که ضامن بدن او  
 شده اگر چه بانون او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غائب شود غائب شدن  
 کفیل او قطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بر ذمه او است بدین میانه مجتهدین درین سئله  
 خلافت اقرب آنست که میباید داد و اگر غائب شدن او بطریقیه نباشد که خبر او قطع شده باشد  
 ضامن را مصلحت و نهد تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است رها کردن قرض کسی  
 از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت بروی لازم است که او را رها کند یا آنچه بروی است  
 بدهد و باطل میشود کفاله بدون کسی که ضامن بدن او شده باشد درین صورت دادن مال  
 که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن میده او نیز بر او لازم نیست مگر آنکه حاضر  
 ساختن آن مروه جهت گواهی دادن بر او باشد چه درین صورت حاضر ساختن میده او لازم است  
 و اگر چه دفن کرده باشند و اگر ضامن بگریزد یا بروی او لازم است که آن شخص را حاضر سازند  
 مجتهدین را درین سئله دو قول است صحیح آنست که حاضر سازند فصل سوم در بیان صلح کردن  
 و او عقد لیست که شارع وضع کرده آنرا جهت قطع نزاع و آن بر سه قسم است اول میان مسلمانان  
 و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میان زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق  
 خواهر یا مد سوم میان خود و اموال و صلح عقد لیست لازم و شرط آن شش است اول  
 ایجاب چون صلحتك غلظه یعنی مصاحبه کردن فلان و عویض یعنی مثل دوم قبول چون  
 قبلیت و هر چه دلالت کند بر رضا برای جاب سوم آنکه ایجاب و قبول از باطل عاقل شنید





که در نمیکنند یا جنب و جالفض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اگر اجاره کنند جهت کندن  
و ندانند که در نمیکنند صحیح است و کافر را اجاره کردن محض جهت نظر کردن و مسلمان جهت جهت  
صحیح نیست و در آن دو هم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج  
بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست نیز در هم آنکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی  
کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهارم آنکه عوض منفعت معلوم باشد  
بمشاهده آن یا بوضوحی که جهالت را بر طرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد یکیل و وزن  
در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پنجم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب  
داشته باشد منجیست میان فسخ و امضا با ارزش عیب و هرگاه این شرط تحقق شد اجاره  
لازم است و فسخ آن نمیشود مگر باطل شدن عیبی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه  
و عرق شدن زمین و در آب و گرختن کسی که او را با اجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد  
و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن در و دندان در حال آمدن و لاک و باطل نمیشود  
بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف در عین و عیب کردن عین پیش از قبض و غفلت نمودن  
مستاجر و خلافت میان مجتهدین که آیا اجاره بموت یک از موجر و مستاجر باطل میشود یا نه بعضی  
از مجتهدین میگویند که باطل میشود و بعضی میگویند که باطل نمیشود و خواه پیش از قبض منفعت باشد  
و خواه بعد از آن و بعضی بر آن اند که بموت مستاجر باطل نمیشود و بموت موجر و استأقیر  
یعنی شیخ الطائفه بهار الله والدین محمد عالمی طالب تراه درین مسئله متوقف بود جهت تعارض  
اوله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بموت پیش از انتهای مدت اجاره میان مجتهدین درین  
مسئله خلافت بعضی بر این رفته اند که اقرب آنست که باطل است و مستاجر رجوع میکند بقبضه  
اجرت هر و رفته موجر و باطل نمیشود و اجاره بفرختن عین اما اگر مشتترک جاهل با اجاره باشد  
منجیست در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بجا شود اجاره باطل میشود و اگر معین نباشد یا  
باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکند او را در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن  
آن کار و بجز عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک منفعت میشود اما تسلیم اجرت  
موقوف بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد و بعد از انقضاء عمل اجرت لازم است



و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و اگر فتن مستاجر و هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از عین ممکن باشد و مستاجر تنفع نشود اجرت ثابت میشود و آیا نفقه کسی که با جرت میگذرد نفقه چاره‌ای گرایه و آب دادن آن بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب چاره‌است خلافت اقرب آنست که بر صاحب چاره‌است و بر آن کس که اجیر شده و یا محتاج چاره‌است که با جاره میگذرد بر کسی است که از او اجاره میگیرد از زمین و لیجام و سنگت است که اجرت اجیرانش از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکرده است اگر چنین در وقت فوت شود بتقصیر آن با جرت او حساب کنند فصل دوم در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه است و در چند موضع جائز است بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است و در هشت موضع مکروه است و در پانزده موضع جائز است اما پانزده موضع حرام اول اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لود و دوم اجاره کسی که سود و باطل کند سوای عروسی که در آن جائز است ستم اجاره کسی که جهت برداشتن شراب یا قمار و یا خوک جهت خوردن اما اگر شراب براسه سر که کردن باشد یا آنکه مرده را از محله جهت پوی بدبرد دارد صحیح است و همچنین حرام است برداشتن شراب جهت بهود و چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر تقصیر و محبت برایشان پنجم اجاره دادن خانه به یهود و مکه در عبادت کنند یا شراب بگذارند و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهند جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گزنده و خوک به قتم اجاره دادن خروس که بنواز بیدار کند هفتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشینازری و قضاء و اذان و غسل دادن و کفن و دفن مردگان اما زرق از بیت المال گرفتن جائز است ستم اجاره دادن زمین که آب نبرند جهت زراعت کردن و ستم اجاره دادن زمین بآنچه از آن زمین بیرون آید یا نه ستم اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلک و دوازدهم اجاره گو سفند نر که به ماده اندازند اما اگر جهت صاحب گو سفند به یه بیاورند جائز است ستم اجاره جهت ساختن صور و تما ساید و در چهاردهم اجاره شطرنج جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعی پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسی که حج بر او واجب باشد و اما

هشت موضع که مکرر است اول اجاره مسلمان جهت خدمت چود و دوم اجاره بر تعلیم و آن غیر واجب  
و کتابت آن و نوشتن عشره های آن بطلان سوم اجاره مجامعت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهت  
پاک کردن از نجاست پنجم اجاره جهت جدا کردن بیابان اما جهت لوجه بجن جائز است ششم اجاره دادن  
نفس خود را جهت زیانیدن زمان بشرط اجرت هفتم اجاره جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کینه بغير  
امین و آما پانزده موضع که جائز است اول اجاره به صوف جهت حفظ و نظر کردن و همچنین اجاره کتب  
نقد و حدیث و آداب و دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط سوم اجاره کردن  
کسی جهت بر عمل مباحی که خواهند چهارم اجاره جهت حج از برای میت پنجم اجاره کردن جهت اخراج  
مسبی و پل ششم اجاره کردن بجهت نماز میت هفتم اجاره قنات جهت زراعت کردن بآب آن  
هشتم اجاره عقار ششم اجاره زوایر جهت زینت و هم اجاره درسم و دیار جهت نظر کردن و شصت  
یازدهم اجاره درخت جهت خشک کردن درخت بر او و جهت سایه آن دوازدهم اجاره چارپایان  
جهت محر و کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجاره خانه جهت مسکن کردن و درخت جهت نماز کردن  
در آن چهاردهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین این را جائز میدانند  
پانزدهم اجاره سنگ شکاری و باز و چرخ و پارس جهت شکار فصل سوم و احکام اجاره کردن  
بدانکه مستاجر این است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد  
می شود و در سجده موضع ضامن است اول بالتدیی و تقصیر و خلافت میان مجتهدین که ضامن  
قیمت است و در تقصیر یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت است روز تلف و دوم کار را اگر جامه را  
پاره کند ضامن است و اگر جامه کسی را بسبب اشتباه بدگیرد بدد ضامن است سوم اگر جمال  
چیز را بشکند چهارم سیاربان ضامن است چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر حفظ کشتی  
تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کمال ششم بیایر هم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاهد از جهت گرفتن  
اجره و تلف شود ضامن است و هم معلم اطفال اگر جهت تادیب اطفال را بزند بحدی که بخیانت  
برسد یا زدهم کسی که ختنه می کند اگر قطع حشفه کند یا بی افزون و بی طفل او را ختنه کند و هجدهم  
کند طفل ضامن است و دوازدهم اگر کسی جهت کندن دندان که درد کند اجاره کند و او دندان  
صحح را بکند ضامن است سیزدهم حیاط آنچه ضایع کند چهاردهم طبایخ آنچه ضایع کند پانزدهم

اجاره  
مسکن  
و غیره  
درست  
است

بولا آنچه ضایع کند شانزدنم خیار اگر نان بسوزاند ضامن است هفتم چوپان گو سفند اگر خواب  
 کند و غافل شود و توقیف کند ضامن است هجدهم حامی چیزی که با وسپارند و توقیف کند و حفظ آن  
 و تلف شود ضامن است و اگر میان موجر و مستاجر نزاع شود و اصل اجاره قول قول منکر اجاره است  
 با قسم و در رد کردن قول قول مالک است با قسم و در بطلان شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم  
 و در کیفیت اذن و فعل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدت  
 اجاره قول قول مستاجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطالب مهم در بیان عاریت دادن  
 و امانت نزد کسی سپردن و در آن فیصل است فصل اول در عاریت دادن و آن عقد است  
 جائز و هر یک از ایشان را می رسد رجوع الّا در دین میت مسلمان چه در آن رجوع بعد از دین  
 جائز نیست چه شکافتن قبر حرام است تا آنکه استخوان او بوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنای  
 کرده اند چنانچه را که نیز در رجوع کردن ضرر رسد بکسی که عاریت کرده اند آنرا چون پاره چه چه  
 که حجت رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد که در دریا رجوع نمیرسد و در آن و شرط آن نیست  
 اول ایجاب و آن هر چه نیست که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشاره و ایما  
 نیز کافیت و در قبول و آن رضا بر ایجاب است خواه قولی مثل آنکه گوید قبول دارم  
 و خواه فعلی چون گرفتن عاریت سوم آنکه کسی که عاریت میگیرد و دمی دهد بالغ و عاقل  
 و حاضر و تصرف نماید پس عاریت طفل و مجنون بے اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بے اذن مولی  
 و کسی که او را باکره بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت می دهد مالک باشد پس عاریت  
 مستاجر صحیح است و عاریت خاص صحیح نیست پنجم آنکه آنچه عاریت میگیرد میباید که عین  
 باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ یا چرخ  
 شکار و گر بجهت گرفتن موش و گو سفند و نه جهت انداختن بر گو سفند داده و عاریت کردن  
 طعام و میوه خوردن صحیح نیست اما گو سفند را جهت شیر دادن اگر عاریت کنند صحیح است چه  
 مجتهدین استثنای کرده اند و در عاریت گو سفند خلافت اقوی آنست که مخصوص گو سفند است  
 ششم آنکه کسی که عاریت میگیرد میباید که اهلیت داشته باشد که با و توان داد پس اگر کسی  
 که احرام بسته باشد بجهت عاریت آلت شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه آنچه عاریت میکند

جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب و دران خانه جائز نیست و  
 عاریت گرفتن کنیز جهت تمتع از وی غیر از آنکه لفظ تحلیل یا امانت گویند جائز نیست و مکروه است  
 عاریت بدو و در غلامی جهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است  
 و درست عاریت گیرنده اگر تلف شود بی تقصیر و ضامن نیست و اگر چه بسبب استعمال کردن  
 ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان کرده باشند یا تلف یا آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد  
 چه تلف آنها ضامن است خواه سکه داشته باشد و خواه سکه نداشته باشد و اگر میان عاریت  
 دهنده و عاریت گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت گیرنده است یا قسم و اگر وجهی  
 رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است یا قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن  
 و شروط آن بر سه قسم است اول ایجاب و ثبوت قبول بطریقی که در عاریت گذشت سوم آنکه هر یک  
 از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرّف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه  
 یا مست یا بهوش یا کسی که با گواه او را بران دارند یا غلام بے اذن آقا باشد امانت اذیج  
 نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ کردن آن واجب است بقدر امکان بعد از قبول  
 و رجوع آن بر مالک واجب است و در وقت رد کردن آن گواه گرفتن سنت است و منسوخ  
 ساختن امانت بمال خود و مال غیر جنس و غیر جنس حرام است و امانت گیرنده این است اگر تلف  
 شود ضامن نیست و در شت موضوع ضامن است اول تبصره کردن دران چون پوشیدن  
 و ثبوت ضایع گردانیدن چون جای گذاشتن که ظالم بیند و بقره و غلبه گیرد یا آنکه متاعی باشد  
 که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سوم خلاف قول مالک کردن  
 اگر تعیین موضوع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بیکه دیگر دادن با امانت بے اذن مالک  
 بے احتیاج و اگر چه عادل باشد پنج تقصیر کردن در مایحتاج او چون علف حیوان ششم  
 انکار کردن امانت هفتم اہمال کردن در دادن بصاحب یا آنکه صاحب طلبد هشتم عازم  
 بودن بزمندان بصاحب و باطل میشود امانت برون هر یک از ایشان و بخون هر یک  
 و بهوشی هر یک اگر چه کم باشد و بغزل نفس خود و اگر میان امانت گیرنده و امانت دهنده  
 نزاع واقع شود در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مالک است و در

بالتقدیری و قول قول امانت گیرنده است درین که گوید روگردم کسی که امانت بمن داده بود و اما اگر گوید  
 روگردم بوارث او قول قول وارث است با قسمی که در حکام غصب کردن و تالیف آن در  
 در آن چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیرست از روگرد  
 تقدیری و علیین اگر کسی را از مالش منع کنند و تصرف نشوند او را غاصب بگویند و تصرف در آنچه  
 قابل نقل باشد نقل است و در چار و اسوار شدن است بران و در فروش شستن بران و در خانه  
 و دخول دران و بیرون کردن صاحب کافیت و غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث  
 و اجتماع و تصرف کردن غاصب دران مال حرام است سوای رد کردن ب صاحب چه روگردان باشد  
 و اگر چه متعذر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی و اگر چه محتاج بویران کرده باشد اما اگر در دریا  
 باشد و لوح در پائین کشتی باشد روگردان بعد از خراج بساحل واجبست و اگر رد کردن عین منصوص  
 متعذر باشد واجبست رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست که قیمت اعلام بدد و اگر  
 آن عین در دست غاصب تلف شود مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از دادن مثل آن  
 اما آنکه مثل آن معفو و تا وقت دادن گردد و در پنج قول است اول قیمت اعلی از روز غصب  
 هزار و تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سوم قیمت اعلی از روز غصب  
 هزار و نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز اقباض  
 و اگر پیش غاصب زیاده بی هم رسد تفصل چون فرزندی متصل چون فرزندی واجبست بر غاصب  
 که با اصل رو کند مالک و اگر غاصب آن عین را ندیده و بدل آنرا بدد مالک صاحب بدل میشود  
 و غاصب مالک آن عین نمی شود و گندم و جو را هرگاه غاصب زراعت کند همان مالک است  
 و اگر غاصب بران تصرف کند بجزی که قیمت آن زیاده شود چون آردینودن گندم و تعلیم  
 کاری علام را غاصب مالک نمی شود بلکه لازمست که رو کند آن عین را و اگر تصرف کند بجزی  
 که قیمت آن کم شود لازمست که رو کند آن عین را با ارزش نقصان و اگر غاصب منسوج سازد  
 آنرا بمسواوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک او و درین صورت اگر حق مالک از اعلی  
 بدد واجبست بر او که قبول کند و اگر بکسر ازین در قیمت منسوج سازد و غیرست مالک  
 و اگر گرفتن آن عین یا ارزش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از او بدد واجبست

بر غاصب که بدید و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است و اگر فروج سازد بغیر جنس حکم او دارد و اگر آن  
 چیز را تلف کرده پس درین صورت ضامن مثل سبقت و فروج سبقت کند و سبقت تلف نیست بلکه در  
 تکلیف میکنند بجا کردن از یکدیگر و اگر چه برود و شوار باشد و اگر رسیان را غصب کنند و قبایع را  
 بان و در زند و اجب است شگافتن و بیرون آوردن آن رسیان مگر آنکه بترسند که اهل بیت بیرون  
 آوردن از قبایع شود و درین صورت قیمت آنرا بدینند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن رسیان  
 جراثیم حیوانی را دوخته باشند مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد و درین صورت  
 میتوان شگافت و بیرون آورد و اما اگر آن حیوان بمیرد یا رسیان را میتوان شگافت و بیرون  
 آورد و میان مجتهدین درین سئله خلافت و اگر کسی با کینز که غصب کرده دخول کند و کینز  
 بکری باشد از روی جهالت رد میکنند کینز را با مهر المثلش یا ده یک قیمت آن کینز را و اگر بکری نباشد  
 بست و یک قیمت کینز را با کینز رد کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازم است غاصب را که رد کنند  
 بصاحب کینز یا اکثر مین از ارزش و ده یک قیمت آن کینز در صورت اولی و اگر بکارت کینز را بگشت  
 برویت بکارت را با کینز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بگشت برده باشد دخول کند ویت  
 بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت کینز یا کینز یا اجرة المثل ایامی که کینز را داشته  
 میدید و اگر حاکم شود و فرزند درین صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع  
 حمل کینز بشود و بصاحب کینز می دهد با تفاوته که در قیمت کینز هم رسیده باشد و اگر وقت که کینز  
 از غاصب حاکم باشد شخصی چیزی بر شکم آن کینز زند که طفل او بنفستد غاصب از آن کس است  
 چنین آزاد میگردد و صاحب کینز از غاصب بیت جنین بنده میگردد و اگر در حالت دخول  
 کردن هم کینز و هم غاصب عالم باشد پس اگر یا کراه دخول کرده باشد صاحب کینز مهر و فرزند  
 و ارزش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کینز میگیرد و برب غاصب حد لازم است  
 و اگر کینز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد زنند و در مهر خلاف است میان مجتهدین و اگر  
 غاصب کینز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گو سفند  
 نرسد را غصب کنند و بر گو سفند یا ده کشتند تاج آن از صاحب گو سفند یا ده است و اگر  
 چه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت و ارزش نقصان را بصاحب گو سفند نرسید

عنه بخلاف  
 عالم بکارت  
 از بابیه  
 کینز  
 شخص  
 منقذ از غصب  
 نیست که در صورت  
 اطاعت از کینز  
 و از این جهت  
 در طاعت غاصب  
 پاک اقتضای  
 از مهر مخرجات  
 حقه اگر چه  
 از غاصب باشد  
 درین صورت  
 بچه حاصل شد  
 مال غاصب است  
 چنانچه اگر غاصب  
 باین کار فرستد  
 باین کار فرستد  
 باین کار فرستد



و اگر زمین کسی را غصب کنند زراعت مالک آن زمین را از آن زمین زراعت می رسد و اگر چه  
 نزد یک چیدن باشد و اگر غاصب آنچه غصب کرده بفروشد و موقوف با جازت مالک است و مشتری  
 ضامن عین منفعت آنست و اگر عالم بآن بوده باشد واجب است که آنرا رد کند و صاحب جمیع  
 بر غاصب و درین صورت غاصب و مالک درین صورت مخیر است و رجوع کردن بر غاصب  
 و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده  
 و اگر چه پیشتر بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن اند و  
 مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیری و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را بر  
 آن غلام آزار دهد و صاحب غلام قیمت آنرا از غاصب بگیرد و اگر شراب را غصب کند  
 و پیش غاصب سر کشد و آیا غاصب ضامن است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است  
 فصل دوم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است بدانکه غاصب ضامن است  
 عین منفعت را در دوازده موضع اول غصب کردن غلامی که صاحب منفعتی باشد چه ضامن  
 او را با منفعت او و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامن است و دوم غصب کردن  
 کنیز و طای کر و ن او چه ضامن است کنیز را در مهر المثل او را باده یک قیمت اگر بکر باشد و بست یک  
 قیمت اگر بکر نباشد ششم غصب کردن سنگ شکاری و سنگ گداز که محافطت زراعت  
 و سنگ که محافطت باغ و خانه کند چه غاصب این سنگ را با منفعت آنرا ضامن است چهارم  
 غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنرا از داخل شدن و راناجه درین صورت  
 غاصب عین منفعت آنرا ضامن است پنجم غصب کردن زیت و چوبش نیدن آن بختی که  
 کم شود چه غاصب ضامن است آنرا و آنچه کم شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پر  
 غاصب ضامن است آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد و روزی که غاصب  
 کرده باشد ششم غصب کردن غلام را و خصه کردن آنچه قیمت خستین غلام را با غلام ضامن  
 ششم غصب کردن طلا و نقره و زر گری کردن آنرا چه غاصب ضامن مثل آن است بنقد  
 بلد و اگر مثل متغیر باشد ضامن آن است بنقد بلد و واجب است که زر گری کرده لصاح  
 بدد و اگر بشکند و صاحب بد قیمت زر گری آنرا ضامن است ششم غصب کردن شیء آنکه

در رجوع کردن بر غاصب و درین صورت نمیکند و اگر عالم بآن بوده باشد با رجوع بر غاصب نمیکند و مالک این صورت مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری

و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازم است که شراب  
 هم بدید صاحب او درین سکه میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که آنرا نیز بدید و اگر شراب  
 بدید و در دست صاحب سر که شرفا یا در مثل آن بر غاصب لازم است یا نه درین سکه میان  
 مجتهدین خلاف است و اما اگر در دست غاصب سر که شود و دکنده سر که را با تفاوت قیمت سر که شیره  
 آنکو را اگر قیمت آن سر که کمتر باشد از شیره دهم غصب کردن جنسی دیگر از آن در قیمت مزوج ساختن  
 چه غاصب قیمت آنرا ضامن است یا نه دهم غصب کردن طفل ازادی و دوزنه غاصب تلف شدن  
 چه دیت آنرا ضامن است و اگر دهم غصب کردن شراب جویدی که پنهان خورد و فصل سوم  
 در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و شصت امر مکرره که در اجاره و عاریت  
 و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر که مذکور خواهد شد تا بیست و اول فوت کردن مال غیر را  
 بنفس خود و اگر غلام کسی مال کسی را فوت کند بر ذمه غلام ثابت میشود که بعد از آزادی بدید  
 و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام می دهد و دهم سبب تلف شدن آن چون کندن  
 چاه در ملک غیر خود بقصد افتادن چوبی در آن چاه یا چیزی را به لغزنده و راه انداختن که  
 پای کسی بلغزد و نقصانی برسد سوّم باختیار زیاده از قدر حاجت آب در ملک خود بستن که  
 ضرر به بغیر رسد چهارم بقدر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند ضرر به بغیر  
 رسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگر میکند ششم باز کردن  
 سریشک آب یا ظرفی که در روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنچه در دست بریزد یا آفتاب  
 آنرا نرم سازد و بر زمین فرو ریزد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که درو  
 مجبوس باشد تا آنکه بگریز هفتم آنکه چیزی را بیع فاسد یا خیار آن تصرف کرده باشد نهم سوزن  
 چاروای خود را که ضرر به بغیر رساند و ششم و لال اگر در محافظت تقصیر کند یا زده ششم  
 تقصیر کرد و گیرنده در محافظت کرد و دوازدهم تقصیر کردن باغبان و بزرگ در محافظت  
 باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شریک اذن  
 داده یا تقصیر کردن او در محافظت مال شریک چهاردهم تقصیر کردن عامل مضارب و  
 تعدی از اذن مالک چه با تلف درین صورت ضامن است پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم

لحاظ اختلاف  
 قاعده الاحکام  
 چنین آورده که  
 شراب یا در چنان  
 سکه آنکه  
 نسبت آنکه کرد  
 احتمال است بدید  
 که او شریک است  
 جت اتمان را  
 سر کشیدن و بدید  
 نفع شراب است  
 داند که اگر بدید  
 که آن شراب را  
 خانه خود پس  
 درین صورت است  
 که بیعت آنکه  
 عسل آنکه  
 دامن شراب  
 با آنکه

مال موکل به جهت شرعی و تلف شدن آن شایسته دوم تعدی و کیل از آنچه موکل تعیین کرده مقدم  
تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ آن و در تملک آن و در صورتی که کسی و صف آن  
کند و با و بدیده انون حاکم آن گاه گواه بگذرد که ملک دیگری بوده و تلف شده باشد چه بم  
ضمان بدنس و در نکاح مهر را نوزدهم اگر صدق و در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود  
ضامن است قیمت تمام اعلا آنرا از وقت مطالبت تا وقت تلف آن بشم هرگاه زن نشو و کند  
و شوهر او را بزند نوعی که تلف شود یا عضو از اعضای آن مجروح شود ضامن است بابت  
افساده نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بابت دوم هرگاه عوض چیزی  
که زن در خلع کردن می دهد تلف شود ضامن است عوض آنرا بابت سوم ضمان قیمت بیمه با قبول  
کردن با و بابت چهارم ضمان ویت آدمی و اعضای او و ارزش نقصان بطریق که در آخرین  
کتاب مذکور خواهد شد بابت پنجم ضمان حیوان ماکول اللحم و غیر آن بکشتن چه ضامن است تفاوت  
میان زنده و کشته او اگر تفاوتی باشد و اگر تفاوت نباشد ضامن قیمت آنست بابت ششم  
چاره ای کسی که اگر در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحب آن ضامن است  
بالتقصیر کردن مطلب چهارم در توالیع اجاره و عاریت و عصب و در آن چند فصل است  
فصل اول مزارعت یعنی بزرگ گرفتن با آنکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط  
آن نه است اول ایجاب چون زارعتک یعنی بزرگ گردم ترا با آنکه در محصول شریک باشی  
بجمله معلومی و کار کنی و قوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا یا ایجاب سوم آنکه  
هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه با توافق  
باشد چه اگر مفلس یا مسیت یا بدبوش و فحشه و غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت بزراعت  
و ضبط آن بگاه و سال ششم آنکه منتفع بآن زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد  
آن نه با چشمه یا چاه بزرگتر نیست و همچنین اگر آب زمین در آستانه مدت منقطع شود بزرگ  
نمیست پس اگر نسخ کند اجرت آنچه کار کرده میگیرد و هفتم آنکه بزرگتر حصه داشته باشد ششم آنکه  
قد حصه شخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست هفتم آنکه حصه شریک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح  
نست و مکرر است که مالک شرط کند با حصه چیزی از طلا و نقره را و غیر طلا و نقره مکرر است

و هرگاه این شرط بجز در حد عقد فزارعه لازم نباشد و میگوید ام را نسخ نمیبرد مگر آنکه هر دو را نسخی  
 شوند یعنی و باطل نمیشود و بجز در هر یک از ایشان و هرگاه عقد فزارعه مطلق واقع شود بزرگتر  
 منجست و در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی را آن نوع متعین میشود و درین صورت  
 اگر خلاف قول مالک کند بجز آنکه که قدر مالک رسد مالک منجست و در میان نسخ و امضا و بیع اجزای مال  
 میگیرد و با امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط  
 کرده باشد که بزرگتر بدهد و اگر مالک شرط کند که از زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل  
 جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عقد فزارعه مطلق واقع شود تخم بزرگتر را باید داد  
 و بعضی از مجتهدین میگویند که فزارعه درین صورت باطل است و جائز است که شرط کنند که تخم از  
 هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند خواه  
 مختلف و هرگاه فزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و میرا و اجرت زمین بزرگتر  
 لازم است و جائز است که مالک حصه بزرگتر را بخرص تخمین از بجز آنکه قبول کند و قبول بزرگتر  
 درین صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را میان یکدیگر آنچه را کرده بدهد که استلا  
 ماند زراعت از آفت سماوی چه اگر آفت سماوی نقصان واقع شود و خصب بر مالک نیست  
 و اگر زیاده شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میان بزرگتر  
 و مالک در عاریت زمین یعنی بزرگتر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک  
 منکر عاریت باشد و گوید بجز یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت و مراد است  
 اجرة المثل یا قسم بزرگتر یا دمی که آنچه دعوی میکند که از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید  
 خصص کرده این زمین را از من درین صورت قسم بخور و در اجرت و ارزش میگیرد و نقصان  
 و از آنکه زراعت میشود و فصل دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه حصه  
 و در عوض کار کردن دهنده باشد و شرط آن ده چنبر است اول ایجاب چون  
 ساقینک علی الشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و  
 حصه معینه از حاصل آن بری و دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت بر رضای باغبان  
 کند سوم آنکه بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه مدت معین باشد





با اتفاق و در کسب سهام شرکت مضارب و آن چنان است که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و آنچه نقصان بالیشان رسد چون خواست جراحی که بر کسی نزنند بر هر دو باشد چنانچه شرکت و جوهه و آن چنان است که دو مفلس متاعی را به نسیم بخرد و با هم شریک شوند و نفع یا آنکه مفلسی متاع مالدار را بفروشد بر یاوه تا آنکه او را نفع باشد و عیث شرکت اموال از سهام شرکت پیشین تبعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اول آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند و دوم آنکه جائز التصرّف باشند و سوم ایجاب چون است ترک آن یعنی شریک شدنیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششتم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجبوری باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه مزوج سازند تمیز نشوند از یکدیگر و هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد باوین صحیح نیست ششم آنکه نفع سیاه ایشان بالتویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جائز است و بعضی گفته اند که اگر زیادتى را کار کنند بر دار و بر شرط صحیح است ششم آنکه مدت قرار دهند چه آن عقدی است جائز هر وقت خواهند قسمت می توانست و هفتم آنکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف بچکدام بدون اذن و دیگری در مال مزوج صحیح نیست و در اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از اذن ضامن است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند و دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان و سوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر تلف شود بی تقصیر و ضامن نیست و قول او مقبول است و تلف اگر دعوی سبب ظالمی کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است و در عدم خیانت و عدم تقصیر و همچنین قول او مقبول است که آنچه خرید بهمت نفس خود خریده یا بشرکت خریده فصل چهارم در مضارب کردن و آنچه آنست که شخصی مال خود را بسوی دیگر تجارت کند آن حصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون ضارب و کاتب یعنی مضارب بکرم با تو این مال را بآنکه تجارت کنی بآن و نفع آن میان من و تو و نصف باشد و دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب و سوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرّف باشد پنجم آنکه کسی که مال را میدهد

نفع خواسته  
در صفت شریک  
یا تضارب  
نفع الارضا  
کسب  
نفع شخصی یا غیره  
نفع نفع  
از اذن نفع



مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست ششم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشایده او کافی است یا نه خلاف است ششم آنکه سرمایه نقره و طلای سکه و ارزنج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا بخشوش یا نازنج باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست و ششم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضارب به آن میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه خلاف است یا نه دهم کار کردن چه حصه نفع و بر برابر کار کردن است و آن هر چند نیست که مالک متولی آن می تواند است نشد چون باز کردن متاع و بچیدن آن و خرید و فروخت آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند و اگر دهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضارب بر غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فائده مخصوص حامل و مالک باشد پس اگر شرط کند که فائده را با جنبی و به صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فائده شتک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده اند و باشد یا از حامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضارب به عقد نیست جائز که هرگاه که خواهند وضع می تواند کنند که خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد هرگاه نسخ کنند متاع نقد شده باشد و فائده ظاهر باشد عامل بقدر و شد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم آنرا بر فروختن جب کند و منفعت میشود مضارب به برون هر یک از ایشان و دیوانه شدن هر یک و هر شرط مشروعی که مالک کند و در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند به مال او یا از شخص معین بخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و اگر چیزی از مایه از میانه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه حامل در سفر کمال نفقه از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با عبطه و عالم بودن یا زن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بطور فائده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقل شود مالک میشود و عامل امین است و فروشش مقبول است و مقدار مایه و تلف و تفصیل کردن و نقصان شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبول است و در رد کردن متاع و آنکه اذن و زنی فروختن

نداده و مقدار حصه عامل از فائده فصل نهم در وکیل کردن کسی جهت تصرف بالذات در چیزیست  
 و در آن چند موقف است موقف اول در شروط وکالت و آنرا ده چیز است اند اول ایجاب و آن  
 به لفظی است که دلالت کند بر نائب گردانیدن شخص دیگر را در تصرف کردن در مال او و دوم  
 قبول و آن به لفظی است که دلالت کند بر رضا با ایجاب خواه قوی چون قبلیت و خواه فعلی  
 چون خرید و فروخت و مقارنت قبول مرا ایجاب را شرط نیست چه کسی که غایت است وکیل میتواند کرد  
 ستویم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چه وکیل کردن بالغ و عاقل  
 و سفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد وکیل کردن کسی که او را با کراهت  
 دارند و مستحق نیست وکیل کردن غلشی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد و مال  
 صحیح نیست اما در خیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزیست که اذن  
 مولی در آن شرط است صحیح نیست اما در آنچه اذن مولی شرط نیست چون طلاق زوج صحیح است اما  
 غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد و چهارم آنکه احرام بسته نباشد چه وکیل شدن او در  
 نکاح و خریدن شکا صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل  
 نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد چه اگر  
 موقوف بر شرط مترق باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت  
 شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جائز است هفتم آنکه آنچیز را که جهت آن وکیل تعیین  
 میکنند میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید  
 یا طلاق زوج که خواهد نکاح کرد صحیح نیست هشتم آنکه آنچیز را که وکیل جهت آن تعیین  
 میکنند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن  
 یا فروختن شراب صحیح نیست پس وکیل کردن جهت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست  
 و نهم آنکه آنچیزی که وکیل جهت تعیین میکنند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن  
 غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر و وصف آن نکند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت  
 صحیح است و آن عقدیست جائز و در دوازده موضع فسخ می شود اول غزل وکیل  
 با علم وکیل بغزل سواست وکالت گرد گیرنده در فروختن گرد و در عده چارین قسم

وکالت بغزل موکل باطل نمیشود و دوم انکار و کالت وکیل را ستم مردن هر یک از ایشان چهارم  
 و پوایه شدن هر یک از ایشان و اگر چه دوری باشد پنجم بیوش شدن هر یک از ایشان ششم  
 منع حاکم شرع موکل را جبت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر بفلس  
 کسی را وکیل کرده باشد و رطلاق زوجه مثلاً منع حاکم و کالت آن باطل نمیشود هفتم آنکه  
 موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حزبی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت  
 او در هیچ صورت باطل نمیشود هشتم آنکه آنچه را که وکیل جبت آن تعیین کرده باشد موکل خود  
 آنرا بفعل آورد و نهم خائن شدن وکیل و نهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یا زده  
 تلف شدن غلامی که جبت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد و دهم فعل موکل مثلاً  
 وکالت را چون آزاد کردن غلامی که جبت فروختن او وکیل تعیین کرده بود و میباید که  
 وکیل اقتضای کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه بالتعدی از ان ضامن است اگر تلف شود  
 و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت  
 در آن شهر شرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا درین صورتها جابجاست  
 تسلیم متاع به آنکه قیمت را مشتری حاضر کند خلاف است میان مجتهدین اقرب آنست که جابجاست  
 نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن درین حال خریدن وکیل جبت نفس خود  
 حرام است و اگر وکیل کند او را در خواستن زن و دختر خود را وکیل جبت او نمیشود و نه خواست  
 وکیل به اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه  
 آن چیز بجای محتاج باشد اما باذن جائز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند جبت وکیل  
 پس وکیل ثانی موکل است و مجرد وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود  
 اما اگر گفته باشد که وکیل بنیر وکیل کند مجرد و عزل باطل میشود و وکیل امین است  
 ضامن نمیشود و آنچه به تعدی و تقصیر و تلف شود و اگر چه او را با جبت گرفته باشد و با تقصیر  
 و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است و رد دعوی نموده با آنکه عالم بغزل  
 نبود یا تلفی نکرده و تعدی از اذن موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبول است  
 و قیف و دوم در خیر آنکه که قابل نیاب نیست و آن عجزه خیر اند اول وضو غسل و تیمم کردن

در جابجاست  
 یا آید بخار  
 موجب قابل  
 است از آن  
 وکیل و تقصیر



سی و هشتم دعوی نمودن سبی و مفقود شدن اثبات جتهای مدعی و حقوق اوست و هشتم طواف نساوری  
کردن جهت کسی که فراموش کرده باشند و وقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است  
اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان و ذمی  
وکیل شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزی یا بخریدن حرام چون شراب و گوشت خوک و اگر چه  
وکیل جود باشد و دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین  
این قسم را نیز حرام میدانند و سوم وکالت جائز و آن بر هفت قسم است اول وکالت از جانب حاضر  
در طلاق زوجیه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند و دوم وکالت از جانب سفیهان بآن  
حاکم سوم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی  
جهت تزویج دختر یا پسرخود یا سیاح و قبول حج وکالت باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم  
وکالت مفلس و سنت است که وکیل صاحب بصر است تمام باشد و عارف باشد یعنی که بآن مکالمه  
میکنند و واجب است بر تسلیم کردن آنچه در دست اوست بطلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم نمک  
باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضمانت است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن  
باشد جائز است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در دامن دین موکل و تسلیم متاع چه بے  
گواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ودیعت واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل  
خریدن آنچه وکیل باشد در فروختن آن جهت خود بے اذن موکل و حرام است بر وکیل  
کردن دختر خود و اگر وکیل باشد در نکاح زوجیه جهت موکل و سنت است بر صاحب جاه  
و ثروت را که نفیس خود و مرکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت یکی از دو  
چیز میشود یا قرار موکل پیش حاکم شرع و بگوید ای دادن و گواه عادل پیش حاکم شرع  
و عزل وکیل ثابت میشود بعلوم وکیل و اگر چه خبر و منیده بیک مرد عادل بوده باشد  
چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم در اسب و دوانیدن و تیر اندازی  
و شروط آن مفده است اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جائز التصرف و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که این مثل جباله است و ایجاب کافی است و دوم حیوانی که بران پیش دستی تواند کرد  
چون اسب و شتر و آستر و خرو و قیل پس غیر اینها جائز نیست چون کبوتر و گوسفند و گاو و گاو

گوشتی گرفتن و بر داشتن سنگ و آيا اگر آنها بعیوض باشد حرام است خلافی است بعضی از مجتهدین  
گوشتی گرفتن بعیوض را بر نه داشته اند سوّم تعیین عوض یعنی آنچه را که قرار میدهند که سابق  
بگیرند میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جائز است که دین باشد بخواه حال  
بر خواه موجد و جائز است که عوض او مال متسا بقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از  
بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که پیش دستی میکنند بسبب آن چون دو اسپ یا دو تیر  
پیکاندار بمشاهده آنها تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم بر بودن هر دو اسپ مثلاً در  
احتمال پیش دستی نمودن یعنی یک ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هر دو از یک جنس  
باشند پس اگر یکی اسپ باشد و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در شخصیت و صفت مختلف  
باشند چون عربی و یا بوی صحیح ششم آنکه هر دو بیکبار بدوانند که اگر پیش پس بدوانند صحیح نیست اما مساوی  
در مکان ایستادن شرط نیست هفتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسپ و وانیدن  
یا محلل پس اگر بغیر ایشان و مهند صحیح نیست نهم علم بعد و تیر انداختن و در محاطه و در  
مبادرت خلاف است و نهم تعدد و زدن تیر بر نشانه مثل آنکه بگویند هر کس پنج تیر از جمله  
بست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یا زده هم علم بصفت زدن مثل آنکه شد تا کند  
که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بمقتد یا بر جانب نشانه بخورد و بهر طریق  
که باشد و با اطلاق متصرف باخیر میشود و زده هم آنکه هر دو در عدد تیر زدن و صفت  
زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا  
تبعه سیر چه نشانه مختلف می باشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست  
پانزدهم پیش دستی کردن تیر زدن بر نشانه نه بر دو و زدن انداختن پس اگر بگوید عوض یکس  
باشد که دور تر بنید از صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد  
پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون  
زدن از پانصد ذراع صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه تیر انداختن و آن بر سه  
قسم است اول آنکه مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بست بیشتر بزند او سابق  
است و عوض مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر



برند از ده تیر اول سابق است و اکمال درین صورت لازم نیست و دوم محاط یعنی کم کردن آنچه  
برابرزند مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از نسبت برند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر نزدی اندازد  
به نسبت تیر کامل شود ستم مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر نزد از نسبت تیر یک یا دو یا سه او  
سابق است و سبق در مایه باطل میشود بدون اندازه و آیا بمرحله سب و داننده باطل میشود  
یا و ارث او است و دو اندک است فصل هشتم در جعاله و آن مالیت که شخصی جهت آوردن  
علامه گر خجسته یا چاروای باغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن پنج است اول ایجاب آن  
به لفظ است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد و دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست ستم  
آنکه بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه  
عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید  
هر کس بنده گر خجسته مرا بر گرداند نصف آن یا عوض از او باشد جائز است اما اگر عوض را مختص  
سازد و قدر آن شرط است و با جهالت منصرف با جرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند  
که اگر آن گر خجسته را از شهری که مالک در آنست بیاورد و بکشتقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن  
شهر بیاورد و اند چهارم اشتغال طلا و مستند این قول حدیثیست ضعیف اما مشهور است  
و اصح آنست که منصرف با جرة المثل میشود و لازم میشود اجرت بتسلیم آن مالک پس اگر  
بدر خانه مالک برساند و بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین  
گفته اند که مستحق اجرت میشود و اگر کسی را بیاورد و بی آنکه صیغه واقع شده باشد  
مستحق چیزی نمیشود و لازم است بر در رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از  
یک کس بیاوردند هم در اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوت میان ایشان  
کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوا کنند  
بخورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی  
کند زیاده از اجرة المثل را چه درین صورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله  
نزاع کنند قول قول مالک است فصل نهم در لفظ و آن برداشتن چیزی است که اگر  
برند از ضایع شود و آن بر قسم است اول انسان و آنرا لقیطه و منبوز و ملقوط گویند

و آن هر طفلی ضایعی است که کسی ندارد شته باشد که او را بزرگ کند و محافظت آن نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که خبرش تواند کرد و حاکم شرع بر نفقه او چون پدر و جد و با آقا و غلام خبر کردن اولایزم است و بر شوهر آن واجب کفائی است هرگاه که تبرسند از تلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا سنت میدانند و اگر و کس یا زیاده برسد برداشته طلاق نزع کنند سابق اولی است و اگر بکلی فسخ بردارند آنکس که از شهر باشد اولی است بحفاظت از آنکه در ده باشد و آنکس در دهگده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل او باشد و مادر او لیست از مفلس و ظاهر العداالت اولی است از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شده مساوی باشد قریحه بزرگتر نام هر کسی که بیرون آید از آن کس است و شروط آن کسی که بر میدارد و سه چیز است اول آنکه بالغ باشد و عاقل و دوم آنکه آزاد باشد چه بر داشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن بر طفلی تبرسد و کسی نباشد سوای بنده چه درین صورت واجب است برداشتن بنده او را شوم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی در دار اسلام افتاده باشد یا در دار حرب یا آنکه در آن مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند و عرض محافظت است و آن در کافریز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت و بر بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر مال نداشته باشد استعانت جویند بسلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقه و اگر ایشان نباشند یا ندهند آن کسی که برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جائز است و بعضی از مجتهدین این رجوع را جائز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام باشد جهت نفقه که داده باشد او را با احتیاج میتوان فروخت باذن حاکم شرع و اگر ممکن باشد استعانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را بر داشته از مال طفل نمیتواند بی اذن حاکم شرع نفقه خود را بر داشته مگر با احتیاج و قول قول بر دازنده است یا تبسم و در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول اوست و اصل نفقه و در تقصیر کردن و ضامن نیست اگر طفل تلف شود مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد و ملحق میشود با او اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند انکار او اعتبار ندارد و عاقله او امام است هرگاه کسی میراث خوار و ضامن جریره آن نباشد پس بیت

خطای او بر اقامت است و حکم کرده میشود بازادی اگر کسی دعوی بندگی او نکند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن زخمی بر او زند یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا خدا گویند و آن هر حیوانی است ضائع که در دست کسی نباشد که اگر بر بندارند ضائع شود و بر داشتن او مکروه است و آنچه در احادیث وارد شده از زنی از برداشتن آن محمول بر آنکه بر دارنده بقصد ملک بر ندارد چه اگر بآن قصد بردارد و حرام است قبیح نسبی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع ساخت و سنت است برداشتن حیوانی که اگر بر ندارد تلف شود و زرعیر آبادانی جهت نگاهداشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرام است و ضامن نیست در صورتی که اگر نفقه بدو بر جمع نمیرسد او را بر مالک سوای گو سفند که او را میتوان برداشت و نجاست درین صورت میان نگاهداشتن جهت مالک و دادن بجا کم شرع و ضامن نیست در صورتی که اگر تلف شود و اگر گو سفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرند خوردن آن فی اسحاح حلال است باجماع مجتهدین و ضامن است قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتوان گرفت اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر درین صورتها بگیرند ضامن میشود و بری آن میشود بدادن آنها بجا کم یا بصاحب آن و اگر بر نکند بری الذمه نمیشوند و خرد را در حد میتوان گرفت چه صبر بر نشنگ ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و جائز است برداشتن سنگ شکاری و سنگ کله و سنگی که محافظت بالغ و زراعت کند و بعد از یک سال تعریف کردن ارتفاع گرفتن از آنها جائز است و ضامن نیست بر بردارنده آنها قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بردارد و ولی ایشان یک سال تعریف می کند بعد از آن نجاست با صرف طفل در نگاه داشتن آن حیوان و مالک شدن آن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان بر بردارنده است هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهم رسد از و بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که جمیع میتوان کرد زیرا که حفظ آن واجب است بر بردارنده و اتفاق مقدره واجب است

قسم ششم لفظ اموال بر داشتن هر مالی است ضائع جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسند تلف شود چه در صورت مکروه نیست و اگر اعتماد داشته باشد برداشتن آن حرام است و در بردارنده لفظ حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و عادل مخیر است میان نگاه داشتن و بجا کم سپردن و اگر فاسقه لفظ را بردارد حاکم از آن میگیرد یا کسی را همراه او میسازد تا یک سال آنگاه آن فاسق اگر قصد ملک کند حاکم از او میگیرد و بعد از یک سال با وی و پدری آنکه ضامن از او بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جوهر یافته باشند و در معموره نباشد و مسلک اسلام نداشته باشد یعنی شهادتتان یا اثم پادشاه مسلمان بر او نقش نموده باشند از کسی است که یافته باشد او را و اگر اثر اسلام در آنها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میان مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درم باشد یک سال تعریف آن لازم است آنگاه اگر قصد ملک کند مالک می شود و اگر صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام و در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبردار کند پس اگر دعوی کند که از دست باد و دهند و گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید که از من نیست اگر اثر اسلام بر او نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر او باشد حکم لفظ بر وی جاری میشود و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره مخصوص بلاد اسلام است اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته و خواه نداشته باشد و آنچه در شکم چار و یافته شود از طلا و نقره و جوهر از صاحب چار و است و اگر از کسی خریده باشند او را و اوقف سازند اگر آن کس گوید که از من نیست از آن کس است که یافته آنرا هر گاه اگر اسلام در او نباشد چه اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال واجب است اما آنچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یک سال مالک نمیشوند و اگر چه کمتر از یک درم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه غیر درم مطلق بیابند بی تعریف از یابنده است و اگر نبد لفظ حیوان و مال بردارد و اگر از تعریف یک سال تلف کند ضمان تعلق بر قید او میگیرد که بعد از آنرا شدن باید بر تحمّل حکم لفظ



که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن مالی است که اگر بزرگوار  
 ضائع شود قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسم است اول مطلق برداشتن و دوم برداشتن فاسق غیر  
 لقطه حرم را سوم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن  
 بسیار چون عصاف و منج و نعین و مطهره و نازیان و بعضی از مجتهدین برداشتن نعین و مطهره و نازیان  
 را حرام میدانند پنجم کمتر از یک درم در حرم برداشتن قسم ششم لقطه مباح و آن کمتر از یک درم است  
 و زنجیر حرم که و آنچه گریبانده لقطه واجب است و چیز است اول نگاه داشتن و دوم گواهی گرفتن  
 و رطل و آنچه بر او نیز سنت است و چیز است اول گواهی گرفتن در لقطه مال و حیوان و دوم شناساندن  
 بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فاعله گواهی حاصل شود و آنچه بر او مکروه است تعریف کردن  
 و مسجد است و آنچه بر صاحب گم شده واجب است آنست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد  
 کند بر او قبول کند و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عینک شود آنرا  
 با ارزش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دوم در احیای اموات و آن زمینهای است  
 که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطه منقطع شدن آب از آن زمین یا جهت مستولی  
 شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام است پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت  
 کردن مالک بهفت شرط می شود اول آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و بامت  
 او هر کس که عمارت آنها کند اولی است در تصرف بآنها از دیگران تا عمارت آن باقی باشد  
 و دوم آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که امام با و صلح کرده باشد پس اگر زمین اموات ملک کسی باشد  
 عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر مالک غائب باشد و کسی آنرا عمارت کند  
 تا آمدن او اولیست از دیگران تا آنکه عمارت او قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود  
 و دیگران آنرا عمارت کنند ثانی اولیست تصرف در آن زمین سوم آنکه کسی که عمارت می کند  
 عیبا بدیده مسلمانی باشد پس اگر جود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را و زمین و قوئل است  
 چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین اموات دارد میباید که کار کند که آن زمین  
 در عرف و عادت گویند که احیا کرده پس گردانیدن و لیوا در آن زمین یا چیدن سنگها  
 و هر زمانه البستن کافی نیست چه اینها فائده ملکیت او نمیکند بلکه فائده اولویت او میکنند و اگر

لحق زمین بزرگوار  
 کردن خاک  
 جهت امتیاز  
 بر زمین  
 جهت احیاء  
 شج



آن زمین منتقل شود از بدگیری آن دیگر اولی است از دیگر اگر لغو شد آن زمین را آن میع جمع نیست و بعضی از  
جهتین برین رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرزها بستن افاده ملکیت  
نیکند نه چنانکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و شعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت  
رسالت پناه صلعم آنرا جنت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود و بقیع را  
که از نخستانهای مهاجران بود و جنت چرمین چارواکهای زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین است حکم  
زمینهای که آنحضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را با بلال بن السحارث قطع کرده بود و بخیری  
و کسی از صحاب در آن تصرف نکرده بود و تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را از آن ششم آنکه حریم خانه  
عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن هر چند قسم است اول حریم خانه و آن بمقدار آنکه از  
و برف انداز نیست و جائی که آب باران از ناودان برود و بریزد و داخل شدن بآن خانه نباشد  
و دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب شود و سقوطم حریم شهر و آن حوال  
آن شهر است جنت جمع شدن اهل آن شهر و اسب و دوانیدن و خاکریز و محل چریدن چارپایان اهل  
آن شهر چنانچه حریم نروان بمقدار ریختن خاک آن نرست و آن مقدار که برود و جانب آن نر راه  
روند چنانچه حریم چاه که شتران را در آنجا آب می دهند چیل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جنت  
آب وادن شتران خود چاه بکند و ران چیل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات  
وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بود و در  
اسلام بشت و پنج ذرع ششم حریم چاه که بیشتر آب میکشد جنت ذراع است کردن باب  
آن چاه و آن شصت ذرع است ششم حریم چشمه و زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت  
پانصد ذرع است پس و گیره را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگر  
احداث کند و در بعضی احادیث جنت حریم قنات نیز همین مقدار واقع شده ششم حریم راه  
و آن در زمین اموات هفت ذرع است و این حریمها همه در زمین اموات است و حریم  
در زمین معموره نیست فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترک بر پنج قسم است  
اول راهها و فائده آن رفتن است در آن و شستن در آن که ضرر نرساند بجاعتی که در راه  
روند و اگر در راه بشیند جنت خرید و فروخت اگر راه وسیع باشد که بمترودین ضرر

فصل پنجم در بیان مشترکات  
آوردن فواید  
بدریکه در باب  
جنت

فرسند جائز است اما با ضرر جائز نیست و اگر خود او از آنجا برخیزد و متاع او آنجا باشد و بگیرد آنجا  
نمیستواند نشست اما اگر متاع خود را بردارد و قصد داشته باشد که یا در همان مکان خود بنشیند  
سیانه مجتهدین در آن اقرب آنست که حق او از آن مکان باطل شد بر خاستن از آن مکان و آنجا  
و که یعنی در کایچه خود در راه جائز نیست و اگر در راه سایه کند بچیز چون پور یا بشرطی که ضرر  
نرساند بهتر و دین جائز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی که خواهند بنشینند اقرب آنست که هر  
نیزند بنام هر کدام که بیرون آید اولی است از دیگری و حوالی راهها که تردد می نمایند در آن کس  
زمین هوات دارد پس هر یک که خواهد با جرات چیز می تواند کرد بشرطی که ضرر بترددین نرساند  
اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیز نمیستواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم  
مسجد و فائده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بگذریدن بکلیه اولی است از دیگری بآن مکان  
و هرگاه بر خیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است اگر چه بقصد وضو ساختن برخاسته باشد و اگر  
زحمت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسه و رباط و فائده آنها  
نزول طلبه علم و قوافل در آن ناپس هر کس که ساکن حجه شود از آنها از آن جماعت که اهلیت  
سکنی آنجا داشته باشد اولی است از دیگری تا در آنجا است و بیرون کردن او جائز نیست  
و اگر چه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرطی معین نکرده باشد چه درین صورت با تقاضا  
آن مدت بیرون می تواند کرد و همچنین بیرون می تواند کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم  
مشغول باشد و آن کس مشغول نباشد و جائز است که ساکن حجه کسی را با خود شریک نکند و ادای  
که بر جفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجه بیرون رود حق او از آن مکان  
باطل میشود و آیا اگر زحمت او از آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه سیانه مجتهدین خلاف است  
قسم چهارم معدنها و کانهها و آن بر دو قسم است قسم اول کانههای ظاهر که محتاج بخرید  
نیست چون نمک و لفظ و کبریت و قیر و موسیانی و سرسره و یاقوت چه اینها مشترک است میان  
مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی چیزی از اینها بردارد  
منع او نمیستوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیستواند گرفت و اگر دو کس باین راه  
سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قمره بر نهند و احتمال قسمت و تقسیم محتاج نیست

در تقسیم  
بهر میزان کرد  
و احتمال تقسیم  
حاجت تمام دارد

و اگر در جانب مکرر چاهی در زمین هوات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند  
و غیره با و در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرید و عمل است  
چون کان طلا و نقره و آهن و مس و در صا ص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترک است میان مسلمانان  
و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام می دانند پس اگر ظاهر باشد با حیا مالک آن میشود  
و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و احیا کند اگر در ملک او باشد مالک میشود و همچنین  
اگر در زمین هوات باشد با حیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن و زر زمینی پیدا شود و کانی  
احیا کرده ملک او است خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق با حیا کننده دارد اما اگر پیش از حیا  
ظاهر باشد ملک او نمیشود و اگر چاه بکند و معدن برساند همان مشترک است میان مسلمانان  
و مالک نمیشود و ششم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه در ظرفی کوزه باشد یا حوضی  
و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از دست و اگر چاه از مبلع گرفته باشند و جائز است و حق  
آب آنها و ششم آب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مبلع چه در نیم صورت مالک میشود  
و کسی را بی ادن در آن تصرف جائز نیست و فروختن آن کیلا و وزن جائز است با کراهت  
و فروختن همه آب چاه جائز نیست چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم هرگاه پر از خاک شود  
و کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مبلع کند بقصد مالک شدن  
بلکه جهت نفع گرفتن او اولی است بان تا وقتی که آنجا باشد و هرگاه متعارفت کند از آنجا هر  
سابق باشد و آنجا از اولی است با تفرع از آن چاه و مخصوص احدی نیست هرگاه کسی  
چاهی در ملک خود بکند منع همسایه خود نمیشوند و اگر چاه کنند و دیگر عمیق تر از چاه او و  
اگر چاه آب او بآن چاه میرسد ششم آب چشمه و باران و آب انبار و در زمین مبلع  
ند از روی مالک شدن مشترک است میان مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها  
هر کس هر چه بردارد و مالک میشود و چهارم آب نهاری بزرگ چون آب فرات و دجله بعد  
از میان مسلمانان مشترک است پنجم نهاری کوچک که ملک کسی نباشد آن نیز میان مسلمانان  
مشترک است و اگر آب آن کم باشد و دو فایده نکند ابتدا اول کسی بکند که نزدیک و نه با  
اگر جهت تر است باشد تا بعد بغلین آب برود و بکند و اگر جهت درخت نفعی خراب باشد تا و

و جهت درخت خرماتاساق بعد از آن سر دهند آنجا عت آب را بکسانی که در پهلوی ایشان بنهند  
و سر دادن پیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست و اگر چه بمتاخر تر سد پس اگر از اول  
چیزی باقی نماند باقی را حق نیست ششم آب نهر ملوک که جدا کرده باشند از مباح بانکه  
کسی نهری از فوات مثلاً بریده باشد مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده باشد  
است در آن بقدر نفقه و عمل پس اگر همه و فاکند مالاً بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

### باب یازدهم

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمن و در آن مقدمه و سه مطلب غایب  
مقدمه در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث بسیار در فضیلت نکاح کردن  
وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار میرود و اول آنکه  
در حدیث ائمه معصومین آمده که بهتر فائده که مسلمانان را بعد از اسلام حاصل شده باشد  
بتر از زنی که صاحب نیست که هرگاه ببیند او را خوشحال شود و هرگاه اذ و غائب شود و حفظ  
ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیه السلام واقع شده که دو رکعت  
نماز می که صاحب زن بگذارد و بهتر است از هفتاد رکعت نماز می که غریب گذارد و هم  
در حدیث آمده که بدترین مرد های مسلمانان آن کسانی اند که غریب مرده باشند و اقسام  
نکاح کردن نظر بر نکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد  
که اگر نکاح نکند و زنا افتد و دوم سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قاف و نفقه  
و مهر باشد سوم حرام چون زنی از چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاد  
بر و زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و مستی زن مسلمان را چهارم  
مکروه و آن وقتی است که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد از نفقه بر قول بعضی از  
مجتهدین پنجم مباح و آن ماعدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بر مکتوبه نیز  
پنج است اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیز که بر ایشان ترسند از افتاد و بر تاد و هم  
مستحب چون نکاح خویشان جهت صلح رحمی و هم سوم حرام چون نکاح زنی که سبب ضایع  
و غیر آن حرام اند و زن کافر و غیر میو و به و اهل کتاب را بعد و دوام خواستن و نکاح

در بیان نکاح

جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمات چون مادر و خواهر و خول کننده باشد چه نکاح  
 جمیع آنها حرام است چهارم کرده چون نکاح زنان سفید و زنی که عقیقه باشد یعنی از و فرزند بهم رسد  
 و نکاح دختر زنی که نکاح کرده باشند به عورت او و تحمیل و آن مادر است چهار قسم مذکور  
 است و باز نکاح کردن منقسم میشود به سه قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث  
 بیرون از یکدیگر میشوند و این قسم نکاح را واکمی گویند قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب  
 میراث بیرون از یکدیگر نشود و آنرا نکاح متعه گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز بر سه  
 وجه است اول کنیز غیر را بقصد خواستن و دوم کنیز غیر را تحمیل خواستن چنانکه مذکور خواهد شد سوم  
 خریدن کنیز چه بخردن آن و طی آن حلال میشود و مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروح  
 بودن نکاح متعه پیش فرقه اثنا عشریه اجماعی است و مشروعیت آن نبض قرآن و احادیث  
 موافق و مخالف ثابت است خلاف مخالفین را که ایشان دعوی می کنند که مشروع بود اما  
 نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنی نقل کرده اند همه معارض یکدیگر  
 اند و قول عمر که دو چیز که در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و سن نمی میکنند دلالت  
 بر آن می کنند که نسخ نشده بود و بواسطه قول عمر آیه صریحه قرآنی را نسخ کردن معقول نیست  
 زیرا که اگر عمر با جهاد خود حرام کرده اجتهد و در مقابل نص قرآنی خطاست و اگر بطریق  
 روایت از حضرت رسالت پناه صلعم بوده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت او چنین  
 حکمی مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هر وی که از علمای مخالفین است مذکور است  
 که شخصی از اهل شام از عبداللہ بن عمر سید که پدر تو متعه را نمی کرد و عبداللہ بن عمر در جواب  
 شامی گفت که اگر چه پدرم نمی کرده اما حضرت رسالت پناه صلعم حلال کرده و کار من  
 آنقدر است که کرده باشد جهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است  
 اول است چون متعه کردن مومنہ عقیقه و دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست  
 و دشمن اهل بیت و سنی را متعه کردن زن مسلمان حرام است سوم کرده چون متعه کردن  
 فاحشه و دختر کبریٰ به خصیت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اول ایجاب چون  
 آنکه نکاح است و متعه نکاح یعنی نکاح کرده و ترا یا متعه کرده و ترا اگر زن و شوهر خود و لفظ گویند

و اگر وکیل ایشان لفظ گوید وکیل زن چنین گوید مشعت مؤکلتی من مؤکلات یعنی متعه کردم  
وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو دوم قبول چون قبلیت و در صورت اول و قبلیت  
مؤکلتی و در صورت دوم سوتم ذکر مدت که احتمال زیادتی و کمی نداشته باشد پس اگر در  
در عقد متعه ذکر نکند میان مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی  
گفته اند که نکاح واکم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح واکم اگر  
ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که بکمی از دوم  
نباید عقد کردن بچشم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجموع سیه اشکال است ششم  
آنکه زن اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشانرا از خوردن شراب و گوشت خوک  
و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش او آمدن  
و یک مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان آن مشخص باشد چه اگر زمان آن مجهول باشد  
صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه  
الفقه واکم لازم نیست و میراث نمیدارد و اگر در عقد متعه شرط میراث کردن کند یا میراث  
میرسد یا نه خلاف است و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در واکمی است بطریق دیگری که مذکور  
خواهد شد و آیا متعه را آنها میتوانند انکاح و یعنی با او میتوان گفت که پشت تو همچون پشت مادر منست  
چنانچه تفصیل او خواهد آمد خلاص است و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح واکم  
سنت است اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که متعه را  
از جانش سوال کند هرگاه با و بدگمان باشند و خلاف است میان مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه  
جمع کردن جائز است یا مثل نکاح واکم زیاده از چهار حرام است اولی آنست که زیاده از چهار متعه  
جمع نکند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم است قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز  
نخیر است و خلاف است میان مجتهدین که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز است یا نه بعضی از مجتهدین  
گفته اند که جائز است بدو بشرط یکی ترسیدن و قمع در زنا و دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد  
بر خواستن زن آزاد و فرزندان کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقایی کنیز بشرط  
که زوجه باشد که فرزندی که بهم رسانیده باشد یا بان بشرط فرزندی نبوده میشود یا نه میان مجتهدین



خلاف است قول مشهور آنست که بنده میشود و در شرطها که آن ششست اول ایجاب دوم  
 قبول بطریق که مذکور شد سوّم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن اقامه و قوف بر  
 اجازت آقا است و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطل است و درین صورت فرزند  
 که بهم رسانیده است بنده است اگر چه آزاد سی را شوهر کند هر گاه با علم دخول کند چهارم اذن  
 زن آزاد چه اگر کسی بی اذن زن آزاد و کنیز را عقد کند و اگر چه آن زن آزاد یا دیوانه  
 یا پیر یا کوچک باشد جائز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی  
 از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز جائز نمیدارند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد و اگر  
 شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه جائز است بلکه کنیز خود را دخول کردن  
 و عقد و ملک جمع نمیشوند چه هر گاه کنیز غیر را عقد کند آنگاه بنده نکاح فاسد میشود و  
 بلکه دخول میکند و این قسم مخصوص در عدو نیست چه میتواند شخصی بلکه هزار کنیز  
 خود را دخول کند و خلاف عقد و هر گاه آقا کنیز خود را بدیگر فروخته باشد جائز نیست  
 مراد دخول کردن آن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عدت او و نسخ عقد او  
 نمیتواند کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد تفریق میان ایشان  
 میتواند کرد و سنت است مرا قار که هر گاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چنینی بدیهان  
 نال خود که بصورت مهر باشد بعضی از مجتهدین این خیر را دادن واجب میدانند و اگر کسی  
 از غلام یا کنیز را بدیگر بفروشد مشتری مجبّر است و نسخ عقد او و هر گاه آقا کنیز  
 خود را بدیگر عقد کند روز خدمت آقا میکند و بر او لازم است که شب بگذارد و یک پیر  
 شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد که همراه او بسفر رود  
 آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میان دو کنیز خوابیدن جائز است بخلاف دو زن آزاد  
 که خوابیدن میان ایشان مکروه است و همچنین جائز است دخول کردن با کنیز هر گاه طفل  
 آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیز که از زنا بهم رسیده باشد جائز است  
 و منی در پیش فرج کنیز ریختن نیز جائز است و هیچک از یک و در شرک را وطی کنیز مشتری که  
 جائز نیست و در تحلیل خلاف است قسم سوّم اباحت و تحلیل است و آن چنین است که شخصی

این پنج شرط است  
 قاضی الاحکام علامه  
 آئینه کارگاه  
 خود را با غلام خود  
 کند و در این خصوص  
 است و باید از ایشان  
 طلاق و بلفظ نسخ  
 اقرار و بیعت و طلاق  
 میکند همان عدت  
 شونده از آن بدیهی  
 از طلاق و بیعت  
 و این پنج شرط است  
 نخست که حکما  
 او نخست عقد نکاح  
 را بجا جاری بکند  
 و در این خصوص  
 غیر

بدیکری و دخول کردن کینه خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است و خلاصه  
 میان مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل در قسم ثانی سید و قضی و اورد داخل  
 قسم اول میدانند و شرط ما که این قسم ششست است اول ایجاب چون اَحْلَکْتُ لَکَ وَطْئَ  
 اَمَّتِی هَذَا یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کینه خود را و آیا بلفظ اباحت جائز است  
 خلاف است و دوم قبول چون قَبِلْتُ سَتُومَ اَنَکَ کسی که تحلیل میکند میباید که مالک کینه باشد  
 پس تحلیل کینه غیر جائز نیست چهارم آنکه مالک کینه دیوانه نباشد و طفل و مست و بهوش  
 و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد جهت فرخواست آنان پنجم آنکه وطی  
 کینه را بر حلال میکند میباید که شخص نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کینه مسلمان را با کافر  
 تحلیل کند یا کینه شیعه را به سنی تحلیل کند چه دخول کردن اینها جائز نیست ششم آنکه کینه شوهر  
 نداشته باشد و هرگاه این شرطها برسد و وطی کردن کینه بجز گفتن صاحب که دخول کردن  
 او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قبول صاحب کینه  
 باید کرد و پس اگر بوسه کردن آن کینه را یا خدمت کردن او را حلال کند جائز نیست اما اگر  
 دخول کردن حلال کند بوسه حلال است اما خدمت کردن حلال نیست و فرزند کسی که  
 ازین کینه برسد اگر پدر او آزاد باشد صاحب کینه شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است  
 مطالب سوم در بیان نکاح دائمی و مقدمات و شروط آن و دوران سینه و فصل است  
 فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یک امر  
 واجب و سنی و چهار امر سنت و شصت و نه امر حرام و شصت و شش امر مکروه اما یک امر واجب  
 اجابت کردن درخواستگاری کردن مومنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگر چه در نسبت  
 موافق نباشد و درین صورت ولی اذن اگر نداند گناه دارد و اما سنی و چهار امر سنت  
 اول خواستگاری کردن پیش از عقد دوم پیش از عقد دو رکعت نماز گذاردن سوم استخاره کردن  
 چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم  
 دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر هشتم اختیار کردن زن سه که از  
 شان اوزانیدن باشد یعنی خولیشان اوزانیده باشند نهم اختیار کردن صاحب اصل کردن

یعنی زنی را بخواند که پدر و مادر و مو من و صلاح باشند و هم اختیار زن صاحب جمال کردن  
 که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یا رد هم اختیار کردن زنی که از خویش و قوم باشند  
 جهت صلح رحم خلاف مرستیان را که ایشان نخاج خویشیان مکره میدانند و از رد هم اختیار  
 کردن مو منند زیرا که نخاج زن سنتی نیز جائز است شیخ دهم عقد را ظاهر کردن درین نخاج  
 چهار دهم گواه گرفتن بر عقد یا نزد هم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مثل  
 باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و آیت  
 معصومین صلی الله علیه و آله و سلم گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنن خطبه خواندن را واجب  
 میدانند شانزدهم در شب عقد کردن خلاف مرستیان را که ایشان در روز جمعه سنت میدانند  
 هفدهم دیدن روی و دستهای زنی را که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده و دست  
 دیدن او هم تجدید طعام دادن جماعتی از فقهای مو منین یک روز یا دو روز و بعضی از سنن  
 این طعام دادن واجب میدانند و سنت است که این طعام در روز باشد و روز دهم اجابت  
 کردن و رفتن مجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس و اگر چه روز و شبی داشته باشد  
 خصوصاً اگر داند که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود اما اگر مجلس عروسی  
 مشتمل باشد بر کردن چیزایی حرام رفتن یا نجای حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد  
 یا آنکه بواسطه خاطر او فعلی حرام را بر طرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند اگر  
 قدرت داشته باشند واجب است که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر رفتن از آنجا دشوار  
 باشد و نشستن آنجا گناه ندارند و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتی سایه و بعضی  
 از مجتهدین گفته اند که اگر آن صورتها در قایلین و فو ش باشد جائز است رفتن بآن مجلس  
 و بعضی گفته اند که اگر بر بالشت باشد نیز رفتن بآن مجلس جائز است و اگر و کس بکند فحش  
 بعد از آنکه بکنند بخانه آنکس رود که بخانه او نزدیکتر باشد نسبت به خست گرفتن و نخته نکرد  
 عقد کردن از پدر نسبت و یکم و کیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر  
 نباشد نسبت و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران جهت شخص  
 عقد کرده باشد و نسبت و سوم دور کعبت نماز کردن هر یک از زن و شوهر پیش

از دخول کردن بستی و چهارم وعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بستی و پنجم اگر زن  
مردی که در اینجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن با کلام آمین گویند بستی و ششم دست برداشتن  
از نماز و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و وعای منقول خواندن و طلبیدن  
فرزند صالح تمام اعضا و موهنهای زن را از پایی او کنند و پامای او را بآب شستن و آن آب را  
در دو در خانه ریختن بستی و هفتم دخول کردن در شب بستی و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از  
دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بستی و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر هجدهم  
غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر نکاح خواهد بود و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه که کنیزی یا  
حاله خریدیه باشند و بعد از چهار ماه خواهند که باو دخول کنند سی و دوم شخص کردن مهر  
اگر در حال عقد کردن شخص نکرده باشند پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد  
نخواهستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول  
خواستگاری کردن بعد از آنکه کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد واجب کرده باشد  
و بعضی از مجتهدین این را اگر کرده میدانند و دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجوعیه  
باشد خواه بصیغ خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بهیچ حرام است اما بکنایه  
جائز است سوم عقد کردن وکیل زن او را بجهت خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد  
پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم خروج زن مومنه بجهت سنی و بعضی از مجتهدین  
این را اگر کرده میدانند هفتم غارت کردن چنینی را که در عروسی شار کنند هرگاه دانند که صاحب  
راضی نیست هشتم تزویج کردن مسلمان زن کافره و اما آن بستی و شش امر مکروه اول  
ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفاسی و دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در  
حدیث آمده که معصومین علیه السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال یا جمال نکاح کند  
محروم میشود از آموه و اگر بقصد سنت یا غیره نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی مال و جمال او را  
از وی کند سوم عقد کردن هرگاه که در هیچ عقیب باشد چهارم عقد کردن در ستره و از راه  
پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن  
هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و باندن فرج زن نگاه کردن که اهیست در رو

سخت ترست و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی  
 درین حال حاصل شود که بخواهد بپوشد و ششم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً شوم را مگر ذکر  
 خدا تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند و فرزندی حاصل شود گنگ  
 خواهد بود و ششم مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی بآلداران آما اگر بعضی منسلس و بعضی  
 مالدار باشند جائزست و ششم رفتن بجلبسی عروسی کافر یا زوجه هم نهارت کردن آنچه در عروسی  
 مشار کنند هرگاه نمیدانند که صاحب راضی است یا نه و اگر دهم شوهر کردن زن مرفه سابق را  
 خصوصاً شاهرخوار و شنی و مستضعف سیزدهم نکاح کردن گروان و زنانی که سیاه باشند  
 سوا سی زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفید و احمق باشند پانزدهم نکاح کردن  
 زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه که تو بی طاهر نگردیده باشند شانزدهم  
 نکاح کردن زنان ویوانه و سلیطه و جوده و بدخلق و عقیم هفدهم زنی که راوده نکاح او ششم باشد  
 صریح گفتن که جماع کردنی که ترا راضی کند و زنده من است یا بکنایه گوید که اسی بسا جماعی که ترا  
 راضی کند هجدهم عقد کردن زنی که او را زایانیده باشد و ترسیت کرده باشد بعضی از مجتهدین  
 این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زایانیده و ترسیت کرده باشد  
 بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده باشد  
 و شوهر کرده باشد هم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده باشد  
 فحشاء و بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی خصیت پدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر  
 زنی که او را طلاق باین داده باشند فی اسحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع  
 کردن زنانی از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم رختن منی و زهری فرج زن آزاد که بعقد  
 و دام او را خواسته باشند بی اذن آن زن و بعضی مجتهدین این را حرام میدانند و بر هر تقدیر  
 هرگاه این عمل کنند واجبست که ده مشغال طلاقیت لطفه بآن زن دهند آما و متعه و شیر داده  
 و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائزست بیست و ششم خوابیدن و میان  
 و و زن آزاد و میان و کنیز و میان خوابیدن فصل دوم در بیان شرط ای عقد نکاح  
 دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون زوجه نکاح یعنی زن گوید بکر و که تزویج کردم ترا

لغة زنی بنون  
 و باین صیغه نکاح  
 نام نوی از جنس  
 که طالع منزلت خود  
 سوخته از آفات  
 طهر زن و دار  
 زبان «صراح

و تو هم قبول چون قبلیت النکاح یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قبلیت گفتن بے  
آنکه نکاح را بآن ضم کنند نیز کافی است و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد  
جائز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را  
وکیل کنند وکیل زن چنین گوید که نَزَّ وَجَّهْتُ مَوْکَلَّتِي مِنْ مَوْکَلَّاتِکَ یعنی نکاح کردم  
وکیل کنده خود را بجهت وکیل کنده تو وکیل مرد گوید قبلیت مَوْکَلَّتِکَ یعنی قبیل  
کردم نکاح را بجهت وکیل کنده خود و شوهر آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند  
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست اما اگر بصیغه امر گویند یعنی از  
مجتهدین آنرا جائز داشته اند چنانکه در صیغه قصد انشاء کند یعنی قصد ماضی کند بلکه اگر  
قصد ماضی کند صحیح نیست نیز آنکه ایجاب و قبول را بصیغه غرضی گویند هرگاه قدرت بر صیغه  
داشته باشند اما اگر قادر نباشند بر آن بهر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از  
ایجاب و قبول را بلفظ بگویند پس اگر با قدرت اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ  
نباشد اشاره کافی است هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط نسازند  
صحیح نیست قاما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است ششم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس  
واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگر چه اندک باشد  
صحیح نیست اما اگر فاصله سهال باشد صحیح است ششم آنکه هر یک از شوهر و زن یا نعل باشند  
پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست ششم آنکه هر یک از ایشان حائل باشند  
چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یا زوجه هم آنکه قصد کند عقد پس اگر  
مست یا بهیوش یا خفته باشد صحیح نیست و اگر چه بعد از آنکه بخود آید اذن دهند و در آن مجلس آنکه  
هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یکی کافر باشد یا اگر زن مؤمنه باشد و شوهر مسیحی  
صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد عبده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه  
زن یکی از آنها نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص نباشد پس  
اگر ولی یکی از او و دختر خود را عقد کند بے آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه عقد  
وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل کند که او را بپایند در سیم



نفره عقد کند پس آن شخص بدو نیست در هم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلاف است میان مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل سوم در جماعتی که ولی عقد اند و آن دسته قوم اند قوم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی نیست و خلافت میان مجتهدین که جد در حالت فوت پدر و نیست یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرط اقرب آنست که ولی است و اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا وصی را ولایت نخل طفل هست یا نه میان مجتهدین نیز درین سکه خلاف است اقوی آنست که او را ولایت نخل هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد با وصی با احتیاج او نخل میتواند جهت او نخل کرده اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نخل کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را همچنین نکرده باشد و دوم آنکه یکسری نخل کرده باشد که آنست مردی نداشته باشد و سوم آنکه زنی که جهت او نخل کرده باشد صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت طفل کنیز خواسته باشد یا دختر خود را بخلامی داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً در مذہب جماعتی مجتهدین که در حال بودن کنیز خواستن پوشیدن در زنا افتادن را شرط میدانند چه بر این مذہب طفل را بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هر گاه پدر و جد هر یک جهت دیگری عقد کنند عقد کسی که بشیتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو یک دفعه عقد کرده باشند عقد صحیح است و یکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند چه ولایت بنده بی اذن آقا صحیح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشند و سوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه اطرم بسته باشد جهت حج یا عمره چنانچه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هر گاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت جد و پدر ساقط می شود و منتقل با بام میشود و قوم دوم اقارب بنندگان چه اقارب ولایت نخل بنندگان خود هست و اگر ایشان بکلی راضی نباشند بعد

آقا می تواند ایشان را بیکدیگر نکاح کرد و با وجود آنکه دیگر ولی نیست و بنده گان را بی اذن آقا نکاح صحیح نیست  
 قریب سوم حاکمان شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل به عقل بالغ نشود چه درین صورت  
 نیز حاکم شرع ولی است و اگر چه پدر و جد او باشند همچنین امام ولی کسی است که بعد از بان شد  
 و یوانه شود و با احتیاج و صرفه و بیکل میتواند جهت او نکاح کرد فصل چهارم در ذکر حجت  
 از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر سه قسم اند قسم اول جماعتی که ایشان نمیتوان خواست  
 مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه فحش و شیخی صحیح  
 و مانع صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالار و  
 و دوم فرزند سوم فرزند زاده هر چند پائین رود چهارم خواهر پدری و مادر و پسر و دختر  
 خواهر و دختر برادر هر چند پائین رود ششم عمه و هر چند بالار و ند چون عمه پدر و عمه مادر  
 و عمه جد و عمه جد و هر چند بالار و د و اما عمه گاه هست که حرام نیست ششم خال و هر چند بالار  
 رود چون خاله پدر و خاله مادر اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز نفیست حجت  
 حرام اند اول پدر و هر چند بالار و دوم فرزند سوم فرزند زاده و هر چند پائین رود  
 چهارم برادر پدری و مادر و پسر و خواهر و هر چند پائین رود و ششم عم و هر چند  
 بالار و و بطریق مذکور ششم خال و هر چند بالار و و بطریق مذکور صنف دوم جماعتی  
 از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح ایشان اصلا  
 جائز نیست و آن پانزده قوم اند قوم اول مادر زن و هر چند بالار و چه هرگاه کسی زنی را  
 بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن هر چند بالار و و حرام مؤبد میشود و اگر چه  
 مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با و دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود  
 و اگر زنی را عقد کنند و دخول نکنند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه درین سکه میان  
 مجتهدین خلاف است اقوی آنست که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که لازم باشد  
 از هر دو طرف یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر  
 حرام مؤبد میشود خلاف است میان مجتهدین درین سکه قوم دوم و دختر زن مذکور هر چند  
 پائین رود و چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کنند و دختر او هر چند پائین رود حرام مؤبد میشود

نقصان است  
کیلیف فقط  
سه مثلاً از  
طریقین بشود  
که شکرین

لحم حیوانی  
محرک و غیره  
محرک

و اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم برسد یا باشد و خواه پیش از دخول کردن و آیا دخول کردن شبیه با زنا همین حکم دارد میان مجتهدین و درین سکه خلاف است اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر و مادر را حرام نمیدانند و قوم سوم زن پدر و هر چند بالا رفت و اگر چه پدر رضاعی باشد بر لیس حرام مؤبد است و اگر چه پدر دخول نکرده باشد و همچنین نیست کثیره که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد اند زنان که پدر کسی یا لیس او یا ایشان زن نکرده باشد قوم چهارم زن فرزند و هر چند پادشاه رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه لیس دخول نکرده باشد و همچنین نیست کثیره که لیس دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و لیس زن یکدیگر را شبیه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود و درین سکه میان مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلاف است میان مجتهدین در اینکه کثیره را که پدر یا لیس دست بشوید مالیده باشند یا نگاه کرده باشد بجای که اگر غیر از آن کسی دست نتواند مالید و نگاه کرد آیا بجز دست مالیدن و نگاه کردن حرام مؤبد میشود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر لیس دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر لیس حرام میشود و قوم پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفل از ایشان حرام میشوند و شرطهای شیر خوردن ده دست اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد و ثوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهننده زننده باشد پس اگر مرده باشد رضاع نیست و ثوم آنکه شیر آن زن از آن بستانی بهر سیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بمرساند رضاع بهم نمیرسد چنانچه آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بکشد پس اگر چیرے در دهن آن طفل باشد که با شیر منروج شود و بخورد و در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد و ثوم آنکه آن طفل شیر از پستان آن زن بکشد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد و ثوم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهر سیده باشد پس اگر از زنا بهر سیده باشد رضاع بهم نمیرسد و در شیر که از دخول کردن شبیه بهر سید آیا رضاع بهم میرسد یا نه میان مجتهدین

درین مسکه خلاف است اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بر خصمت شوهر یا آقا طلق را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زانیه زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زانیدن طفل را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفل را رضاع بهم میرسد و هفتم آنکه طفل آن مقدار شیر نخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بر او بدید یا آنکه مکشبان روز شیر نخورد یا پانزده مرتبه شیر نخورد آن مقدار که سیر شود و خوب پستان او بگذارد و در بعضی حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست و هفتم آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد و هفتم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهنده میباید که دو ساله نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر نخورد رضاع بهم نمیرسد و هفتم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفل را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین گفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان را خورده باشند را پدر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن بخت زن حرام مؤبد میشوند و اول زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالار و حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر دهد حرام مؤبد اند بخت اینکه اینها هم بمنزله مادر اند و نسب و و هم هر دختری که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بمنزله دختر است و نسب شوهر فرزندان و دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزندان زاده است و نسب چهارم هر دختر که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دختر آنکه آن زن شیر دهنده را دیده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهر اند و نسب پنجم فرزندان فرزندان شوهر زن شیر دهنده خواهر نسبی و خواهر رضاعی و فرزندان فرزندان نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزله دختران خواهر و برادر اند و نسب ششم خواهر زن شیر دهنده چه اینها بمنزله خاله است و نسب هفتم خواهر شوهر

زن شیر و منده چه او بمنزله عم است در نسب و همچنین مفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبداند  
 بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر و منده چه او بر دختر که شیر او را خورده باشد حرام  
 مؤبد است چه او بمنزله پدر اوست و دوم پسری که شیرش را خورده باشد بر و حرام مؤبد است  
 چه او بمنزله کس اوست و نسب سوم پسری که از آن طفل شیر خورده به سینه چاینا بمنزله فرزند  
 زاده اند و نسب چهارم پسری و رضاعی شوهر شیر و منده و نسبی شیر و منده بر دختر  
 شیر خورنده چه اینها بمنزله برادر و خواهر اند و نسب پنجم فرزندان فرزند رضاعی و نسبی شوهر  
 شیر و منده و نسبی شیر و منده چه اینها بمنزله لیسان برادر و خواهر اند و نسب ششم برادر شوهر  
 شیر و منده چه این بمنزله عم است و نسب هفتم برادر زن شیر و منده چه او بمنزله خال است  
 و نسب آما مادر رضاعی شیر و منده و فرزند رضاعی او که ~~سیرت شیر خورده~~ باشند  
 و همه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام  
 نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر و منده بر پدر طفل شیر خورنده خلاف است  
 شیخ طبری برین گفته که حرام میشوند و خواهر آن طفل که از آن شیر خورده باشند  
 بر شوهر شیر و منده حرام نمیشوند و برادر آن طفل که از آن شیر خورده باشند متوهمند  
 که دختر آن شیر و منده و شوهر او را نکاح کرده و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در  
 رضاع حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر یاد شخصی زن او را شیر دهد آن زن  
 حرام مؤبد میشود و بر آن شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر  
 شوهر حرام میشوند هرگاه زن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن  
 بزرگ حرام میشود و قوم ششم زمانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجوعیه باشند و چنانچه  
 بالیشان زن ناکند چه درین صورت آن زنان بر آنها دخول کرده اند حرام مؤبد میشوند  
 و کنیز که آقا باو دخول کرده باشد اگر شخصی باو دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام  
 مؤبد میشود یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است قوم هفتم زمانی که ایشان را شوهرهای  
 ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را زاده است  
 عقد کنند درین صورت آن زنان بجز و عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند و اگر چه

و خول بآنها نکرده باشند و اگر نادر است بر آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کینه نادر است آن کینه را عقد کنند آیا بر آن کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زن که در عده باشد میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است و اگر کسی زن شوهر دار یا ممتعه کسی را نادر است عقد کنند آیا بجزو عقد بر و حرام مؤبد میشود درین مسئله نیز خلاف است قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که حرام بسته باشند ایشانرا نادر است نکاح کنند چه آن زنان برایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادر است عقد کرده باشند و دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد میشوند برایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلاف است قوم نهم زنانی که شوهر ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن گوید که فلان یا تو زنا کرده و گواهند داشته باشد حاکم شرع ایشانرا امر میکند با آنکه بگوید که لعنت می کنی که بگوید که نه و بد باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد میشوند قوم دهم زنان که و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان یا تو زنا کرده چه درین صورت بجزو گفتن آن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کنند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان باشد حرام نمیشوند قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواط کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه مردی ایشان مذنب شده باشد چه مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواط کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیشتر از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر ضامی آن پس بجزو دخول کردن با و حرام میشوند یا نه خلاف است و همچنین خلاف است در حرام بودن مادر و دختر و خواهر و اما دختر خواهر و حرام نمیشود قوم سیزدهم زنان آزاد می که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق عدلی دهند ایشانرا چه بعد از حرام مؤبد میشوند بر شوهران ایشان قوم چهاردهم زنانی که شوهران ایشان شش مرتبه ایشانرا طلاق عدلی دهند چه بعد از آن شوهران ایشان



محرم مؤید میشوند قوم پانزدهم دختر سگی که نه سال نداشته باشد و شوهر را او دخول کند و مخفی حیض قبول  
 و یا عیال و غایب او یکی شود و محرم مؤید میشوند بر شوهر بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر  
 مخفی یک شود نیک شود و طلال میشود و آیا اگر دختر سه بالغ را نکاح کرده باشند و دخول کنند  
 و این سال او را هم رسد آیا محرم مؤید میشوند یا نه درین مسئله میان مجتهدین خلاف است و همچنین طلال  
 در آنیکه اگر دختر سه را با نکشت بکارت برند آیا محرم میشوند یا نه و همچنین خلاف است در آنیکه اگر  
 کینر سه را چنین کنند آیا محرم مؤید میشوند یا نه اقرب آنست که محرم نمیشود و قسم دوم جماعت  
 از زنان که محرم مؤید نیستند بلکه بواسطه نفعی حرام شده اند چون جمع میان و وصف از ایشان  
 یا غویان و آن هفده اند اول جمع کردن میان مادر و دختر بشرطی که دخول بها و زکوة باشند  
 چه هرگاه مادر را طلاق دهند و دختر را بپدر خواست اما جمع کردن میان هر دو محرم است و دوم  
 جمع کردن میان و خواهر و اگر چه بعد از متع باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندانند  
 و دیگر را نمیتواند خواست تا آن خواهر مطلقه از عدت بیرون آید اگر طلاق حبسی باشد که شوهر  
 تواند در عدت رجوع کرد و در طلاق بائن خلاف است میان مجتهدین اصح آنست که جایست  
 ستوه جمع کردن میان عم و خاله هر چند با مادر و دو دختر برادر و دختر خواهر سه اذن عم و خاله  
 در عقد اگر چه متع باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن  
 عم و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر سه نگاه کینر باشند خلاف است میان مجتهدین و استاد  
 بنده اعنی افضل التاخرین بها و الامه و الدین محمد عالمی طالب ثراه درین مسئله متوقف بودند  
 زیرا که درین باب همیشه بنظر سید و چهارم جمع کردن میان کینر و زن آزاد و بی اذن  
 زن آزاد محرم است و آیا با زن با و جائز است خلاف است مجتهدین را درین مسئله  
 پنجم جمع کردن مرد آزاد میان زیاد از چهار زن و انمی و متعه بقول بعضی از مجتهدین  
 ششم جمع کردن مرد آزاد میان زیاد از دو کینر و بعضی از مجتهدین جمع میان و کینر را جائز  
 نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میان سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد  
 جائز نیست هشتم جمع کردن بنده میان پنج کینر یا زیاد از چهار کینر حرام است  
 نهم نکاح زن ثب پرست چه کفر مانع است از طلال بودن او بر مسلمان و هم نکاح زن مسلمان

که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن او یا زود هم زن جو و بر سر اربعه و انحراف  
خواستن اما متعه کردن جائز است بر قول بعضی از مجتهدین و زود هم زن آزاد که سه مرتبه شوهر  
او را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد دخول نکند و طلاق دهد آنگاه  
حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد بیشتر و هم زن آزاد که شش مرتبه شوهر او را  
طلاق گوید بر شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد و زود و طلاق دهد آنگاه حلال میشود  
و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد چنانچه هم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود  
تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد و زود و دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد  
پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهنده حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول  
کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص مشترک  
خود را بدیگری بدهند که هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این در آنکه شغار میگونی و این  
نکاح باطل است بحد هم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان  
از سبب حرام باشد چون مادر و خواهر و ششبه باشد نکاح کردن آنجماعت با تمام حرام است  
فصل پنجم در اقسام دخول کردن و این بر پنج وجه و یک وجه است و وجه واجب است  
و شائز و وجه حرام و پنج وجه سنت و سبب و نفقت و وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول  
کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و بر زن خود کسی دخول نکند واجب است که دخول  
کند و دوم هرگاه قسم بخورد و کسی باز نخواست دخول کند آن زن بجا که شرع معامله خود را حرام  
نمیکند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت می دهد و بخیر می سازد و میانه دخول کردن  
با کفاره و طلاق دادن و بعد از چهار ماه بر او واجب است دخول کردن با کفاره یا طلاق  
و دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد و سوم هرگاه کسی باز نخواست که ایشیت تو همچون ایشیت  
مادر من است آن زن حال خود را بجا که شرع عرض میکند و حاکم تا سه ماه او را مهلت نمی دهد  
و آنگاه واجب است بر او دخول با کفاره یا طلاق و دادن چنانچه در بحث طهار خواهد آمد و اما  
شائز و وجه حرام اول دخول در حالت حیض و شستن بازنان و دوم در حالتی که زنان  
نفاس داشته باشند و سوم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر حرام بجهت واجب یا غیره بستی

چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزه واجب چون ماه رمضان یا ذر معین داشته باشند  
و در ذر غیر معین خلاف است پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت  
اعمال کاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد باشد هشتم هرگاه کسی نوب  
خود گفته باشد که نیت تو را بچون نیت ما در من است پیش از آنکه کفار به بدو دخول کردن  
حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشود دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن  
بآن زن حرام است تا آنکه از عده آن دخول کننده بیرون رود و دهم هرگاه بسبب دخول  
کردن دختر غیر یا رخ منجج بول و غائط یا منجج بول حیض یک شود دخول با و حرام است و بعضی  
از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یا دهم دخول کردن بیک  
از زنان در شبی که نوبت زنی دیگر یا بعد از نوبت زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از  
مجتهدین و از دهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند حجت گرفتن مهر خود  
اگر شوهر بقرین و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زنان را طلاق گفته باشند  
که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون روند و دخول کردن غیر شوهر با ایشان حرام است  
چهاردهم دخول کردن بکنیز حاکمه که خریدیده باشند پیش از آنکه چهار ماه از آستانگی او بگذرد  
حرام است پانزدهم دخول کردن بزنی که عاجز باشد از دخول کردن با و بواسطه بیماری یا  
بزرگی آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیز را بخرند پیش از آنکه یک حیض بنید  
یا چهل و پنج روز از وقت خریدن بگذرد و دخول کردن بآن کنیز حرام است و آیا درین مدت  
چنانچه دخول کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با و حرام است یا نه میانه  
مجتهدین درین مسئله خلاف است و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن  
خود بی آنکه ضرر بکند یا در سد و قدرت بر آن داشته باشد سنت دوم شوهر با و ماه  
رمضان دخول کردن سوم در شب و دو شب و سه شب و چهار شب و جمعه بعد از غشت دخول  
کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول  
کردن و اما بابت و هفت وجه امر مکرره اول دخول کردن بعد از آنکه محکم شده باشد  
پیش از آنکه وضو لبازند یا غسل کنند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محکم شده باشد

دخول کند

دخول کند باز ن خود و چنانچه نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندى که حاصل شود یلوانه باشد  
و دوم برهنه دخول کردن سوگم و رکشتى و در جائى که سقف نداشته باشد و در زیر درختها  
میوه دار دخول کردن چهارم از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول  
کردن در وقت غروب آفتاب هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز  
نخشب نبه که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز و وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول  
کردن بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول  
ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکره است دخول کردن در اول ساعت شب نهم  
دخول کردن در میان هر ماهی خصوصاً ماه شعبان یا نهم دخول کردن در آخر هر ماهی چه در حدیث  
آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بند و از شکم بیفتد و اگر نفیق و یلوانه  
خواهد بود و از دهم دخول کردن در وقتی که آفتاب و ماه گرفته باشد یا بادامی سیاه و زرد  
که ترسناک بود و یا زمین بجنبید سیزدهم دخول کردن در جائى که طفلی ایشانرا ببیند چه  
در حدیث آمده که اگر فرزندی به هم رسد و درین حالت اگر لیسپ باشد زن ناکنده باشد و اگر  
دختر باشد زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکره است و در حدیث  
مطلق واقع شده و همچنین مکره است دخول کردن باز ن هرگاه زن دیگری نگاه کند چهارم  
رو قبله و پشت قبله و ایستاده و رو بافتاب دخول کردن پانزدهم دخول کردن در هر  
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضرات نباشد دخول مکره است یا نه میان مجتهدین خلاف است  
شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشند چه سنت است و در بعضی  
بکارت او نرند هفدهم دخول کردن در پس زنان و مالک که نیز سبکی از علمای سنن است  
برین رفته و بعضی از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز  
حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که از زنا  
بهر سیده باشد خواه بعقد باشد خواه بخردن بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بخی  
از آن بیست و یکم دخول کردن بزنی که مهر او در وقت عقد کردن نکرده باشند  
پیش از آنکه مشخص کنند بیست و دوم دخول کردن بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد

و غسل نکرده باشد <sup>۱۲۲</sup>بست و سوم دخول کردن در شب عید قربان <sup>۱۲۳</sup>بست و چهارم دخول کردن در میان اذان و اقامت <sup>۱۲۴</sup>بست و پنجم دخول کردن در شبی که در روز آن از سفر آمده باشد <sup>۱۲۵</sup>بست و ششم دخول کردن در شبی که در روز آن بسفر رود <sup>۱۲۶</sup>بست و هفتم دخول کردن بر شبی که در آن زن تمه دخول کرده باشد <sup>۱۲۷</sup>بست بر سه قسم است اول نسبت یکس که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامه خواب خود بیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند و دوم نسبت یکس که دخول با و واقع شده باشد چون دخول کردن بکینه مشترک یا یکس یا کینه یا ام ولد <sup>۱۲۸</sup>سوم نسبت باخذ حکم حبت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چه میان مجتهدین و در حرام بودن او خلاف است پس در این صورت اگر دخول کند شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهینجست اول ساقط شدن حد از دخول کننده شبهه و در کینه شرط است که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شرکاء لازم است و دوم ثابت شدن نسب باوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان آنکه زن اوست دخول کند و زن نداند که حاصل شود و فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمی رسد <sup>۱۲۹</sup>سوم عدت داشتن زنی که شبهه با و دخول کند حبت محافظت نطفه دخول کننده از مزوج شدن بطفه شوهر آن زن اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و اگر زنی حامله باشد عده دارد و میان مجتهدین خلاف است چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی شبهه دخول کند مهر دادن بر او لازم است بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد و پنجم حرام شدن ماوراء آن زن و دختر او بر کسی که شبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمی رسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن بآن زن حرام است و دست مالیدن نیز با و حرام است اما زنی را که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیه حبت گواه شدن بواسطه او حلال است و دست مالیدن او حرام است اما گاهی است که دست مالیدن زن جائز است و نگاه با و مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه

سلك استنبه انما در تفهيد  
 ترتيب على الاقدام على الجاهل  
 نفس الامور كلام من سنان  
 وطل استنبه هي متنوع  
 انواع استنبه الى الفاعل كالج  
 امور على فاشنا فلما انجز  
 او امرا ورتب مع امره فليست  
 محرم عليه بان يستنبه الى القابل  
 بان يكون لا على فاعل كالج  
 ملك كالمزيد المستكر ورتبه كالج  
 ورتبه ورتبه بان استنبه الى الفاعل كالج  
 بان يكون مختلفا فاعل كالج  
 من الزنا ورتبه بان استنبه الى القابل  
 اخلاف معتبر فيقول اعطى بان  
 اعطى لا بان لا على كالج بان لا  
 يكون شبيه كالج بان لا على كالج  
 ذلك او او او او او

کردن انچه چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بعد از کردن بزن و تکلیف دادن زن شوهر را  
بر دخول کردن و آنچه باو مترتب میشود و آن حدود هفت امر است سی و یک امر از آن واجب  
و سبب امر حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصائص اند آسانی و یک امر از  
اول غسل کردن هر دو جهت نماز و تمیم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سوّم  
تضا کردن روزه واجب هرگاه در آن حال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه  
در آنشای او دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط تابع  
کرده باشد و دخول کردن در آنشای دو اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمره واجب هرگاه  
پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن فعل  
آن حج که بسبب دخول باطل کرده باشند ششم کفاره دخول کردن در روزه واجب و  
اعتکاف حج واجب بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد ثم نفقه دادن زنی که  
دخول باو کرده باشد و راحله او به دخول کننده واجب است و رسال دوم که حج کنند هرگاه  
فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد ششم نفقه کردن  
و رمیان زن و شوهر و رسال دوم هرگاه بآن موضع که در رسال اول دخول کرده باشند  
برسند باین طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارند که با یکدیگر  
خلوت کنند یا از دم هرگاه دخول در حالتی که زن حیض دارد باشد واقع شود کفاره چهارم است  
چنانچه در بحث حیض مذکور شد بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند و از دم عده  
داشتن هرگاه بشبه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی باشد که حیض بنشیند و پیش از  
عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول باو کرده باشد سیزدهم هرگاه مردی  
زنی را عقد کرده باشد و زن ناکند واجب است که حاکم شرع سنگسار کند زن ناکنده را و اگر  
آن زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مردی  
زن نکاحی نداشته باشد و زن ناکند موجب حد تا زبانه است و موی سر او را باید تراشید  
و آن مرد را از شهر کیسالی بیرون باید کرد چنانچه در دو باشد تفصیل مذکور شود چهاردهم  
هرگاه زن آزادی را سه طلاق گوید شوهر او را واجب است که حیدر کند که شخصی دیگر او را نکاح کند



و دخول کند و طلاق دهد تا بران شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج بکسبیست  
 که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمجلست است اما اگر طلاق عدی  
 باشد در مرتبه نهم حرام میشود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج  
 است کسی که دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود و پانزدهم تغیر سیر کردن مردی که زن مرفوعه خود را  
 دخول کند واجبست شانزدهم هرگاه کنیز را بنحو دلبشط آنکه بکسبست و دخول کند آنگاه ظاهر  
 شود که بکسب بوده و یک قیمت آن کنیز را واجبست که بفروشنده دهد و هفدهم هرگاه کنیز  
 خریدیه باشد آنگاه ظاهر شود که آلبستنست بعد از آنکه دخول کرده باشد لبست یک قیمت آن  
 کنیز را بکنیز فروشنده دهد و هجدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند  
 بزنی خود مگر لازمست که بد بدو نوزدهم هرگاه کنیز که اقاسی او باو دخول کرده باشد شخصی خود  
 واجبست که بگذرد و یک حیض بیند آنگاه دخول کند اگر حیض بیند و اگر حیض نبیند و در  
 سن زنی باشد که حیض بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول  
 نکند باشد همان ساعت دخول میتواند کرد و بیستم زنی را که عقد کرده باشند و پیش از دخول  
 طلاق دهند نصف مهر واجبست بر شوهر که بآن زن بدد و اگر دخول کرده باشد تمام  
 مهر او را باید داد لبست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را شخص نکند و باشد مهر المثل واجبست  
 که بدد شوهر بآن زن لبست و دوم هرگاه آن زن مقدر ساختن مهر خود را بشوهر رجوع  
 کرده باشد واجبست بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را شخص سازد و لبست سوم  
 مهر المثل واجبست بر شوهر در هر موضعی که مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست  
 در هر وطی شبهه و تبعیدی بزنی زنا کردن لبست و چهارم نفقه دادن بزنی که او را عقد  
 و انهی کرده باشند و اگر چه آن زن را طلاق داده باشند تا از عده بیرون نرفته باشد  
 و همچنین زنی را که طلاق گفته باشد و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد و دادن  
 بآن زن واجبست و همچنین واجبست خانه که در آن بشیند و خادمی که او را خدمت کند  
 و هرگاه از جماعتی باشد که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجبست فروش دادن بآن  
 زن و آلتها سی که بدن بآن پاکیزه کند و از آنکه بوی بدن از آن بکشد و آلتها سی که بدان طعم

پرزو و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب بمصل بر قول بعضی از مجتهدین بستی و چشم  
شب خوابیدن هر چهار شب یک شب پیش زن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش زن  
واجب است بستی و چشم اگر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او خوابیده باشد قضای  
آن واجب است بستی و چشم اگر منی را بر او نجات دهد و آن منی بر نیت بستی اذن آن زن  
واجب است که ده مثقال طلا بآن زن و ده بستی و چشم هر زن که شوهر او مرده باشد واجب است  
که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بستی و چشم واجب است بر زن تمییز  
انچه دخول کردن و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن منی ام هرگاه زن نفس خود را  
بشوهر بگذارد و نام مهر نباشد و شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول  
کردن و مشخص ساختن مهر واجب است بر آن شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه اعلی  
که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا اسی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد  
اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر سیاه باشد جامه یا اسی که پنج مثقال قیمت آزاد باشد  
یا پنج مثقال طلا بدهد و فرقی نیست درین در میان بنده و آزاد منی و یکم شستن حیوانی که ماکول اللحم  
باشد و دخول کنند با و واجب است و همچنین واجب است قیمت آزادادن به مالک و همچنین  
سوزاندن آن واجب است اما بستی امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل و دوم  
طواف کردن ایشان سوّم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان پنجم  
خواندن چهار سوره می غریبه که در خواندن آنها سجده واجب است و خواندن بعضی از آنها چون خوندن  
بسم الله الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم دخل شدن ایشان در سجده که مدینه مقیم و رنگ نمون  
ایشان در سجده یا سوای آن دو سجده ششم مادر زنی را که عقد کرده باشند حرام است خواستن بکم دختر  
را که با و دخول کرده باشند حرام است خواستن بکم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن حرام است  
یا بکم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن بر نکاح او باقی باشد یا در  
عده رجعی باشد حرام است و از و هم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن  
ایشان حرام است سینه و هم معقوده هر یک یا نذر و سپرد دیگری حرام است چهارم و ازادی که چهار زن  
و شته باشد از آن خواستن حرام است و همچنین حرام است زیاده از و کنیز خواستن یا بزرگتر از و

ز یاد و زدن آزاد و چهارگانه خواستن حرام است شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد  
 کینه خواستن ادبی اذن آن زن حرام است هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کینه را  
 سبب اذن زن آزاد میتواند خواست یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست  
 که نمیتواند و بعضی از سنن این را جائز میدانند هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد  
 رد کردن و گفتن که از من نیست حرام است بیستم سنی را در غیر فرج زن آزادی که عقد و دام  
 او را خواسته باشند بی اذن او رخصت حرام است اما در متعه و کینه جائز است نوزدهم حرام بودن  
 زنی که عقد کرده باشد چه بر غیر شوهر و عقد حرام میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول  
 که بدن شوهر با وجبت مهر گرفتن بعد از دخول کردن و غیر آن حرام است اما دوام سنت اول  
 و وضو ساختن کسی که دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است  
 و این وضو نیست که مجتهدین گفته اند که او را بول و فحاشی شکند و هرگاه در آن حال آب  
 نباشد تیمم سنت است جهت خواب کردن و دوم برابر دانستن زنان در کشاده روی و تمیز  
 روزها میان ایشان و اما پنجاه و چهارم باقی که از خصائص اند اول باطل شدن وضو  
 غسل و تیمم بدخول کردن و دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سویم باطل شدن روزه  
 اگر عمد و دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تابع در روزه مانده ندری که در آن شرط  
 تابع کرده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود روزه  
 در کفاره رمضان و غیر آن هرگاه دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد نیمم باطل  
 شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و شعر  
 عود دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه اعتکاف و آب  
 دانسته دخول کند هشتم غیر یکبار شدن و چهارم بسبب دخول کردن با و پس احکامی که مخصوص  
 باکر است از وساطت مثل آنکه در کبریت نکاح سکوت کافی بود و در خیر یکبار میاید که حرف  
 زنند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عین بودن بسبب دخول کردن و دهم  
 ملحق شدن فرزندی که بعد از ششماه یا بیشتر زاید بر دخول کننده و اگر چه دخول او شبهه  
 باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یا زود هم در عدت رجوع کرده باشد بیست و یکم

و اگر در ہم لعان کردن با زن مدخول چه ہر گاہ نفی و دل کند لعان باید کرد و سنی و ہم ساقط شدن قہر منع  
 کردن زن از دخول کردن شود بہر حبت گرفتار نہد بعد از دخول چہ اگر در ہم ثبوت طلاق سنت  
 و بدعت بانہ و ہم ثبوت مہر لوطی کنیز مکاتبہ نشانہ و ہم ثبوت مہر لوطی کنیز مشترکہ ہفتاد و ہم گردن  
 کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چہ باین مضمون روایت شدہ ہجرت ہم قطع عدہ ہر گاہ  
 از زن حاملہ باشد نو و ہم ثبوت فسخ مشتری کنیز را ہر گاہ بایع و طلی کردہ باشد لستیم اجازت  
 بایع اگر مشتری کنیز دخول کردہ باشد بکنیز لست و یکم عدہم جو از فسخ بسبب دخول کردن  
 در کنیزی کہ نجشیدہ باشد یکسی در جائے کہ رجوع کردن جائز باشد لست و دوم فسخ بیع ہر گاہ  
 بایع و قیمت عہدی یا بد چون دخول کردن بکنیز لست و سوم ولالت کردن دخول بر ہفتاد  
 کردن ہر گاہ شخصے مسلمان شود و زیادہ از چہار زن داشتہ باشد لازمست کہ اختیار چہار  
 زن کند از جملہ آنہا و ہر گاہ دخول کند شخص میشود کہ اختیار کردہ و همچنین در طلاق مہم و  
 عتق مہم ولالت بر تعیین می کند لست و چہارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عدت  
 ہر گاہ مدخول مرد شود مطلقا یا آنکہ دخول کنندہ مرتد طلی باشد یا مدخول مسلمان شود یا دخول  
 کنندہ مسلمان شود و مدخول کہ او بت پرست باشد لست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد  
 کردن مگر حبت ابستنی کنیز و غیر یکہ بودن در نیصورت دخول مانع نیست از رد کردن آن  
 کنیز لست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چہ اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود  
 اختیار فسخ عہد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواہ شوہر او آزاد باشد خواہ  
 غلام بر قول بعضی از مجتہدین لست و ہفتم ممنوع بودن بسبب دخول کسی کہ چہار زن کافہ  
 یا زیادہ داشتہ باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدت ایشان از نکاح کردن زنان  
 دیگر چہ احتمال دارد کہ در عدہ مسلمان شوند اما اگر دخول نکریدہ باشد میتوانستہ اہمال زن  
 دیگر خواہست و همچنین ممنوعست از خواستن خواہران زن کافہ تا آنکہ زن کافہ از عدہ  
 بیرون آید و همچنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز کہ ہر گاہ مسلمان شود و زن آزاد کافہ  
 داشتہ باشد تا آنکہ آن زن از عدت بیرون آید لست و ششم واقع شدن غلام محلی مدخول  
 لست و ہفتم واقع شدن آزادی معلق بر دخول بہ نزد شوہر تا بم اطل شدن اختیار زن

لایعینی زنند  
 اگر زن در خارج ہوا  
 دخول کند  
 فلان کنیز را آزاد  
 باشد و نہ چہ  
 اگر دخول کند  
 آن کنیز آزاد شود

و شوهر بسبب دخول اگر عیسی هم رسد بعد از دخول گردد یواگلی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد  
که بیایدی <sup>۱</sup> که یک تغییر محسوب روزها و رفته سی و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح بجا بر دخول  
کردن چه بجا اگر زن را نکاح کند آن نکاح قرار نمیکند و اگر با آنکه دخول کند که اگر دخول نکند و بیرون  
نکاح باطل میشد و سی و سوم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد و و اعم  
و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکند و باشد نشر حرمت نمیکند سی و پنجم  
محرم شدن و نشر بسبب دخول بهادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع  
فسخ کردن زن نکاح خود را بعین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع  
در ایلا و طهارت بعد دخول کردن سی و هشتم منع کردن از چیزی مانع که بوسی بدو داشته باشد چون  
پیار و نسو و از آنکه بوسی بدو امر کردن بیک کردن آنچه طبیعت از آن متنفذ باشد چه دادن  
مهر تقاضای آن میکنند که شوهر انبیا تواند کرد و سی و نهم التزام نمودن زن جو و دیه بفسخ کردن  
بر قبول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نفی کردن از مجاورت نخلست و شراب و هیکلم منع  
مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت و مسافری واجب چهل و یکم وفا کردن کسی که تم  
خورد و باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا نذر خود کرده و همچنین خلاف  
نذر و سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بحد و عقد خلاف نذر  
و سوگند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از غرب کردن بسبب عقد چهل و سوم  
تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمع بدن مرد بسبب عقد  
چهل و چهارم مالک شدن طلاق و طلع و طهارت و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم نشر  
هر یک با حبس چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد و چهل و هفتم  
ساقط شدن عضو و بی بعد از دخول از صدق چه پیش از دخول عفو میتواند که چهل و هشتم  
ثبوت میراث برودن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد و صحیح و دخول در بجا چهل و نهم جانه بودن  
غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر بسبب عقد هر گاه عقد دائمی  
باشد چنانچه مالک شدن نصف صدق را بحد و عقد هر گاه طلاق و نذر چاه و یکم بر این بخش  
حاکم شرع در وقتی که سیاه زن و شوهر نزاع باشد و کس از خویشان هر دو را که میان ایشان

اصلاح کند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند و در قدر مهر و قول زن و دیگر گفتن  
 پنجاه و سوم سوگند خوردن بر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهار منع  
 کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حق از حقوق شوهر  
 باشد متمم بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قبل و بعد و در آنها شریک اند الا در پنج موضع که مخصوص  
 قبل است اول حلال شدن زن اگر ادعی که سه طلاق او را داده باشد یا کینه که او را  
 دو طلاق داده باشد چه موقوف است حلال شدن از زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر و در  
 قبل آن زن و دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که باز نود و دخول نکند وقتی که  
 دخول در قبل آن زن کند حکم ایلا بر طرف میشود و ستوم احصان یعنی زن داشتن مرد شوهر  
 داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود و چهارم طلب خن کردن زن در نکاح کردن وقتی  
 لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است  
 بر قول بعضی از مجتهدین اما از دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بدخول  
 کردن مرتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعض آن غائب شود و آیا احکام این  
 نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه غائب شود و مرتب میشود یا نه میان  
 مجتهدین درین مسئله خلاف است ظاهر آنست که احکام در آن جاری نیست بگره کردن  
 مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کند تکلمه شش حکم از خواص بکارت است اول ولایت  
 پدر و جد و در نکاح بکر و دوم استحباب اختیار کردن بکر حبس تزویج کردن شوم و صیت نموندن  
 بکارت بکر چه اگر بغیر بکر بدهند از عده بیرون نمیتوانند آمد چهارم وکیل کردن دختر بکر  
 بکر چه وکیل اگر بغیر بکر بخر و صحیح نیست پنجم گفتن که در آن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید  
 سخن بگوید ششم مخصوص بودن بکر در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او و نکاح  
 غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و بکارت پنجم آنکه بسبب وطی بر طرف میشود بغیر ط  
 نیز بر طرف میشود چون بستن دختر از جائے بجائے یا بسبب زدن چیزی با او یا بکاری  
 یا بسبب بسیاری جسق آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود از غیر بکری که بغیر جماع  
 بکارت آورفته باشد چون احتیاج او بچرف زدن در نکاح و مخصوص بودن بکر سه شب



خوابیدن در ابتدای نکاح یا اگر آنها مخصوص غیر بکینست که بکارت او بجماع رفته باشد درین مسئله  
میانه مجتهدین خلاف است و بعضی از سنن بیان گفته اند که این چنین کردن نه داخل بکینست نه داخل  
نکاح بکینست عادت مجتهدین انا میایدین شده که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناه صلعم  
نکر کنند و اگر چه بعضی از آنها داخل نکاح ندارد و بنا بر این بنده دعا گویند اقتدا بایشان درین  
کتاب کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است اول حرام بودن  
نکاح بکینست از بعد چه غیر آنحضرت را جائز است بدو شرط اول قدرت نداشتن بزرگ آزاد خود از  
و ترسیدن افتادن در زنا و دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری بقدر چه  
غیر او را جائز است بر قول بعضی از مجتهدین شوم حرام شدن زنانی که آنحضرت نکاح بایشان  
میکرده و میخواسته بر شوهران ایشان و این حکم بر طرف شده و واجب بودن طلاق دادن  
شوهران ایشان را چهارم حلال بودن زنی که از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زنی که  
بر چهار زن جائز نبود و حرام بودن زنی که بر زن خواستن و حرام بودن بدل کردن  
از هر یک از زن بدیگر و این حکم نیز نسبت به آنحضرت بر طرف شد پنجم بکین بودن آنحضرت  
میان بودن زنا و مفارقت از او بغير لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمی توانند مفارقت  
و اگر ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ همه و طلی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جائز نیست  
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجب است که از چهار شب  
یک شب پیش زن بخوابد ششم حرام بودن زنان آنحضرت بغير او پنجم واجب بودن سوا  
کردن آنحضرت و ششم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یا نه و ششم واجب بودن  
شب بپوشیدن و نماز شب بر آنحضرت و نماز دهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که  
فعل نامشروعی کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه دانند که دیگرے بر او  
انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجب بر قول بعضی از مجتهدین  
و تصدقات سنتی نیز بر او حرام است چهاردهم حرام بودن چشک زدن بر خلاف ظاهر  
از زدن بکشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در عمل جرمی پانزدهم حرام بودن  
پنجه زدن شستن بکینست کردن شانزدهم حرام بودن شوهر گرفتن هجدهم حرام بودن کندن

از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببینند چنانچه حلال بودن اختیار کردن آنحضرت  
 آنچه خواهد بود از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرد چون کین از خوش شکل و چار و دامی نیکو و جامه خوب و غیره  
 چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال و اشتن دان چنانست که یک روز  
 و شب تا صبح روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرام است بستم حلال  
 بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان پوشندگان چه غیر آنحضرت را حرام است بستم دیگر حلال  
 بودن مخصوص ساختن زمینهاست چنانچه چار و دامی آنحضرت چه غیر او را حرام است  
 بستم دوم حلال بودن غنیمت بردن آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه جمع میکرده  
 و آتش میسوزانیده آنها را میسوزانیده اند بستم سوم حلال بودن داخل شدن ادبی احرام  
 بکجه چه غیر او را حرام است مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون همه کش و غیر او بستم و چهارم  
 بستم گنجین آنحضرت بر تمام عالمیان بستم پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت  
 بستم ششم گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بستم هفتم نصرت کردن آنحضرت تبریدن  
 دشمنان از او در جنگ از یکماه را بستم هشتم نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن  
 زمین بستم نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاحت عام شی ام مخصوص بودن  
 آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت او کند میداند نیست  
 بستم دهم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او باین معنی که آنحضرت  
 اگر در خواب باشد کسی چیزی میگردد در میاید آنرا سی و دوم مضاعف شدن ثوابان  
 او و عقاب آنرا سی و سوم جانتر بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق  
 جانتر نبوده سجده کردن بخاک بغیر از وضو و غسل جانتر نبوده فصل هفتم در بیان صدق  
 بدانکه ذکر صدق در نکاح و نامی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صدق نکند  
 آن عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر بقرض کردن مهر را نمی نشوند لیکن سنت است  
 که دخول نکند تا مهر را مشخص نکند اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح  
 یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است و سنت است که صدق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکرره  
 است زیاده از پنجاه مثقال صدق کنند و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا

عقد کردن را جائز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمهر زن یا ولی او مهر را عفو کند و مکرده است که خویشاوان زن بعد مردن او طلب صدق زن کند هرگاه زن در حالت نکرده خود طلب نکند و باشد و شرط صدق هرگاه در حال عقد مردن شوهر پیش است اول آنکه چیزی صدق میکند میباید چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت و خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نخاع و رین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر مثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میان مجتهدین حدین مسئله خلاف است اقرب آنست که مهر مثل میدهد اما اگر جو د آن شراب را صدق کند صحیح است و هرگاه مسلمان میشوند و قبض نموده باشند قیمت آنرا میدهد و تمام آنکه صدق معلوم باشد بدین و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا قریه یا خرمن گندم یا آنکه نصف کنند آنرا که جمالت از آن بر طرف شود پس اگر چیزی مجهول را صدق کنند صحیح نیست مثل میدهد و تمام آنکه در صدق شرطی نکنند که مخالف نخاع باشد پس اگر وعده بدهند جهت دادن صدق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نخاع باطل باشد صحیح نیست و آیا شرط صحیح نیست یا صدق میان مجتهدین درین مسئله خلاف است چهارم آنکه صدق چیزی نباشد که وجود او معلوم باشد داشته باشد پس اگر صدق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن غلام زنی نخاع کند که تمام او یا بعض او آزاد باشد و آن غلام را صدق او کند چه درین صورت صدق باطل میشود مهر مثل میباید و آنچه چهارم آنکه صدق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر مقداری باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکتم از مهر انگش صدق کند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر مثل صدق نکند چه اگر بکتم زیاده از مهر مثل صدق کند صحیح نیست و آیا بعدین صورت صدق باطل است یا نخاع میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و صحیح است که آقای کثیر خود را آزاد کند و آزاد او را آن کثیر مهر آن کثیر کند و آیا درین صورت ابتدا با زادی او میکند نخاع میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که بکر اعم ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است

لا یشیء بخت  
میشود نخاع باطل  
میشود صحیح نیست  
نخاع صحیح نیست  
میشود باطل است  
نخاع صحیح باطل است

فصل ششم در بیان آنکه بدخول کردن مهری واجب است به آنکه مهری بدخول کردن در قبل یا بعد  
 زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه  
 شخصی که نیز خود را بخلام خود پذیرد بدیده که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی را دادن را با برآقا  
 در نیصورت واجب میدانند و دوم آنکه زن کافره حربه یا بشد و نفس خود را بر شوهر کافر خود  
 و اگر از اشعه باشد با عقدا و نکاح و دخول کرده باشد و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه  
 در نیصورت مهری نیست و سوم آنکه زن سفیه و ناسته بی اذن ولی شوهر کند و دخول واقع  
 شود چه در نیصورت مهر ندارد و چهارم آنکه زن آزاد می بخلام شخصی را و ناسته بی اذن  
 و بی رضعت آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه در نیصورت مهر ندارد و واجب نیست  
 بیکبار دخول کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع اول آنکه شخصی که نیز دیگری را بشبهه دخول کند  
 و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و در تمام شدن دخول در مالک  
 آقای دوم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده و مهر میدهد یکی با آقای اول  
 و یکی با آقای دوم و دوم آنکه زن پس را بدیده و دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر  
 و مهر میدهد یک مهر زن حبس و دخول بآن و یک مهر بر شوهر جهت فسخ نکاح میباید پس  
 و زن سوم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پس او دختر آن زن را نگاه و دختر را بدیده و طلق کند  
 بشبهه و مادر را پس چه در نیصورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زن را  
 که بشبهه دخول کرده میدهد و نصف مهر زن خود را و کسی که بعد از آن دخول کرده باشد  
 نیز مهری و نصف مهری میدهد و نصف مهر رجوع میکند بر کسی که پیشتر دخول کرده باشد  
 پس آن کسی که پیشتر دخول کرده و مهر میدهد چهارم آنکه دو زن را هر گاه در دو وقت  
 عقد کرده باشند و یا زنی که آخر عقد کرده باشند و دخول کنند آنگاه ظاهر شود یکی مادر  
 و دیگری دختر بوده چه در نیصورت آن زنی که دخول با او واقع شده بشبهه مهر میدهد  
 و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر بگیرد پس بسبب دخول کردن یک مهر  
 و نصف میدهد چنانچه آنکه بازنی که از حیض میدان مایوس شده هر گاه دخول کند و در اثنای

و دخول کردن او را اطلاق و هر چه در نیت صورت مهری و مهر المثل بان زن میدهند و اگر در  
 ثانی اسحاق عقد کنند و مهری میدهند فصل نهم در بیان آنکه در چند مواضع فسخ نکاح میشود  
 جز آنکه در سبب و شهادت مواضع نکاح بر طرف میشود اول آنکه طلاق دهند و دوم آنکه سیئه زن  
 بشود هر پنجش بهر سبب و زن چنانچه دهد و عوض و این را خلع مبارات گویند سوم آنکه ولی او  
 در حالت طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در نیت صورت بعد از بالغ شدن  
 میتواند فسخ کند و چهارم آنکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن  
 اختیار فسخ دارد و پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول  
 موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عده منقض شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم آنکه  
 زن جویده از دین خود بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد  
 از دخول موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عدت منقض شود و مسلمان نشود فسخ میشود  
 همچنین سبب حکم شخصی که مرتد شود و پدر او کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت نکاح  
 نه وجهه او باطل میشود و فسخ موقوف بر انقضای عدت است پس اگر در عدت آن شخص  
 رجوع باسلام کند فسخ نمیکند و اگر کسی که پدر او مسلمان باشد مرتد شود بعد از انقضای  
 عدت و نکاح نه وجهه او فسخ میشود ششم آنکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا آنکه شوهر صغیر  
 گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه درین صورت فسخ  
 نکاح زن میشود ششم آنکه آقای غلام کنیز سیئه ایشان جدا کند و بعد از آنکه نکاح کرده باشد  
 بیک دیگر نهم هر یک از زن و شوهر را رضی نمیکند شود با دعای آنکه دیگری انطافه مخصوص  
 آنگاه ظاهر شود که از آن طائفه نبوده باشد چه آن دیگر را درین صورت فسخ نکاح میرسد  
 بر قول بعضی از مجتهدین و نهم آنکه جدیه هر یک از زن و شوهر بیک از ایشان را شیر دهد بیک دیگر  
 حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خوردن اگر پس از آنکه زن خود میشود  
 یا خال و اگر دختر باشد عم یا خاله یا نوه هم آنکه با مادر زنی که دخول کند نکاح و دختر او باطل میشود  
 و دهم هر یک از زن شوهر خود را چه در نیت صورت نکاح بر طرف میشود و سیزدهم فروختن  
 آقای یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم نخیر شود و در رضا بنکاح اول فسخ

آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک  
 و احاد باشد و خواه مستعز و بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که بنده را بخر و فسخ نکاح زن آزاد  
 او نمیتواند کرد و چهارم هم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد و یا بعد از آن باشد و خواه دیوانگی او در آن  
 باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر  
 بعد از عقد و دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمیتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست  
 یا نه و هم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سریش از عقد پیش از فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد  
 حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسی که خصیه او را کوفته باشد یا بریده باشد  
 پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی  
 بریده باشند و بعضی باشند زن اختیار فسخ ندارد و شایسته هم اگر مرد عینین باشد بجهت بی  
 دخول کردن مطلقاً عاجز باشد چه درین صورت زن بحکم شرع حال خود عرض میکند و حاکم  
 او را یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه درین یک سال دخول توالت نکند و الا بعد  
 از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ میرسد  
 یا نه هم هر یک از زن یا شوهر حذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین  
 حذام را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد حذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیتواند کرد و  
 یا نه هم آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین  
 برص را در مرد عیب میدانند و عجب از بعضی مجتهدین که حذام را در مرد عیب میدانند  
 و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در حذام حدیث صحیح  
 جلی است و در برص نیز مذکور است و نیز هم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از  
 مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد و نسبت آنکه زن لنگ و زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین  
 مرد فسخ نکاح او میتواند کرد و نسبت و یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون را میگویند  
 چیز سیست مشابیه استخوان که در فرج زن بهم میرسد که مانع دخول میشود با آن چه درین صورت مرد  
 فسخ نکاح او میتواند کرد و نسبت و دوم آنکه زن عقل داشته باشد و عقل چیز سیست که در فرج زن  
 بهم میرسد مشابیه گوشت که مانع دخول میشود با آن چه درین صورت بر قول بعضی از مجتهدین



مرد و فرسخ نکاح آن زن میرسد بخت و سوم آنکه زن رتیق داشته باشد و رتیق بفتح لای معلوم سکون نانی نقطه  
 بر فوق او و نقطه و قاف بهم آمدن فرج است در دیدن گوشت بنوعی که دخول کردن بر او دشوار  
 باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد درین صورت فرسخ آن زن میتواند کرد و بخت و چهارم آنکه مجتهد  
 بول و حیض یا منجی بول و غائط یکی بودن زن چه باین حالت مرد فرسخ نکاح این چنین زن میتواند کرد  
 بخت و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند فرسخ  
 نکاح میتوان کرد و بخت و ششم هر گاه کیزی آزاد شود و شوهر او اعلام باشد چه در این صورت  
 این کیزی اختیار فرسخ نکاح خود دارد و دیگر در یک صورت که فرسخ نمیتواند کرد و آن در وقتی است  
 که شخصی صد درم داشته باشد و کیزی داشته باشد که قیمت او صد درم بوده باشد و عقد  
 کرده باشد او را بدگرایی بصد درم و در حال مرض او را آزاد کند چه درین صورت کیزی را  
 فرسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فرسخ کند آزاد نمیشود و بخت و هفتم خواستن کیزی هر گاه زن آزادی داشته باشد  
 زن را بدون اذن عمه و خاله مگر کسی را که عمه و خاله را نکاح کرده باشد چه درین صورت قبول  
 بعضی از مجتهدین عقد باطل است و بقبول بعضی متزلزل است و موقوفه بر اذن عمه و خاله بقبول  
 بعضی عمه و خاله فرسخ نکاح خود میتواند کرد و بخت و هشتم خواستن کیزی هر گاه زن آزادی داشته باشد  
 بی اذن زن آزاد چه درین صورت زن آزاد فرسخ نکاح خود میتواند کرد و هفتمه خیار فرسخ نورس  
 پس اگر بعد از و انستن عیب فرسخ نکند اختیار فرسخ ندارد و در فرسخ کردن نکاح بسبب اذن حاکم  
 شرع شرط نیست و ثبوت عیب و رخصت یا نه که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو  
 گواه عادل است و در رخصت یا نه که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنمان بگوای زنمان  
 و اقرار ایشان ثابت میشود فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم است  
 بد آنکه زن در بخت و پنجم موضع مهر المثل میگیرد و با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشند  
 در عقد چه درین صورت مهر المثل میگیرد و با دخول و اگر درین صورت آن زن را خواهند  
 که طلاق دهند پیش از دخول متعه میباید و آن متعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد  
 جامه اعلی یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهند و اگر متوسط یا جائه متوسط یا پنج مثقال طلا  
 و اگر سفلس باشد انگشتی طلا یا نقره چنانچه ندکور شد و اگر مفارقت بخیه طلاق واقع شود

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

چون نخ و لعان آنچه مذکور شد از متعه و اذن سنت است و بعضی از مجتهدین متعه و اذن را درین صورت نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میان زن آزاد و کنیز و دوم آنکه عقد گفته باشد که آنچه بیک از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کنند مهران باشد آنگاه آن کس بمیرد پیش از آنکه مشخص سازد و مهر را و دخول کرده باشد چه درین صورت مهر المثل میگردد آن زن سوگم آنکه صدق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب و خوک هر گاه بیک از زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید و او چهارم آنکه صدق چیزی مجبول باشد چه درین صورت مهر المثل میگردد پنجم آنکه صدق مشتعل عیب باشد چه درین صورت مهر المثل بایدداد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی بی عیب بایدداد و ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه درین صورت مهر المثل میگردد زن هفتم آنکه شخصی بخریده از چهار زن با دخول بالیشان مسلمان شود چه درین صورت مهر المثل میباید و بعضی از مجتهدین مهری را درین صورت واجب میدانند هشتم آنکه صدق پیش از قبض تلف شود و مقدار آنرا ندانند چه درین صورت مهر المثل میباید و نهم آنکه صدق مغضوب باشد یا آنکه عالم باشند بفساد چه درین صورت مهر المثل بایدداد و اگر جاهل بفساد باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا بایدداد و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز مهر المثل گفته اند و نهم آنکه در صدق شرط نامشروعی کرده باشد چه درین صورت نیز مهر المثل بایدداد و یازدهم آنکه صدق چیزی کرده باشند که تضمن فساد نکاح باشد چون صدق کردن آقایی علامت جهت زنی شوهر او را که علام او باشد چه درین صورت مهر المثل میباید و دهم آنکه ولی طفل بکتم از مهر المثل یا زیاده از آن صدق کند چه درین صورت منصرف بمهر المثل میگردد و دهم آنکه عقد برخلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد چه درین صورت مهر المثل بایدداد و بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفینتی اذن ولی بخریده از مهر المثل صدق کند و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل میشود و پانزدهم آنکه هرگاه شخصی بدگیری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صدق کند چه درین صورت مهر المثل میباید شانزدهم آنکه شبهه باز نماند

و دخول کرده باشند چه درین صورت مهر المثل میدهند چنانچه هم آنکه هرگاه کینه‌ری که پیشتر شخصه کرده باشد  
 آنکس دخول کند بآن کینه‌ریگان آنکه جائز است مهر المثل باید داد بدخول کردن چنانچه هم هرگاه کینه‌ری  
 بی خصیت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد و نیز دوم هرگاه کینه‌ری را بیع فاسد خریدیده باشند  
 و دخول کنند مهر المثل باید داد و بششم هرگاه زنی را باکره دخول کنند مهر المثل باو باید داد و بشستم  
 هرگاه زن بزرگ بدخول شخصه زن کوچک او را بشود مهر المثل زن کوچک را میدهند هرگاه  
 نهسته شیر داده باشد بشستم و دوم هرگاه دو عاقل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را  
 طلاق داده و آن زن بشوهر رود و بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل می دهند  
 بآن زن و رجوع میکند بر گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میان  
 زن و شوهر او رضاع واقع شده و آن زن بر آن شوهر حرام است و حاکم شرع میان ایشان  
 تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه درین صورت  
 شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اول است بشستم و سوم هرگاه دو کس  
 دعوی کنند بر شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن بیاید که هم  
 بخورد و بجهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم  
 نخورد و مهر المثل باید داد و بشستم و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن  
 بشوهر رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول  
 نمی کند و غرامت مهر المثل میکشد بشستم و پنجم آنکه زن دعوی نماید که مهر من مقدار معینی است  
 و شوهر گوید که من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که  
 مرا فراموش شده شوهر سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین معتبر و مهر المثل  
 حال زن است بجهت شرف و جمال بشرطی که از نچاه متقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده  
 باشد نچاه متقال طلا را باید داد و فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بلکه  
 در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد و اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد  
 و دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن  
 مهر ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول شوهر مردن سیکه از زن

و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر و عقد نکرده باشد چه درین صورت زن مهر ندارد  
 چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخول او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد  
 مثل آنکه در خواب باشد یا بیوش باشد چه درین صورت زن کوچک مهر ندارد و پنجم شوهر کردن  
 زن آزادی علامت شخصی را بی اذن آقای او دانسته چه درین صورت مهر ندارد و ششم شوهر کردن  
 کنیزی آزادی را بی رخصت آقای او دانسته چه درین صورت مهر ندارد و هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را  
 بسبب یکی از عیبهائے که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب فسخ نکاح پیش  
 از دخول زن مهر ندارد و هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آن زن  
 بر مرد چه درین صورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر  
 ندارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت مهر مثل دارد و بعضی مجتهدین گفته اند  
 که اگر چیزی گرفته باشد یا آنچه گرفته مهر او است و دیگر چیزی دادن لازم نیست و فسخ کردن  
 شوهر نکاح زنی را که با قاعای آزاد بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود  
 که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او  
 بنده باشد و فسخ کردن زن نکاح مردی که با قاعای آزاد بودن آن مرد نکاح کرده باشد  
 انگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بود چه با فسخ کردن درین صورت مهر ندارد و یا و فسخ  
 فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با قاعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد  
 انگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد و دوازدهم فسخ  
 کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او علامت باشد چه درین صورت با فسخ  
 مهر ندارد و سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن  
 کنیزی بی اذن او چه درین صورت با فسخ مهر ندارد و چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش  
 از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان  
 چه درین صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد و فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند  
 موضع نصف مهر لازم است بدانکه در مواضع زن نصف مهر بگیرد و اول طلاق دادن زن  
 پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را با آن زن بخشد نصف آنچه با او قرار داده باشد

و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی انگاه پیش از دخول آن زن را طلاق و نصف مهر  
 سسی را از شوهر زن میگیرد و نصف آن چیزی را که بآن صلح کرده است و دوم فسخ کردن نکاح  
 زن یکی از چیزهای که در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است شوهر عین  
 بودن شوهر پیش از عقد چه زن در این صورت نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین درین صورت  
 تمام مهر را واجب میدانند یا تمام مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه درین  
 صورت نصف مهر میگیرد و همچنین خصوصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بر قول بعضی از مجتهدین  
 زن نصف مهر میگیرد و ششم مرد شدن شوهر چه درین صورت پیش از دخول زن نصف مهر  
 میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند ششم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر  
 قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد ششم طلاق دادن با تخیف  
 یعنی در میان زن و زنی رختین چه باین عمل زن نصف مهر میگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب  
 این عمل منی بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد و درین مسئله خلاف است اقرب است  
 که نصف مهر میگیرد و ششم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن  
 بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت  
 داشته اند فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند  
 زن و شوهر در عین بودن باینکه زن ادعای آن کند که شوهر او عین است و شوهرشکر  
 باشد و گواه عادل باشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی  
 کند که شوهر او عین است قبول نمیکند اول آنکه شوهر او طفل باشد و دوم آنکه دیوانه باشد  
 چه احتمال دارد و بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بودم سوم  
 آنکه زن کینه باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند و صحیح بودن نکاح کینه ترسیدن  
 از زن را زیرا که اگر قول کینه درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل  
 شود و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در اصل مهر و شوهرشکر باشد قول قول است  
 با قسم هر گاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور  
 اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه

پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول خواه موافق مهر مثل باشد خواه نباشد و هرگاه هر یک از زن شوهر  
گواهان بر مرد عامی خود داشته باشند گواهان زن مقدم است و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن  
واده و زن منکر باشد قول قول زن است با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول  
و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند  
در آنکه آنچه زن گرفته مهر او بوده و زن دعوی همه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه  
ورفته زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شوهر منکر دخول  
باشد پس اگر زن بگوید باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد دعوی زن  
باطل میشود و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قول است و اگر  
زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و مهر لازم است او را و شوهر دعوی  
کند که دو مرتبه یک عقد کرده و یک مهر لازم است بر من قول قول زن است با قسم و اگر اختلاف  
کند در نیک شدن مرض افضا و زن منکر نیک شدن باشد قول قول زن است خاتمه  
در بیان آنچه تعلق نکاح دارد و در آن شش فصل است فصل اول در بیان شب خوابیدن  
پیش زن بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلاف است میانه مجتهدین که آیا واجب است  
یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانه ایشان و بعضی  
از مجتهدین گفته اند که اگر یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب است  
پس اگر مرد یک زن دائمی داشته باشد بر او لازم است که در هر چهار شب یک شب پیش او  
نخوابد و اگر دو زن داشته باشد و شب پیش ایشان نخوابد و شب دیگر هر جا که خواهد نخوابد  
و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان نخوابد و یک شب هر جا که خواهد نخوابد و اگر  
چهار زن داشته باشد همه زن دائمی باشند واجب است که هر شب پیش یک زن نخوابد  
و تا ضرورتی نباشد بی رضای زنی که نوبت اوست جای دیگر نخوابد که حرام است و در روز پیش  
زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که خواهد  
صبح با او چاشت کند و محبتین حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه سنت است بآن زن  
چاشت کردن و در شب خوابیدن میان زنان ابتدا برنی کند که نام او بقبره بیرون آید

در هر چهار شب یک شب پیش او  
نخوابد و اگر دو زن داشته باشد  
و شب دیگر هر جا که خواهد  
نخوابد و اگر سه زن داشته  
باشد سه شب پیش ایشان  
نخوابد و یک شب هر جا که  
خواهد نخوابد و اگر چهار  
زن داشته باشد همه زن  
دائمی باشند واجب است  
که هر شب پیش یک زن  
نخوابد و تا ضرورتی  
نباشد بی رضای زنی که  
نوبت اوست جای دیگر  
نخوابد که حرام است  
و در روز پیش زنان  
بودن لازم نیست و در  
بعضی احادیث وارد شده  
که شب پیش هر زنی که  
خواهد صبح با او چاشت  
کند و محبتین حمل کرده  
اند این حدیث را بر اینکه  
سنت است بآن زن چاشت  
کردن و در شب خوابیدن  
میان زنان ابتدا برنی  
کند که نام او بقبره  
بیرون آید

انما عقدان بالقول قول  
مهران قبل نوم و لا یفصح  
دقیق یزید و نصف الاول  
شبه ۱۲ عه یزید مهران  
ان عقدان بالقول قول  
کل عقدان الا الاول عقیده  
فیما لزم من کل مهر عقدان  
دفع عقیده احد تا خاصه  
لزم مهر و نصف ۱۲





شوهر زن هر سه بد آنکه اگر در میان زن و شوهر کرد و رت هر سه چنانچه اگر زن از اطاعت شوهر برون  
 رفته باشد یا که هرگاه شوهر را بنید روی در هم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد میباید که شوهر  
 انحصیت کند او را و اگر نصیحت کردن فائده ندهد و در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او نکند و اگر او  
 نیز فائده نکند کناره کند از او و در جائی خواب و بیدار شود و اگر او نیز فائده نکند بزند او را با نچه بعد  
 از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد و میباید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای زن را  
 مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضای او را و سبب زدن تلف شود ضامن است و اگر کشتن  
 از جانب شوهر باشد یا که منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع باقتناع شوهر از دادن آن  
 حقوق جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر بکینه زن را بزند حاکم شرع او را  
 منع کند و اگر زن در صورت زنجش مرد از او بعضی حقوق خود را بشوهر بخشد که شوهر با او  
 میل پیدا کند حلال است شوهر را قبول کردن و اگر کشتی از هر دو جانب باشد و ترسند  
 که میانه ایشان بجای رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس را از خویشان زن  
 امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند صحیح است آنچه حکم کند و اگر متفرق  
 شوند بر جدائی میانه زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق و اذن دادن زن  
 در بخشیدن صدق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد فصل سوم  
 در بیان لایحق گردانیدن او و به پدر و پسر بد آنکه هرگاه از دخول کردن بزن ششماه یا بیشتر بگذرد  
 و فرزندی حاصل شود از آن شوهر است بشرطی که از اقصای مدت آبستنی نگذرد و میانه  
 بجهتدین در اقصای مدت آبستنی خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است و بعضی  
 از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از ششماه طفل از شکم بیفتد  
 و ممکن باشد لاحق گردانیدن او به پدر و پسر به پدر باید گردانید و بجز و آنکه زن فاحشه باشد  
 شوهر نمی تواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزندان نیست و فرزندی آن  
 فرزند بر طرف نمیشود اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانه زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه  
 زود باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اگر آن زن متعه باشد یا کثیر مجبور  
 گفتن شوهر فرزندی که آن فرزند بر طرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین



که در بندگی خداست تعالی باشد چون عبد الله اگر سپید باشد و بعد از آن بهتر است که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که خلیفه نبیانه آنکس داخل میشود که در زمان محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن ششم ختنه کردن طفل روز هفتم ولادت او ششم سوراخ کردن گوش راست طفل در پانزدهم سوراخ کردن گوش چپ او در بالا و ششم حقیقه کردن جنبت طفل در روز هفتم یعنی گو سفند یا شتر کشتن قیمت آن مجبزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم یعنی از روز ولادت بمیرد حقیقه ساق و طیش و بازو هم آنکه آن گو سفند و شتر که میکشد جنبت طفل مثل طفل باشد یعنی اگر فرزند سپید باشد گو سفند و شتر نکشند و اگر دختر باشد ماه و دو از و هم آنکه در آن گو سفند و شتر است که در گو سفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و رنگ و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گو سفند و شتر زنی دهند که طفل باز آید باشد و اگر آن زن نباشد با در طفل دهند که تصدیق کند چهارم هم آنکه آن گوشت را طعام کنند و بدو رشیان دهند و اقل این ده در ویش را طعام و ادن است پانزدهم آنکه حقیقه کردن و موی سر را شستن در یک مکان واقع شود و حقیقه بعد از تراشیدن موی سر نباشد ششدهم آنکه در وقت کشتن گو سفند این دعا بخوانند بسم الله و یا الله آله محمد هذیه حقیقه تحت فلان کلمه ای که در دهها بنام خدا و بنام خدا و خدا و ملائین حقیقه است از فلان گوشت آن گوشت او و زدن آن یک میده و عظمها یعظمها الله ما جعله و قام لیل محبت صلی الله علیه و آله بنحون او و استخوان آن با استخوان او خداوند بگردان آنها اطاعت بر آید آل محمد صلی الله علیه و آله و در روایت دیگر از حضرت امام بحق ناظم جعفر صادق علیه السلام از شما که در وقت زنج و نحر بگوید یا قَوْمِ اِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تَكْفُرُونَ اِنِّي وَصِيٌّ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ هَ اَيُّ قَوْمٍ بَرِيٌّ مِّنْ بَرِيٍّ مِّنْ اَنْفِجْ شَرِيكٌ مِّمَّا زِيدُ بَرِيَّتِيْ كَمْ مِّنْ كَرْدَانِيْدِم رَوِيْ خُوْرَا بَسْمِيْ خَلَايَا كَمْ اَوْفَرِيْدَمَا نَدُوْرِيْ حَتِّفَا مُسِيْلًا وَّمَا اَنَا مِنَ الشُّرِكِيْنَ اِنْ صَلَوٰتِيْ وَ نِيْكَتِيْ وَ حَيَايِيْ وَ مَوَاتِيْ لِلّٰهِ در حلقه که هفتم بحق و گردان ننیده و ششم من از شرکان بدرستی که نماز من و افعال من و زندگانی من مردن من برای خدا سزای العالیین لا شریک له و بذاک امین و انا من المسلمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و در دو گاه عالیهان است نیست شریکی او را و همین امور شدیم و ششم من از گردن زندگان خداوند ملائین است بنام خدا و ملائین



و محافطت کردن آن و دوا و آیه او تعلق دارد و واجب و ششش امر سنت و ششش امر مکروه اما دوا واجب اول آنکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زائیدن طفل بیرون می آید بخورد و طفل را به چه اگر آن طفل شیر را نخورد و زنده نماند و دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است که بیاورد و اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب است و اما ششش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازم است مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه درین صورت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت بطلبد و اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر و حوی نماید که زن بیگانه هست کبی اجرت شیر دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند چه کمتر از دو سال بدو سه ماه جائز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال جائز نیست اما زیاده بی اجرت ندارد و سوم آنکه شیر دهنده عاقل باشد یا رجم آنکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما ششش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جو و دیه میتواند شیر دادن اما او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک و دوم آنکه شیر دهنده زن جو و دیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهیت در زن مجوسیه سخت تر است و سوم دادن طفل بزنی جو و دیه که بخانه خود برده و شیر دهد چنانچه آنکه شیر دهنده ولد از زنا باشد یا غیر آنکه شیر دهنده از زنا بمرسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقایی او حلال کند شیر او حلال میشود ششم آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بدخلق و احمق باشد و بجا فطنت کردن طفل در دو سال که شیر نخورد و مادر او بیست از پدر اگر چه طفل پسر باشد بعد از دو سال تا بالغ نشد طفل بجا فطنت پسر پدر او بیست از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا هفت سال مادر بجا فطنت او بیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر بشوهر نکند و اولی است از پدر و قول اول قوی است و اگر دختر پسر نداشته باشد تا هفت بالغ شدن مادر بجا فطنت او بیست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود



دارد و آسانست است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد می نفقت  
 او تا وقت بلوغ بدگیری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد می نفقت ایشان بقول  
 بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد می نفقت تعلق بخویشانشان دارد و بعضی  
 از مجتهدین می نفقت بخیر پدر و مادر را منع کرده اند و در مشیت موضع می نفقت مادر ساقط میشود  
 و متعلق به پدر میشود و اول آنکه مادر مکاره باشد و پدر مسلمان و دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد  
 سوم آنکه مادر مومن نباشد و پدر مومن باشد یعنی علم و تقوی پدر زیاد باشد چنانچه آنکه مادر  
 از می نفقت او امتناع نماید حکم شرع حکم جبر میکند پدر را بر می نفقت طفل و چنانچه آنکه مادر شوهر کند  
 ششم آنکه پدر خواهر سفر کند چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته که می نفقت مادر ساقط  
 میشود و پدر را بر سر همراه میبرد و ششم آنکه مادر عیال باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر درین  
 صورت اولی است از مادر ششم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت  
 دادن پدر آنکه سبب سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود و اول خویشی چه نفقه پدر  
 و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان هر چند پایین روند و واجب است هرگاه قادر بر نفقه  
 و کسوت نباشند و آزاد باشند و سوای پدر و مادر را چون برادر و خواهر و فرزندان  
 ایشان و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مکره است و بعضی از مجتهدین  
 نفقه آنها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر  
 کافر و فاسق نیز باشند نفقه ایشان یا آنکه مفلس باشند و واجب است و نفقه پدر و مادر و  
 واجب است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر  
 از دادن نفقه با قدرت بر ان امتناع نماید حکم شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و آن مقدار  
 نفقه بالیشان باید داد که ایشانرا کافی باشد و چنانکه ایشانرا بپوشد و خاکی در وساکن  
 باشند لازم است که بالیشان و بپوشاک کف دران جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه  
 سنت است و نفقه زنان ایشان لازم نیست و خود متکافران جهت ایشان به سرسانیدن با احتیاج  
 و نفقه خود متکافران ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشانرا ندی نداده باشد قصاصی آن  
 واجب نیست اما اگر ایشانرا حکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت آنکه خویشان

آنکه مادر و پدر نباشند پدر و مادر نباشد

نصاب باشد و آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه  
 فرزند بر جد لازم است و هر چند بالارود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد و اداری  
 واجب است که بالتسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکیتر باشد مقدم است و نفقه از آن حواله  
 که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب دوم زن بودن نفقه  
 زن بر شوهر واجب می شود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقه مستعده واجب است  
 و نفقه زنی را که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است  
 و آیا در عده وفات نفقه زن واجب است مجتهدین را درین مسئله دو قول است دوم آنکه  
 زن قدرت کامل بدیده شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تکلیف کامل نکند بر دخول نفقه او واجب  
 نیست و همچنین نفقه زن سرکش واجب نیست سوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن خیر بالغ  
 لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه خیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد  
 چه نفقه مرتده ساقط است و اگر حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت حمل  
 لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط هم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه  
 شکم او را از نان سیر کند و دوم آنکه نان خویش باو بدید و اگر مدتی نان و نان خویش برین  
 ندمد قضای آن لازم است و اگر بعضی از مدت باشد هر چیزی بخورد قضای آن مدت  
 لازم نیست و نمیتواند شوهر که تکلیف کند زن را که با من چیزی بخورد و هر صبح زن نفقه  
 خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنا می روز طلاق دهد  
 او را طلاق با بن نفقه آن روز را باز نمیگیرد و اما اگر در اثنا می روز سرکشی کند آیا در بعضی  
 نفقه رجوع میکند یا نه درین مسئله میان مجتهدین خلاف است و زن زیاده از یک روز نفقه  
 نمیتواند طلبید و اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهند او را تا خدا تعالی وسعتی باو دهد و زن  
 درین صورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را میگیرد  
 از و بشرطی که در ایام مفلسی بقدر استطاعت از و نگرفته باشد و سوم آنکه جامه باو دید که او را  
 بپوشاند و آن پیراهنی و زیر جامه و قنعه و اگر از اهل تجمل و اشراف باشد جامه جبت غیر  
 خانه او لازم است مانند چادر و برقع و در زمستان زیادتی جامه جبت و نعه سال لازم است

و اگر در شهری باشد که زنان را متعارف باشد که پوتین بپوشند جهت ایشان پوشیدن لازم است  
 و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در خشنان زنان خورش  
 و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشند در آن شهری گفته چهارم خدمتکار جهت آن زن  
 اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد بلکه با جرت خدمتکار جائز است  
 و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد  
 و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی  
 بآن باشد خوب است و الا شوهر او را میتواند بیرون کرد و دیگری را بجای او آورد و اگر آن زن  
 بشوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست  
 و اگر آن زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار میتواند کرد  
 و منع میتواند کرد و شوهر مادر و پدر آن زن را از داخل شدن بام و آیا منع میتواند کرد و او را  
 از خوردن چیزهای بد بود درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع  
 میرسد و همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهای که سبب بیماری آن شود و از زهر خوردن  
 منع میتواند کرد و او را پنجم خانه که زن در آنجا ساکن گردد و غیر شوهر بآن تردد نکند ششم فرشی  
 که بالای آن نشیند و در روز و شب و بالمش جهت خواب و سحاف و بالمش جهت خدمتکاران  
 لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبع کند در و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که در و آب  
 بیاشامد و کافی است که از چوب یا گل باشد ششم آلتها که بآن بدن را از کثافت پاک کند  
 چون شانه و روغن و صابون اما سر و لبوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سر ما باشد  
 چه درین صورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دو واجت بپای  
 او بر شوهر لازم نیست سبب عموم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف  
 گرم آب و شیم و زنبور و حل بر مالک واجب است و اگر بنده کسب داشته باشد یا نه است که آن  
 نفقه او را از کسب او بپردازد اگر کسب او در آن نفقه او کند و اگر نکند آنرا لازم است که آن  
 بدهد و در نفقه بنده رجوع میکنند بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آن  
 باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند نفقه دادن یا و فسخ آنرا

یا کشتن حیوانات که قابل کشتن باشند

باب دوم از دهم

در طلاق دادن زن آن وقت که گاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا وظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است مطلب اول در طلاق دادن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با او گفته باشد که نشیت تو یا همچون نشیت مادر من چه درین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجب است بر او طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است بعد از کفاره دادن و دویم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه درین صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است سوم طلاق دادن خویشی شوهر و خویشی زن در حالتی که اصلاح و در میان زن و شوهر ممکن نباشد یا زن شوهر بعضی از مجتهدین این قسم را سنت یا نیکو قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است قسم اول طلاق دادن زنی که حیض و نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد و دویم طلاق دادن زن بالغی که حیض نبیند و حامله نباشد و با او دخول کرده باشند پیش از آنکه حیض به بینه و پاک شود و سوم زیاد از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بذهب شیعه اما سیه یک مرتبه لفظ طلاق کافی است و دوم و سوم حرام است اما بذهب سننیا جائز است چهارم طلاق دادن زنی که شب خوابیدن نوبت او باشد و در آن شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سوم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا متعالی دشمن میدارد طلاق را و دویم طلاق دادن بیمار زن خود را قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمدن کند از آن زن و در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین خلاف سنت می گویند و مقابل طلاق غیبت میخواهند این طلاق را سنت معنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق و نه زنی را بشرط طلاق بعد از آن بگذارد که آن زن از عهده بیرون

در طلاق  
فصل اول  
در اقسام طلاق  
قسم اول  
طلاق واجب  
و آن بر سه  
قسم است  
اول طلاق  
دادن شوهر  
زنی را که  
شوهر با او  
گفته باشد  
که نشیت تو  
یا همچون  
نشیت مادر  
من چه درین  
صورت حاکم  
شرع او را  
سه ماه مهلت  
میدهد آنگاه  
واجب است  
بر او طلاق  
گفتن یا دخول  
کردن واجب  
است بعد از  
کفاره دادن  
و دویم  
طلاق دادن  
زنی که شوهر  
او قسم خورده  
باشد که با  
او دخول نکند  
چه درین  
صورت حاکم  
شرع او را  
چهار ماه  
مهلت میدهد  
آنگاه طلاق  
گفتن یا دخول  
کردن واجب  
است سوم  
طلاق دادن  
خویشی شوهر  
و خویشی زن  
در حالتی  
که اصلاح و  
در میان زن  
و شوهر ممکن  
نباشد یا زن  
شوهر بعضی  
از مجتهدین  
این قسم را  
سنت یا نیکو  
قسم دوم  
طلاق حرام  
و آن بر چهار  
قسم است  
قسم اول  
طلاق دادن  
زنی که حیض  
و نفاس داشته  
باشد هرگاه  
دخول کرده  
باشد شوهر  
با او و حاضر  
باشد و دویم  
طلاق دادن  
زن بالغی که  
حیض نبیند  
و حامله نباشد  
و با او دخول  
کرده باشند  
پیش از آنکه  
حیض به بینه  
و پاک شود  
و سوم زیاد  
از یک مرتبه  
طلاق گفتن  
در یک مجلس  
چه بذهب  
شیعه اما سیه  
یک مرتبه  
لفظ طلاق  
کافی است  
و دوم و سوم  
حرام است  
اما بذهب  
سننیا جائز  
است چهارم  
طلاق دادن  
زنی که شب  
خوابیدن  
نوبت او  
باشد و در  
آن شب بقول  
بعضی از  
مجتهدین  
قسم سوم  
طلاق  
مکروه و آن  
بر دو قسم  
است اول  
طلاق دادن  
شوهر زن  
خود را در  
حالتی که  
میان ایشان  
التیام باشد  
چه در حدیث  
وارد شده  
که خدا  
متعالی  
دشمن  
میدارد  
طلاق را  
و دویم  
طلاق  
دادن بیمار  
زن خود را  
قسم  
چهارم  
طلاق  
سنت و آن  
در حالتی  
است که  
شوهر ترسد  
که از عهده  
حقوق زن  
بیرون  
نتواند  
آمدن کند  
از آن زن  
و در دل  
داشته  
باشد و  
گاهی  
مجتهدین  
خلاف  
سنت می  
گویند و  
مقابل  
طلاق  
غیبت  
میخواهند  
این  
طلاق  
را سنت  
معنی  
اعم  
میگویند  
و گاهی  
طلاق  
سنت  
میگویند  
و مراد  
ایشان  
آنست  
که طلاق  
و نه زنی  
را بشرط  
طلاق  
بعد از  
آن بگذارد  
که آن زن  
از عهده  
بیرون

رود و آنگاه عقد را کنند و این را طلاق سنت بمعنی اخص گویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم است  
 قسم اول طلاق بآن معنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغه طلاق رجوع نمیرسد و آن بجهت قسم  
 اول طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد و قسم طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض  
 مایوس شده باشد و قسم طلاق دادن زنی که بالغ نشده باشد چهارم طلاق دادن زنی که چیزی  
 بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه درین صورت مادی که آن زن رجوع  
 در آن چیزی که داده باشد نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد و پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سوم  
 و کنیز را مرتبه دوم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند  
 و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه  
 چهارم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند و بعد  
 از آن طلاق گوید هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه درین صورت  
 نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدسی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدسی باشد  
 محتاج بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه غقر قریب مذکور میشود و قسم دوم  
 رجعی و آن بر دو قسم است اول طلاق که شوهر را بعد از طلاق گرفتن رجوع کردن جائز است  
 و آن ماسوائی اقسام طلاق بآنست و قسم طلاق عدسی و آن چنانست که زنی را بشروط  
 طلاق دهند و در عده آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند که حیض ببیند و دیگر  
 طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند  
 زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نیز میرسد بر او و دخول حرام است تا آنکه  
 شخصی دیگر آن زن را دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبه ششم و در زن آزاد و چهارم و در کنیز  
 نیز حرام میشود تا دیگر دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبه نهم و در زن آزاد و ششم و در کنیز  
 شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده  
 بیرون رود و عقد کنند و در مرتبه نهم و در آزاد و ششم و در کنیز حرام مؤبد میشود بلکه هرگاه شخصی  
 بنکاح دائمی بآن زن دخول کند و سر و بر حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص درین مرتبه  
 میان زن و شوهر بنکاح دائمی درمی آید بنده باشد یا آزاد و آیا اگر این شخص در حالت حیض

و انفس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که آن زن از حیض پاک باشد دخول کند تا آنکه حلال شود و مجتهدین را درین مسئله دو قول است و شرط است که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او را در فرج آن زن بریزد و حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر قبل دخول کند فصل دوم در بیان شرطهای طلاق بعد از آنکه شرطهای طلاق پانزده است اول صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید یا انت طالق یعنی تو طالق یا آنکه اشاره بزن خود کند و گوید بنده طالق یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید ز تو یعنی طالق یعنی زن من طالق است و سوا این سه طریق پیش شیعه طریقه دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود بگوید یا انت طالق یعنی تو طالق یا تو از طلاق یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید تو خلیه میریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارد و اگر چه قصد طلاق کنند بآن و دوم آنکه صیغه طلاق را بغضی بگویند هرگاه قدرت بغضی داشته باشد و اگر قدرت بغضی نداشته باشد به طریق دیگر که قدرت بر آن داشته باشد صحیح است شوم آنکه صیغه را بلفظ گویند هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر درین صورت آن را بگویند بلکه بگویند طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بگفته از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نشستن صحیح است و اگر قادر بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافی است و در حدیث آمده که درین صورت مقننه بر سر آن زن اندازند تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو بپوشاند و بگفته از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخفی سازد زن را میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسبتاً و صیغه لا بشرط یا مقننه چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بشرط یا مقننه صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی نگوید که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید یا انت طالق بگوید نصف طلاقه ششم آنکه در صیغه طلاق قصد انشاء کند یعنی قصد باطنی و مقبل حال کند پس اگر این قصد را کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی او را فسخ دهد و اگر چه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق را در ده ساله صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دهنده صحیح نیست و ولی دهنده که تمام وقت دیوانه باشد



زن اورا طلاق میتوان داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست و هم آنکه طلاق  
 و منهد با اختیار طلاق و بد پس اگر او را با کراه بران دارند صحیح نیست و هم آنکه طلاق و منهد قصد  
 طلاق کند پس طلاق مست و حقیقه و بدیوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی  
 طالق باشد و در وقت صیغه گفتن قصد نام آن زن کند یا در هم آنکه آن زن که طلاقش  
 میگویند زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیز که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن  
 زنی که بشبه با او دخول کنند صحیح نیست و اما در هم آنکه آن زن در وقت طلاق دادن  
 پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشد با او حیض بنید و حامله نباشد و شوهر او حاضر  
 باشد پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاک  
 بیپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس  
 داشته باشد صحیح نیست و هم آنکه آن زن را که طلاق میدهند میباید که معین باشد در لفظ یا در  
 قصد پس اگر مجبول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که طلاق در نجات صحیح است تعیین آن بقصره میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهارم  
 آنکه در وقت طلاق دادن دو عادل حاضر باشند و بشنوند بیکبار پس اگر حاضر نباشند  
 یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود یا عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین  
 عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند یا در هم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زن یا  
 عادل در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد  
 از طلاق بدانکه جائز است رجوع کردن شوهر و طلاق رجعی و این بر دو قسم است اول قوله  
 مثل آنکه شوهر زن بگوید ارجعتك و ارجعتك یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا  
 آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر لنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه از سر زن که از رجوع  
 نمیده میشود بجای گفتن است و دوم فعلی چون دخول کردن بان زن یا بوسیدن یا دست بوسیدن  
 بر او یا لیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته در عده عقد کند آیا عقد کردن رجوع است یا نه زن  
 مسئله در قول است و همچنین خلاف است در میان مجتهدین و صحیح بودن معلق ساختن رجوع  
 بر شرطی و شرط نیست در رجوع کردن شوهر و انستن زن رجوع شوهر پس اگر زن حاضر باشد

طلاق و در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و حرام  
 بودن دخول کردن بزنان چون حائض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی  
 که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف واقع شود میان زن و شوهر  
 در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زن است با قسم و اگر زن دعوی کند بشوهر  
 که عدت اتمام شده و زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه لبست و شش روز  
 و دو سخط از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول او است با قسم و ظاهر بعضی از احادیث و آلات  
 میکنند که قول زن را قبول نمیکنند و رجنی است که معتقد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادل  
 که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن  
 ایشان مدتی معین که شارع حجت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود و شوهر نکند و آن  
 بر سه قسم است قسم اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است و ایشان  
 جماعتی از زنان اند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بنیند و با ایشان  
 دخول کرده باشند و حشفه و قبل ایشان غائب شده باشد و اگر چه منی نیامده باشد و طلاق  
 دهند ایشان را چه میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان را  
 نکند بریده باشند و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میان مجتهدین  
 و برین مسئله خلاف است و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده و زمانی  
 که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان سه مرتبه حیض بنیند  
 و پاک شوند لبست و شش روز و دو سخط است چه ممکن است که بعد از طلاق یک سخط حیض  
 دیده باشند و عادت سه روز باشد و در میان دو حیض ده روز پاک باشد و خلاف است  
 میان مجتهدین که آیا سخط اخیر داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشان است از  
 عده اصح آنست که سخط اخیر داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است  
 از عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشان است و ایشان چهار قوم اند اول زمانی  
 که عادت در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یک مرتبه حیض بنیند و در سن زنان باشند  
 که حیض می بیند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه



زنی را در سفر طلاق دهند و نخواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگر  
و سفر خواهند تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنان  
که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهرهای ایشان مرده باشند  
و اگر چه شوهرهای ایشان بنده باشند چه برایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند  
و ترک زینت کنند و در آن چهار ماه و ده روز یعنی جائه نیکو بنوشند و بوی خوش بر خود نزنند و سر نشینند  
و اگر احتیاج لبس پیدا کنند شب سر میکشند و روز پاک کنند و حنانه نبندند و سفید آب بروی نکالند  
و هر چه در عرف و عادت آنرا زینت دانند حرام است بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم  
نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها و عادات مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا  
زینت گویند بنوشند اما موسی سر خود را شانه کردن و پاک کردن و اندیدن بدن و مسواک کردن  
و ناخن گرفتن و در خانه‌های عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام  
نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهرهای ایشان مرده باشند و آنچه مذکور  
شد فرقی نیست میان زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ و خواه و حبیض و بدین عادت  
داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزی که با ایشان دخول کرده باشد و حامله  
باشند و بعد از مردن آن چهار ماه و ده روز عده نگاه می‌دارند قسم هشتم کنیزی که شوهرهای  
ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهرها آزاد باشند چه عده ایشان بعد از مردن شوهران  
ایشان شصت و پنج روز است نصف عده زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از  
ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد از  
مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عده او عده آزاد  
است اما اگر عده باین باشد همان عده رجوعیه کنیزان را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنان که  
باشند و شوهرهای ایشان مرده باشند چه عده ایشان و درترین مدت است از چهار ماه  
و ده روز و زاینیدن یعنی هر کدام ازین دو مدت که دورتر باشد آن عده ایشان است پس  
اگر در کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بنماید عده او چهار ماه و ده روز است و اگر زاینیدن اند  
از یاده از چهار ماه و ده روز باشد عده او زاینیدن است و قسم دهم زنانی اند که شوهرهای ایشان

این عده زنان  
باید که شوهرهای  
ایشان مرده باشند  
و درترین مدت است  
از چهار ماه و ده روز  
و زاینیدن ۱۱

گم شده باشند و خبری از ایشان نماند نشود و خویشان نداشته باشند که نفقه زن آن ایشان دهند  
 و اگر نفقه ندهند و آن زمان صبر نکنند و بجا که شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن زن را با  
 انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهند و در آن چهار سال دوران جنتی که شوهرهای  
 ایشان گم شده اند ایشان را طلب میکنند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شده ایشان را طلاق  
 میدهد و عده ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود را طلاق  
 میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او را ولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود  
 زن او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه واجب است بر کسی که کنیز مدخوله خود را  
 میفروشد یا کنیز را مالک شود و بخردن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد و حیض ببندد که انتظار  
 بکشد که کنیز یک حیض ببندد اگر حیض نبند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض نه بندد و در سن زنی باشد  
 که حیض نه ببندد واجب است بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید  
 یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد و آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبراء غیر دخول کردن نیز از بوشه  
 و غیر آن حرام است درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که جائز است و اگر در ایام  
 استبراء دخول کند آیا استبراء ساقط میشود یا نه درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که استبراء  
 لازم است و اگر مدعو اول گواهی دهند که مالک اول استبراء کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد  
 منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبراء درین صورتها واجب است  
 و در مدت عدت رجوع نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح مذکور شد و حرام است بر آن زن  
 بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را و رانج ذبغیه حذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه  
 حرام است مگر آنکه کار نمیکند که مستوجب حذر زن باشد چه او را جنت حذر زن میتوان بیرون کرد  
 مگر آنکه اهل او را از آنرا کند چه در این صورت جائز است که او را از خانه بیرون کند و نجائیه دیگر فرستد  
 و همچنین نفقه کنیز در عده رجوع لازم است و در عده باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد  
 مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنان است که میان زن و شوهر بخشش  
 و زن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر بخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید و فرق میان خلع  
 و مبارات آنست که خلع بخشش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه





و شود هر وقت در عوض یا جنس آن قول زن مقدم است با قسم مطلب سوم در بیان طهار و ایلا کردن  
 باز زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام طهار کردن و شرطهای او بدانکه طهار بر دو  
 قسم است قسم اول آنکه کفاره او پیش از دخول کرد نیست و آن چنان است که شخصی زن خود بگوید  
 که تو بچوشت مادر منی چه درین صورت حرام است دخول کردن بآن زن تا کفاره ندهد چنانچه  
 در بحث کفاره مذکور شد و قسم آنکه کفاره دادن بعد از دخول باشد و آنچنان است که شخصی زن خود  
 بگوید که تو بچوشت مادر منی اگر با تو دخول کنم پس در این صورت اگر دخول کند بآن زن طهار  
 بهم میرسد و کفاره بر او لازم میشود و شرطهای طهار کردن سه است اول صیغه مثل آنکه انت علی  
 کفاره ای یعنی تو بر من همچون ایشیت مادر منی و آیا درین حکم غیبه مادر چون خواهد و دختر از زنان محرمه  
 خواهد نسبی و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است و درین مسئله میان  
 مجتهدین خلاف است اقرب آنست که همه درین مسئله مساوی اند و اگر گوید شخصی زن خود را بچوشت  
 تو همچون ایشیت زن فلان کس است طهار واقع نمیشود و قسم آنکه طهار کننده بالغ باشد پس اگر  
 طفل باشد صحیح نیست و قسم آنکه طهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چنانکه  
 طهار کننده قصد طهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا مبهوش یا کسی باشد که او را بکراه  
 بران دارند صحیح نیست چنانکه دخول بران زن کرده باشند پس اگر دخول نکرده باشند طهار  
 بآن زن صحیح نیست چنانکه در روایت فضیل بن ایسار از امام بحق مطلق جعفر صادق و ارشاد  
 و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اول صح است و کافی است در دخول کردن دخول  
 در و بر ششم آنکه معلق نسازد طهار را بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلاً  
 صح نیست و اگر طهار را معلق بر شرط سازد یا صح است یا نه میان مجتهدین و درین مسئله خلاف  
 اقرب آنست که صح است هفتم آنکه صیغه طهار را در مرد عادل بکیا بر شتوند بطریق که در طلاق مذکور  
 شد پس اگر در مرد عادل بکیا بر شتوند آنرا صح نیست ششم آنکه زن در حالتی که شوهر صیغه طهار  
 میگوید بیاید که پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و در  
 پاکی دخول بآن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر طهار کند در حالتی که آن  
 زن حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد یا در آن پاکی دخول کرده باشد صح نیست

هم آنکه طهار را بلفظ ظاهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر گوید زن خود که دست تو همچون دست مادر است  
 طهار نیست و آیا اسلام شرط است در طهار یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و آیا نکاح و بی  
 شرط است در زن پس متعه را طهار نمیتواند کرد و درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است و آیا صحیح است  
 که طهار را سعلق دارند بحدی معین مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که صحیح است  
 و همچنین مجتهدین را دو قول است درین که آیا مکر میشود حکم طهار بکر کردن طهار یا آنکه همه در حکم  
 یک مرتبه طهار کردن است اقرب آنست که مکر میشود و کفاره طهار وقتی واجب میشود و قسم اول  
 که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب است و جائز نیست دخول کردن  
 پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم و کفاره واجب میشود و اگر  
 مکر دخول کند کفاره دخول کردن مکر میشود و کفاره طهار و اما اگر دخول کند و طلاق دهد و بگذارد که از  
 عده بیرون رود و آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر بکثیره طهار  
 کند آنگاه آن کثیر را بخیر و بر قبول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او طهار  
 کرده امتناع نماید زن حالی خود را بجا که شرع عرض میکند و حاکم او را سه ماه مهلت می دهد یا  
 آنکه کفاره بدید و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکنند او را بسبکی از دنیا باین طریق  
 که طعام و آب را بر او تنگ میگردانند تا آنکه اختیار یکی از دنیا کند فصل دوم در ایلا کردن  
 و آن چنان است که شخصی قسم بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه  
 بقصد ضرر رسانیدن بآن زن و شرطهای ایلا کردن شست است اول آنکه آن شخص که سوگند  
 میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست و دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست  
 سوم آنکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را با کراه  
 بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه آن زنی را که سوگند میخورد که دخول با او نکند زن نکاحی او  
 باشد چه اگر کنیز او باشد و ملکیت دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد  
 چه اگر دخول بآن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را با اسم خدا تعالی بخورد و چنانکه  
 در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعضی گفتن لازم است  
 پس اگر یا زن خود یا فراسی گوید که والله یا تو دیگر دخول نکنم ایلا واقع میشود و سوگند



یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریق که مذکور میشود و در آن سه فصل است فصل اول در چیزهایی که سبب لعان میشود و بدانکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول انداختن شوهر زن خود را بر نیاورد و بر صورت پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند و دوم آنکه آن زنی که شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود و سوم آنکه آن زن عقیقه باشد چه اگر مشهور نباشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکند و بطریق میل در سر مردان پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی که با او گفته باشند و اگر چه بحد شایع برسد لعان صحیح نیست پنجم آنکه آن زن کرب یا گنگ نباشد چه اگر آن زن کرب یا گنگ باشد بی لعان کردن بران شوهر حرام مؤبد میشود و هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن بآن زن کند و آیا دخول کردن شوهر بآن زن شرط است مجتهدین را درین مسئله سه قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار و ولد باشد دخول شرط است سبب دوم انکار فرزند خود کردن چه درین صورت نیز بجا بر شرط لعان لازم است اول آنکه زن بعقد دائم باشد چه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که شبهه با او ذیل کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه باشد که جهت بر طرف شدن حد انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را درین مسئله چند قول است بعضی میگویند که مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی گفته اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب انداختن او بر نیا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیز که سبک و دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشند لعان واقع میشود و دوم آنکه بآن زن دخول کرده باشند چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود و سوم آنکه از دخول کردن بآن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه

یا یکسال که نهایت مدت استی زمان است ننگه شده باشد چه اگر انچه این نباشد انکار فرزند او سبب  
لعان نمیشود چه اگر هم آنکه در وقت زاییدن آن فرزند اقرار بفرزندگی او نموده باشد چه اگر اقرار  
کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندگی او بکنایه از وصاف شده باشد  
که مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندگی که خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد  
یا قول انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت بوده باشد انگاه انکار کند  
فرزندگی آن فرزند را بعد از زاییدن مجتهدین را مدین مسکنه و قول مست اقرب آنست که  
انکار او در نصوص است موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شرطها  
او بداند که هرگاه شخصی بزنی خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکند یا انکار فرزند او کند بشرط  
که مذکور شد و گواهی بر مدعی خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار  
مرتبه بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اَنَّ لَیْسَ لَیْسَ اَلْصَّادِقَیْنِ فِیْمَا رَمَیْتُهَا بِهٖ مِیْتَ السَّیِّئَاتِ  
یعنی گواه میگیرم خدا تعالی را که من از راست گویم در آنچه این زن را انداخته ام بآن از  
زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را بگوید که اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیْ  
اِنَّ کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِیْنَ یعنی بدستیکه لعنت خدا باد بر من اگر من از دروغ گویان  
باشم و بعد از آنکه آن شخص این قول را بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ  
اَنَّ لَیْسَ لَیْسَ اَلْصَّادِقَیْنِ فِیْمَا رَمَیْتُهَا بِهٖ مِیْتَ السَّیِّئَاتِ یعنی گواه میگیرم خدا تعالی را که شوهر من از دروغ  
گویان است در آنچه انداخته ام بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید  
امر کند او را که بگوید اِنَّ عَصَبَ اللّٰهِ عَلَیْكَ اِنَّ کَانَ مِنَ الصَّادِقَیْنِ یعنی خدا تعالی بر من باد اگر  
شوهر من درین دعوی از راست گویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چنانچه  
امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از  
لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد و در نصوص  
بر و لازم است در چنانست که جهت اسقاط حد یا دارث لعان کنند و اگر چه دارث حاضر باشد  
و این لعان مانع میراث مردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که میراث در صورت  
نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از میراث میبرد و فرزندگی که آن شوهر انکار

الح سبب  
در یک سبب  
در چنانست که  
را نصوص است  
بنویسد در نسخ  
من سبب لعان  
چهار نوبت  
است اقرب  
که سبب لعان  
در پنج نوبت  
خارج میشود  
لا حظ لعان  
در کتب لعان  
با و ارث و لعان  
بعضی از ارث  
من لعان و شوهر  
که با و ارث لعان  
کنند

او کرده بود نیز میراث میبرد و اگر زن اقرار بر ناکند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زنا نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله باشد حد نیز ندارد اما اگر بگوید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از تمام شدن لعان پیش از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر شوهر زین خود گفته باشد که من میدم که خلان مرد با تو زنا میکرد و من جدا بودم لازم میگردد و یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد و هرگاه لعان واقع شود حدی که جهت زن بلو لازم بود ساقط میگردد و اما حدی که جهت آن مرد بود لازم شود ساقط نمیشود بلعان کردن و دهم زائل شدن علاقه زن و شوهری میان ایشان سبب حرام نموده شدن آن زن بران شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزند بودن فرزند بسبب لعان هرگاه سبب انکار فرزند یا فرزند آن زن باشد فصل سوم در بیان آنچه تعلق بلعان کردن دارد و نسبت امرت و و از ده امر واجب و نهیست اما دو از ده امور واجب اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسی که امام نصب کرده باشد او را جهت حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان بخصوص و اگر شوهر و زن بیکه از مجتهدین راضی شوند و در لعان کردن جائز است اگر چه امام یا نائب امام موجود باشد و دهم آنکه شهادت را بطریقیه که مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشدرا حلف یا قسم یا شهادت بالند بگوید لعان واقع نمیشود و سبب آنکه لفظ التذرا بگوید اگر آنرا بر حمل یا رجیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر خیال کند لعان واقع نشده هیچ آنکه در هر مرتبه که در شهادت را ذکر میکند میباید که بگوید که فرزند من که ازین زن بهر سبب از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیه که مذکور شد بگویند که اتی صادق یا کاذب یا مانند آنها و لازم تا کید را بران داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعان و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشد غیر عربی نیز جائز است و در نیصورت حاکم شرع را و عوامل لازم است که زبان غیر عربی را



و انند و یک عادل کافی نیست هتم ترتیب بطریق که مذکور شد بآنکه شوهر اول ابتدا بشهادت کند چنانچه  
 انگاه لعن کند بعد از آن زن ابتدا بشهادت کند چنانچه انگاه لعن کند چنانچه شوهر زن در وقت  
 ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در حال  
 ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده میباید که اگر چه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت  
 و غضب میباید که ایستاده باشد و اگر چه نشسته باشد و آنحال و پنجم شخص ساختن زن بآنکه نام او را  
 ذکر کند و نام پدر او را و یا وصف کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشاره کند  
 باولیس اگر زن شخص نباشد لعان واقع نشده یا زود هم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را  
 بی درونی بگوید و زود هم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات و وقتی کنند که حاکم شرع  
 ایشان را تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگوید صحیح  
 نیست اما نهشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان و و پنجم آنکه شوهر بروست  
 راست حاکم بنشیند و زن بروست چپ او بنشیند و آنکه جماعتی از مردان و زنان مجلس حاضر باشند  
 جهت شنیدن لعان و کتله از چهار کس نباشند چنانچه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر کردن  
 و عطف بگوید نصیحت کند و تبرساند او را از عذاب خدا تعالی و در آخرت و این آیه را نزد او بخواند  
 اِنَّ الَّذِیْنَ یُشَکِّرُوْنَ یُعِزِّدِ اللّٰهُ وَ اٰیْمَانُهُمْ تَمُکِّنْهُمْ قَلِیْلًا تا آخر پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از  
 ذکر غضب و عطف بگوید نصیحت کند بطریق که در شوهر گفته باشد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی  
 چون میان نه رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله واقع گرداند اگر در مکانی باشد و در میان نه  
 حضرت رسالت پناه و قبر او واقع گرداند اگر در مدینه باشد و در زیر صخره واقع گرداند اگر در بیت المقدس  
 باشند و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیه السلام واقع گرداند و در شهرهای دیگر در مسجد  
 جامع واقع گرداند هتم آنکه در زمانهای شریف چون روز جمعه بعد از عصر واقع گرداند هتم  
 آنکه مردمان را بر ایشان جمع کند

## باب سیزدهم

در شکار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن  
 بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه آنها

یک وجه واجب و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار میکند نفقه عیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه درین صورت شکار کردن واجب است و آن یک وجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند و شکار کردن چه در صورت سنت است شکار کردن و آما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگرے بعدی و غیر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام باشد چه در صورت شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاد حبس او واجب است که بدینند و شکار کردن بآلتی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوّم شکار کردن در خانه غیر بآذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشد و چنبر و پارس و پلنگ و کمان کرده و کندن سر شکار و گرفتن سر او و بکشتن آن و سید مرتضی رحمه الله نقل اجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکاری که بغیر سگ معلوم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درند چون پارس و پلنگ بکشد حلال است و در حدیث صحیح بر نبطی از حضرت امام رضا واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر پارس شکاری را بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری بجز شکار کنند حرام است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن کمان کرده را مکروه می دانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر مینه چه شکاری را که آنها بکشد حرام است خوردن او ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در صورت اگر شکار کند حکم مرده دارد و حرام است خوردن او هفتم شکار کردن در حرّم که و آما ششم مکروه اول شکار کردن بسگ که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد و دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری که آنرا سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امر بکشتن سگ سیاه کرده سوّم شکار کردن در شب و بچه جانوران را از خانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در دریا و دریاچه پنجم شکار کردن در حرّم مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد بجزیم مکّه فصل دوم در شکار

شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرط است اول آنکه سگ که با او شکار میکنند میباید که او را  
تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند او را برود و هرگاه منع کنند او را باز ناپسند پس اگر  
آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام میشود و دوم آنکه آن سگ آن شکار را بخورد  
نگذارد پس اگر عادت آن سگ باشد که شکار را بخورد و آن شکاری را که آن سگ کشته باشد  
حلال نیست شوم آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا نیزه و شمشیری زند میباید که مسلمان  
باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا مشرک  
یا مله بیت یا مرتد یا دلی یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس  
جهود یا ترسا باشد آیا حلال است میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که حلال نیست مگر استثنای  
باشد آیا حلال است درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که اگر استثنای عداوت  
المیثیت داشته باشد حرام است و گرنه حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که آن شخص که سر میدهد سگ را  
اگر مسلمان و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر چنان کوری باشد که توان قصد شکار  
کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد و هر دو سگ بکشند آن شکار را حلال نیست  
چهارم آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا شمشیر و نیزه زند میباید که بسم الله یا الله اکبر  
یا سبحان الله و هر چه ذکر خدا باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عیترت  
گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست اگر غیر آنکس که سر میدهد بسم الله بگوید  
و همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سر دادن یکی ازینا بسم الله گفته باشد  
و در وقت سر دادن دیگری بسم الله گفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد  
آن شکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش  
کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را  
فراموش کرده باشد و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر آن شکار برسد بسم الله بگوید حلال میشود  
اما اگر عیترت باشد آیا حلال میشود اگر پیش از رسیدن شکار بسم الله گویند میان مجتهدین درین مسئله  
خلاف است و اگر جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عیترت بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش  
کرده و درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است و آیا نام خدا تعالی بغیر گفتن لازم است

یا به زبانی که گویند جائز است میان مجتهدین درین مسئله نیز خلاف است و بی جای لبس القاد اگر الله تعالی  
یا الله فصل علی محمد و آل محمد گویند آیا شکار حلال میشود یا نه درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است  
پنجم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ را  
بدانند و یا تیر از کمان بچرخانند و شکار بر او بکشد حلال نیست اما اگر در آفتابی رفتن سگ در طلب بند  
و نگاه دارند آنگاه قصد کرده سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار نکنند اگر در وقت  
سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکار بر او بکشد حلال نیست هفتم آنکه  
شکار بسبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر و غیره و جراحت موضع فرج لازم  
نیست بلکه هر عضو سی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و آن بمیرد حلال است و اگر آن  
جراحت نمیرد بلکه بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی  
او را بگیرد و بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال است  
مگر آنکه در این صورت جراحت سگ شده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکار بر او بکشد  
شده باشد و در آب بمیرد اگر سر او را از آب بیرون آورده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب  
او را نکشد چون قانوار و ک حلال است ششم آنکه آن شکار مجموع از نظر غائب نشود و در  
حیات مستقر باشد و ممکن باشد که بماند و اگر چه نصف یک روز باشد پس اگر غایب شود درین  
صورت از نظر او را مرده بیاورد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غائب شود سگ بر او  
باشد و خواه سگ بر سر او حاضر نباشد ششم آنکه آنکس که سگ را سر داده و تیر انداخته و نیزه  
زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت  
لازم است که سر او را بیرون که اگر بگذارد و تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیز  
نباشد که شکار را بآن تواند کشت درین مسئله میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست  
که حرام است و بعضی گفته اند که در این صورت بگذارد که سگ آن شکار را پاره پاره کند و ششم  
آنکه آن شکار میباید چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک  
باشد یا قدرت گریختن نداشته باشد حلال نیست فصل سوم در احکام شکار کردن بزرگ  
واجب است که موضعی را که سگ بزدان گرفته باشد از شکار بآب بشویند بعضی از مجتهدین

شستن او را واجب نمی دانند و شرط نیست و بر تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر  
 جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه در آن شکار شمشیر بکنند و همچنین شرط نیست که دیگری  
 ندانند چه اگر بداند کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا بسته شکار  
 خور و بکشد و اگر شخصی شکار را شمشیر زند و دو نصف شود لبه طامی که مذکور شد حلال است خواه  
 دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آنکه نصفی که سر  
 باو باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه در نی صورت محتاج بکشتن او است و بعضی  
 از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند  
 که دو نصف کنند و یکی حرکت کند از نصف که حرکت میکند حلال است و هر شکاری که کسی بدست  
 یابد یا مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آنرا بگیرد و مالک آن نمیشود  
 و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود او را در وقت بیرون رفتن از دست خود  
 و قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کسی که ثانی اسحال آن شکار را گرفته باشد  
 مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بجان کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا  
 بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی نصرت  
 او بجان او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه کشتی  
 آنرا را بقصد شکار کردن ساخته باشد آیا اگر شکاری یا مرغی بآن خانه یا کشتی در آید مالک  
 میشود صاحب خانه کشتی آن شکار را میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر شکاری  
 بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخص دیگری آن باشد چون مقراض کردن یا بکوترا مالک آن نمیشود  
 و اگر صاحب آن پیدا شود طلب کند و واجب است که بصاحب دهند

## باب چهاردهم

در فروج حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و در آن چند فصل است فصل اول  
 در اقسام فروج بدانکه فروج حیوانات بر دو اقسام است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم  
 سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول فروج کردن کافر و دشمن با طبعیت و خارجی و در فروج  
 نمودن سیر و در نصاری میان مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است و در فروج کشت



و پوانه ستوم فنج کردن مست چهارم فنج کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن فنج کردن  
سنی است هرگاه مومنی نباشد و محتاج باشد و اما یک قسم سنت و آن فنج کردن مومنی است  
و اما شش قسم فنج مباح اول فنج کردن بسلاح چون تیرونیزه و شمشیر و دوم لبگ شکاری  
بشرط آنکه که در باب شکار کردن مذکور شد ستوم فنج کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل  
فنج کردن باشد چه فنج کردن او فنج کردن مادر او است هرگاه خلقت او تمام شده باشد  
یعنی موی بر او رسیده باشد خواه روح داشته باشد و خواه نداشته باشد اما اگر از شکم زنده  
بیرون آید فنج کردن او لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر  
وقت نباشد که او را بکشند حلال است اگر بمیرد و درین قول اشکال است و اگر خلقت او تمام  
نشده باشد حرام است چهارم فنج کردن ماهی و آن بیرون آوردن او است زنده از آب و در  
بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت  
پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطی که مسلمان به بندگی زنده او را  
بیرون آورد و اگر مسلمان به بندگی آنرا حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست  
و اگر مشبه شود ماهی مرده بغیر آن احتیاطاً نیست که اجتناب از همه کند پنجم فنج نمودن ملخ  
و آن گرفتن او است بدست زنده یا با تکی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن  
و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست  
او را بآتش سوزانند حلال نیست خوردن آن و ملخهائی که نتوانند پدید حلال نیست خوردن  
آنها هرگاه بگیرند آنها را ششم فنج نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا در صحراست بگرنیزه  
و ممکن نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع کشتن آنها بطریق که ممکن باشد مشروع است  
فصل دوم در بیان آنچه بدیج نمودن تعلق دارد بدانکه لبست و پنج امر بدیج کردن متعلق  
سینده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه و اما سینده امر واجب اول آنکه کسی که فنج  
میکند میباید که تمیز داشته باشد چه فنج نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست و دوم آنکه عاقل  
باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست ستوم آنکه قصد تواند کرد پس فنج نمودن مست و بیو  
اول نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر





شتر باشد شتر کند و اگر اینی بنیزه بکشند او را و محل بخور کردن گوگردن شتر است و اگر آن حیوان گو سفند باشد سر او را بر بند پس اگر شتر را سر بر بند و گا و گو سفند را نیز بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت اول بخور کردن شتر است و در حالتی که یکپای او را بسته باشند میانه بغل و سر پای او را را که در دوشم بستن هر دو دست و هر دو پای گا و را در حال فرج کردن و را کردن و دم او و دوشم بستن هر دو دست و یکپای گو سفند در وقت کشتن و یکپای او را را که در دوشم بستن و سر او را در وقت بریدن گاو می آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت او را در وقت فرج نمودن و دوشم پوست کردن پیش از سر و شدن شوم جدا کردن سر و وقت فرج نمودن از دوشم و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند چهارم گردانیدن کار او در وقت فرج نمودن که بالا بریده شود و در بعضی از احادیثی ازین عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب فرج نمودن بی احتیاج هفتم فرج نمودن در روز جمعه پیش از زوال فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسم است شش قسم آنها حلال و سبب قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سننیا گفته اند که نه ب اما میه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب را نه ب آنست که او در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده و دوشم گا و ابل و وحشی شوم گو سفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گو زهر نهم بر بند که بر بندون بال بیشتر از نصف زدن او باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و میوه و کنجشک و آنچه بدینها مانند حلال است ششم ماهی که فلس دارد باشد پس کفیت و رتبیاء و اربیان و طمر و طیرانی از اقسام ماهی حلال است چنانچه ایشان فلس داشته اند و اما آن سبب قسم حرام اول سنگ تری و بگری و دوشم خوک تری و بگری شوم گربه ابل و وحشی چهارم درنده ماهی تمام چون شیر و بنگ و گرگ و پارس و گفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها مانند پنجم موش ابل و صحرانی و سوسمار ششم خر و سمور و سنجاب و قنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و قفسا و مگس و کیبک و کبک و سبب و غیر اینها ششم آنچه منخ شده اند چون خیل و میمون و غیر اینها ششم حیوانی که عادت بخورن فضله کرده باشد چاره حرام است تا آنکه او را مدتی استبراکند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز

اورا بنزد و علف پاک بپزند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز  
 گفته اند و بعضی از ایشان سی روز گفته اند اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند  
 بیست روز گفته اند و بعضی چهارده روز و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خاکی باشد سه روز  
 و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته اند و بعضی روایات  
 شش روز واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجب است که آنقدر ایشانرا بنزد و علف دهند که  
 آن اسم از او برطرف شود و ششم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک بخورد و آنقدر  
 که استخوان او سخت شود و حرام میشود و هر چه از آن بزند نیز حرام است یا زده هم حیوانی که گوشت  
 او را خورند و با او شخم و دخول کرده باشد چنان حیوان و نسل او حرام میشود و واجب است سوزانند  
 آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث حدود مذکور خواهد شد و اگر اینچنین گوسفندی در میان  
 گاو گوسفند مشبه شود و قسم کنند و قرعه بزنند تا آنگاه بکشد بماند و از دهم هر مرغ پرنده که مخالب  
 داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشد و غیر اینها ششم کلان جمیع اقسام اوس و سوا  
 کلان کو چاک که در زراعت میباشد و زراعی که بزرگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است  
 چهارم هم خفاش و طاووس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند و پنجم مرغی که او را نشانه تیر  
 میسازند تا آنگاه نمیرد و همچنین حیوانی که مجروحش سازند و بگذارند تا بمیرد و ششم ماهی که  
 نداشته باشد چون اجریش و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشبه شود با ماهی مرده یا ماهی  
 زنده بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند اگر بر بیست افت حرام است و اگر بر  
 افت حلال است هفتم سنگ پشت هفتم خار پشت نوزدهم خرچنگ بری بیستم گشتی  
 که در زیر سپر بر بیان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه سپر را شکافته باشند  
 و همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی  
 حلال باشد اما اگر ماهی حلال بالاسه ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی  
 تابع آن حیوان است و اگر مشبه شود هر کدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هر کدام که  
 باشند حرام است و آنچه فاسد شده باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسب و  
 خر و سگ است و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت

بکشد  
 بکشد

یا در نوبت شیرخوک خورده باشد و سنت است استبراء چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان حلف بخورد  
و اگر حلف نخورد نه روز شیر حیوانی خورد که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت  
او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند و بچشم حیوانی که شیر آدمی بخورد و ششم کلاغ کوچک که در حلق  
زراعت میباشد و زراعتی که بزرگ خاکستر باشد هفتم بکره چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
و سلم نمی کرده از شستن بدنه هفتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه اسجد لله رب العالمین  
میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و میگوید قول اول است آنکه بال برهنه زدن بدشترا از  
صف زدن بال اوست نهم قنبره چه در حدیث آمده که قنبره را نباید خورد و بطن علان نباید داد و کبابی  
با او کنند زیرا که همیشه او سیج میگوید و عن برهمنان اهل بیت میکند و نهم فاخته چه در حدیث آمده  
که شوم ست نگاه داشتن فاخته یا زدن هم جباری دو از دهم مرد سیر و هم صوام و آن مرغی است  
در آن گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرمایا باشد چهاردهم شقراق و وجه کراهیت او آنچه  
در حدیث آمده او مار را میخورد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام است و  
مکروه و آن برسی و دو قسم است بستی و چهار قسم حرام و شست قسم مکروه اما بستی و چهار قسم  
حرام اول هر چیزی را وانی که مست کند چون شراب که از شیر و انگور میگیرند و قلع که از عسل میگیرند  
و قلع که از مویز میگیرند و موز که از ذره میسازند و فصح که از خرما میسازند و جع که از جو میگیرند  
و غیر اینها از هر چه مست کنند باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و حکم فلاح که از مویز یا جو میگیرند  
حکم شراب دارد و باجماع مجتهدین اما هر چیزی که از لوبی شراب آید چون رب سب و رب به  
و اترج و آنچه بدینها اند حلال است و در حکم شراب است شیر انگور که بخورند و کمتر از دو حصه او ناقص  
شود و اما اگر دو حصه او ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیر مویز را بخورند یا  
حلال است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اصح آنست که حلال است زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه  
او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام کنند حلال است بر قول اصح و اگر شراب سرکه  
شود و حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علج و خواه آنچه بسبب آن  
شراب سرکه شود مستملک شود و رو و خواه نشود و اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافر  
دست با او مال آنگاه که شراب پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب ریزند آن مقدار که سرکه او را

در حدیث آمده  
که خطاف همیشه  
اسجد لله رب العالمین  
میگوید و بعضی  
از مجتهدین او را  
حرام میدانند و  
میگوید قول اول  
است آنکه بال  
برهنه زدن بدشترا  
از صف زدن بال  
اوست نهم قنبره  
چه در حدیث آمده  
که قنبره را نباید  
خورد و بطن علان  
نباید داد و کبابی  
با او کنند زیرا  
که همیشه او سیج  
میگوید و نهم  
فاخته چه در حدیث  
آمده که شوم ست  
نگاه داشتن فاخته  
یا زدن هم جباری  
دو از دهم مرد  
سیر و هم صوام و  
آن مرغی است در  
آن گردن گرد  
آلود رنگ که در  
درخت خرمایا  
باشد چهاردهم  
شقراق و وجه  
کراهیت او آنچه  
در حدیث آمده  
او مار را میخورد

مستملک سازد و یا آنقدر شراب باشد که سرکه راستملک کند حلال نمی شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جائز نیست استعمال کردن آن تا آنکه آن شراب سرکه شود و دوم خودی که از قیج کردن حیوان آید حرام است خواه خون جنده داشته باشد یا نه چون خون کبک و غیر آن و در حلال بودن خون دل و رمیان مجتهدین خلاف است سوگم بول آن حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند سوای بول شتر حبت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند جائز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر آن از اعیان نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیه حیوانی که گوشت او را نخورند و در حلال بودن شیرینی که در پستان حیوان مرده باشد میان مجتهدین خلاف است پنجم هر چیز روانی که نجاست او عارضی باشد خوردن او حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه قرآنی استثناء واقع شده که بی اذن می تواند خورد و اگر ایشان را نیز دانند که راضی نیستند آن نیز حرام است ششم آب نجس چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد ببلایات نجاست پس اگر آن چیز با قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است و همچنین نانی که آنرا آب نجس خمیر کنند خوردن آن دروغی که بسته باشد هرگاه نجاستی بر بعضی اجزای آن رسد با آنچه نجاست باور رسیده حرام است ششم مرده و در حکم او هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن در استعمال کردن آن حکم سوای چشم و موده نشین و پر مرغ اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعی که متصل است بدان باید است و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بالاین آنرا سخت کرده باشد و آنفوخ یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنرا از مرده جائز داشته اند و هم که حیوانات خواص گوشت او را خورند یا نخورند و هم فرج حیوانات خواه طاهر آن و خواه باطن آن یا زخم سپرز هر حیوان و دوازدهم زهر هر حیوان سیصد و هشتاد و هشت حیوان یعنی هر دو خایه که در روشنی جمع میشود چهارم شانه هر حیوان یعنی محل بول او پانزدهم شحم یعنی جاست که در بچه قرار بگیرد و شانزدهم نخاع و آن مغز نیست سفید که در مهرهای پشت میباشد و عوام او را

منح میگویند حرام است هضم علیا و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده هضم  
 عند یعنی گریه های که در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصدای انگشتان که متصل  
 بعصب کف دست و پا است بشتم حرقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چپ می بیند  
 و آنرا هر دو یک چشم میگویند لبست و یکم ذره و مانع و آن مغز نیست که در تکه سر میباشد بقدر خود  
 و بعضی از مجتهدین سواي خون و سپرز و سرگین و فک و فرج و انشیان و مثانه چپ و دیگر را از  
 حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند لبست و دوم خاک و گل خوردن خواه پاک باشد  
 و خواه نجس سواي خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار خودی جهت شفا میتوان خورد  
 و گل ارغنی نیز جهت و دوا میتواند خورد و لبست و سوم نه هر یای کشنده آماجی های که بسیار آن  
 کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن حرام است چون تریاک و سقوفیاد و تخم خنظل  
 و مانند آنها لبست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهر  
 مثل آنکه در صحرائی واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد و سواي آن چیزهای حرام و ترسند  
 که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بمشند او را یا مال  
 او را ببرند و برین صورت جائز است که آنقدر بخورد که سدر مق او شود و و زیاده جائز نیست  
 بشرطی که آن شخص بنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد  
 خوردن چیزهای حرام در حالت اضطرار نیز او را حرام است و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی  
 نداشته باشد و ترسد که از گرنگی بمیرد و کسی طعام داشته باشد و این کس قیمت آنرا داشته  
 واجب است بر آنکس که بدهد و اگر ندهد بقدر و غلبه اند و میتواند گرفت و اگر در صحرائی تشنه باشد  
 و ترسد که بمیرد و از مقدار شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن بول باشد  
 از تشنگی میتواند خورد و و فرقی نیست میان بول خود و غیره بعضی از مجتهدین گفته اند که بول  
 خود را بخورد و نه از دیگری و خوردن تریاق ناردق حرام است مگر با احتیاج و اما آن  
 هشت قسم مکروه اول گوشت های دل حیواناتی که گوشت او را خوردند و گهای او را دوم  
 گرده حیوانات که گوشت او را خوردند سوم گوشت خرداسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم  
 چیزهای که جنب و حائض و کسی که پریهنرا از نجاست نکند دست بران نهاد بر طوبیت خوردن



آنها کرده است ششم پانزدهم خوردن که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و هم در شب بخورد و  
هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهای که بوی کبریت از او آید بقصد شفا هفتم شرابی که او را بعلل جبر که  
کرده باشد خوردن بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

### باب پانزدهم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و در آن چهار مطلب است  
مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول  
واجب چون طعامی که ستر متق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عجز شدن  
از عتق و دوم حرام چون طعام مانده که در آن شراب خوردند و سوم سنت چون طعام عروسته  
و طاهره و ساختن و از حج آمدن و دختله پس کردن چهارم مکروه چون طعام خفته کردن زنان و  
طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ها عدا می طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام  
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد و مفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل  
و چهار امر سنت و چهار امر حرام و ثبوت پنج امر مکروه اما یک امر واجب و آن که در ایندن پیش  
از موضع طلا و نقره که در ظرف طلا کوب و نقره کوب باشد اما چهل و چهار امر سنت اول دست  
شستن پیش از طعام خوردن و دوم پاک نکردن دست خود بمبندیل بعد از دست شستن پیش  
از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست  
باشد برکت در آن طعام است و سوم شستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم  
بسم انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را بپسیدن ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم  
لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار خاییدن نهم ببردن نگاه نکردن در حالت طعام خوردن  
دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت بسم الله الرحمن الرحیم  
بواسطه هر لونی از طعام یا هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم  
بر اول و آخر طعام کافی است و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید  
بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام آمده که اگر کسی از اهل مجلس است  
گویند کافی است یا زود هم سخن گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا آنچه متعارف

شده میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست و از دهم  
 کلمه را محمد گفته در آشنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن این و عا بنحو اند  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا فِي جَائِعَتَيْنِ وَسَقَانَا فِي ظَمَائِنِ وَكَسَانَا فِي عَارَيْنِ وَابْدَأَنَا  
 سُبْحًا بِزَادٍ أَسِيرَ كَرَمًا رَاوِدًا رُكَّانَ وَبَارِدًا رَشْدًا وَبَارِدًا رُكَّانَ وَبَارِدًا رُكَّانَ وَبَارِدًا رُكَّانَ  
 وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ وَيُغْنِي وَلَا يَغْنَى وَلَا يَجَارُ عَلِيًّا وَلَا يَسْتَعِينِي وَيَقْتَرِفُ السَّيِّئَاتِ  
 و انعام کرده با سباسب بر خوارا که می خوراند و خوراند و می پدید و پناه داده نشود و بر بدی نیاست و احتیاج بدیش نیست او  
 چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه بیک طعام خورده باشد پانزدهم بالیدن هر دو دست  
 بعد از شستن با برومای خود چه در حدیث اعلیبت علیهم السلام آمده که کلف روی را از آکل  
 میگرداند شانزدهم آنهاست که از دست شستن بهم میرسد و در نظری جمع کردن هفدهم قیست  
 دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام و دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست  
 راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ صاحب طعام نشسته  
 آنگاه آخر از همه صاحب طعام و دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست  
 شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد خواه بنده هجدهم  
 آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم صاحب طعام را بعد از همه دست  
 از طعام خوردن کشیدن بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقچه که از حضرت رسالت پناه  
 منقول است که آنحضرت بعد از طعام میگفته لصاحب طعام طعم عین الله و الله الصائمون  
 و آكل طعامكم الاکبراء و صلت علیکم الملائکه الاخیار بیست و یکم اول نماز  
 کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعته  
 انتظار کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر پای  
 چپ نهادن بیست و سوم بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم چوب خلال  
 دندان جهت همان آوردن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن  
 و بیرون آوردن آنچه در بنج دندان مانده باشد بیست و پنجم سنبلیله با طعام آوردن چه در  
 حدیث آمده که حضرت امیر المومنین چنین میگوید بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بکسی خوردن

کردن و بعد از طعام ختم لب که یا نمک کردن است و هضم و پختن را بعد از طعام پس بعد یعنی تعلق شستن  
چه در حدیث آمده که در دندان را دفع میکند و شستن جمع کردن آنچه در دستار خوان رنجته باشد  
اگر در خانه طعام خورده باشد و در صحنه گذاشتن آنچه در دستار خوان رنجته باشد اگر در صحنه طعام  
خورده باشد لبست و نمک شب سیر خوابیدن مرد و پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد و پیر شب بخوابد  
و شکم او سیر باشد باعث آن میشود خواب کند و بوی دهن نیک میشود و شی ام خوردن آنچه از طعام  
در دستار خوان رنجته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را برطرف  
میکرد و اندوخته را زیاد میکند و اندوخته را از دست خود میبرد و از آن جهت را برطرف میکند و حکیم ضیافت کردن  
مهمان را اگر نخواهند آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان آوردن  
شی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان شی و سوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن  
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است شی و چهارم آنچه در خانه  
حاضر باشد جهت مهمان آوردن شی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف  
کردن اگر او را طلبیده باشند شی و ششم بسیار طعام نخفتن اگر قدر را باشد و کم نخفتن اگر زیاده  
سعد و رن باشد شی و هفتم در روز مهمان را روی خوش نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر شدن  
چه روز سوم مهمان چون ابلهانه این کس میشود شی و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان  
شی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان لطعام خوردن و اگر چه بمسافت پنج میل طلبند و اما  
اگر کافری بطلبد اجابت او لازم نیست چنانکه باشتنای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث  
دارد شده که مومن باشتنای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او باشتنای او طعام نمیخورد  
چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشند با حاضر شدن نان چهل و دوم کو چک نخفتن نان چه در حدیث  
آمده که با هر نانی برکتی است چهل و سوم بعد از گذاردن نماز حضرت چیزی خوردن که آن از عادت  
پیشین است چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس  
آنرا بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند و اگر نخس باشد بشوید و بخورد هفتاد حسنه در  
دیوان عمل او نوشته میشود اما چهارم حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند چه هرگاه  
چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورد باعث امتلا میشود و مرضها ازین بهم میرسد و در حدیث

در حدیث آمده که اگر کسی در دستار خوان رنجته باشد و در صحنه طعام خورده باشد و در صحنه گذاشتن آنچه در دستار خوان رنجته باشد اگر در صحنه طعام خورده باشد لبست و نمک شب سیر خوابیدن مرد و پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد و پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود خواب کند و بوی دهن نیک میشود و شی ام خوردن آنچه از طعام در دستار خوان رنجته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را برطرف میکند و اندوخته را زیاد میکند و اندوخته را از دست خود میبرد و از آن جهت را برطرف میکند و حکیم ضیافت کردن مهمان را اگر نخواهند آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان آوردن شی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان شی و سوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است شی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد جهت مهمان آوردن شی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشند شی و ششم بسیار طعام نخفتن اگر قدر را باشد و کم نخفتن اگر زیاده سعد و رن باشد شی و هفتم در روز مهمان را روی خوش نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر شدن چه روز سوم مهمان چون ابلهانه این کس میشود شی و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان شی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان لطعام خوردن و اگر چه بمسافت پنج میل طلبند و اما اگر کافری بطلبد اجابت او لازم نیست چنانکه باشتنای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث دارد شده که مومن باشتنای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او باشتنای او طعام نمیخورد چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشند با حاضر شدن نان چهل و دوم کو چک نخفتن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی است چهل و سوم بعد از گذاردن نماز حضرت چیزی خوردن که آن از عادت پیشین است چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند و اگر نخس باشد بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود اما چهارم حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورد باعث امتلا میشود و مرضها ازین بهم میرسد و در حدیث

آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض میشود و دوم رفتن بجلسی جبت طعام خوردن که او را طلبیده باشند بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم خوردن طعام در مانده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خوردن چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و اما آن لبست و پنج امر مکروه اول شکم از طعام پیر ساختن و دوم تکیه کرده طعام خوردن و سوم بعد از طعام خوردن هرگاه آرزو غریزه سرسوی آسمان کردن چهارم مرغ نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مرغ نشستن را خدا تعالی دوست نیدارد و پنجم کسب خوردن همراه بودن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار و هفتم طعام خوردن در حالتی که راه بروند و هشتم اجابت کردن طعامی که جبت خسته و ختران نخفته باشند نهم نان را بکار و پاره کردن و دوازدهم کاسه نهادن و دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جن را در آن نصیبی است پس اگر تمام گوشت را بخورند در آن خانه آنچه بهتر است میبزدند یازدهم هر روز گوشت خوردن و در روزی دوم مرتبه گوشت خوردن که ایت و در بیشتر است و دوازدهم از چهارم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن سیزدهم گوشت نیم نخفته خوردن چهاردهم شب گرسنه خوابیدن و پیر یا پیر دهم فراغ دستی کردن در عااش هرگاه مفلس باشد شانزدهم خدمت فرمودن همان راه هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن را چه در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و یکشنبه شام نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانه روز باز نمی آید و بیستم بعد از انگشت طعام خوردن نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلل کردن بنحوص در خبث خردا و کفی در میان چه خلل بکنی در میان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلل کردن بچوب شامشفرم و آس کردن مکروه است و بیست و یکم باهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را میریزند و بیست و دوم پنبی منفر کرده و منفر کردنی پیر خوردن بیست و سوم گوشت قاق خوردن بیست و چهار گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود و بیست و پنجم خوردن از چیزی که شکر از آنجا خورده باشد مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها بطریق که از حضرت ائمه معصومین منقول است آنان جو بدانکه نان جو خوردن در حدیث وارد شده که خوردن

سجده

انان جو دافع امراض است و در هیچ شکم قرار نگیرد و الا هر مرضی که در او باشد بیرون کند و قوت پیغمبر است  
 تاریخی در حدیث آمده که جبت مبطون تا فقرین دواهاست و دباخت معده میکند گوشت در  
 حدیث آمده که خوردن گوشت میروید و یاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و آخرت  
 و حضرت رسالت پناه علیه السلام گوشت سر و دست را دوست میداشت و گوشت  
 تا لجه بدترین گوشتهاست چه بجل بول نیز و دیگرست گوشت کبک ساقهای پانیا را قوی میکند  
 و سب را میزند گوشت مرغ از حضرت امیر المومنین منقول است که گوشت مرغ بجه بدترین گوشتهاست  
 گوشت قطا از حضرت امام محمد باقر منقول است که گوشت قطا مبارک است و صاحب یرقان را  
 کباب آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت حباری از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است  
 که گوشت حباری بوا سیر و در دشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت  
 محمد باقر منقول است که گوشت میش بنیائی و شتوانی را زیاد میکند و اندو گوشت گاو را بسلق  
 خوردن بر ص را بر طرف میساند و به سید و در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه  
 میشود تخم مرغ و در حدیث آمده که سبب بسیار میفرزند میشود و غسل شقای بیماری است که سبب  
 آن بلغو باشد عدس بریان کرده و تشنگی را می نشاند و قوت معده میدهد و شقای هفتاد  
 مرض است و عدس دانه را از آن میکند و آش که چشم را زیاد میکند آرد و گندم بریان کرده  
 طعام پیغمبران است و خوردن آن گوشت را میروید و یاند و استخوان را سخت میکند و قوت باه  
 میدهد پیغمبران میخوردند و در حدیث آمده که هر دو با هر شفاست و هر کای تنها مرض است شکم  
 نافع است از همه چیز یا و ضرر ندارد و تسکین دهنده است و نافع است و نافع آن بسیار است  
 چه دهن را روشن میکند و اندو عقل را زیاد میکند و اندو صفرا را کم میسازد و دل را زنده  
 میکند و جانورانی که در شکم آدمی میباشند میکشند و شوت زنان را بر طرف میسازد  
 زیتون باد را می کشند و زعفران و است و در حدیث آمده که زیتون شتر گوسفند سیاه نافع  
 است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه و شیر و غسل جبت آب شپش نافع  
 است از نداس تا ختم طعام است برنج بهترین چیز است جبت قطع بوا سیر شود بریان کرده  
 جبت در دشت نافع است و هفتاد پیغمبر او را بخاک کرده با قلا مخرساق را زیاد میکند

له نافع  
 در حدیث  
 در حدیث

و فرجه میسازد آنرا زیاد می کند دماغ را و اگر با پوست بخورد و باعث معده میکند کوبیا با دانه را از شکم  
میراند و آتش مرض تبی را زایل میکند که باعث زیادتی دماغ میشود و نیز سرخ بر صباغ است کوبیده  
خوردن و دفع مرضها میکند آنچه شبیه ترین میوه هاست بمیوه نامی بهشت و بعضی از مرضها را نافع  
است قطع بواسیر و نفقش میکند آنرا سید میوه هاست حضرت رسالت پناه صلعم او را بهترین میوه ها  
گفته سیر را اگر سینه میسازد و اگر سینه را سیر میسازد و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی  
از حضرت ائمه معصومین صلعم آنرا تنها میخورده اند و دانه آنرا را یا پیاه او خوردن و باعث میکند  
و سوسه شیطان اند دل میرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد و یک انار بخورد  
چهل روز دل را نورانی میکند و اگر دوازده روز بخورد و هشتاد روز و اگر سالانہ بخورد و صد روز  
پس از سوسه شیطان خلاصی میشود و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سبب  
نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی باغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد  
بهر رنگ را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسی  
که او را بخورد کلام او تمام حکمت است و شجاعت می آید و دود دل را بجا میبرد و معده را  
و باغی میکند خصوصاً در وقتی که طعام خورده باشند آنرا اطفا می حرارت میکند و صفه را  
ساکن میسازد و خشک آن خون را ساکن میسازد و مرض را میزداند آنچه بعد از طعام خوردن  
نافع است و حضرت رسالت پناه و دست میداشته اتج سبز را سفید و باعث معده میکند و بواسیر  
را زایل میکند و ساقین را قوی میکند و تقطیر لول را نافع است کاسنی امان است از قوی و نفی  
ورق آن و بر هر ورق از قطره از آب بهشت است و باه را زیاد میکند و فرزند را نیکو میسازد  
و در او شفا می هر مرض است با درج یعنی ریحان کوهی سده را را بکشاید و شتهای طعام می آید و  
و میل را میبرد و مخم طعام میکند و حضرت امیر المومنین و دست میداشته اگر گندنا جهت سپهر نافع  
و اگر سینه و زخم بخورد و خوب میکند و با دانه را رفع میکند و قطع بواسیر میکند و امان است از  
جذام و حضرت امیر المومنین او را بانگ بخورد و کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع و یغیر است  
باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام در برص را برطرف میکند  
خود حضرت فاطمه علیها السلام او را دست میداشته کاهو خون را صاف میکند و سده را

نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی باغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد  
بهر رنگ را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسی  
که او را بخورد کلام او تمام حکمت است و شجاعت می آید و دود دل را بجا میبرد و معده را  
و باغی میکند خصوصاً در وقتی که طعام خورده باشند آنرا اطفا می حرارت میکند و صفه را  
ساکن میسازد و خشک آن خون را ساکن میسازد و مرض را میزداند آنچه بعد از طعام خوردن  
نافع است و حضرت رسالت پناه و دست میداشته اتج سبز را سفید و باعث معده میکند و بواسیر  
را زایل میکند و ساقین را قوی میکند و تقطیر لول را نافع است کاسنی امان است از قوی و نفی  
ورق آن و بر هر ورق از قطره از آب بهشت است و باه را زیاد میکند و فرزند را نیکو میسازد  
و در او شفا می هر مرض است با درج یعنی ریحان کوهی سده را را بکشاید و شتهای طعام می آید و  
و میل را میبرد و مخم طعام میکند و حضرت امیر المومنین و دست میداشته اگر گندنا جهت سپهر نافع  
و اگر سینه و زخم بخورد و خوب میکند و با دانه را رفع میکند و قطع بواسیر میکند و امان است از  
جذام و حضرت امیر المومنین او را بانگ بخورد و کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع و یغیر است  
باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام در برص را برطرف میکند  
خود حضرت فاطمه علیها السلام او را دست میداشته کاهو خون را صاف میکند و سده را



عقل را زیاده میکند سلق از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقول است که او رفع جذام میکند  
 و دوا و شفای مرض است و استخوان را سخت میکند گاه آب آن شفای در چشم است شرب  
 از حضرت صادق منقول است که در و نه صحت است و رقی او باد نامیراند و مغز او بول را میراند  
 و اصل او بلغم را بر طرف میکند جو را مان است از قولنج و بلو اسیر و باه را قوی میکند شلجم جذام را میراند  
 با و تجمان مرض را میراند و طبیعت را با صلح می آرد و پیار قوت باه میدهد و بلغم را میراند و پشت را  
 سخت میکند و تب را بر طرف میکند و مرض و بار را بر طرف میسازد و سقر خوردن آن پیش از طعام  
 رطوبتها را دفع میکند مطلب سوم در آداب آب نوشیدن بدانکه است و سه امر با آب نوشیدن  
 تعلق دارد و یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و بیست و یک امر مکروه اما یک امر واجب  
 و آن گردانیدن دهن از موضع طلاء و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه  
 مذکور شد و اما آن سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ وَ يُصَوِّتُ بِهِ السَّاعِیْنَ  
 سُبْحَانَ مَرْدَاةٍ رَاكِبَةٍ وَ مُمْسِرَةٍ آب را از آسمان و بسگرداند کار را  
 كَيْفَ يَشَاءُ يَبْلُغُ اللَّهُ خَيْرَ الْأَشْيَاءِ وَ يَوْمَ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَنِ الْخَلْقِ اللَّهُ الَّذِي  
 بر قسم که بخوابد بنام خدای بهترین نامها  
 سَقَانِي مَاءً عَذْبًا وَ لَوْ يَجْعَلُهُ لِمَا أُجَابِدُ فَايَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
 که آتش سید را آب شیرین و نگراند آنرا شور بے مزه بگنجان من سُبْحَانَ مَرْدَاةٍ رَاكِبَةٍ  
 سَقَانِي فَاثْرَوَانِي وَ اعْطَانِي فَاسْرَصَانِي وَ عَافَانِي وَ كَفَانِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي  
 که آب داد و مرا پس سیراب کرد و مرا عطا کرد و مرا خوشنود کرد و مرا عافیت داد و مرا کفایت کرد و مرا خداوند بگنجان  
 بِمَنْ تَسْقِيهِ فِي الْعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَسْقِيهِ بِأَنْزَالِ الْوَحْيِ  
 از آنکه سیراب گردانی از حوض محمد در دوزخ است خدا بر او و اولاد او و یاری کنی او را بقاقت او انجی شد و این بنده گناه  
 متوهم آنکه آب را بکد چهارم آنکه آب را بنوشد بهر دو دست چنانچه که بپسندد و نوشد اگر آب و نموده  
 نعلام باشد ششم آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب و نموده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار بنوشد  
 چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست ششم آنکه از نو یک و سه گوزه و وضع کند

آب نوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند  
 چه اگر آنحضرت را یاد کنند و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت  
 میشود و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد و دهم  
 آب زعفران نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است یا زود هم آبی که از نادان خاک کعبه فرو  
 آید نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است و دوازدهم آب باران نوشیدن چه شفای  
 امراض است سیزدهم بیه بردن آب زعفران بشه نا و اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن  
 و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل را میندازد  
 و دوم آنکه یک نفس نوشند اگر آب دهنده غلام باشد شوم آنکه بسبب نفس آب نوشند اگر آب  
 دهنده آزاد باشد چهارم سیکار فرو بردن آب چه باعث مرض کبد میشود و آن مرضی است  
 در جگر پنجم آیتاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزد یک دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن  
 هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم تکیه خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن  
 و عمامه بپوشیدن و انگشتری در دست کردن و کفش و نعلین و موزه در پای کردن و در آن  
 دو فصل است فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تحمل  
 بر پنج قسم است قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او  
 خواهد آمد و رخت پوشیدن و الی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت  
 پوشیدن سنت چون رخت پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت پوشیدن مرد  
 جهت زن خود و رخت پوشیدن و الی جهت تعظیم شرع و رخت پوشیدن علما جهت تعظیم علم  
 قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون رخت حریر پوشیدن مردان در یوغ جنگ و ضرورت چنانچه مذکور  
 شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه  
 در بحث طلاق مذکور شد هرگاه اراده زنیت نکند که اگر اراده زنیت کند حرام است قسم پنجم رخت  
 پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن  
 مباح است فصل دوم در بیان آنچه بر رخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق است  
 بر رخت پوشیدن یک امر واجب است پوشش امر حرام و ثبت و شش امر سنت و ده امر مکروه و اما یک امر



وَبِاللَّهِ الْكَلِمَ صَ لِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَطْنٍ قَدَّحَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَبَّتْهَا عَلَيْهِ  
 الصَّرَاطُ بِكُمْ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ شَأْنُ رُوحٍ وَرُوحٌ كُنْدَن مَوْزَه وَنَعْلَيْنِ اَيْنِ وَهَاجُو اَنْدَلِسُو اَللّٰهُ  
 وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقَنِي مَا اَوْقَى بِهِ قَدَّحَى مِنْ الْاَذَى اَللّٰهُمَّ تَبَّتْهَا عَلَيَّ صِرَاطُكَ وَلَا  
 تُزَلِّهَا عَلَيَّ صِرَاطُكَ السَّوِيَّةَ بِهَاجُو اَنْكَلَعَيْنِ مَوْزَه زَرِد وَبَاشَد چه در حدیث از امام جعفر صادق  
 منقول است که کسی که نعلین زرد پوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا که نه شود و چه در حدیث از امام جعفر صادق  
 پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق منقول است که نعلین سفید اگر کسی بپوشد که نه نشود تا مالی  
 بدست پرشند آن آید و نعلین زرد و لباس پیچیدن است نو زرد هم پوشیدن موزه ششم پوشیدن  
 پیرا من کتان چه در حدیث آمده که فرجه میکند پوشنده را بست و یکم انگشتری بدست کردن  
 بست و دوم انگشتری بدست راست کردن بست و سوم انگشتری تعقیق در دست کردن  
 چه در حدیث آمده که امان است از هر بلائی بست و چهارم انگشتری که نگین او یا قوت باشد  
 در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بست و پنجم انگشتری که نگین او فیروزه  
 باشد و در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود کسی که در دست او انگشتر  
 باشد که نگین او فیروزه باشد بست و ششم انگشتری که نگین او جذع یانی باشد و بلور باشد  
 و در دست کردن و آمده امر مکرره اول پوشیدن موزه سرخ و در حضرت امام در سفر مکرره  
 و دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بجهنم ضرر میرساند و نعم می آورد و اما شتر  
 سیاه پوشیدن مکرره نیست شوم پوشیدن جامه که در صورت باشد و در و نماز  
 کردن چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق منقول است که حق تقا  
 وحی فرستادند به پیغمبری از پیچیدن که بمؤمنان بگو که لباس دشمنان مرا پوشید یعنی جامه  
 پیچیم جامه پوشیدن که انگشت نما باشد سبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسی که پوشد  
 جامه که مشهور باشد سبب آن جامه خدا تعالی جامه از آتش در پوشاند او را ششم  
 جامه سرخ پوشیدن مکرره و عروسی ششم پوشیدن جامه که زرد باشد و بر عفران رنگ  
 کرده باشند مکرره و عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر فرموده که رنگ کردن  
 بر عفران خاصیت نبی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده است

و عذر گفته چون من عروسی کردم جهت آن قباي زرد پوشیدم ششم آنکه یک کفش یا یک نعل  
پوشند و راه روند مگر آنکه یکی را داده باشند که بدو زنند چه در حدیث آمده آن کسی که در  
یک نعل راه رود و اگر ضرری باو شیطان رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را تنم آنکه  
انگشتی از آهن در دست کند و ششم آنکه عمامه را نشسته بپسید

### باب شانزدهم

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا پرسیدن  
و صفات قضا و در آن سه فصل است فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو  
قسم است قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میان مسلمان و آن وظیفه امام است  
یا نائب او و بر امام واجب است که در هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار قاضی  
نصب کند و هر قاضی جامع الشرطی که امام تعیین کند جهت قضا پرسیدن بر او واجب  
یعنی است و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند یا تعیین هر گاه جماعتی باشند و اگر  
امام تعیین نکند واجب کفائی است مگر آنکه مختص در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین  
امام نیز بر آن کس واجب عینی است و اگر امام عالم نباشد بحال آن کس واجب است بر آن  
کس که حال خود را عرض کند تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرط  
راست حکم کردن و واجب است بر مردمان رفع قضا یا بی خود را باو چنانچه در قاضی منصوب  
از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه  
جامع الشرط قضا فقیه عادل امامی کافی است اگر چه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرط  
است و هر گاه جماعتی اجماع قضا داشته باشند بسیار باشند آیا قضا را متکفل شدن  
سنت است یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافت است اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشند که بآن  
قیام نمایند سنت است و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا را کفیل شود و از بیت المال  
رزق میگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که مرکب قضا شود تا مشهور بفضل شود و اگر  
مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشد مکرده است قضا پرسیدن و چنانکه سنت از جانب  
حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه دانند که احکام شرع را بطریق حق جاری میتوان ساخت

و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهت ضرورت آن قاضی جائز است و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی بگریختن مال خود آن شخص را جائز است گرفتن آن و جائز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و درین صورت مخیر اند مردمان در رفع کردن تضایای خود و بیکدیگر که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع با علم میباید کرد و بالتساوی در علم یا در علم و اگر یکی اعلم باشد و یکی ادرع اعلم مقدم است و اگر درین صورت میان مدعی و مدعا علیه واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدم است و جائز است که امام در همه محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پر سیدن میان مردمان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و یا جائز است که شرط کند که هر دو مثلاً در حکم واحد متفق شوند میان مجتهدین درین خلاف است و کسی که جاهل باشد با احکام شرعی و یا شرط قضا در تحقق نباشد قضا پر سیدن حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین منقول است که قاضی بر چهار قسم است سه قسم ایشان در دوزخ اند یکی آنکه دانسته حکم کند باطل و دوم آنکه حکم کند باطل و نداند که باطل است سوم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند چهارم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است و این قاضی پشیمت میرود و قسم دوم قضا پر سیدن خاص و آن در صورت است که مدعی و مدعا علیه بشخصه راضی شوند که میان ایشان حکم این شخص بر ایشان جاری است و اگر چه امام با کسی از نجاب امام جهت قضا پر سیدن عام موجود باشد و شرط است درین قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفات آنکه مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعا علیه بجا از حکم این قاضی شرط است میان مجتهدین خلاف است و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یاد در آشنای حکم بر جوع کند حکم آن قاضی نافع نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعا علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند و در خطا عاقله دیت نمیدهند فصل دوم در صفات قاضی بدانکه بابت ثبوت صفات در قاضی میباید که باشد و از زده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست و دوم آنکه عاقل باشد که قضای دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضع



که گواهی او مسجوع باشد صحیح نیست چهارم آنکه مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل  
 باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال  
 زاده باشد چه قضای ولد زنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی نداشته باشد چه  
 بعضی از مجتهدین ششم آنکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم کور نباشد بنده بسیار بعضی  
 مجتهدین اما اگر کور باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او زیاده از یاد بودن او نباشد چه اگر فراموشی  
 او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی و مدعا علیه مسجوع باشد  
 پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عده بر عده و از دین  
 آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدست من هفت علم حاصل شود  
 اول علم کلام بدلیل تفصیل چه اجمال کافی نیست و آن هر علمی است که بحث میشود در آن از اشیا  
 خدا تعالی و صفات ثبوتیه سلبیه و حدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و امام  
 علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جوهر و اعراض و رتق و شقوق  
 که کرده اند و کنند و جب کفائی است و دوم علم اصول فقه و آن علمی است که بحث میشود در  
 از و لیلهای حکمهای شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقید و اجمال و بیان  
 و غیر اینها سوم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث میشود در و از احوال آخر کلام و کلام از  
 حیثیت اعراب و بنا اما استقصای مسائل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن  
 علمی است که بحث میشود در و از احوال بنای کلام از حیثیت بنا اما استقصای مسائل صرف  
 لازم نیست پنجم علم لغت عرب آنقدر که قرآن را و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و آیه  
 معصومین علیهم السلام را بتواند فهمید ششم علم منطق و آن علمی است که فهم را از خطا و زندقه نگاه  
 میدارد و از علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و تشناییه کافی  
 است هفتم دانستن چهار اصل اول آیات قرآنییه و دوم احادیث نبویه و امامه علیهم السلام و  
 که از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن آنها دانستن نسبت و پنج امر لازم است  
 دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقید و عموم و تشکیک  
 و اجمال و بیان و ظاهر و باطن و قضیه الفاظ و کیفیت الالست و مقاصد الفاظ و متواتر

و احادیث و سند و فصل و مطلق و حال روایات و تمارض اوله و قوت استخراج و آیات قرآنی که از ان  
 احکام شرعی مستنبط میشود قریب بپانصد آیه است و شرط نیست حفظ در ان بلکه فهمیدن معنی آنها  
 و استخراج از آنها هرگاه محتاج آنها شود کافی است و در احادیث اعتماد بر اصل مصححی از چهار اصل  
 مذکور نماید که آن کافی و متن لایحضره الفقیه و تهذیب و استنباط است که بسند متصل از عدول  
 تا امام روایت کرده باشند کافی است شوم احاطه بمسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکنند  
 اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقیده از استحباب و برآه اصلیه در جاکه  
 که محتاج بدلیل عقلیه میشوند که آیات قرآنی و احادیث زنده باشند و استنباط قیاس پیش از اجماع حجت  
 نیست اما نزد مستنبیان حجت است و مراد بدنبالستن این علوم آنکه او را قوتی باشد که در رفع باطل  
 تواند کرد و مستنباط فرع از اصل تواند کرد و تحصیل این علوم چنانچه درین زمان متعارف است  
 سهل است اما آن قوت بهم رسانیدن بنایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام  
 دو گنمند گردد و اما پانزده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متواریع و امین باشد و هم اعمال صالحه  
 بسیار کند شوم آنکه شدید الفقه باشد از هوای نفس چهارم آنکه خلص باشد تقوی پیغمبر آنکه صاحب  
 قوت باشد زنی آنکه عطف و تعدی نکند ملائم باشد تنی ضعف تا آنکه طبع نکند قوی در باطل و مایوس  
 نشود ضعیف از عدل او ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فیرم باشد بجزایای امور ششم آنکه ضابط باشد  
 نهم آنکه زود بشنود چیز را دهم آنکه قوت در بصیرت بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان  
 اهل آن شهر که در اینجا قاضی است و دوازدهم آنکه از طبع منزله باشد سیزدهم آنکه صادق القول  
 باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد ستمه قاضی بودن شخص  
 بسبب تعیین امام ثابت میشود بسبب طریق اول شنیدن از امام که بشخصه بصیغه یا ضعیف بگوید  
 و لیسک فیه احکم یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا استیضاک فی احکام یعنی نایب گردانیدم  
 ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون احکم بین الناس یعنی حکم کن در میان مردمان و دوم گواهی  
 دادن و دو عادل بقول امام در تعیین او شوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن  
 ایشان ظن حاصل شود و بشیاع رسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه  
 طریق کافی نیست و اگر چه قریب دالالت کند بران و آیا کافی است خط امام در قوت کردن

قول او میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول  
 و یوانه شدن و یا فاسق شدن و بیبوش شدن او و نسیان غالب شدن بر او و درین صورتها  
 اگر زائل شود اینها قضا عموماً نمیکند و دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده است و ساقط  
 شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن او یا بیبوش شدن چهارم عزل کردن  
 امام او را بجهت مصلحت و یا بایبی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد و یا نه میان مجتهدین درین مسئله  
 خلاف است اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم  
 بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم  
 قبول نمیکند قول او را مگر گواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قبولش قبول است  
 فصل سوم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد و بداند که شخصیت و نفیست امر تعلق بقضا پرسیدن  
 دارد در شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه و آما شانزده  
 امر واجب اول حاضر ساختن مدعا علیه جهت مدعی و اگر چه تحریر دعوی نگذرد باشد بخلاف غائب  
 که تکلیف حضور نکند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد  
 و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند و گواه میگیرد و اگر مدعا علیه زنی باشد که از  
 خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نگذرد باشد  
 و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با و گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر  
 شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جائز است  
 و قاضی معزول نیز اگر مدعا علیه را بطلبد لازم است رفتن آما اولی آنست که تحریر دعوی کند  
 آنچاه مدعا علیه را بطلبد و دوم برابر داشتن مدعی و مدعا علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه  
 کافر و در نظر کردن و گوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جادادن  
 و تعظیم کردن و عدل کردن و در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند آما اگر یکی از  
 ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جائز است مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب  
 سازند پنجاه حضرت امیر المؤمنین و در مجلس شریع پهلوی او نشست و جائز است که کافر ایستاده  
 باشد در مسلمان بنشیند آما تسویه و میل قلبی واجب نیست و سوم مقدم داشتن کسی که پیشتر

بدعوی آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستحیل کسی که بسفر رود یا زن باشد چنانچه از  
مقدمه دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قریب نزدن به هر کس که بیرون آید دعوی او را مقدم دارند  
در یک دعوی چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از تعیین و اگر هر دو ابتدا کنند از کسی نبود  
که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده که بعد از آن قریب نزدن  
خلاف مرستیان را که ایشان گفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعا علیه و صرف  
دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیر است بجز در جری کردن کسی  
که از طریق شرع در مجلس اوتدعی کند یا پیشگی و نرمی و اگر بآن مقننه نگردد و در شکی کند و اگر محتاج  
بیرون باشد بزند آنرا اگر حق از قاضی باشد سنت است عفو کند و ادعی که بقضا نکشد ششم تعیین  
نگردن یکی از مدعی و مدعا علیه چیزی را که ضرر دیگری در آن باشد و هدایت کردن یکی از ایشان را  
بجحت او و هفتم رشوت نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجب است که عاده کند بر صاحبش با وجود آن  
و بدل آنرا بآلف آن ششم آنکه قاضی در میان گواهی و ادمن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه  
آنرا وسیله سازد و گواهی خود را بآن درست سازد هر گاه او در گواهی و ادمن متروک باشد و یا آنکه  
ترغیب کند بر گواهی و ادمن هر گاه او در گواهی و ادمن متروک باشد و همچنین اگر مدعا علیه خواهد  
که قرار کند بر حقی که حاکم او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او شود و مگر در حدود و تنم حکم کردن  
هر گاه مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد پیش او پس در صورت بگوید که حکمت  
یا قضیت یا انذرت و آنچه بدینا ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند  
یا امر کند مدعی را بگریختن آن عین یا فروختن آن کافی است و کافی نیست که بگوید پیش من ثابت شد  
مدعی تو یا دعوی تو ثابت است که در این صورت نقض او جائز است بخلاف امر کردن بگریختن  
عین چه نقض آن جائز است و تنم حکم خویش را بر طرف کردن هر گاه خلاف آن ظاهر شود و تقریر آن  
یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح خواه او حاکم باشد خواه عاقل و خواه اطفال و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد  
یا بطلان آن خواه تنفیذ آن نگردیده باشد یا در تنم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجب است نوشتن  
تمسک حجت او را کننده هر گاه خصم او التماس کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را شناسد  
و قضیت کافی است تمسک از بیت المال باید داد و یا متعذر بودن آن کسی که التماس میکند و یا

فقد از دهم جبر کردن محکوم علیه بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند اصل مال ظاهر بی نداشتن باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد و او را وسو دهد و اگر چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر شود و بگواه مطلع بر ظاهر و باطن او یا آنکه خصم تصدیق اخلاص کند او را و اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفرزختن آن و اگر از فرزختن امتناع کند جبر کند او را بر فرزختن بلکه بفرزند به نیابت او پیشتر و هم سوال کردن از گواه هرگاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بجا حاضر گردانیدن آن و بعد از آنکه گواه را حاضر کند سوال نکند حاکم از او مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کس که پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گردند مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که فی اذن مدعی حکم میتوان کرد و لیکن واجب است که خصم عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان ظاهر گرداند پس اگر خصم حجت تهرج کردن مملت طلبیده روز مملت میدهد او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میدهد و او را بر مدعی علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چنانچه در دهم سوال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست واجب بودن تنگی گواهان بر طعن در ایشان تا یا معاقط میشود و در جوب تفحص حال گواهان با قیام کردن مدعی علیه بعد از عدالت ایشان مجتهدین را دو مسئله و قول است یا نزد دهم آنکه در حاسته که مدعی علیه از قسم خود دین امتناع نماید حاکم بایک مرتبه باو بگوید که اگر قسم نمیخوری مدعی قسم نمیخورد و حق یا زیادت نیمایند و همچنین واجب است بر حاکم قسم دادن مدعی بر عتاب و تبت و غیر اینها نشانند آنکه تا یکی از مدعی یا مدعی علیه حاضر نباشند حکم نکنند چنانچه اینها نباشند و حاکم گفت حکم او صحیح نیست و اما سنی و شش امر سنت اول سجده جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و در رکعت استیضاح مسجد کردن و سوال نمودن از خداوند تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن سیکه اول پیش او آید و دوم نزول کردن در میان شهر سوم گرفتن صورت نسکات و محضه او و ببالا از قاضی مغزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج

باشند تا حقن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جنت او نوشته است  
 ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنها سئو که در جنس قاضی معزول باشند پس اگر مجبوس اقرار کند جنت  
 حق خصم نکند از ندا و رات آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف کند با آنکه  
 او را بغیر حق حبس کرده ام را کند او را و اگر مجبوس گوید مرا خصمی هست اما نمی شناسم نگاه دارند  
 تا خصم پیدا شود و اگر گویند خصم ندارم حال خصم او بمنادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی  
 کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را درین  
 مسئله دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قبح در قاضی اول است بلکه  
 تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد و ببری الذمه بودن او آنگاه سر دهد او را و یا کفیل و در صورت  
 لازم است یا نه خلاف است و اگر گویند خصمی داریم اما نعلم مرا حبس کرده بود و درین مسئله نیز میان  
 مجتهدین خلاف است و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است بهتم نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانگان  
 پس حکم کند میان ایشان با آنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند  
 و ولی ایشان اگر از ولایت معزول نشده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین اظہر کند  
 در حال او صیاد و اخرج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند  
 تصرف ایشان را باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند و غم کنند یا بلیا  
 و دیگری را شتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس اگر امینان خائن شده باشند  
 باز گیر و از ایشان امانتهای مسلمانان را و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشند یا آنکه لقطه ایشان  
 برابر قیمت ایشان باشد بفرشد آنها را و اموال آنها را نگاه دارد یا آنکه یکسوی دهد آنها را که  
 یافته باشند شتم نکند کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و  
 مترجمان و کسانی که قاضی اگر گیر باشد سخنان مدعی و مدعا علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام  
 از بینا که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدگری و شتم شستن جنت قضا و در قضائے که سبیل  
 باشد آمدن پیش او یا زویم آنکه را بقبول نشیند و اجف از مجتهدین گفته اند که قاضی شتم بقبول  
 بشتیم و بر حاکم و پور یا نشیند بلکه جنت او فرس بنشیند و از ویم آنکه و ضول بسیار و در حاکم  
 خوب پیش شد شتم آنکه با سکینه و قمار اند خانه بیرون آید چهارم آنکه بسیار کشتا و در قضا



گفتند که مردم چه احوال کنند و سخن گفتن پیش او بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد  
 و اگر در آن وقت که او خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراگندگی خاطر او گردد و در وجه غضب  
 و کرمش و تشنگی و غرضشالی بسیار و غم پیش از بیماری و خواب و آنچه بدینها مانع از نماز و روزه و غیره  
 گردد و اینها در مجلس قضا پر سیدین تا آنکه او را آگاه گردانند بر ماخذ حکم و خطائے که کنند  
 و بعد هم حاضر گردانیدن در مجلس قضا پر سیدین جماعتی از عاقل و راجحت ترتیب خصوم و در دعوی  
 و جهالت که گواه شوند بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عدل و قاضی امین و بعد هم  
 ترتیب کردن قاضی مدعی و مدعا علیه و البصلی کردن پس اگر از صلح امتناع نماید حکم کند و اگر آن  
 مسدود بر پیشته باشد صلحت طلبه تا ظاهر شود و اجتناء در تحصیل آن کند و نیز در هم متفق ساختن  
 گواهان هرگاه در قضیه ایشان شک داشته اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بستم  
 آنکه کسی اقرار بحدی کند او را چنان کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد و چنانچه حضرت رسالت پناه  
 صلواتم نسبت بانحر و ندر بست و بیک امر کردن شستن مدعی و مدعا علیه و برابر او و جائز است که هر دو  
 بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جائز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد  
 بست و دوم آنکه در وقت قضا پر سیدین در بان نداشته باشد بست و سوم آنکه قاضی خود  
 متوجه خریدن و فروختن جهت خوردنش و بست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضمیافت مدعی  
 و مدعا علیه و ضیافت کردن یکی از ایشان را بست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعا علیه از سخن کردن ساکت  
 باشد بالیشان بگوید که سخن گویند یا مدعی شما سخن گوید بست و ششم آنکه قاضی در ساقط گردانیدن  
 حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بست و هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعا علیه و حاضر شدن  
 بجنائزه ایشان بست و هشتم اجتناء کردن در آنکه مدعی و مدعا علیه را برابر خود بیاورد اگر محکوم باشد  
 بست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در چنانی چنان از سمت دور تر است و هرگاه  
 مدعی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد بعد از حال ایشان سوال کند و بعضی از محبتین  
 گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد و نمی آید قضا یا سی هر روز و هفت  
 و هر ماه و هر سال را هر یک در جائز است جمع کنند و تا اینچ آنها را بپرسید تا آنکه از تغییر محفوظ باشد  
 شش و یکم آنکه قاضی و عدل گوید در وقت قسم دادن سی و دوم آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان







بخورد و ساقط میشود و دعوی از او اگر نخورد و آنچه مذکور شد رد حکم میکنند و کافی است منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اگر چه جواب مدعی را با انکار چیزی می شخص داده باشد سوگند خوردن بر قطع باید و فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو قسم است اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد و دوم اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی در آنها قسم بخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند و دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن ایشان او ستوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعا علیه بد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم اظهار می هرگاه دعوی بر بیت یا طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی درین صورتها با گذراندن شهادت قسم بخورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم بخورد اول آنکه مدعا علیه رد کند قسم را چه درین صورت مدعی قسم بخورد چنانچه مذکور شد و دوم آنکه مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت مدعی قسم بخورد و ستوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه درین صورت مدعی قسم بخورد و چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن یا لوٹ بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم در صورت متوجه مدعی است و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول هرگاه دعوی کسی را بر کسی باشد و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت و قسم بر وصی یا قیم نیست و دوم آنکه وصی یا قیم بر وارث دعوی نماید که میت بر فقر او صیت کرده یا چیزی را یا وصیت کرده یا حبس یا از کوفه یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت حبس منکر لازم است اما آنکه سوگند خورد یا اقرار کند ستوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام ناشروع است بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کند بکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتواند داد اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن مال را بر مال او و زکوة و دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او را بنصاب ستوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی قتل بودن حرم معتاد کند پنجم آنکه عبودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از او بخواهند جزیه خلاص شود و ستوم آنکه مدعا علیه از دادن جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی

باشد حاکم او را هر طریق که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او را از او بخاراد معلوم شود و اگر سبب غلبه و عدوت  
باشد مجلس کنند و را تا جواب مدعی گوید یا آنکه حکم کند بیکول کردن او یعنی قسم بخوردن او بعد از آنکه حاکم شرع  
با او اظهار کند جواب را آنگاه اگر جواب را نگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد  
حکم کند حجت مدعی بحق فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد و حقوق  
و حقوق الناس غیر امام از قاضیان جامع الشرائط و حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند کرد و آیا در  
حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد و یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که حکم میتواند کرد  
اما بجز و دیدن خطا خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد بعضی از مجتهدین حکم  
کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جائز داشته اند و در باسوی چهار موضع منع کرده اند اول عند  
گواهان و حبس ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعد از الت یا فسق ایشان حکم میتواند کرد و اگر بعد از الت  
و فسق ایشان عالم نباشد واجب است از حال گواهان سوال کند اگر چه مدعی علیه از آن سزاگشت  
باشد و دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه خیر او نشنود و سوم حکم کردن با علم قاضی خطا کردن گواهان  
یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا اگر چه خیر او عالم نباشد بآن و بعضی از  
مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند کرد و آن در صورتی است که در  
واقع یک گواه باشد و قاضی خود یک گواه دیگر باشد چه در صورت قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند  
قاضی در حقوق الناس بر غائب از مجلس حکم خواهد دور باشد و خواهد نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد  
بر بقای حق خود چه درین صورت قسم دادن مدعی واجب است هرگاه مدعی حجت خود و دعوی نماید  
اما اگر از حجت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکنند یا کفیل تا آنکه غائب  
حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و ولی او قسم خوردن لازم است اما اگر در شهری باشد که آن  
او مجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکنند یا نه درین مسئله میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حکم  
میکند تا بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادعای حق یا برای آن کند و گواهان عادل ثابت سازد و  
کن حاکم حجت او آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق التدر بر غائب حکم نمیتواند کرد و اما اگر چیزی باشد  
که مشتمل باشد بر حق التدر و بر حق الناس چون در روی کردن غائب حکم کند بر غائب بر قتال اما  
در صورت بریدن او حکم نمیتواند کرد و سبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگر چه



مهر کرده باشد اما اگر قاضی بقاضی دیگر بجا کردن خبر دهد اتفاقاً حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بر دیگری لازم نیست اتفاقاً آن فصل سوم در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعا علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و بالتسویه آن چیز را میان ایشان قسمت می نماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد که حاکم او را اول مقرر کرده بود بقرعه سوگند میدهد حاکم آن دومی را یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد یک سوگند میدهد حاکم او را و جمع میکنند میان نفی و اثبات و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهت اثبات و تمام میگردد و همچنین بالتسویه میان ایشان قسمت میکنند هرگاه دو گواه داشته باشد و آنچه در دست هر یکی باشد حاکم از دو میگیرد و بد دیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچه تعلق با دو دارد و با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری گواه نداشته باشد قسم متوجه او است خواه آن کس که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچه کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکنند از منازعت و نصف دیگر را قرعه بزند یا سهم هر که بیرون آید از دست بعد از آنکه قسم خوردن جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید و دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید میان ایشان نصف را دو قسم سازند پس مدعی کل سه برلع میبرد و مدعی نصف یک برلع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میان ایشان با المناصفه قسمت میکند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم بدو قسم منقسم میزند و میان ایشان و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین را درین مسئله خلاف است جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر اند یا خارج پس مجتهدان آنچه

که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بدعی کل باید داد و بجزیب آن جماعه که گواهان

داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بعد از نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم  
 عمل بقول عادل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تارنج گواهان مختلف باشند آنچه در  
 تارنج مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قریب بر نند و هرگاه گواهان بعد از گواهی  
 دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم باطل  
 نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه  
 نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را بگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجیم  
 کردن یا بریدن اعضا یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد  
 استیفای آنها نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که متقبل بدیت میگردد و بعضی گفته اند  
 که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان درین صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند  
 که عهد بدر فرغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتواند کرد و آمار یا دینی دیت ایشان را باید داد  
 و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی دادند قصاص نسبت بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عهد  
 بدر فرغ گواهی دادیم و بعضی گویند که بخطا گواهی دادیم آنهاست که عهد گواهی در فرغ داده اند قصاص  
 است و آنهاست که خطا کرده اند تنه دیت آنها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از نشوهر  
 کردن رجوع کنند درین مسئله میان مجتهدین خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که بشوهر اول  
 رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده خواست میکشند و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند برای او بلکه شوهر اول را  
 بسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بآبائی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اکثر  
 از دخول رجوع کنند خواست میکشند گواهان نصف مهر را و اگر در فرغ گفتن گواهان بر حاکم یقین  
 شود حکم او باطل است و رجوع صورتها و تغیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد  
 و خواه بعد از حکم و گواهان ضامن اند و در صورتها مذکور تفصیلا که مذکور شد فصل چهارم  
 در بیان قسمت کردن میان شرکیان و آن تمیز کردن حصه یک از شرکیان است از حصه دیگری  
 بدانکه سنت است بر حاکم که شخصی تعیین کند در هر شهری که میان شرکیان چیزی باشد که مشترک  
 باشند قسمت نماید و زرق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کننده

ف عبارت نواحد  
 نوشته باطلان شر  
 رجعت قبل از حکم طاعت  
 الشانه و ان رجعت  
 بعد از فسخان بعد از اول  
 از حق الاول  
 و انجان قبل از نصف  
 بعضی گفته اند  
 بعضی حکم  
 بعضی گفته اند

پنج قسمت اول آنکه بالغ باشد و دوم آنکه عاقل باشد و سوم آنکه مؤمن باشد و چهارم آنکه عادل باشد و پنجم آنکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شرکایان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کنند غیر آن شخص که حاکم شرع تعیین کرده جائز است و درین شخصی که شرکایان با و راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد از شرطی که مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت کردن کافر یا راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است قسم اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شرکایان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجز و قهر میان ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم است اول آنکه چیزی که میان شرکایان حاکم بجز و قهر قسمت میکند میان یک حصه هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بدگیری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد بی رضای شرکای حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود که شرکای از حصه خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که وقتی قسمت لازم است که شرکای بطریق که پیش از قسمت کردن ارتفاع از حصه خود میبرد و بعد از قسمت نیز همان ارتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اول است و دوم آنکه شرکی که ضرر با و رسد بسبب قسمت کردن راضی نیست شود چه در نتیجه و چه در حاکم بقهر میان آنها قسمت میکند و قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجز و قهر حاکم نتواند کرد بلکه شرکایان تا بان راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه بقسمت کردن که ضرر بشرکای رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن و کانیچه که قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یا توتی که میان دو کس مشترک باشد و دوم قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدگیری بدید تا حصه مساوی شود پس در این صورت حاکم شرع با ایشان راضی نشوند بقهر میان ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شرکایان طلب قسمت کردن با جزایا بزمان کند جائز است اما اجابت او بر بدگیری لازم نیست بلکه هر یک راضی میسرود و قسمت غیر اجباری هر گاه حصه شرکای با جزا قسمت میکنند در صورتی که اجزا مساوی باشند و متفق شوند اختصاص هر کدام بر حصه خود لازم نشود بجز و قهر و اگر متفق نشوند قهر بزرگ حاکم میان ایشان یا باین طریق که اسامای ایشان را بر رقصا

لع این دو صورت  
نسبت قسمت است  
چنانچه خارج از عالم است  
نصف یک بر دو سه  
عبارت در طلب مساوی  
اجباری قسمت است  
بالاجزایا زمان جائز  
در وجوب اجابت سزا  
کامان مایع قسمت اجبار  
ام لا

بپوشید و کسی دیگر که مطلع بر آن نباشد و امر کند او را بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصه یا حصه را بر اسم یکی از ایشان آنچه بیرون آید بدان عمل کند و اگر هر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگوید ثابت است بر آن ساختن شریک و دیگر را قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیر می بوده و اجزا مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود مطلب سوم در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع مجتهدین با قید بر آن خواه طلبیده باشند او را جهت گواه شدن و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر غیر مستحق برخورد و بعضی از مؤمنین واجب بر گرفتن بر آن حرام است مگر موقت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی میشود و آن در صورتی است که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطی است که در گواه میباید یازده است شرط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل سمیع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی طفل در جراحاتی که سرایت برون نکند مقبول است بشرط آنکه ده ساله داشته باشند و متفرقی گواهی میدهند و بر چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقاً مقبول نمیدانند شرط دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی او دوری باشد و در آن حالت که دیوانه نباشد صحیح است شرط سوم آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی جود جهت جود مقبول است و بعضی از مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جائز داشته اند اگر چه در مذاهب مختلف باشند چون گواهی دادن جود جهت ترسان و گواهی دادن غیر جود یا جماع مجتهدین جائز نیست و گواهی دادن جود نیز جهت مسلمان جائز نیست مگر در وصیت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان در وصیت مقبول است که در سفر باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت که بعد از نماز عصر قسم بخورد بحد وصیت شرط چهارم آنکه مؤمن باشد یعنی قائل بامامت و ازاده امام علیهم السلام باشند پس گواهی دادن غیر مؤمن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عدالت تبتی است نفسانی که باعث ملازمت تقوی و مروت میشود و زائل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار

کردن گناهان صغیره و مجتهدین در کتب خود عذر گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان اینست چیز  
گناه کبیره ذکر کرده اند اول شریک شایسته کردن جبهه خدا تعالی شایسته دانستن مؤمن بغیر حق و زعم زدن  
بغیر حق ششم زن را کردن چهارم لواط کردن پنجم گریختن از جنگگاه هرگاه دشمن کمتر از دوشل باشد بگریز و بطریق  
که در بحث جهاد مذکور شد ششم سر کردن ششم زدن ششم زدن شوم هر دارین تا انداختن ششم خوردن  
مال یتیم بغیر حق و ششم غیبت کردن مسلمانان یا زدن هم سوگند و دروغ خوردن و دوازدهم گواهی دروغ  
دادن سیزدهم شراب و هر چه مست کننده باشد مثل ننگ خوردن چهاردهم شتم محال کسبه و عظم بغیر ترک  
کردن احرام در وقت داخل شدن ماسوای جماعتی که استننا کرده اند پانزدهم زدن کسی کردن شانزدهم  
بیعت را شکستن هجدهم کافر شدن و بدکار رفتن بعد از مسلمان شدن بیست و نهم از رحمت خدا  
نار امید بودن نوزدهم از عذر خدا این بودن و در حکم این هر دو است اعراض کردن مرقضای الهی  
و قدر را بشتم عاق شدن یعنی از طاعت پدر و مادر و هر موضوعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن  
و بعد از آنکه این نسبت چیز را در گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این نسبت چیز را حدیث مذکور است  
صرحاً که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد چیزی ذکر کرده اند اول قیامه  
یعنی میان مردان و زنان وسیله شدن برسیدن ایشان بحرام بیکدیگر و دوم دیوث بودن سوم هرین  
آوردن کسی را که پناه کعبه و مدینه برده باشد مگر آنچه را مجتهدین استننا کرده اند چهارم غصب کردن  
مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صلح که هم کردن ششم کم فروختن و زیاده کشیدن ششم نفع  
رسانیدن باطل ظلم ششم ترک نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و رسائی که واجب شده باشد کردن و ششم  
ظهار کردن با زن خود یا زدن هم خوردن گوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم  
شنیدن سر و مستان و خواندن بان طریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم عجز کردن مسلمانان شانزدهم  
هر در احرار میخس و طلا پوشیدن هجدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن نهم وصیت کردن جهت غیری  
بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عذر گناه کبیره هفتاد و ست و در بعضی  
احادیث آمده که عذر گناه کبیره هفتصد و نود و یکست است که هفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند  
که گناه کبیره آنست که شارع جبهه کردن آن حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد  
گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که گفته آنرا در قرآن یا در حدیث

و عده داده باشند بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند گناه کبیره هر گناهی است که در گردن آن فمیده  
 شود که گفته آن بذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نیز میباشد بلکه  
 هر گناه کبیره اند اما نظر بسبک گیر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بر زنان و غیره و غیره است  
 نسبت به بوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت به زن نکردن بدیشان و این قول  
 مخالفی از قوی نیست چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه نکنند بلکه نگاه بزرگی کسی کنند که نسبت به او  
 گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و زانیل میباشد و عدالت را ترک صورت  
 کردن و آن هر چیزی است که سبب سبکی شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه  
 راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن و پوشیدن علای لباس لشکری را و غیر اینها و عدالت  
 گویان بسبب ثبات میشود اول علم حاکم شرع بآن بعاشرت باطنی و دوم گواهی دادن دو عادل به آن  
 او میداند که تصرف کنند آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی و مدعا علیه چه ممکن است که  
 میان شاهد مدعی شوکتی باشد یا میان او و مدعا علیه عداوتی باشد سوم شایع بذهب بعضی از مجتهدین  
 و بعضی از مجتهدین شایع را در اثبات مخرج ساختن گواه کافی میدانند و اگر گویان عدالت و گویان  
 جرح آنها متعارض شوند گویان فسخ مقدم است هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب آن مذکور است و اگر  
 و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گویان جرح مقدم است و بعضی گفته اند گویان عدالت  
 و آیا اثبات میشود عدالت گواه باقر اگر در مدعا علیه عدالت او میان مجتهدین خلاف است و اگر  
 از گواهی دادن گویان عادل بر عدالت حاکم را شک باشد سنت است که میان گویان تفریق کنند  
 هرگاه از فضلا نباشند و عدالت گویان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر  
 در طلاق که عدالت گویان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن شرط هشتم آنکه  
 حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیح را زاده شده که شهادت  
 فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مرد و مست که حبس شرع  
 حال او شخص باشد پس اگر در میان مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبول است بشرط هشتم  
 آنکه در گواهی دادن متمم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن یا نفع یا دفع ضرر متصور باشد چون گواهی  
 شریک جنت شریک خود و شهادت وصی و راجحه جنت او وصی است و شهادت فرزندخوانده جنت متعلق به او



و شهادت آقا جنت غلام و شهادت عاقله لعین گواهان که گواهان دهند بر شق شخصه بخطا و شهادت  
 قرضو امان مغلسی لعین گواهان قرضو امان دیگر شرط هشتم آنکه میان ایشان عدوت و نیوی نباشد  
 چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت مدح و عیج است هرگاه عدوت متضمن فسق نباشد و عدو  
 و نیوی مان نیست جهت آنکه گواهی دادن مومن بر جمیع اهل ملت ما صحیح است بشرط آنکه گواهان بسیار  
 سهو نکنند بشرط دهم لیسر خود گواهی دهند در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبند  
 پس اگر لیسر خود گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست در آن معامله که لیسر خود گواهی جهت آن  
 داده باشند اما در معامله دیگر مقبول است اگر سر خود در آن گواهی ندهند اما اگر در گواهی دادن از  
 ایشان لیسر خود در حقوق الله باشد مسموع است بشرط یازدهم آنکه گواهی را بلفظ گویند یا قدرت  
 چه اشارت کافی نیست اما در گنا که اشاره و دلالت بر مقصود کند کافی است و بشرط نیست آنکه  
 در گواهی که بیگانه باشد چه گواهی خویشان مقبول است و آیا گواهی لیسر بر پدر مقبول است یا نه میان مجتهدین  
 درین مسئله خلاف است و اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی  
 دادن متصف باشند با آنها پس اگر این شروط در ایشان نباشد در وقت گواه شدن و در وقت  
 گواه دادن متصف شوند باینها گواهی ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه  
 شدن میباید که متصف باینها باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن میشود  
 بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بر آنچه گواهی بر آن دهد و آن به چهار  
 حاصل میشود اول دیدن آنچه را اگر چیزی باشد که توان دید آنرا چون محصب کردن و وزیدن میوه  
 و گشتن و شیر خوردن و زدن و زنا کردن و لو اطمه و گواهی دادن کسی که گواه باشد در دنیا مسموع  
 است هرگاه شرطها که مذکور شد در او باشد و جائز است دیدن گواه روی زن و جنبیه جهت  
 گواه شدن بر او مگر آنکه او را بر اینها سجد چه در نیت و دیدن روی او جائز نیست و دوم  
 شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود  
 اگر چه عادلی گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت کرده اند بامیه که ایشان قائل اند بجز از آنکه شخصه  
 جهت برادر مومن خود گواهی دهد بر دفع غلط است زیرا که امایه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این  
 گواهی دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذموب محمد علی شلمغانیست که داخل غلات

بوده و بسبب غلط افتادن سنیا این بوده که این مرد وقتی مدعی می‌باشد و ادعا داشته و بعد از آن داخل عدالت  
 شده و گواه تا آنکه نسبت شخصی و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمیتواند داد پس انساب او کاسته  
 نیست چه نزد دیگران است و اگر حال آن مرد بگواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بر او شخص کنند  
 صحیح است فصل سوم در بیان تفصیل حقوق که بگواهان عادل ثابت میشود و آنها هر سه قسم است قسم اول  
 آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیز اند اول زنا و دوم لواط و سوم حقوق قسم دوم آنکه  
 بگواهی چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود و آن زنا است که موجب رجم است چنان بگواهی  
 سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم سوم آنکه بگواهی دو مرد عادل و چهار زن ثابت میشود و آن زنا نیست  
 که موجب جلد است چنان بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم آنکه بگواهی دو مرد  
 عادل ثابت میشود و آن بست و دو چیز است اول مرد شدن و دوم بزنا انداختن زنان و سوم خوردن  
 هر چیزی که مست کنند باشد چهارم هر کسی که زنی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس ششم نذر هفتم  
 کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولامی حقوق و دوازدهم تعدیل و حبس سیزدهم  
 عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم هده زنان شانزدهم خلع هجدهم وکالت بیستم وصیت  
 کردن شخصی غیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان  
 بیست و دویم گشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عدا باشد قسم پنجم آنکه بگواهی دو مرد عادل  
 و یک مرد و دو زن و یک مرد با قسم ثابت میشود و آن هر چیزی است که مال باشد یا غرض از او  
 مال باشد و آن هجده چیز است اول دین و قرض و دوم غصب و سوم فراض چهارم بیع پنجم صلح  
 ششم اجارت هفتم مضارعه هشتم مساقات نهم شرکت و دهم بن یا نذر هم و عده کردن و بیع  
 و دوازدهم وصیت به مال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ کردن عقد ششازدهم  
 گرفتن مال کتابت هفدهم بیع معوضه هجدهم گشتن که موجب وصیت باشد و دیت جراثیم و بختین  
 گشتن پدر پس خود را گشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه درین صورتها دیت ثابت میشود  
 و اختلاف است میان مجتهدین در آنکه آزادی و نكاح و قصاص باین قسم از گواهان ثابت میشود  
 اقرب آنست که یک مرد و دو زن ثابت میشود قسم ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها  
 و با جماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن آنست که در هر دو وضعی که اطلاع مردان بر آن

و شوار باشد غایب گواهی زن آن در آن کافی است و آن هفت چیز است اول بکارت و دوم زانیدن  
سوم آواز کردن طفل و روقت زانیدن چهارم عیوب باطنی زن آن پنجم رضاع بر قول قوی ششم  
وصیت بآل بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود  
و بگواهی دو زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود  
آیا بگواهی یک مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میان مجتهدین خلاف است درین مسئله و شکال  
و زینتی اقوی است و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت بهال کرده آیا جائز است که او وصیت را در  
گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلاف است میان مجتهدین درین  
مسئله ثفتم انقضای حد ششم حیض و نفاس ششم هفتم آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود و چون دیدن ماه  
هر گاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین ششم ششم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود و چون  
عزل و کیل چه هر گاه و کیل را بگواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود عزل میشود و چنانچه در بحث  
و کالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلا که در اول ماه یک گواه عادل کافی میدانند  
قسم نهم بقسم تمنا ثابت میشود و چرک شدن چه مدعی و خولشیاں او هر گاه گواه نداشته باشد پنجاه قسم  
مینور و دیگر شستن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود و بعد  
جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را ظن غالب  
حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود میان مجتهدین خلاف است و بعضی از  
ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسبت بدو مادر و دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم  
وقف و صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده  
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل و دوم ولای عتیق سوم  
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم حرج کردن گواه هفتم مسلمان بودن  
هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یا زدهم حامله بودن و دوازدهم زانیدن نیزیم  
و صایه چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تمت بر شستن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده  
برین بیست و دو چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن و دوم دین سوم آزاد کردن بنده  
چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوق که ثابت میشود و بگواهی دادن

گواهان عادل بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و یا درین گواهی گواهی دادن زنان بر گواهی دادن مردان مقبول است میان مجتهدین خلاف است اقربا نیست که مسموع نیست اگر چه در مکانهای باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اول مقاصد دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زنا نیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زنا نیدن و نهم و کالت یا زود هم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعده کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی شتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون زنا حق الناس باین قسم ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نترسند و آنچه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهای که در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن بآنکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر ایشان را مذکور نسا زند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میان مجتهدین درین سئله خلاف است و اصح آنست که گواهی گواهان فرع در زبورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع عادل تر باشد قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول اعلام و آن چنان است که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشند که گواهییم بر فلان شخص که نزد فلان شخص صلیف و ارباب و هم آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سؤالم آنکه گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میان مجتهدین خلاف است اقربا نیست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادعای شهادت کنند که گواهان گواه کردند ما را فلان شخص و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

## باب مقدم

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در ان دو مطلب است مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم است  
 اقرار بحق نمودن و اقرار بنحویش نمودن و در ان چند فصل است فصل اول در اقرار بحق کردن و شرطها  
 آن چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ با ظلم یا استکبار  
 آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اقرار اگر ببلوغ کند بسال درین صورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول  
 نیست و دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت  
 غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه معلق نسازد اقرار را بچیزی چون مشیت زید و شهادت عمر و پس اگر معلق  
 سازد صحیح نیست صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند و اقرار  
 کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقر خود متواخذ است  
 پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده یا بنچه تعلق بمولی دارد و از نفس او و مال او صحیح نیست  
 بلکه آنچه اقرار بر مال از و واقع شود و بر و لازم است که بعد از آزاد شدن از جمله آن بیرون آید اما  
 اگر بنده مازون آقایی خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بدان دارد و پس اگر اقراری از و  
 واقع شود چیزی که متعلق تجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که بغیر مال باشد چون  
 طلاق زوجة ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را با گواه بیان دارند صحیح نیست هفتم آنکه  
 جائز المتصرف باشد پس اقرار سفید در غیر حیاتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار  
 مفلسی که حاکم شرع او را جبت قرض فرسخو امان از مالش منع کرده باشد و همین صحیح نیست اما  
 در دین صحیح است و اقرار بیمار و در زیاده از سه یک مالش جبت اجنبی یا تمت بر و رفته صحیح نیست  
 اما اگر تمت نباشد یا جبت وارثی باشد از اصل بیرون میرود و ششم آنکه کسی که اقرار بجبت او میکند  
 بسیار باید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جبت او اقرار کند چه اگر اقرار کند جبت فلان یا دیوار  
 و زمین صحیح نیست و اگر اقرار کند جبت چاروای در ان خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که  
 احتمال بطلان دارد و بعضی گفته اند احتمال استفسار دارد و اگر گویم که سبب آن دایم بعضی  
 گفته اند که بما لک آن متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کنیز بارش جنایت شخصی قبول کنند

طالع و اقرار النفس  
 اقله مع التمسك  
 الغالب بالذکر یا بغيره  
 تحقیق المقول بالقرن  
 و انشای نفس  
 و انشای جسد

آنها را اگر چه تعیین نکند بر قول اقرب و طلب تعیین از و میکنند و احتمال ابطال درین صورت میرود  
 و اگر اقرار کنند جهت بنده متصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کنند جهت مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب  
 ممکن آن کنند چون وصیت یا وقف یا مطلق گویند صحیح است و اگر سبب محال ذکر کنند سبب غواست  
 بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را در این صورت باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهت حمل بچنین  
 و اگر مرده بقتل باطل است اگر منصوب بوصیت کرده باشد و از باقی ورش است اگر نسبت بایر  
 داده باشد و اگر حمل متعذر باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تقصیر  
 بنزداده و نقصان همه مساوی باشند و هم آنکه کسی که اقرار حجت او میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر  
 تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب رجوع نماید و اقرار بعد حجت بخیری آزادی  
 غلام را لازم داشته اند چه بر قول شیخ اگر شخص اقرار کند بنده را جهت شخصی و او منکر شود آزاد میشود  
 و هم آنکه او کسی باشد که مالک شود و چیزی را که حجت او اقرار کند پس اقرار حجت مسلمانی بخوک یا شتر یا  
 یا حجت کافری صحف و بنده مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار را در دو صورت آخر حجت  
 داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکنند ایشانرا بفر و حق آنها یا نه و هم آنکه آنچه بان اقرار میکنند  
 میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی حجت کسی صحیح نیست  
 و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را حجت حلال دانسته مرده اقرار  
 کند چه در تصویر صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی چه گندم یا پوست جوزی لازم است که بان  
 کس بدیند اگر چه او را مال گویند و از هم آنکه آنچه مالک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید یک ملک  
 من از فلان است صحیح نیست بپیش و هم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر  
 کسی که حجت شرع ثابت شده باشد که چیزی را ببرد و وقف کرده باشند اقرار کنند بان حجت  
 صحیح نیست چنانچه هم آنکه چیزی که اقرار میکنند بان چیز در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیری  
 کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخیر و بدی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن زیاده  
 بر آنچه مذکور شد چیزیست اول آنکه ممکن باشد اسحاق مقرب پس اگر اقرار کند بنیت معروف  
 بنسبی یا بنیت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بر آن جاری نباشد باطل است  
 و همچنین باطل است اقرار بنسب یکدیگر شد عا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد لعان اگر چه در غیر



فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد من است از زننا خلاف است که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار  
 بهسانی است که قبول نمیکند و اول آنرا قبول میکنند و دوم تصدیق مقرر بر مدعی ولد صغیر و مجنون و تنیت  
 چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد و اگر شخص یا بیشترین تصادق کند بر نسب غیر ولد  
 چون اغوث صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقان بفرقه ایشان مگر عدم منافع در نسب پس  
 اگر مرد کس نزاع کند در آن فرزند اعتبار بگواه است و اگر عم اقرار کند بر برادری برادر میبرد مال  
 سیت را و اگر زوجه اقرار کند بولد بی و برادران تصدیقش کنند مال را بفرزند میدهند و اگر نکند بیشتر  
 کند زیاده از هشت یک نصیب خود را بفرزند میدهند و اگر برادران بگویند که فرزند بی هشت و زوجه  
 منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران بفرزند میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را  
 با و میدهند و اگر هر دو وراثتی اقرار کنند ثلث را با و میدهند و با عدالت هر دو نسبت میراث هر دو  
 ثابت میشود فصل سوم در احکام اقرار بدها که هرگاه اقرار کنند بامالی معتنی جهت شخصی معین لازم است  
 دادن مال بآن شخص و هرگاه اقرار کنند بچیزی مجهول بمجهول بر متعارف بلد اقرار کننده است  
 و هرگاه تعدد باشد آنچه غالب باشد در احتمال و اگر احتمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار  
 کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و التزام میکند حاکم اقرار کننده را بفسخ آن مثل  
 آنکه اقرار کند بمال یا بهشی یا مال بسیار یا مال عظیم یا مال کبیر یا نفیس بشرط آنکه او را در عرف مال گویند  
 پس در این صورت اگر اقرار بپوست یا دام یا حیوان کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که در  
 بمال کثیر شهادت است زیرا که بعضی احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین بهشت نام  
 تفسیر کرده اند و درین قول اشکال است چه در حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار  
 کردن قیاس است و اقرار بمجهول بر یا نذر و وجه است اول اقرار کردن بشئی و آن اعم از است  
 پس اگر تفسیر سجده قذف یا شفعه قبول میکند حاکم آنرا و اگر تفسیر کند بکسین نجس قبول نمیکند  
 و بعضی از مجتهدین این را نیز جائز داشته اند و دوم اقرار بمال و لازم است بر او آنچه او را در عرف  
 مال گویند اگر چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد داخل نیست چون سگین نجس و آیا تفسیر مال بکینه  
 جائز است یا نه خلاف است چنانچه مذکور شد و سوم اقرار باسمای اجناس چون زیت و زعفران و فلفل  
 و قول قول مقرر است در تفسیر اینها با قسم چنانچه اقرار بجنین جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گویند

که من در اینجا هم که اقل جمع منطبق است خلاف است اقرب آنست که قبول میکنند و اقرار بصیغه عذر چون حد و غیره  
تفسیر و تعلق بقدر دارد و اگر چه بجهت گندم کند ششم ایهام در صله چون له علی من واحد الی عشره یعنی فلان است  
برین از یک تا ده چه احتمال ششست دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال پنجاه و پنج دارد و ششم  
ایهام در وصف چون له علی در هم ناقص همچنین اگر گوید که له علی مال عظیم جمیل تفسیر ششم ایهام در جزو  
چون نصف مثلا و تفسیر میکنند نصف آنچه متحمل باشند و اگر اقرار کنند بر همی و نصفی یعنی از جهت دین  
میگویند که نصف راجع بر هم میشود ششم ایهام بکذا ایس اگر گوید که له علی کذا مثل آنست که گوید له صله  
شئی پس اگر گوید له علی کذا در هم برقع یا نصب یا بجز اقرب آنست که مراد او واحد است چه برقع بر بخت  
است و نصب تمیز و جبر باضافت و در جبر بعضی در هم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال  
بنسبت در هم دارد و چه اقل عدد و فردی که همیشه منصوب میباشد نسبت است و در جبر احتمال حد و غیره  
دارد و چه اقل عددی که همیشه مجبور است باضافه حد است و اگر کذا که در هم باشد مثل اول است  
در حال نصب و جبر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال باز ده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حال  
نصب نسبت و یک است و ششم ایهام بعطف و مانند آن چون له علی در هم و در هم و در هم چه احتمال  
دارد که مراد سه در هم باشد و اگر گوید مراد ثلث تا کید ثانی است صحیح است و اگر گوید مراد ثلث تا کید  
اول است صحیح نیست یا در هم ایهام بنظر نیست و مانند آن چون له زیت فی جرة او من فی غلته او فاشتر  
فی عتیته او الف فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بی ظرف میباشد  
اقرار با و اقرار بظرف اوست و اقرار بچار و اقرار بنهین اوست اما اقرار به بنده که عامه و عامه  
در سر و تن دارد و اقرار بعامه و عامه نیست و در ششم ایهام در اعیان چون له هذا الثوب و هذا  
العبد مطالبه تعیین میکنند پس بالتعین اگر مقرر له منکر باشد سوگندش میبندد و استخارج میکند  
حاکم مقرر را یا در دست مقرر میگذارد پس اگر مقرر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند و ششم  
ایهام مستخرج بطریق استخراج مجولات و این وقتی مستحب است که مقرر عالم باشد بآن عبادت پس اگر  
عامی را تلقین کند حکم مترتب نمیشود بر آن مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالی است  
و نصف مال عمره و عمره را بر من مالی است و نصف مال زید پس مال هر یک را چهار است بطریق  
جبر و مقابله و هر یک از ایشان شش میباشد و در تفسیر ششم ایهام باقر است و باید که در

چهارم ایهام ممکن الاستخراج بحساب در مجموع بمقر چون که علی من الفهسته بوزن هذه السخرة او  
بقدر شش عنده زید یا نه درهم ایهام از جنسیت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آنچه در دست من است  
و اگر گوید فلان شخص را بر من زید از مال فلان است بقدر مال او و زید باید و اگر درین صورت  
در عوی کند که من مال او را کم نپنداشتم سوگندش میدهند و اقرار بعین و درین صحیح است پس اگر گوید که سوگند  
که بر ذمه کبر است تعلق نبرد و دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اگر گوید بر شست  
هزار و در جواب گوید بی یا نعم یا اجل یا من مقرر بان لازم است در صورت هزار و اگر گوید در  
جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرر و گوید بان درین صورت لازم نیست چه در عرف و  
در صورت اول احتمال است نه از او در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرر بان حق حجت  
تو یا دیگری فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول آنکه  
بعد از اقرار کردن چیزی استثنای زید بر آن چیز یا مساوی آن نکند بلکه بکثر از آن استثناء کند  
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا و در هم چه درین صورت اقرار مثبت در هم کرده  
و در هم آنکه استثناء متصل باشد چه اگر میگوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیح است اما اگر بعد از  
منافی استثناء کند صحیح نیست و استثناء از اثبات نفی است باجماع و از نفس اثبات خلاف مرابو حنیفه  
که بر آن رفته که استثناء از نفی اثبات نیست و اگر استثناء متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثناء دوم  
زید از اول باشد هر دو استثناء از اول بیرون میروند مثل آنکه گوید فلان راست بر من ده درهم  
الا سه درهم و الا سه درهم یا فلانی راست بر من ده درهم مگر ده درهم مگر چهار درهم پس درین  
صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثناء از جنس باشد صحیح است بشرط  
آنکه مستشرق نباشد و اگر استثناء بر دیده باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم  
و چهار درهم صحیح است و درین دو احتمال است احتمال مثبت و در او اگر گوید که فلا نسئ  
راست بر من و در همی بلکه در همی میان مجتهدین درین قول خلاف است اقوی آنست که اقرار کرده  
بسیک در هم مگر آنکه گوید مرا دهن دو درهم است و اگر بعد از او جمله استثناء واقع شده باشد مثل آنکه  
گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا در همی میان مجتهدین درین خلاف است بعضی گفته اند  
که عاید بر هر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که عاید یکله اخیر است قسم دوم مردود مثل آنکه گوید

ف چنانچه از اول شده  
استثنای دوم از استثنای  
اول بر بی آید مثلاً او  
راست بر من ده درهم  
مگر سه درهم و در هم  
استثنای دوم از استثنای  
اول باجماع مثبت است  
در هم بر ذمه مقبول شده  
است یعنی بر من ده درهم  
چون است

فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب و یا گوشت خرک یا مناجی که قبض نکرد و ام یا اقرار کند وصیت مسلمان  
بشراب و یا خوک چه درین صورتها منافی اقرار مقبول نیست مطلب دوم در وصیت نمودن و در آن  
سه فصل است فصل اول در وصیت نمودن بآل و در آن شرط است بذا که وصیت مالک گردانیدن  
عین یا منفعتی است بعد از مردن شخص را و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخص است  
بر تصرف در چیزی که بعد از مردن بماند و شرطهای آن دوازده است اول ایجاب چون وصیت لفلان  
بکذا او فعلوا کن البعد و فاق یعنی وصیت کردم بجهت فلان شخص بفلان چیز مثلاً یا آنکه گوید فلان مبلغ  
تصدق کنید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من و آنچه بدین ماند و صیغه موعی در وصیت  
لازم نیست اگر چه قادر بر آن باشد و وصیت گنگ کسی که عاجز باشد از لفظ باشارت و کنایت  
است اما اگر قادر بر لفظ باشد و نبوی را یا اشاره کند عمل بآن واجب نیست اگر چه در حال ثبوت  
او حاضر باشند و دوم قبول کسی که وصیت جهت او میکنند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل چون  
تصرف کردن در آن و این دو در جائز شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم  
یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات  
و در قبول اتصال با ایجاب شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر  
رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع میتوان کرد و قبول کردن خلاف است  
و مشهور آنست که جائز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل است و اگر پیش از قبول  
وقبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف است و اگر پیش از قبول  
موصی له بمیرد و ارث را قبول میسر شود خواه مردن پیش از موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی  
از مجتهدین گفته اند که در نیت وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق نیست  
و داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی  
بمیرد و تعلق بوارث او میگردد و اگر پیش باشد باطل است و در قبول و رد و در نیت موصی له حکم او داند  
و اگر موصی له و ارث نداشته باشد راجع میشود بوارث موصی و بعضی گفته اند که بامام میرسد سوم  
آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل میزند کسی که ده ساله باشد خلاف است  
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ده ساله داشته باشد و پیش در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته اند

لعل و سبب  
و قنطره و مسجد  
یا غیر محصور  
بلفظ و بفعل  
و مسجد و قنطره  
قبول شرط نیست

که اگر مرد وصیت ثبوت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت  
 و لیاذ صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و محروف نزد  
 بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقاً صحیح نمیدانند همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف  
 مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بهیوش صحیح نیست  
 هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت کند جهت تحمل وجود او در حال وصیت  
 معتبر است و اگر مشکوک باشد مرد وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد آنچه را که مالک شود  
 چه وصیت جهت ملک و چه او را و چه صحیح نیست مگر آنکه در دایه قصد علف او کند نهم آنکه موصی له  
 موصی له آزاد باشد چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست اگر چه قابل شویم باینکه بنده مالک چیزی  
 میشود و آیا بعد از آزادی وصیت که در حال رقیت کرده نافذ است خلاف است اول نفوذ است  
 هرگاه معلق ساخته باشد وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است و تصرف  
 میشود با آزادی هرگاه ثلث مال موصی و فاکند بان و نهم آنکه موصی له را جائز باشد که وصیت بر او  
 کند پس وصیت بر ظالمان و لو شستن کتب ضلال و کافر حزبی صحیح نیست اگر چه ذی رحم باشد و بعضی  
 از مجتهدین در ذی رحم جائز دانسته اند و وصیت بر جودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقاً  
 وصیت بر جودان را جائز نمیدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت  
 مسلمان صحیح است بخیری که مالک آن شود پس اگر شراب باشد جهت مسلمانی صحیح نیست یا زود هم آنکه  
 بخیری باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بمردان و وقف و اتم و ملد و گوشت میت و سگین  
 نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و بشراب و خوک در وصیت مسلمانان اما اگر هر دو وجود باشند  
 صحیح است و زود هم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد و فاکند بان کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد  
 آن زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازت بدهد و اجازت وارث معتبر است بعد از وفات با بیع  
 و قبل از آن بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات منع نموده اند و خلافت  
 میان مجتهدین که آیا اجازت وارث در صورت تنفیذ آن چیز نیست که موصی وصیت کرده یا اعتبار  
 عطیست فصل دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت چهار  
 قسم است اول وصیت واجب چون وصیت جهت ادای حقوق و اجبه خواه حق الله باشد و خواه



حق الناس در وصیت ستم چون وصیت بمال کم کردن چون وصیت بنجس مال کردن بهتر است از  
برع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت ثلث را با ستغنائی  
و ارش بهتر میدانند و اگر حال در نه متوسط باشد وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند  
و چون وصیت بشهادتین و اقرار نبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه خبر داده پیغمبر  
یا آن ستون وصیت حرام چون وصیت کردن بشرباب و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه چون  
وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکنند مگر  
بارش کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیح و ارد شده که در عده و خاله بطریق میراث است  
و وصیت جهت خویشان و موالی مستحق زکوة و میل الله بطریق حق است که در بحث وقف مذکور شد  
و وصیت بجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بوارش متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت  
بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارش متعلق است هرگاه ندانند از مورث قدر  
معین او را و مراد بجز و عشرت چنانچه در روایت حسن بن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق  
جعفر صادق وارد شده است و در بعضی از روایات صحیح وارد شده که مراد بجز و سبع است و بعضی  
و دیگر سبع ثلث است و در روایات صحیح وارد شده که مراد بسهم شش است و در بعضی روایات ضعیفه  
سدس وارد شده و شئی سادس و اگر وصیت کند بمال بسیار پیش بعضی از مجتهدین شهادت دوم است  
چنانچه در بعضی احادیث وارد شده و زید چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی یا غیر  
و را حدیث وارد شده که خلاف و زیورهای آن شمشیر داخل است و در وصیت بصدوق  
آنچه در و باشد از اموال داخل است و در کشتی آنچه در و باشد از طعام داخل است فصل سوم  
در بیان وصی ساختن کسی و آن ولایت است بر اخراج حقی یا استیفای حقی طفل و مجنون پدر و جد  
طفل بالا صالت مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد تقصیر کند طفل صحیح است و اگر اذن دهند  
وصی را و وصی گرفتن جائز است و اگر ننی کنند وصی را از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و باطل است  
خلاف است و مکاتبه صفا و از امام حسن عسکری مؤید جواز است و شروط وصی هشت است  
اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد او را وصی بولین  
و باطل میشود و اگر بر طرف شود آیا عود میکند سیانه مجتهدین خلاف است و اگر دیوانگی او دوری



باشد نیز خلاف است اقرب آنست که در وقت غیر یوانگی صحیح است و دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس وصی گردد انیدن طفل منفرد بی آنکه ضم کنند با و بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ طفل آنگاه هر دو بشر یک اند ششم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد وصیت بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است اگر چه فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته اند که در صورت باطل نمیشود پنجم آذن مولی اگر نبند شخص را وصی کند و آیا بنده خود را وصی میتواند کرد و خلاف است ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی گرداند غیر پدر را صحیح نیست اگر چه وصی تواند که از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با و خلاف است میان مجتهدین درین مسئله و اگر مجتهدین اثنایم رسد حاکم ضم میکند با و شخصی دیگر یا ششم آنکه صیغه بگوید چون وصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا تفویض امر فلان طفل خود را بتو کردم یا تو وصی منی و این شرط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین شروط را وصایت باطل است و بعضی گفته اند که حال وصیت کافی است و بعضی گفته اند تا حین وفات بیاید و شرط نیست و کوریت پس زن و خنثی با اجتماع شرائط میتواند وصی گردانند و طوسی اجماع شیعه را بران نقل کرده بصرف شرط نیست و آنچه در روایت سکونی واقع شده از منع محرم است بر کراهیت و تقیه و اشخاص و وصی شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف کنند و چه میکنند حاکم با امتناع ایشانرا پس اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه میتواند که در حیات موصی بشرط آنکه برسد این خبر بوجوه و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را قیام بامر و صایت نگردد آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوجوه وصیت نا آنکه بمیرد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر بالتعدی و تفریط و در جائی که عادت جاری قبول کیل باشد جائز است که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری نباشد عادت بان خلاف است اقوی آنست که جائز است که وکیل بگیرد و نیز جائز است وصی را استیفای دین خود از آنچه در دست اوست بی اذان حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد و بعد از آنکه و فرغ خواهد را

سوگند دهد و بگوید گفته اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نمیشود نمیتواند داد و این قول اقوی است و اختصار  
کند و وصی یا نچ تعیین کرده اند جهت او پس اگر بر مال موجود وصی کرده باشند او را در مالی که بهر دست و خط  
نمارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند حاکم باین  
کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هرگاه که خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجهت او  
جائز است احاد و مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت و رجوع  
ثابت نمیشود و اگر نباشد و دوم عادل مسلمان

### باب یکم

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن متعلق شدن مالی است یا حق از شخصی بعد از فوت او و بر  
یک از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطی که یک از اموری که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه  
مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در آن شش مطلب است مطلب اول در بیان آنکه آنچه سبب  
میراث بردن میشود و آن بر نفیست وجه است و وجه اول خویش بودن و آن متصل بودن شخصی است  
بدیگری بولادت یا بامتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم است قسم اول دو قوم اند  
که با یکدیگر میراث میسرند اول پدر و مادر و دوم فرزندان که هر چند پائین روند و این دو قوم با  
یکدیگر میراث میسرند و با ایشان سوای زن و شوهر بدیگری میراث نمیدرست هرگاه شخصی بمیرد  
و پدری داشته باشد تمام مال او به پدر تعلق دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر  
و مادر هر دو جمع شوند سهم یک مال به ثلث تعلق با مادر دارد و سهم به پدر تعلق دارد و اگر با پدر  
و مادر پسری جمع شود هر یک از مادر و پدر شش یک مال را میسرند و سهم آن تعلق به پدر دارد  
و اگر با پدر و مادر دختر جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را میسرند و نصف  
مال را دختر میبرد و سهم میان ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطی که سهمیت و برادر  
یا یک برادر و دو دختر یا چهار دختر یا هر پدری و مادری با پدری نداشته باشد چه اگر اینها جمع  
باشند سهم مال میان دختر و پدر به چهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر  
با ایشان جمع شوند و ثلث مال تعلق به دختران دارد و ثلث مال با پدر و مادران تعلق  
بپدر و مادر دارد و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند دختران ثلثان میراث و شش یک

مطلب اول  
قسم ۱  
عادل مسلمان  
دارد و اگر  
از پدر و مادر





نیز از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و قول اول اتوی است قسم سوم نیز و دو قوم اند اول عم و عمه هر چند  
 بالا رود و دوم خال و خاله هر چند بالا رود و این دو قوم با عدم مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرگاه  
 شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث با و تعلق دارد و همچنین است عمه و اگر جمع شوند یک حصه عم میبرد و  
 نیم حصه عمه بشرط آنکه عم و عمه پدر مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالتسویه میراث میبرند  
 و اگر جمع شوند عم و عمه پدر مادری و عم و عمه مادری ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه  
 زیاده از واحد باشند و سبب اگر واحد باشند و تمه بخویشان پدری متعلق است و اگر ضعف  
 انشی و اگر شخصی بمیرد و از و خال بماند تمام مال او تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری  
 باشد و خواه مادری و فرقی نیست میان خال و خاله و میراث چه همه برابر میراث میدهند و اگر  
 خال و خاله پدر مادری با خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری سبب میزند اگر چه  
 باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالتسویه میبرند و باقی از خویشان پدری و مادری یا پدری  
 اوست یا عدم خویشان پدری و مادری و آیا ذکر ایشان در صورت و مثل انشی میبرند میان  
 متجه بین درین مسئله خلاف است و اصح آنست که همه برابر میبرند و اگر عم و عمه و خال و خاله  
 جمع شوند احوال ثلث میدهند اگر چه یکی از ایشان باشد و ذکر و اناث ایشانرا  
 سبب نمیشود بالتسویه و تمه اعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث  
 نمیبرند و هرگاه ایشان موجود باشند میراث میبرند و اعمام و اخیوت اولی است بمیراث  
 از اعمام و اخیوت پدر و مادر و اولاد عم و عمه و خال و خاله پدر سبب با عم و عمه و خال و خاله  
 مادر و جمع شوند ثلث تر که متوفی بالتسویه بخویشان مادری متعلق است بقول مشهور و  
 و ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد و باین طریق که ثلث و ثلث بخاله و خاله پدری متعلق است  
 بالتسویه و و ثلث دیگر با عم و عمه متعلق است و ذکر و مثل انشی میبرند پس فرضیه ایشان از صد و  
 منقسم میگردد و بعضی گفته اند که خال مادر و خاله و ثلث ثلث بالتسویه میبرند و و ثلث ثلث از  
 عم و عمه مادر است پس در صورت فرضیه از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و بعضی گفته اند که احوال  
 اربع ثلث را بالتسویه میبرند و ثلث ثلث را عم و عمه مادری میزند بالتسویه و و ثلث ثلث را  
 عم و عمه پدری میزند و ذکر و مثل انشی و از صد و شصت منقسم میگردد و تمه قرب بمیت از

ملک در صورت  
 اول ثلث  
 در صورت دوم  
 ثلث سبب



حنفی منع میکنند البعد آن صنف را از اصل میراث و آن برشش وجه است اول منع طبقه اولی ثانیه را  
 لیکن سنت است پدر و مادر را که سدس بجد و جده و هند بالفیض علی خواه جد و جده پدری باشند  
 و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند این دادن سنت نیست و دوم منع طبقه ثانیه اخوت  
 و اجداد طبقه ثالثه را ستم منع نزدیکیتر از هر مرتبه پدر و مادر و خویشیان پدری تنهارا در آن مرتبه  
 چهارم منع طبقه ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را  
 و اقرب از هر صنفی منع البعد از صنف دیگر نمیکند چون خواهان مادری و جد قریب پدری  
 میت چه درین صورت جد قریب و اولاد مال میبرد و خواهان مادری ثالث را و چون  
 جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه درین صورت جد برادر پسر مادری را  
 حاجت نیست و عزامت پسر برادر پدری نمیرساند و پسر میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف  
 نمیکند مگر در شش موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزندان و جده چه پدر و مادر نزدیکیتر  
 از فرزندان و میت اند و دوم میراث بردن اجداد با فرزندان و جده بر قول محمد بن بابویه و مستند  
 شده بحديثی که از حضرت امام موسی نقل کرده اند که اگر شخصی میرد و از او دختر دختر بماند و جد  
 و جده سدس مال را جد و جده میبرد و باقی از دست ستم میراث بردن برادر مادری یا پسر  
 برادر پدری بر قول بعضی از مجتهدین مستند شده باینکه چون در پسر برادر پدری  
 مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برای برادر مادری است  
 و تمام از پسر برادر پدری و مادری و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری  
 و برادر زاده پدری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع است برادر زاده پدر  
 مادری را برادر پدری بحد مذهب صاحب این قول هم چهارم در صورتی که شخصی بمیرد و پسر  
 عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجتماع مجتهدین شیعه امامیه مال آن میت تمام شود  
 و اگر پسر عم و عم را در مال او دخل نیست و این حکم تغیر نمیدارد بمیت و بودن  
 از پسر عم پدر مادری و عم یا هر دو همچنین حکم تغیر نمیدارد بمیت و بودن زوج و زوجه با ایشان  
 و آیا بکویت و نافه میت تغیر نمیدارد بحکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شوند  
 یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شوند میان مجتهدین درین مسئله خلاف است احط





باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میان برادر و پسر منقسم بدو قسم میشود و اگر برادر نصف  
از او باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان هم آزادی باشد چهار یک  
متمم را او میدهد و اگر نصف او آزاد باشد شصت یک را میدهد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد  
سوا می بنده حاکم شرع آن بنده را از مال میت بخرد و آزاد و میسازد و تتمه مال را با او میدهد خواه آن بنده پدر  
و مادر و فرزندان داشته باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشیان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوا می پدر و مادر  
و فرزندان کسی دیگر را نمیرند و هم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیدارد اگر چه نزدیک او باشد  
تا آنکه خاصن جریره مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میدهد و منع میکنند ورثه  
کفار را اگر چه نزدیک باشد اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشد ورثه کافر میراث میدهد و فرقی  
نیست میان کافر جنینی و زمینی و خارجی و داخلی و غالی و میراث بدون از یک دیگر و بعضی از  
مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میدهد و در عکس میراث نیست اما متبع  
از مسلمانان میان ایشان و اهل حق توارث جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از  
اهل بدعت میراث میدهد و اما در عکس میراث نمیدارد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند  
شریک اند اگر مساوی باشند و تمام مال او میدهد اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه  
کافر و ورثه اطفال تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بحسب اسلام میراث میدهد و مستقیم کشنده  
بودن چه کشنده را از مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع اند اگر  
عمدا و ظلماً کشته باشند و هرگاه بظلمت کشته باشند خلافیست مشهور آنست که از میت او ممنوع اند  
و اگر شبیه عمدا باشند و در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را حجت  
ادب بنزد و بسیار بنزد که بمیرد میراث از او میدهد و اگر حجت کسی از خویشیان خود را بنزد و  
و یا بدزد و بمیرد میراث میدهد و اگر چارواکی که میکشیده باشد لک نمیدارد بکشد و اگر طفل یا دیوانه  
کسی را بکشد میراث میدهد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میدهد و مگر در  
صورتی که آقا آزاد کند غلام را انگاه بکشد و بدو آقا را پسری باشد چه در خصوص بعضی از مجتهدین  
گفته اند که اینجا پسر مولی میراث نمیدارد چه انتقال ولایت پسر بعد از فوت پدر است و پدر پیش از  
مردن ولایت او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در خصوص نیز میراث میسر نیست زیرا که ولایت نقل

میشود از اقرب یا بعد یا عدم او درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلاف است اگر معتق  
بکفر و کافر باشد یا حرب و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزند می داشته باشد آنگاه غلامی که معتق  
از او کرده بود بمیر و بعضی از مجتهدین گفته اند که در صورت ولد معتق از و میراث نمیرد بلکه تعلق  
بمیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد و معتق درین صورت در حکم عدم است و میت  
مقتول را کسی میرد که وارث مال او است و بعضی منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع  
خواهران پدری کرده اند چنانچه همان که درین چه بعد از همان زن و شود هر از یکدگیر میراث  
نمیرند و فرزند است که بسبب الحاکم او همان واقع شود از پدر و پدر از و میراث نمیرد و آنان مادر  
و مادر از و میراث میبرد و فرزند آن او از و میراث میبرد و خویشانشان مادری و زوج و زوج میراث  
میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیرد و خال از و میراث میبرد  
اقرب آنست که میراث میبرند و اگر پدر بعد از همان اعتراف کند بولد و ولد از و میراث میبرد و اما پدر  
از و میراث نمیرد و آیا در صورت خویشانشان پدر از و میراث میبرد یا نه خلاف است میان مجتهدین  
بچشم زنا کردن چه فرزند زنا را زانی و زانیه و خویشانشان ایشان میراث نمیرند و همه از ایشان  
میراث نمیرد و اما لیسر او و زوج و معتق و ضامن جریره و امام از و میراث میبرند و در بعضی از  
روایات وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشانشان مادری از و میراث میبرند و چشم  
بری شدن پدر نزد حاکم از گناهان لیسر چه مانع میراث بردن او است از لیسر بر قول بعضی از  
مجتهدین و اکثر بران رفته اند که منع نمیکند چشم بری ساختن پدر لیسر خود را از میراث چه درین  
صورت لیسر از ثلث تر که محروم است چشم مشکوک بودن نسب مثل آنکه مولی یا شور و غول  
کند و اجنبی نیز و غول کرده باشد در طهر واحد چه در صورت فرزند می که حاصل شود مشکوک  
خواهد بود چه پدر از لیسر و لیسر از پدر و در صورت میراث نمیرند و میراث لیسر از فرزند آن  
او است و پدر را سنت است که بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین الحاکم  
اینهم نیز کرده اند چشم غیبت منقطع یکی از میراث خود را چه آن مانع است از میراث بردن او تا  
آنکه دانسته شود فرزندگی او بگواه یا بگذاشتن مدعی که زنده تواند بود و در کسی و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که در صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب کنند اگر

میراث از میت  
بمیر و وارث اند  
نمیگیرند و بعضی  
آنها را نصف در  
زوج و برادر می  
زن بخش از دست  
و بعضی منع میکنند  
باشد

یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند و نیم قرص که تمام ترک را در گرفته باشند باز و سهم  
 دو کس بکدر فعه مردند یا آنکه مشتبّه باشد تقدیم و تاخیر هر یک بغیر سبب عرق یا حرق یا دهم چه درین  
 صورت چنانچه زنده باشد باید میراث از یکدیگر بگیرند و مال هر یک از ورثه احیای اوست  
 و اگر از دهم در شکم بدون طفل تا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیرد پس اگر در شکم مرده باشد  
 یا لطفه بیفتد میراث نمیرد و نیز دهم بعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد  
 چهار دهم هم بر این بود در عقد زوجه و دخول نکردن و مرگ در آن مرض چه بر قول مشهور میراث  
 نیست بآن دهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه جمعی که بگوای ایشان ثابت نمیشود  
 کل میراث گواهی دهند چون یک زن را و او از دهم چه در این صورت طفل میراث نمیدر دیگر چار یک  
 مال شش دهم مشتبّه شدن و ارث از او به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقصره آزاد را  
 بیرون آرند و میراث با و دهند و دهم قدر کفن و خرج و دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیرند  
 هجده دهم وصیت کردن میت جهت کسی لبه یک مال خود چه درین صورت ورثه از سه یک مال  
 میت میراث نمیدر و نیز دهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه از آن نیز میراث نمیرند و در ششم  
 جنایت کردن بنده از روی عداوت کسی چه در این صورت اگر او را بکشند و ارث از قیمت او  
 محروم است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت محض است میان دادن  
 غلام و دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد لبست و یکم فرزندان داشتن زن چه  
 آن زن از زمین میراث نمیرد لبست و دوم حرام مؤبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر  
 دادن زن کوچک در این صورت میراث نمیرد و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلاف است  
 و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل نموده اند و از خواص این ساله  
 است لبست و سوم قدر جبهه که تعلق به پسربزرگتر دارد و دیگران از آن محروم اند و جبهه  
 در لفظ عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیر و او انگشتین و شش و مصحف  
 و رختهای بدن او تمام تعلق به پسربزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زوجه  
 و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسربزرگست و آیا آن اجناس اگر متعدد باشند از پسربزرگتر  
 است یا نه خلاف است میان مجتهدین و درین سئله خلاف است اقرب آنست که جامها چون لفظ

جمع در حدیث وارو شده تمام از دست و اجناس میگیر که بلفظ واحد وارو شده یک فرد از آن تعلق  
 به پسر بزرگ دارد و بعضی این عطیه به پسر بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه را که از میت  
 فوت شده باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اجمال کرده باشد  
 و این خاصه مذکور است و در مذاهب مستنیا سنت نیست و شرط حیوة ششست اول  
 آنکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حیوة نیست و اگر پسر آن بزرگ متعدد  
 باشد میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حیوة میان ایشان منقسم میشود و تمام آنکه پسر بزرگ  
 فاسد العقل نباشد و ضعیف بر قول بعضی از مجتهدین سوم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین  
 چهارم آنکه غیر از حیوة چیزی نداشته باشد و اگر غیر از حیوة چیزی داشته باشد حیوة نیست  
 پنجم آنکه میت قرض نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر چنین قرض داشته باشد  
 حیوة نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد  
 خلاف است درین میان مجتهدین اقرب آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی  
 که قرض مستغرق تر که داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حیوة را متصرف شود  
 آیا جائز است خلاف است اقرب آنست که جائز است ششم آنکه قضای نماز و روزه بدر کند بر  
 قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای آنها نکند حیوة تعلق باو ندارد و خلاف است  
 میان مجتهدین که آیا حیوة به پسر بزرگ دادن واجب است یا نه اکثر بدین رفته اند و واجب است  
 و اگر فرزندان بزرگ میت دختر باشد حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد و خلاف است میان مجتهدین  
 که آیا قیمت حیوة را از حصه میراث پسر بزرگ کم میکنند یا نه اکثر بدین رفته اند که قیمت آنرا از  
 حصه میراث او کم نمیکند و اگر میت بحیوة وصیت کرده باشد جبت دیگری یا جبت صرف مصلحت  
 از مصلحت مسلمانان میان مجتهدین خلاف است و اقرب آنست که اگر ثلث ترک باشد صرف در آنچه  
 تعیین کرده باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوف است آن زیاده بر اذن پسر بزرگ  
 و اگر نصیب بر او نباشد از حیوة کمتر باشد میان مجتهدین خلاف است و بعضی گفته اند ممنوع نیست  
 پسر بزرگ از حیوة و بعضی گفته اند که ممنوع است مطلق سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض  
 و قرابت و سهام ایشان و در آن فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض

و قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید وارد شده از نصیب بجهت هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان گویند  
و آنچه بجهت قرآن استنباط کرده اند از حصه ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین سبب و ارث منقسم میشود  
بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میرند چون مادر و شوهر و صورتی که فرایضه متضمن بر وی نباشند  
و زوج و بنابر قول اصحاب برود و نمیشود قسم دوم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میرند  
چون پدر و یک دختر یا زن یا زاده و یک خواهر یا زن یا زاده و کلاً که ام قسم سوم جماعتی که بقرابت تنها میراث میرند  
و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جدیه و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب  
در مرتبه اولی اصحاب فرض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هرگاه با او دختر نباشد و اجداد و بشار  
از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالث بقرابت میراث میرند سوای خود ایشان مادر و سی چه ایشان صاحب  
فرض اند و آنچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعذر باشد هر یک حصه خود را میبرد  
و آنچه زیاده میماند و میشود باز بعد از آن فرض چنانچه مذکور خواهد شد و در هر صورت هرگاه میراث خوار  
سوای او نباشد خلاف است اصحاب آنست که برود و نمیشود و در هر صورت بر زن نیز خلاف است اصحاب  
آنست که برود و نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام و خواه در حضور امام هرگاه میراث خوار  
سوای او نباشد و اگر در واری چند امر سببی یا نسبی که با او میراث میرد جمع شوند همه میراث میرد و اگر  
یکی از آن مانع دیگری باشد همه میراث نمیرد و آن بر پشت و جبهت اول و در شخص دو امر نسبی جمع  
شود که برود میراث میرد چون عم که خال باشد و دوم آنکه در شخص زیاده از دو امر نسبی جمع شوند که  
همه میراث میرد چون پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خال باشد که هم پسر دختر عمه باشد  
سوم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که یکی از آنها مانع دیگری کند بیک امر میراث میرد چون  
برادری که پسر عم باشد برادری میراث میرد و چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی  
مانع دیگری نباشد اما غیر اینها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن را برادر  
یا پسر را برودی باشد چه درین صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن پس  
نصف میراث پسر عم از شوهر است و نصف از برادر یا پسر و عم آنکه در شخص دو نسب جمع شوند و یک  
نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی ازین دو برود و نسب  
میرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه در یک شخص دو سبب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد

۲۲۵





در صورت نصف از شوهر آن زن است و باقی از خود اهران او پنجم جمع شدن نصف باثلث مثل اگر نطفه  
 بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو فرزند  
 و مادری داشته باشد ششم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدیری  
 و مادری یا پدیری داشته باشد ششم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و مادری  
 داشته باشد ششم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد  
 و ششم جمع شدن ثمن باثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد یا زوجه هم جمع شدن  
 ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزند و پدیری داشته باشد و از هم جمع شدن  
 ثلثان باثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدیری و مادری یا پدیری داشته باشد و دو خواهر مادری  
 داشته باشد ششم جمع ثلثان باسدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدیری و مادری یا پدیری  
 داشته باشد و یک خواهر مادری داشته باشد چهارم جمع شدن سدس باسدس مثل آنکه شخصی بمیرد و  
 پدر و مادر و فرزند داشته باشد اما هفت ترکیب دیگر که متعین است اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع  
 فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زن است با عدم فرزند و دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه  
 زن است با عدم فرزند و ثمن فریضه است با وجود فرزند و سوم جمع شدن ثمن باثلث چه ثمن فریضه  
 زن است با وجود فرزند و ثلث فریضه مادری است با عدم فرزند چه چهارم جمع شدن ثلثان باثلثان پنجم  
 جمع شدن ثلث باثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس چه ثلث فریضه مادری است با عدم فرزند و هفتم  
 فریضه است با وجود فرزند و ششم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم در قوا اعد حسابی که در  
 قسمت ترک احتیاج آید میشود و در آن دو فصل است فصل اول در بیان نسبتها که در میان  
 سهام و در سه و عده ایشان بهم رسد بدانکه نسبتها که در میان عده های غیر واحد ممکن است  
 که بهم رسد بر چهار قسم است قسم اول تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تماثل و آن  
 چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون آن عدد اکثر بنویسند و در مرتبه چند  
 مرتبه عدد اکثر را قافی سازند و میباید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش  
 و این قسم را متداخلان گویند قسم سوم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند  
 که عدد اقل را چون از عدد اکثر بنویسند عدد اکثر را قافی سازند اما عددی ثالث غیر از

لحاظ باسدس  
 نصف باثلث  
 نصف باثلث  
 متوزقان یعنی اعم  
 یا یکدیگر یا نه یا  
 که با هم نسبت قوت  
 دارند

ایشان هر دو را فانی میسازد و این عدد ثلث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد و در آن موافق اند چون  
 چهار و شش که هر دو شریک اند در عدد و در مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاهی است که  
 تقسما بحت کبی عدد و فرصه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری  
 موافق هستند و این را میان روس و سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل آنکسار و کبر  
 شود و قسم چهارم بتاین و آنچه نیست که در عدد و بر وجهی باشد که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد و  
 ثلث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه پنج فصل دوم در بیان کسری که در فرصه  
 باشد و مخارج مشترک که آنها بزرگتر از کسری است که واحدی را با اجزای معینه قسمت میکنند و تمام آن  
 اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و کسری نیز بر پنج قسم است اول کسر و چون ثلث دوم  
 کسر و چون ثلثان ششم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف  
 سیم بر پنج کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددی است که آن کسر از صحیح  
 بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج شش  
 هشت است و مخرج سیم شش است پس مخارج فروض سته پنج است و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب  
 مخرج مضاف است و مخرج مضاف الیه مثلاً مخرج ثلث ثلث است و چهار است و مخرج نصف سیم  
 ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف ثبانی حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است و مخرج کسر  
 معطوف الیه اگر میان ایشان بتاین باشد چون ثلث و شش که مخرج ایشان سبت و چهار است و اگر  
 متوافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است و در جز و وفق مخرج کسر معطوف علیه چون ربع و سیم  
 که مخرج ایشان دو اژه است و اگر تداخل باشد اکثفا با کثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون  
 ربع و شش که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلثانی یا بیشتر آنست که نظر کنی  
 و نسبت میان مخرج کسر معطوف ثبانی و ثلث پس اگر بتاین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج  
 بر سه است و اگر توافق باشد در جز و وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد  
 اکثفا کنی با کثر چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته سبت و چهار است زیرا که میان مخرج  
 نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون بتاین بود ضرب کردیم دو را در سه نظر  
 کردیم میان شش و چهار چون توافق بنصف بود و نصف احدی را در دیگری ضرب کردیم و اژده

مثلاً  
 نصف و ربع و شش  
 حاصل ضرب  
 ۲۸

و نظر کردیم میان دو از ده و شصت نیز توافق بر پنج بود و ربع احدی را در دیگری ضرب کردیم نسبت و چهار  
 شد چون میان نسبت و چهار و شش تداخل بود اکتفا به نسبت و چهار کردیم مطلب پنجم در بیان  
 دانستن نصیب هر وارثی از ترکی که بعلم حساب و آن به پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه  
 صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند و عیسوی روس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر  
 دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل پس حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند و اگر در میان  
 ورثه صاحب فرضی باشد طلب عدوی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فرضی را داشته باشد  
 و قسمت باید کرد بر ایشان و ترکی که نسبت سهام و ورثه بر قسم است قسم اول آنکه ترکی که سهام  
 و ورثه باشد آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشد بر ورثه بی آنکه کسری واقع شود مثل آنکه شخصی  
 بمیرد و پدر و مادر و دو دختر داشته باشد چه اقل عدوی که سیدس دارد و شش است سدان  
 او که دو است پس پدر و مادر متعلق است و چهار باقی بمادر و دختر دویم آنکه منقسم باشد چه خالی از آن  
 نیست که بر یک فرقه منقسم است پس در صورتی که میان روس و سهام ایشان تباین باشد ضرب  
 باید کرد عدوی روس را در اصل فرضیه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و دو دختر داشته باشد اصل  
 فرضیه شش است و در پدر و مادر است و چهار سهام از سه دختر است چون بر ایشان منقسم است  
 میان سهام و عدوی روس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش بمادر و پس پدر و مادر  
 میست شش سهم بمیرد و هر دختری چهار سهم و اگر میان عدوی روس و سهام توافق باشد جزو فوق  
 عدوی روس را نه جزو فوق سهام را در اصل فرضیه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و  
 و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر و دو سهم میشود و حصه شش و چهار سهم و میان چهار و شش  
 توافق نبیض است نصف عدوی روس ایشان که سه است در اصل فرضیه ضرب باید کرد و چهار میشود  
 و شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر نیمیاده از یک فرقه منقسم  
 باشد پس خالی از آن نیست که آنکس از استخرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی و آن بعضی است  
 و بر هر قدر میان روس هر فرقه منقسم و سهام ایشان توافق باشد و باید کرد روس ایشان را  
 بجزو فوق و اگر میان روس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میان روس  
 و سهام بعضی از فرق توافق باشد میان روس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد و کند و در

متوافقین ایشان را بجز وفاق و آنچه میان ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذرانند آنگاه نظر کنند میانه  
عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میان ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فرضیه و اگر تفاوت  
باشد آنکفا با اکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد بجز وفاق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب باید کرد  
و حاصل را در وفاق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر  
فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد وفاق ثالثه و همچنین هر فرقه که باشد و بعد از اتمام  
نظر در آنچه مذکور شد نظایر میشود که مساملی که بر آنکسار سهم بود در آنجا باشد نسبت و چهار است  
و دوازده صورت آنرا که آنکسار متفرق جمیع فرق است و اموات مساملی که آنکسار است درین رساله مذکور  
میگردد اول آنکه میان سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میان رؤس جمیع فرق  
تماثل باشد و رؤس هر فرقه را بجز وفاق را باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فرضیه باید کرد  
مثل آنکه شخصی میرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد باشد اصل فرضیه  
ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری پدری پنج  
سهم نصیب خواهران پدری و چون میان سهام زوجات و رؤس ایشان توافق نباشد یعنی اگر  
بود و دیگر رؤس ایشان را شلث که دو بود و میان سهام خواهران مادری و رؤس ایشان  
توافق بر پنج یعنی اعم بود رؤس ایشان بر پنج که دو بود و دیگر رؤس خواهران پدری و سهام  
ایشان توافق پنج بود یعنی اعم بود رؤس ایشان بر پنج که دو بود و چون در رؤس جمیع فرق  
بعد از رد آنها بجز وفاق تماثل باشد یکی از آنها را که در اصل فرضیه ضرب کردیم نسبت و چهار شد  
حصه هر یک از زنان یک سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم شد  
و دوم آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میان رؤس ایشان تماثل باشد همان مثل  
یک فرقه را در اصل فرضیه ضرب باید کرد و مثل آنکه شخصی میرد و هشت زن و هشت خواهر پدری و هشت خواهر  
مادری داشته باشد چه اصل فرضیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است بر رؤس ایشان منکسر  
و میان آنها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میان آنها تباین  
و حصه خواهران پدری پنج سهم بر رؤس ایشان منکسر و میان ایشان تباین است و چون رؤس جمیع  
تماثل بود و رؤس یک فرقه را در اصل فرضیه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصه هر یک از زنان

اصل فرضیه  
هفت زوج  
هفت خواهر پدری  
پنج  
هفت خواهر مادری  
چون حصه از پنج است  
در پنج ۳۱۸۲ ازواج  
سهم هر یک سهم





فرصیه

چهار زوج شش نفر  
ربیع  
تیمه

ضرب باید زد و مثل آنکه شخصی بمیرد چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فرصیه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم شد و حصه برادران سه سهم شد و چون میانه ایشان توافق ثلث بود یعنی اعم زد که در رؤس ایشان ثلث که دو است و چون میانه دو و چهار داخل بود و چهار را در اصل فرصیه ضرب کردیم شانزده شد حصه زنان چهار سهم است و حصه هر یک از برادران پدری دو سهم شد و اگر میانه جمع رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را بجز و فوق زد باید کرد و جز و فوق زد دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در فوق فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فرصیه ضرب باید کرد و مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فرصیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود برادر و کردیم رؤس ایشان ثلث یعنی چهار و حصه زنان مادر ری چهار سهم بود و میانه رؤس و سهام ایشان توافق بر ربع بود و زد که در رؤس ایشان ربع یعنی شش و حصه خواهران پدری پنج بود و میانه رؤس و سهام توافق بخمس بود و زد که در رؤس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانه رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم دورا و شش دوازده شد و میانه حاصل در رؤس فرقه ثالثه توافق بود بنصف ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل فرصیه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصه زنان صد و شصت سهم شد و حصه خواهران مادری و بیست و چهل سهم شد و حصه خواهران پدری سه صد سهم باشد و اگر آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد بجز و فوق فرقه اولی در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فرصیه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فرصیه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم و حصه برادران پدری سه سهم و چون میانه رؤس ایشان توافق بنصف بود زد که در رؤس ایشان ثلث و در اصل فرصیه ضرب کردیم بیست و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد و حصه زنان بیست شد و حصه برادران پدری شصت شد و اگر میانه رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانه سهام و رؤس ایشان توافق نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است میانه سهام و رؤس ایشان را در باید کرد و بجز و فوق زد و ضرب باید کرد و جز و فرقه اولی را در فرقه ثانیه و حاصل را در

فرصیه

زوجات دوازده خواهران مادری  
ربیع  
ثلث  
بست و چهار  
خواهران پدری پنجاه  
رود و ده  
۱۰ ۶ ۴

اصل فرضیه ایشان مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فرضیه ایشان  
 چهارست حصه زن یک سهم است و حصه خواهران پدری سه سهم است و میان سهام و رؤس ایشان توافق  
 ثبت است بمعنی اعم و در کرم رؤس ایشان ثبت است که چهارست و چون میان رؤس هر دو فرق توافق نصف  
 بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در میان اصل فرضیه زدیم چهل و هشت سهم شد  
 حصه زنان و دوازده سهم شد و خواهران پدری شش سهم شد و سهم آنکه میان سهام و رؤس جمیع توافق  
 باشد و میان رؤس آنها تباین باشد و رؤس آنها را بخیر و دفع رود باید که در ضرب باید که رؤس هر  
 فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرقه مثالی و حاصل را در اصل فرضیه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن  
 و دوازده خواهر مادری و نسبت پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فرضیه ایشان دوازده سهم  
 سه سهم حصه زنان و چون میان رؤس و سهام ایشان توافق ثبت بود بمعنی اعم و در کرم رؤس  
 ایشان ثبت است که دو است و حصه خواهران مادری که چهارست و چون میان رؤس و سهام ایشان  
 توافق بر پنج بود و در کرم رؤس ایشان بر پنج یعنی سه و حصه خواهران پدری پنج است و چون  
 میان رؤس و سهام ایشان توافق پنجین بود و در کرم رؤس ایشان پنج انگاه بود و در سه  
 ضرب کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم و حاصل را در دوازده که اصل فرضیه است زدیم صد  
 و شصت حاصل شد حصه زنان بود و سهم شد و حصه خواهران مادری صد و شصت شد و حصه خواهران  
 پدری صد و پنجاه شد و آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق نباشد و میان رؤس جمیع  
 فرق تباین باشد و رؤس هر فرقه در دیگری ضرب باید که حاصل را در عدد رؤس فرقه مثالی و حاصل  
 را در اصل فرضیه مثل آنکه شخصی بمیرد و زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد  
 اصل فرضیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران مادری چهار  
 سهم است و حصه خواهران پدری پنج سهم است و میان سهام و رؤس و جمیع فرق توافق نبود پس  
 ضرب کردیم و در پنج و حاصل را در دوازده هفت و حاصل را در اصل فرضیه هشت و چهل سهم شد  
 حصه زنان و نسبت و سهم میشود و حصه خواهران مادری و نسبت و سهم میشود و حصه  
 خواهران پدری سه صد و پنجاه سهم میشود و آنکه میان رؤس و سهام بعضی از فرق توافق  
 باشد و میان رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میان رؤس جمیع فرق تباین باشد و رؤس

فریضه

چهار روز پیش خوابیده بود  
در پنج روز خوابیده بود  
در شش روز خوابیده بود  
در هفت روز خوابیده بود  
در هشت روز خوابیده بود  
در نهم روز خوابیده بود  
در ده روز خوابیده بود

مستوفین بجز و دوق رو باید کرد و در وقت اول از ثانی بر یک و دو حاصل را در وقت ثانی و حاصل را  
در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادر و دخت خواهر پدری داشته باشد  
اصل فریضه ایشان در از ده است حصه زنان سه سهم و حصه خواهران مادر و پدری چهار سهم و حصه خواهران  
پدری پنج سهم چون میان دوس خواهران مادر و سه سهم ایشان توافق نصف بود و در دو و یکم دوس  
ایشان از نصف که سه باشد و چون میان دوس بمید فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و  
حاصل را در هفت و حاصل ده اصل فریضه یکبار شش سهم حاصل شد حصه زنان و سیت و پنجاه و دو  
سهم شد و حصه خواهران مادر و پدری و شش سهم و حصه خواهران پدری چهار سهم و سیت سهم  
میشود و قسم دوم آنکه ترک زیاده باشد بر تمام مفروضه صاحبان فروع پس زیاده ای را باید کرد و بر  
صاحبان فروع سوای زوجه که اصح آنست که بر دوزخ و نکشود مطلقاً و در زوج خلاف است اصح  
آنست که رد میشود چنانچه که در شد و سوای مادر با حجب بخلاف مذکور است باینکه ایشان که ایشان  
میگویند که آنچه از حصه صاحبان فروع زیاده میماند از خود ایشان پدری است و این را تعصب میگفتند  
و تعصب پیش شیعه باطل است و از عادت فقوای امامیه نیست که هرگاه ترک زیاده از فروع  
صاحبان فروع باشد اول قسمت فروع ایشان میکنند آنگاه تمام را نیز بر ایشان رد میکنند و  
حضرت سلطان المحقق و برهان المققین نصیر الملاء و الدین محمد طوسی قدس الله سره در رساله  
سیرت خورشید میگویند قسمت میکنند بر صاحبان فروع و طریق سلطان المحققین با وجود آنکه آنحضرت  
در احادیث آنکه معصومین نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر  
وارد شده که گفت حضرت امام محمد باقر و جعفر میراثی که بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین بود و امای حضرت  
رسالت پناه بمن نمود و میخواند نوشته بود که شخصی مرده بود و او و دختر و مادر و دخت و پسر و دخت و پسر  
نصف است و حصه مادر رسد و قیمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصه تعلق بدختر دارد و یک حصه  
بمادر و تعلق دارد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المؤمنین بود  
امای حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادر و دخت و پسر  
حصه و دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر و او یک سهم قسمت باید کرد و مال او بر  
پنج سهم حصه آن تعلق بدختر دارد و دو سهم آن تعلق بدختر دارد و دو سهم آن تعلق بدختر دارد و دو سهم آن تعلق بدختر دارد

که شش بر دو صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه را  
 جائز میدانند یا زوجه قسم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختر یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق  
 سلطان الحقیقین فرضیه او از چهار سهم منقسم میشود و دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدیری و مادر  
 داشته باشد اصل فرضیه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و سوم آنکه شخصی بمیرد و سه دختر داشته باشد  
 یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فرضیه ایشان از پنج سهم منقسم میشود و چهارم آنکه  
 زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فرضیه ایشان از شانزده  
 منقسم میشود و پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فرضیه  
 ایشان از سی و دو سهم منقسم میشود و ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و مادر و زنی داشته  
 باشد اصل فرضیه ایشان بچهل سهم منقسم میشود و هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر  
 و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فرضیه ایشان از چهل سهم منقسم میشود و هشتم آنکه  
 شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فرضیه ایشان از چهار سهم  
 منقسم میشود و نهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد  
 اصل فرضیه ایشان پنج سهم است و دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری  
 داشته باشد اصل فرضیه ایشان نیز پنج سهم است یا از دهم آنکه شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک خواهر  
 پدری و زنی داشته باشد اصل فرضیه ایشان شانزده است و اگر درین یازده صورت اصل  
 فرضیه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهاست که در مابقی مذکور شد باید کرد و بیست و یکم  
 بر ایشان و زن نیز بر دو قسم است اول رد خامسی که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاده میشود  
 بر پنج قسم منقسم میگردد و مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدیری و مادر و زنی داشته باشد اصل فرضیه  
 ایشان شش سهم است و دوم تعلق بر پدر و مادر و سه سهم تعلق با دختر دارد و تقسیم بر ایشان  
 میشود بر پنج سهم و دهم رد باقی و آن چنانست که تقسیم بچهار سهم منقسم میشود و مثل آنکه شخصی بمیرد  
 و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری  
 داشته باشد چه در صورت میر و در و نه میشود بلکه تقسیم میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم میشود و بیست و دوم  
 از مجتهدین این صورت نیز بر پنج سهم منقسم میکنند و در پدر یا پدیر میدهند پس شش ایشان را

فصل  
 یازدهم در سکه طریقه  
 سلطان الحقیقین  
 خواج نصیر الدین  
 از سکه نوبت

بر یک قسم است قسم سوم آنکه ترک ناقص باشد از سهام صاحبان فروغ و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شومر مثل آنکه زنی بمیرد و دختر می و پدری و مادری و شوهر می داشته باشد اصل فرضیه ایشان دو زن و ده است و چهار سهم حصه پدر و مادر است و سه سهم حصه شوهر است پنج سهم باقی مانده و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص شد و نقص بر دو واقع شده و هر جا که در ترک ناقص واقع شود بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف مرئوسان را که ایشان بر فرضیه زیاده میکنند ناقص بر کسی واقع نشود و این را حول میگویند و حول در مذہب حق امامیه باطل است و دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دختر و پدری و مادری و یک خواهر پدری و مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فرضیه ایشان دو زن و ده است ثلث آنکه چهار سهم حصه خواهران پدری و ربع آن که سه سهم است حصه زن است و باقی پنج سهم خواهر پدری و مادری یا پدری است و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر دو واقع میشود و طریق دوم آنکه نسبت دهنده سهام هر واری را از فرضیه پس بآن نسبت از ترک میگیند و این نزدیک است بفهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فرضیه از دو زن و ده سهم منقسم میشود زن ربع ترک که سه سهم میبرد و مادر ثلث ترک که میبرد و چهار سهم است و باقی که پنج سهم است ترک که سه سهم میبرد و متعلق است و گاه نیست که نسبت واضح است و آسان نمیشود مگر بضرع مثل آنکه ترک پنج و نیار باشد و در نه جماعت مذکور باشند چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام مفروضه تا شخصیت حاصل شود پس هر نیاری را در وازه جزو باید کرد و تا منقسم شود پس وجب را با وازه جزو میرسد که نیار و ربع و نیار باشد و مادر را نسبت جزو میرسد که یک و نیار و دو ثلث و نیار باشد و پدر را نسبت نیم جزو میرسد که دو و نیار و نصف سدس و نیار باشد طریق سوم آنکه قسمت کنند ترک را بر فرضیه پس پنج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه برسد نصیب هر یک باشد و این نزدیک بفهم است چه قسمت درین صورت سهل است چون فرضیه مذکوره و ترک شش و نیار باشد و بعد از قسمت بر وازه سهم هر یک سهم را نصف و نیار میرسد پس ضرب کنند نصف و نیار را در سهام زوج که سه سهم است یک و نیار و نصف سهم میرسد و نصف و نیار را در سهام مادر که چهار سهم است ضرب کنند و دو و نیار شود و نصف و نیار را در سهام پدر که پنج سهم است ضرب کنند و دو و نیار و نصف میشود و طریق چهارم آنکه سه ثلث

لایعنی باقی  
با نصف دار  
بمنحل شومر  
از ترک شومر  
سایع و از آنکه  
باقی مانده از پنج  
و آن سلسله از آنکه  
است









از آن میراث نمیرود و آنگاه از هر یک آنچه میراث برده اند بمیراث خوار زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان  
میراث خوار نداشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد و یکی میرسد که با او عرق شده باشد و از او پور  
زنده او میرسد فصل دوم در میراث غنئی یعنی کسی که فرج مردان و هم فرج زنان داشته باشد و قاعده  
در تحقیق حال او چنانست که باینکه که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بر آن کنند و اگر از  
هر دو یک فرج بیرون می آید باینکه که از کدام آخر منقطع شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر کسی کنند  
که اول منقطع شود و اگر هر دو را ابتدا و انتطاع مساوی باشند و در صورت غنئی مشکلست  
در حکم او میان مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که بپلوهای او را بشمارند پس اگر سجده ضلع داشته باشد  
زن است و اگر مفده داشته باشد باین طریق که ضلع از جانب راست او باشد هشت از جانب  
چپ او مرد است و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامتی داشته باشد از سجده یا از  
بول یا از حیض یا از حلام یا جماع بآن عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث مرد با او دهند و مشهور در  
میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن میگردد و با آنکه ترک بر تقدیر و کوریت منقسم  
سازند یک مرتبه و بر تقدیر الوثیت مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزو فوق  
در توافق یا در اکثر یا در داخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه هر  
دو را فی النصف آنچه حاصل میشود در دو فرضیه بدهند پس هرگاه بیست پسری و دختری غنئی بگذارد  
فرضیه ایشان از چهل سهم منقسم میشود چه فرضیه ذکریت پنج است و الوثیت چهار و چهار و در  
پنج ضرب کردیم بیست میشود و بیست را در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکریت  
غنئی شانزده میشود و حصه او بر تقدیر الوثیت غنئی بیست میشود و نصف هر دو سجده میشود و  
حصه غنئی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکریت شانزده است و بر تقدیر الوثیت ده و  
حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکریت غنئی هشت میشود و بر تقدیر الوثیت او ده میشود  
و اگر در صورت مذکوره شوهر یا زن جمع شود و منجز نصیب ایشان را در فرضیه ضرب باید کرد و نصیب  
او را بر بیرون باید کرد و آنگاه تمه را قسمت باید کرد بر چهل هر اسمی را سه سهم اگر شوهر باشد و هفت  
اگر زن باشد و اگر جمع شود باید هر دو را و غنئی فرضیه ذکریت شش است و فرضیه الوثیت  
پنج است و حاصل ضرب پنج در شش سیست و هرگاه در دو ضرب کردیم شصت میشود و بدو را داد

یعنی پنج  
در دو ضرب شده  
حصه پنج شده  
چهل فرضیه  
بیست است  
در بی صورت  
چهل الوثیت  
ضرب یک کرد  
سود بیست  
شدن آن  
که چهل است و پنج  
یا در تباین  
در دو ضرب



با این طریق است که یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو بیکدیگر فخر پیدا ارشادند میراث یک کس میر  
 بیدار شد و دیگری نشد میراث دو کس میر بند و میراث کسی که در شکم باشد و وقتی ثابت میشود  
 شکم پر و نای آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطاً حصه دو میر بند بیکدگداشت پس اگر  
 بر ورثه قسمت کنند اما میراث و ولد را لعنه اندارد و فرزند و زوجه و بیعت و با عدم ایشان  
 مادری است بالتسویه و او نیز از خویشانشان مادری میراث میر و میراث و ولد الزنا از طرف پدر  
 و زوجه بیعت و پدر و مادر از میراث نمیرند و کسی که بالیشان نزد یک باشد هرگاه و ز  
 مفقود باشد ضامن جیره میراث میر و از او با عدم او امام و ولد الزنا از یک طرف منع  
 بات طرف است نه طرف دیگر فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میان مجتهدین  
 در میراث ایشان منسحب و حسب صحیح و با فاسد نمیرند و بعضی گفته اند ببرد و میر بند خواهد صحیح  
 و بعضی گفته اند که منسب صحیح و فاسد میراث نمیرند و بسبب صحیح میر بند بسبب فاسد و آنچه در حدیث  
 شده مؤید قول دوم است چو در روایت سکونی از حضرت امیرالمومنین وارد شده که مجوس  
 و خواهر و دختر میراث نمیرند از جهت آنکه مادر او مست و زن او مست و حضرت امام بحق ناطق  
 بکسی که دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواست ببرد و گفت نمیدانی که این پیش مجوسی  
 پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و ز  
 میر و دختری نصیب دختران دیگر میرد و اگر خواهر مادری خود را که جده پدری او باشد بخ  
 پدری خود را که جده مادری او باشد بخوابد هر دو میراث میرند و اگر یکی از آنها منع و دیگر  
 ارث بماند میر و چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که  
 باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است و مسلمانان  
 فاسد میراث نمیرند با جماع آنها منسب فاسد چون وطنی شبهه میراث نمیرد

باب نوزدهم

در بیان حدودی که در شرح مقررت جهت دزدی و زنا و کلاه و تحقق و غیر آن و لغو ویرا  
 بهت بعضی از گنایان از شارع مقررت بدانکه حدود لغت عرب بمعنی منع آمده است  
 چنانچه عقوبت خاص است که متعلق با زاریدن کسی است که گناهی از و صادر نشده باشد



و شایع جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد و در آن به طلب دست  
 مطلب اول در بیان اقسام حدود و آن چهارگانه است و در آن شش فصل است **فصل اول**  
 در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راست است و در مرتبه اولی و پای چپ  
 مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه سوم و کشتن در مرتبه چهارم و این حدودی کردن است و شرط آن  
 چهارگانه است اول آنکه در دماغ باشد چنانچه اگر طفل در وی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین  
 گفته اند که در مرتبه اول و در وی طفل را عفو یا بکشد و در مرتبه دوم او را تادیب باید کرد و در مرتبه سوم  
 سر می انگشتان او را باید تراشید آنقدر که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سر می انگشتان  
 او را باید برید و در مرتبه پنجم دست راست او را بطریق باغ باید برید و در آنکه عاقل باشد چه دیوانه  
 را تادیب باید کرد اگر چه بکشد و در وی صادر شود و اگر جنون و در وی باشد در دست  
 غیر پو انگلی و در وی کند از حد ساق قطع نمیشود و در آنکه مختار باشد پس اگر کسی باشد که او را بکار  
 بران دارند بر او حد نیست چنانچه اگر چه دیده مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حد نیست مثل  
 آنکه طفل آزادی را بدزد و اگر چه جامهای او زباده از یک رطل شغال طلا بوده باشد تا خواب  
 بر مشاع اگر باغی را بدزد و جامهای او ربع شغال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچکی شغال  
 بدزد و حد دارد و اگر غلام بزرگ شخصی را بدزد و حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست  
 باشد و در در دیدن مال فرقی نیست میان جامه و طعام و میوه و کاب و نمک و برف و خاک  
 و گل ریزی و حیوان و غیر آن چنانکه آن مال نهضاب رسیده باشد و نهضاب چهار یک شغال طلا  
 شمری خالص است که مضروب باشد بسکه معاطه یا هر چه قیمت او ربع شغال باشد پس در در دیدن  
 چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد حد ندارد پس انگشتی که وزن آن شش یک شغال باشد و قیمت  
 آن چهار یک شغال باشد اگر بدزد و حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع شغال طلا باشد بدزد  
 گمانش آن باشد که ربع شغال نیست حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزد و که قیمت آن کمتر از ربع  
 شغال طلا باشد و حبیب آن جامه ربع شغال طلا باشد و عالم یا آن نباشد و بعد از دیدن جامه  
 ظاهر شود آیا حد دارد میان میان مجتهدین درین مسئله نیز خلاف است و آیا در دیدن نهضاب  
 بیک دفعه شرط است یا نه مجتهدین را درین مسئله نیز خلاف است اقرب آنست که شرط است و آیا اگر

در حد و در دیدن مال فرقی نیست میان جامه و طعام و میوه و کاب و نمک و برف و خاک و گل ریزی و حیوان و غیر آن چنانکه آن مال نهضاب رسیده باشد و نهضاب چهار یک شغال طلا شمری خالص است که مضروب باشد بسکه معاطه یا هر چه قیمت او ربع شغال باشد پس در در دیدن چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد حد ندارد پس انگشتی که وزن آن شش یک شغال باشد و قیمت آن چهار یک شغال باشد اگر بدزد و حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع شغال طلا باشد بدزد گمانش آن باشد که ربع شغال نیست حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزد و که قیمت آن کمتر از ربع شغال طلا باشد و حبیب آن جامه ربع شغال طلا باشد و عالم یا آن نباشد و بعد از دیدن جامه ظاهر شود آیا حد دارد میان میان مجتهدین درین مسئله نیز خلاف است و آیا در دیدن نهضاب بیک دفعه شرط است یا نه مجتهدین را درین مسئله نیز خلاف است اقرب آنست که شرط است و آیا اگر





گذازند و کسی آنرا بزد و قطع نیست و در زدن جانم خانه کعبه یا پاره آن میان مجتهدین خلاف است  
و اگر چیزی را غیر از حرز چون سحر یا و آسیا یا و راه یا و سبی یا بزد و قطع نیست و اگر در هم آنگاه در زدن  
بر بدن آوردن آن متناع از حرز منفرد باشد پس اگر کسی حرز را بشکند و دیگری بیرون برد  
میچکد ام قطع نیست شیخ دوم آنکه در متناع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چار و اسکی بکند  
و بیرون آرد یا آنکه طفل را همراه خود ببرد که او را بر دارد و قطع نیست چهارم آنکه در زدن بنیانی برود  
چه اگر بنیانی برود بقلع و غلبه یا غیر آن قطع نیست و در زدن مسلمان بودن و آن آدمی در کوریت و  
بنیانی شرط نیست پس اگر کافر کسی یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بزد و قطع هست بعد از آنکه این  
شرطهای مذکور تحقق شود واجب است بر دهنده که آنچه در دیده باشد بصاحب باز دهد یا مثل آن  
یا قیمت آنرا بآلف و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال در دیده بصاحب او و حد  
او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راست او را بر دو کف دست  
نشست او را بگذارد و در مرتبه دوم پای چپ او را بر بند تا عقب عقب را بگذارد و در مرتبه سوم  
او را بر جسن بخند کند و در مرتبه چهارم اگر در زدی کند مثل آنکه در جسن چیزی بزد و او را حاکم میکند  
و غیر حاکم را جاتر نیست قطع و اگر دست راست و در بعد از زدی و پیش از قطع تلف شود یا مثل  
باشد دست چپ او را بعضی دست راست نمیتوان برید و سنت است که بعد از بریدن دست  
و پای زدن را بر دوغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن  
دست راست و پای چپ یا عکس آن کشتن و گلو کشیدن است و خلاف است درین حد میان  
مجتهدین که امام میانه آنها منجز است یا بترتیب همه را بفعل آورد و بعضی از مجتهدین بترتیب گفته اند  
و همچنین خلاف است در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند و آنگاه بگلو بکشند و آن حد  
سحر است و آن کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دیار یا در شب یا در روز شیر برهنه کند  
بفصد ترسانیدن مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه  
از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان بزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان  
ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست  
و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را کشته باشد دست

راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و مکتوب بشهر باید نوشت که از محبت  
و محبت و کجای کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن بلاد شرک و اگر ایشان را  
در بلاد خود جاد و هند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را سر و بند و از شهر بیرون کنند  
و اگر جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد کسی را  
نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبوده و ادا نیست که او را از شهر بیرون کنند و  
اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط است اما اگر مال کسی را برده باشد  
از وی بگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهراً کرده  
طایع بوده باشد یعنی کسی که اطلاع دهد محارب را و جاسوسی کند برای او و ناظر او باشد بر راه و آن  
او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین اگر کسی که مدد محارب کند اما با جهت کشتن  
و یا از ای مؤمنان نشود چه بر حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب  
را داغ کنند بر دهن زیت فصل سوم در بیان شصت قسم از اقسام حدود و آن حد زن است  
و شرطهای آن هفت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه  
تعزیریش میکنند و دوم آنکه عاقل باشد چه بر مجنون حدی نیست بر قول اقوی سوم آنکه مختار باشد  
چه بر کسی که او را با کراه بران دارند حدی نیست چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده بران  
مرد حرام باشد پس اگر حلیه او باشد حدی نیست پنجم آنکه عقد نکرده باشند یا مالک نباشد چه  
اگر عقد کرده باشد یا مالک باشد حدی نیست ششم آنکه بان زن شبیه دخول نکند بلکه عالم تجویم  
باشد پس اگر شبیه دخول کند حدی ندارد و هفتم آنکه فرج خود در فرج زن غائب ساخته باشد خواه در  
دبر و خواه در قبل او و غائب شدن حشفه کافی است پس اگر در فرج حشفه را غائب سازد حد زن را  
ندارد و در اول اسلام حد زن نادیده بگیری که زنا میکرد آن بود که او را سزایش کنند و سخنان  
و رشت گویند و اگر در غیر بکسر بوده حبس میگرداند نگاه آن نسخ شده و احکام حد زن است  
حکم اول رجیم کردن یعنی تا که در زمین نشایند و سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد و زن  
و آنرا دو بالغ و عاقل است که زن در دخول بعد صحیح یا ملک داشته باشد و ممکن باشد که هر صبح  
و شام بان زن بر سرش و زن جوان اجنبیه که مشهور داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین

نسخه در کتابهای  
مکتوب حال مسلمة  
امانت کنند محارب را  
گرفتند اگر چه بدست  
داشتند چه اگر در  
درشته باشند چه محارب  
است و شش قسم است  
بعضی که از آن جوان  
در آن است

گفته اند که درین صورت جمع میان حد تا زیاده و سنگسار باید کرد و اگر کسی که از مرد و زن و شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق با او دارد و دیگری حد دیگر دارد و چنانچه خواهد آمد و همچنین است در حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میان حد تا زیاده و سنگسار کردن و آن حد و قوم است اول حد مرد پیر از او و بالغ و عاقل است که زن بدخول بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه را که شوهر داشته باشد زن نکند پس در این صورت ابتدا تا زیاده باید کرد و آنگاه سنگسار باید کرد و اگر کسی که از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد با او تعلق دارد و دوم حد مردی که در میان پاهای مرد دیگری خود را بریزد و زن داشته باشد و در میان فرقی نیست میان بنده و آزاد و مسلمان و کافر و محصن و غیر محصن حکم سوم حد تا زیاده است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زن نکند و دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول نکرده باشد اگر چه عقد واقع شده باشد و زن نکند و سوم حد مردی است محصن که زن را بزنی معصومه یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زن نکند برضا و رغبت او پنجم حد مرد و زن که در یک محاف برهنه بخوابند و مرتبه ایشانرا تخفیر کنند ششم حد مردی که در میان پاهای مردی دیگری خود را بریزد و زن نداشته باشد و هفتم حد زنی که با زن دیگر مساحقه کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشد ایشانرا سنگسار باید کرد حکم چهارم حد تا زیاده است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد مرد و آزادی است که بکر باشد یعنی زن نخواست باشد و زن نکند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد باشد و دخول نکرده و آنست که حد تا زیاده زنند بر او و سرا و را تراشند و یکسال او را از شهر بیرون کنند و بزنی تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر نیست حکم پنجم حد تا زیاده و آن حد بده بالغی است که زن نکند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته باشد و برندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تا زیاده است که سر بر او حد است و آن حد و گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زن نکند چه در این صورت نصف آزاد که بخواه تا زیاده و نصف حد بنده که نسبت پنج تا زیاده بر او نیزند هرگاه زن و شوهر بطریق مذکور شد زن نداشته باشد و دوم حد جماعتی

در صورت  
احسان هر دو  
مطلوبه باشد  
چون طلاق باشد  
مطلوبه باشد  
حد تا زیاده  
نکند



تمیز نهد و او را در هر گاه این شرطها متحقق شود آنکسی که ششام داد او را اشتاد تازیانه باید زد و مشهور می دانند  
 او را تا گواهی او را قبول نکند و فرقی نیست درین حکم در میان بنده و آزاد بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که اگر بنده یا زادی و ششام دهد چهل تازیانه حد است و اگر ششام دادن متعدد باشد نسبت به جماعت  
 حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را و ششام دهند و بیک دفعه جمع شوند در طلب یک یک باید زد و اگر متفرق  
 بطلبند حد متعدد میشود و اگر شخصی را گوید که ای پسرنانی و زانیه و زنی و مرد و حد بر او لازم است  
 و اگر کسی را بگوش گوید اگر در عرف و ششام و نهد این الله ششام باشد حد نیز نهد او را و اگر نه  
 تغیر پیش باید کرد و اگر کافری را که با دشمنان باشد گوید که ای پسرنانیه حد بر او لازم است  
 اما اگر آن زن بمهر و عدا و ساقط میشود و حد بچهار مرتبه ساقط میشود و اول بتصدق مقذوف  
 دوم بگواه گذراندن سوگم بعفو کردن چهارم بجان کردن و ازین حد میراث برده میشود و اگر  
 بعضی از ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هر گاه سه مرتبه حد نهد عفو نکند در مرتبه چهارم میکشد  
 و هر گاه قذف مکرر شود و حد زده باشد یک حد باید زد و سوگم دوم جماعتی اند که شراب یا هر چه است  
 کننده باشد خورند و بشیره انگور که بخورند و دلت او سوزد و حکم شراب دارد و در شرط آن چهار است  
 اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست و سوگم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حد  
 نیست و سوگم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را با کراه شراب دهند یا آنکه بخورند شراب مضطر باشد مثل  
 آنکه در جاس که آب نباشد و لقمه در گلوئی او مانده باشد شراب آن مقدار که توان خورد که آن لقمه  
 فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بخرام بودن و نجاست او چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هر گاه این شرطها  
 متحقق شود حد آن ششاد تازیانه است و فرقی نیست میان کافری که بظاهر شراب بخورد و مسلمان نه  
 و آزاد و بعضی از مجتهدین حد بنده را تا چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر حد مکرر بر او زنند و بار بخورد  
 در مرتبه چهارم بکشند او را و اکثر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سوم او را باید کشت و اگر مکرر شراب  
 بخورد و برود و حد زده باشند و بر یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نهد و حاکم شرع بگواه شراب  
 خوردن او ثابت میشود و او توبه کند حد از ساقط است اما بعد از ثابت شدن توبه کردن  
 از ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن با قرائن خود باشد اما مخیر است در حد زنیدن برود عفو کردن  
 و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن شراب داشته باشد که حشرش اجماعی است و بدو اسلام

باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد قوبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که قوبه او در صورت قبول است کسی که فروختن شراب را حلال دانند او را باید داد و اگر از قوبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال ندانند فروختن آنرا تعزیریش باید کرد و کشتن کسی که غیر شراب را حلال داند نیست و کسی که شراب خورده باشد دعوی نماید که جماعتی با کراهین دادند حد از ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بجرم بودن شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که بخدای اسلام باشد فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد آن حد چند عبادت است اول حد کسی که امر کند بکشتن کسی دهم حد کسی که در مرتبه سوم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند شوم حد زنی که مرتد شده باشد و اما کشتن نسبت حد پنجم قوم است و شوم اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دهم حد کسی که با مادر یا دختر خود یا خواهر یا دختر یا برادر و یا دختر خواهر یا عمه و یا خاله زنکند شوم حد جهودی که با زنان مسلمانان زن نکند خواه بشرط مذمه باشد و خواه نباشد خواه زن اطاعت او کرده باشد و خواه نکرده باشد چهارم حد کسی که با کراهه با زنی زن نکند پنجم حد کسی که زن نکند بزن پدر و کینه ای که پدر دخول کرده باشد و ششم حد کسی که او را تعزیر یعنی منی برنجین در میان پای مردان و سه مرتبه تعزیر او کرده باشند هفتم زنی که سه مرتبه ایشان را جفت بحق تعزیر کرده باشند ششم حد کسانی که جفت و شنام داد و ایشان را سه مرتبه حد زده باشند ششم حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند و ششم حد کسی که شراب را حلال داند و قوبه نکند یا زده شود حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و قوبه نکند و دوازدهم حد کسی که فحشات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و اگر بختن آن کس ممکن نباشد چهارم حد کسی که بقصد برون مال کسی که آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد یا زده شود حد کسی که پیغمبر و امیر المؤمنین و امیر علیهم السلام را سب کند چه او را باید کشت اگر چه بی اذن امام باشد مادامی که شخص فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت کند بی حد و حد کسی که قصد یوغ کند دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند بی حد حد کسی که مسلمان باشد و بحد



نوزدهم حد کسی که با زن شخصه زنا کند چه شوهر را کشتن او جائز است و درین کشتن بشوهر او کفاره ندارد  
اما اگر بکشتن شرع ثابت نسا و قصاص بر او لازم است بشتم حد کسی که پدر او مسلمان باشد و او کافر  
گردد و او آن کس را مرتد فطری گویند نسبت و یکم حد مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد  
از اسلام باز کافر گردد و این کس را مرتد ملی گویند چه او را توبه باید داد و تا سه روز مهلت باید  
داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر آنچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در  
مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت کند بر آنکه کافر  
است یا بفعل چون سجده بت کردن و صحف را در نجاست انداختن بقصد استناده و استخفاف  
و شیطانی مرتد ملی و فطری چهارست اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیرش میکنند  
و دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم است ششم آنکه مختار باشد چه اگر بکره  
او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد چه اگر بی قصد از وقوع  
شود چیزی بر او لازم نیست و مرتد فطری را توبه اش بجهت طلب مقبول نیست و تصرفات او  
چون هبه و عتیق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او بی احوال عده وفات نگذارد و اگر چه با او  
و تحویل نگذرد باشد بر قول قوی و میراث خواهد او ترک کرد و ارمیاء خود تقسیم میسازند اگر چه بیوه  
نگاشته باشند او را و اگر زن مرتد شود و ارمیاء آن کشت بلکه او را حبس مغلد باید کرد و در وفات  
نهار او را باید زد و لباس خشن در او باید پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد  
و اگر از توبه کردن امتناع نماید بکشند او را و این مرتد ملی را تا نکشند در رثه او میراث او قسمت  
نمیکشند و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان نشود و زن او عده طلاق نگاه میدارد پس اگر  
در عده طلاق توبه کرده باشد همان زن او است و اگر بعد از عده توبه کند زن او نیست و توبه  
مرتد آنست که اقرار کند بانچه انکار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست کردن نماز فائده اش  
نمیکند بلکه توبه باید بکند و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جائز نیست و ولایت او جهت  
مرتد شدن ساقط میشود پس دختر صغیره خود را نمیتواند که جهت دیگری عقد کند یا جهت پسرخبر  
خود زنی خواهد و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز خود را  
بشوهر نشوند و او نسبت و دوم حد کسی که بخانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کنند تنبیه نگردد

چهار میتوان گشت بیست و سوم حد آقا سکه غلام خود را بکشد و بکشتن غلامان عادت کرده باشد  
بیست و چهارم حد مسلمانی که بکشتن جود عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسی که مونی را از روی عمد  
بظلم کشته باشد چهارم حد را در عوض اوقصاص باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد  
مطلب دوم در آنچه تعلق بحد دارد و در آن دو فصل است فصل اول در آنچه حدود  
بآن ثابت میشود بد آنکه در دوی سبب چیز ثابت میشود اول گواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع  
دویم گواهی دادن یک مرد عادل با قسم خوردن صاحب مال شوم باقرار کردن دزد و دومی مرتبه در  
محابر بودن و مونی بدست آوردن و یا بهیبه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی  
دادن دو مرد عادل دویم یک مرتبه اقرار کردن دو گواه بدو چیز ثابت میشود اول گواهی  
دادن چهار مرد عادل دویم باقرار کردن چهار مرتبه و تحقق و قیاده و شراب خوردن و شتام  
دادن بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دویم اقرار کردن دو مرتبه و بیوی شراب  
کردن بدین شراب خوار چه احتمال ضمنیه دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن  
چهار مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادل و دویم باقرار کردن چهار مرتبه و شرب طه  
کردن گواهان زنا و لواط میباید سه مست اول آنکه گواهان دعوی مشابهه کنند بطریق میل  
در سینه دان دویم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان بهیئت شوم اتفاق  
گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود  
بطریق مذکور پیش حاکم شرع آقا است حد بر آنها که بر ایشان لازم شده میکنند و متولی حد  
غیر از امام و نائب او نمیشود و میان مجتهدین خلاف است در اقامت کردن آقا بر غلام  
و کنیز خود حد را هرگاه ببینند و همچنین خلاف است در میان مجتهدین در اقامت نمودن پدر  
و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببینند اما اگر پیش ایشان گواه ثابت شود حد  
نمی تواند زد مگر بر خصم امام و امام خود و غیر مست و در حد زدن جودان بطریق اهل اسلام  
و میان دادن ایشان بدست اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر وزنند و در اقامت کردن  
حد در حضور و گواهان که بان لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیزن یا عا  
شوند حد میتوان زد و سنت است هر امام را که تلعین کند هر کسی را که اقرار میکند انکار کردن را

چگونه است حریم ساختن اقرار کننده بر اقرار کسی که عالم باشد بحال او فصل دوم در آنچه  
تعلق دارد بحدود و بدانکه سی امست که تعلق بحدود دارد و دو آیه امر واجب و پنج امر حرام و هفت  
امر سنت و شش امر مکروه اما دو آیه امر واجب اول اقامت حدود در حق الله و حق الناس  
بعد از مطالبه صاحب حق و تتم حاضر شدن شود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند  
جست اقامت حدود اقل ایشان یکی است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند  
و آن کس است و بعضی از ایشان نیز سه کس گفته اند و بعضی از مجتهدین این حاضر شدن را سنت  
میدانند سوگم امر کردن کسی که میخورد او را سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن  
و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجیم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم فرس  
کردن و نماز گذاردن بر او بعد از کشته شدن پنجم آنکه آن گویان که بزنا کردن گواهی  
دهند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزنا سنگ کند  
اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه بر کسی رجیم و جلد واجب شود اول تا زیاده را  
زنند آنگاه رجیم کنند ششم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مروان را تا کمر در زمین  
پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان  
کرده باشند بگریزند اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را بگریزد و اگر باقرار خود ثابت شود  
اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست پنجم آنکه زانی را بر مینه بزنند بر قول بعضی و بر  
قول بعضی بطریق دیگر که زنا کرده و پنجم آنکه پوشیدن عورتین مرد واجب است و زنان را باخت  
نیزند یا زود هم سخت زدن تا زیاده و بعضی میانه گفته اند و از هم اجتناب کردن سرور و بی  
وفرج او را اما پنج امر حرام اول اهل حال کردن در فتن کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت  
حد غیر قتل بر زنی که بیار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه داشته  
باشد چه آن هر دو بیاران اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد صنعت باید زد چنانچه  
مذکور شد سوگم اقامت حد بر کسی که حامله باشد تا آنکه برای طفل او استغنی از او شود اگر کسی باشد  
که محافظت او کند و بشیر و هم چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانه کسی را که بجرم ملحق شده باشد  
پنجم گذاشتن کسی که بگوشیده باشند او را زنده از سزا روز اما هفت امر سنت اول آنکه

امام مردمان را خبر کند و امر کند بجا فرستادن ایشان جهت اقامت حدود و دهم آنکه سنگها سئو که اندازند بزرگ نباشند تا آنکه زود نگردد و او را بسیار که چاک نباشد که در نگردد و او را سئوم آنکه مردمان را ایستاده حد زنند و زنان را نشسته و زنان مخدیره را در خانه حد زنند چنانچه آنکه بر بدن تفریز گردانیدن حد را پنجم آنکه در بریدن دست و پای جنوعی بزنند که آسان باشد ششم آنکه دماغ کنند بر دهن زیت بعد از بریدن ششم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند تا شش امر مکرر اول حاضر شدن کسی که حد بر او باشد دهم آنکه اقامت حد در مسجد باشد سئوم آنکه اقامت حدود در مسجد گرام و سر ما باشد پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان میان روز چهارم ضامن شدن کسی را که حد بر او است پنجم آنکه شفاعت کردن در اسقاط حد ششم سوختن حد زن حد زن عذر مطلب سوم در بیان تفریز کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و محبت شرع عقوبتی است یا انانیتی است که بجای عتی تعلق دارد که گناه است مستوجب حد نباشد کرده باشند و مقدار آنها تا آنکه گناه است که سبب تفریز کنند آنها میشود بر سی و پنج قسم است اول کسی که در روز رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر او را لازم است اول قضای آن روز دهم کفاره سئوم بست و پنج تازیانه و دهم کسی که زن آزاد و شسته باشد و کیزی را بی خصیت او عقد کند و دخول کند چه او را دوازده و نیم تازیانه که هشت یک حد زن است باید زد و نصف تازیانه را باین طریق باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و ضعیف و دیگر زنند سئوم و دوم و بیگانه برهنه که در یک لحاف باشد چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و چهارم مردی و زنی بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد درین صورت لازم میدارند پنجم کسی که با انگشت بکارت و ختری بر وجه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد و بر قبول بعضی از مجتهدین و بعضی از ایشان از سی تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند ششم آنکه کسی که اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه زنند او را که خود گوید که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی که اقرار ببلوط کند یا بحق کردن یک مرتبه کند ششم کسی که لیسری را بشهوت برسد دهم و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم کسی

که دشنام شخصی دید که در عرف گوینده دشنام نباشد یا زود هم کسی که بکنا یا چیزی بگوید که سبب  
از روگی و دیگری باشد مثل آنکه بکنا یا شخصی بگوید که من حرام زاده نیستم و زود هم کسی که بزنان خود  
گوید که من ترا بکبر نیافتم <sup>۱۳۴</sup> و هم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهارم و در وی که زن داشته باشد  
بسیکد بگیرد دشنام دهند یا زود هم کسی که ترک واجب کند و تخلف میاورد برای امام منوط است بشرط  
آنکه از حد آزاده و بنده نگذرد <sup>۱۳۵</sup> نشانزد هم کافر می که سخن کند و هم طفل و دیوانه که شراب خورد  
چهارم کسی که شراب بفرود شد و حلال نداند <sup>۱۳۶</sup> زود هم کسی که حبس ایم کند و حلال نداند <sup>۱۳۷</sup>  
کسی که مال کسی را بقتل و غلبه بگوید و بگوید بستی و یکم کسی که خفیه مال کسی را بردارد و دیگری  
بستی و دوم کسی که حیدر میکند و اموال مسلمانان بسبب تنزدیر یا و کتا یا و لوثه یا بستی و سوم  
کسی که نیک بخوردن کسی دهد یا در وی بیوشی <sup>۱۳۸</sup> بستی و چهارم کسی که منی بدست بیرون آورد  
که در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین <sup>۱۳۹</sup> اینچنین شخص را آن مقدار تازیانه بکشد و دست او  
میزد که کفش سرخ میشد <sup>۱۴۰</sup> بستی و پنجم کسی که غلام خود را بکشد <sup>۱۴۱</sup> بستی و ششم مسلمانانی که حیوانی را  
بکشد <sup>۱۴۲</sup> بستی و هفتم کسی که در مجلسی که شراب خورد و یا آنچه مست کند باشد یا خیار نشیند  
یا طعام بخورد <sup>۱۴۳</sup> بستی و هشتم کسی که ماهی فلس نداشته باشد بخورد <sup>۱۴۴</sup> بستی و نهم کسی که حیوان زنده  
و بزرده را بخورد <sup>۱۴۵</sup> بستی ام کسی که سپر حیوانات بخورد <sup>۱۴۶</sup> و یکم کسی که سپر خود را بکشد <sup>۱۴۷</sup> بستی و دوم  
طفل یا دیوانه که زن کند <sup>۱۴۸</sup> بستی و سوم در وی که در طفل یا دیوانه <sup>۱۴۹</sup> بستی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شود  
<sup>۱۵۰</sup> بستی و پنجم دخول کردن با چهار پایان چه در نیت صورت بر و پنجم امر لازم است اول تعزیر با پنجه بر راس  
امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند بستی و پنجم تازیانه باید زد و او را و بعضی از مجتهدین گفته اند که  
صد تازیانه که حدست و بعضی کشتن گفته اند و دوم قیمت آنرا ضامن است که آنرا ابل صاحب بدست  
حرام شدن او و فرزند او اگر گوشت او را خورد چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را اگر  
گوشت او را بخورد پنجم بیرون بردن از آنجا که دخول کرده بشهر و دیگر اگر گوشت او را بخورد  
و آیا قیمت آنرا ابل صاحب میدهد یا خود متصرف شود یا تصدق میکند مجتهدین را در آن خلاف است  
و اگر آن حیوان بجز آن دیگر مشبه شود و قسم کند و قرعه بنهند تا یکی بهاند <sup>۱۵۱</sup> قمره فرق میاید حد  
و تعزیر و امر میشود و اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف کم مگر در پنج موضع که مذکور شد



دو قسم مساوی بودن آزاد و بنده و در تعزیر سوم موافق بودن تعزیر با گنا مان در بزرگی و کوچکی چه در حدسی فعل کافی است چه تا نیم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگر چه محصیت نباشد چون تا و بی طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع محصیت است پنجم آنکه هرگاه محصیت محقیر باشد تعزیر یا و نیز حقیر است اگر چه قانده ندهند و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر حیثیت است چه قلیل قانده ندهد و کثیر جان نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب تو به بخلاف حد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها بموجب ساقط نیست هفتم داخل شدن تخیر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در مینا تخیری نیست مگر در محارب و لوط و زنا و غیره و اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد و در که مختلف نمیشود و باختلاف آنها هم آنکه اگر مختلف شود و سبب تعزیر نسبت بدو شهر رعایت کنند و در بعضی تفاوت آن شهر بخلاف حد هم آنکه تعزیر چنانچه قسم است حق الدار چون در روغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن فحش و حق هر دو چون دشنام دادن صحای که کرده باشند بخلاف حد که حق الدار است الا حد قذف که در آن خلاف است

### باب بیستم

در بیان خونهای کشتن آدمی و خونهای اعضای او و خونهای سگ شکاری و سگ گله و سگ که محافظت بانع و زراعت کند و در آن شمش مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم است اول واجب چون کشتن کافر حزبی هرگاه مسلمان نشود و جبهه و ترسا و آتش پرست هرگاه الک و دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکند و مسلمان نشوند و کشتن بستی و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کفار را سیر خود کرده باشند و در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر کشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و کشتن جبهه و ترسا و آتش پرست که التزام دوازده شرط مذکور کنند و کشتن کافری که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصلحتی بعدتی معین بکشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر ضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که حرمت آنها را دانند قسم سوم مکروه چون کشتن کسی که بجای او میرود و پدر کافر خود را قسم چهارم سبب کشتن



کسی که محبت قصاص بر گناه نرسد که اگر قصاص نکند آنرا کشتند و را چه در این صورت ممکن است که  
 مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص و در هر جراحت و کشتن  
 آدمی با احتیاط بسبب او منقسم شود شش قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه  
 نباشد چون کشتن واجب سوا می کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار و در جنگ چه در آن  
 کفار و هست کشتن مباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد  
 چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه  
 امام ایشان را دعوت باسلام کند قسم سوم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل  
 خود را از روی عدا بغیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر و پسر خود را  
 و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطایا شبهه عدا چنانکه کور خواهند شد قسم پنجم آنکه موجب  
 دیت باشد و کفاره نباشد چون کشتن یهود و تیرسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره  
 باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود و هرگاه مسلمان باشد کشتن آدمی باز منقسم  
 میشود و قسم هفتم اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری  
 بر کعبه تری اندازد و خطا شد و بر آدمی خورد و کشتن قسم دوم شبهه عدا که کشنده کرده باشد  
 آن کار را اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بحیث تاویب بخیزی که غالباً بکشد قسم سوم  
 عدا محض که کشنده بقصد کسی را بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را بپوش کشت  
 فصل دوم در بیان احکام قتل عدا و جراحاتی که از کسی سرزند و در آن چند فصل است فصل اول  
 در بیان مباحی که در آن موضع قصاص لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید که اول  
 کشتن مؤمنی که بغیر از حق روی عدا و بجهت جراحات کردن هرگاه داند که آن جراحت سلطت کند  
 بکشتن اما اگر بجهت کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میان مجتهدین درین نکته خلاف  
 است اقرب آنست که در این صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را کشته  
 ام و قسم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد و چهارم زدن اندک که بسبب آن جایز شود  
 و بجهت تیری یا سنگ سر تیری زدن که بان میرد ششم کتبی کسی را که رفتن و نگذاشتن  
 تا بسیر و ششم خود را از پلندی بر سر کسی انداختن و کشتن او را یا از سر پلندی انداختن ششم کسی را

در آتش یا در دیوار انداختن بشرطی که داند که بشنا کردن بیرون نمیتواند آمدن ششم طعام زهر دار است  
 بخور کسی دامن که خورنده نداند که این طعام زهر داره اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا  
 بی رغبت او بخواته او آید بخورد قصاص نیست و ششم آنکه کسی را در دیوار اندازد و با هیان و جانور  
 در دیوار بخورد اگر چه قصد نکرده باشد بر قتل بعضی از مجتهدین یا زهر هم چاه کردن در راه  
 و طلبیدن جماعتی را و در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بر گرفتن کسی حرام کردن تا  
 آنکه او را بکشد بشرطی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن و دوازدهم پیش شیخ انداختن کسی را  
 بشرطی که زهر ششم پیش را انداختن کسی را تا آنکه او را بگذرد و بمیرد چنانچه در چاه انداختن  
 کسی را و مردن او در آن چاه پانزدهم گواهی دادن و سوغ بکشتن کسی جهت قصاص و شش آن  
 کس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او در سوغ گفته اما اگر داند قصاص بر وی  
 است فصل دوم در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص مغتصب امر شرط است اول  
 مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده میکشند  
 مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که درین صورت او را میکشند و مرد آزاد را بجهت مرد آزاد  
 جهت زن آزاد میکشند یا آنکه رو کند نصف دیت مرد را بوزنه او وزن آزاد را بوزن زن  
 آزاد و جهت مرد آزاد میکشند و در نیست بر قول قوی و قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده  
 و ششم مساوی بودن و مردن پس مسلمان را بجهت کافر قصاص میکنند بلکه اگر جود را کشته باشد  
 تعزیریش میکنند و دیت میدهند چنانکه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جود قصاص لازم است  
 چنانکه مذکور شد بعد از آنکه زیادتیه جهت مسلمانان را رو کند و ذمی را بجهت ذمی میکشند و ذمی جهت  
 ذمی میکشند بار دوازدهمیت را بجهت ذمی و ذمی میکشند و ذمی را بجهت مسلمان میکشند مال  
 و فرزند آن کو چاک خلعی بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافر ذمی را بکشد و  
 مسلمان شود و قصاص حال زو ساقط میشود بلکه دیت میدهند اگر مقتول ذمی باشد و ذمی اگر کافر  
 را بکشد قصاص میکنند ششم آنکه کشنده پدیده و جود نیابد چه پدر و چه برادر را بجهت پدر و پسر زاده  
 نمیکشند بلکه تعزیر و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و پسر یکجا در کشتن پسر شریک  
 باشند بیگانه را میکشند پدر نصف دیت بیگانه بوزنه او میدهند چنانکه آنکه کشنده با شیخ

باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه عدا ایشان خطاست و در بی تقاضا  
حضرت شیخ شافعی قدس الله سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عدا اطفال در کشتن خطاست  
و تصریح کرده اند که حیوانی را که طفل میبکشد و شکاری را که او بزند حلال است و حال آنکه در بین  
سر و قصد شرط است پس چون قصد آنها در کشتن اعتبار نگرداند و در فرج کردن و شکار کردن  
اعتبار نگرداند چنانچه آنکه کشته عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکند اما اگر عاقل باشد  
انگاه دیوانه شود قصاص نمیکند ششم آنکه کشته را جان نده باشد کشتن او پس اگر مباح باشد  
کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه نفیس نبود یا بشرکت دیگری بکشد  
چه اگر او کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس مقرر باید کرد و فصل سوم در بیان آنچه قصاص  
بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیک از سه چیز قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن مختار و آزاد  
و عاقل و خلاف است میان مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا در مرتبه اقرار کردن  
و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار بنده مغلس و مجبور در آنچه قصاص  
باشد صحیح است اما آنچه موجب خون نباشد صحیح نیست و اگر بیک از دو کس اقرار کند که شخصی را بکشته  
و دیگری اقرار کند که او را بکشته ولی مقتول مجتهد نیست و تصدیق هر یک از ایشان که بکشته  
و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته انگاه آن شخص دیگر بگوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت  
امام حسن را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با هر دو ساخته اند بچوب و آن حضرت گفته قصاص  
از هر دو عاقل است و خونهای مقتول را از بیت المال بدهند و این روایت اکثر مجتهدین  
عجل کرده اند باینکه از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در این صورت مجتهد نیست و تصدیق هر یک از  
ایشان که خواهر و برادر یا گدازانیدان چه هر گاه دو مرد و عاقل گواهی دهند که شخصی را بکشته  
قصاص ثابت میشود بگواهی از زمان با و درین و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین  
گفته اند که بگواهی دو زن و یک مرد خونها ثابت میشود و این قول ضعیف است و بیایم که گواهی  
دادن گواهان تحقیق باشد بحسب زمان و مکان و آلت نمائی باشد از احتمال چه اگر مختلف  
باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که جراحات کرده او  
ثابت نمیشود و ششم قصاص در آن چنانست که هر گاه کسی و عوی کند که تو کس را کشته و گواه

نداشته باشد میاید که پنجاه قسم خورده و اگر دعوی قتل عدا نماید با اجتماع مجتهدین و در قتل خطا  
و شبهه عدا خلاف است اقوی آنست که درین نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین در قتل خطا  
بست پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن وقتی است که قاتل آن گفت که مدعی راست میگردد مثل  
آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاح او خون آلوده باشد که کس را از او کشته یا در خانه  
افتاده باشد یا در راهی که دیگران تر و نکند افتاده باشد یا در میان دو دود افتاده باشد  
که غیر مردم آن دود را از آنجا تر و نکند و کشته در میان حقیقی آن دود افتاده باشد چنانکه  
یکی از آن دود نزدیکتر باشد نزدیکتر اول است بگمان بدون با آنکه بر طبق دعوی مدعی  
یک عامل یا جماعت فساق که اهی دهند بشرط آنکه ظن شود که مدعی راست میگردد یا اگر کشته  
در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی تر و نکند در آن راه یا کشته در مسجد افتاده باشد یا در مکان  
که از دحام خلق باشد یا بر بالای پل یا حبسری باشد در این صورت لو ش نیست بلکه غریبهای او را  
از بیت المال میدهند و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی خون تعیین قاتل و نوع قتل شرط  
است یا نه میان مجتهدین درین سئله خلاف است و هرگاه مدعی در این صورت چهل و نه کس شمشیر  
داشت باشد هر یک یک قسم خورند تا پنجاه قسم تمام میشود که فلانی خویش را کشته است قصاص  
ثابت میشود و اگر نه یاده از پنجاه کس داشته باشد بر پنجاه کس اقتضا میکند که یکی از ایشان  
مدعی باشد و ولی مقتول درین صورت نیز است میان تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس  
باشد بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند و همه یک قسم خورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر  
خویشیان او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویشی نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم خورند  
و اگر مدعی خود از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعا علیه خویشیان او پنجاه قسم خورند و مدعی  
او ساقط میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعا علیه قسم خورند و خویشیان نداشته باشد  
در این صورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین در این صورت گفته اند که هرگاه مدعا علیه  
نکول نماید خویشیان نداشته باشد و قسم بر مدعی کنند مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود  
و نیست است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را عطف بگوید و آیا در این قسم خوردن بی شرط  
پنجاه قسم شرط است یا نه میان مجتهدین درین سئله خلاف است و حاضر نبودن مدعا علیه در وقت

قسم خوردن پیش شرط نیست و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن نام کشته شده و کشته شده و  
 مخصوص بودن کشته شده و شرکای بودن او و نفع کشیدن او از عمر و خطا و شبهه و حاصل چهارم  
 در بیان قصاص و استیفا آن بداند که در کسی هرگاه شرکاء قصاص تحقیق شود و کسی را بکشد قصاص  
 لازم است و اگر چه کسی او را با کراه بران داشته باشد اما اگر طفل عیمنیز و دیوانه را با کراه بکشد  
 مأمور گرداند قصاص در این صورت بر او مقرر نیست و اگر جماعتی در کشتن شخصی شرکای باشند ولی  
 مقتول همه ایشان را میتوان کشت و زیاده و غریبهای ایشان را بپورته ایشان میدهند و اگر دوزن  
 یک مرد را بکشد هر دوزن را بعوض یک مرد میکشد و چه دوزن یک مرد حساب میشود و اگر یک زن  
 مردی را بکشد آنرا بعوض یک مرد میکشد و آیا نصف خونهای مرد را میگیرند خلاف است اقوی آنست که دیگر  
 چیزی از او نمیگیرند و اگر خونخشی مردی را بکشند هر دو را میکشد و نصف خونهای مرد بپورته ایشان  
 میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را بکشد هر دو را میتوان کشت و نصف خونهای  
 مرد را بپورته او باید داد و اگر در این صورت مرد را بکشد زن نصف خونهای مرد را بپورته او میدهند  
 و اگر زن را بکشد مرد نصف خونهای مرد را میدهند و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض آن زن  
 میکشند بعد از آنکه نصف خونهای او را بپورته او میدهند و اگر بنده آزادی را بکشد نگاه آزاد شود  
 قصاص لازم است و درین صورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی  
 مقتول مخیر است همه را میتوان کشت و زیاده و غریبهای ایشان را از خونهای کشته شده با قاعای  
 ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و آیا در بندگان تساوی و حریت  
 شرط است میان مجتهدین خلاف است درین سکه و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشد ولی مقتول  
 هر دو را میتوان کشت و نصف خونهای آزاد را بپورته او میدهند و زیاده و غریبهای مقتول را نصف  
 خونهای با قاعای او میدهند و غنیمت است حاضر ساختن دو عامل در وقت استیفا قصاص  
 و اعتبار آنست که هر آلوده نباشد خصوصاً در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت  
 زهر آلوده باشد ضمانت است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفا قصاص کردن را  
 باید برید نه جای دیگر را اگر ضایع کنند سر او را بریده باشند و آیا سر او را جدا میتوان کرد  
 اگر قائل بر مقتول را جدا کرده باشد میان مجتهدین خلاف است درین سکه و اقوی آنست که نمیتوانند

جدا کرد و جائز نیست گوش و بینی را بریدن یا با ب عرق کردن یا با تش سوزانیدن اگر چه جنایت باین  
 طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که با هر شیئی که کشت می شود کشت  
 او را و حرام است کشتن بشمشیر کند جهت دشواری اما چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست  
 و قصاص زن حامله جائز نیست تا آنکه بزاید طفل خود را بشیر دهد اگر کسی نباشد که او را بشیر دهد و اگر  
 کسی که قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و عرف ضروریات  
 دیگر شود از مال و دلی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خود را مقتول باشد  
 مگر زن و شوهر که ایشانرا قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص کردن مخصوص پدر  
 و خویشان پدر است و مادر و خویشان او را و حلی نیست و بعضی گفته اند امام را مطلق و حلی نیست  
 و دلی بی اذن امام قصاص نمیتواند کرد اما با اذن امام سنت است قصاص در قصاص عضو و بعضی  
 از مجتهدین در قصاص اذن امام را واجب میدانند و اگر دلی متعدد باشند محتاج بآن جمیع آنهاست و بعضی  
 از مجتهدین گفته اند که حاضران را قصاص میرسد و اگر دلی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری  
 و جدی داشته باشد ایشان قصاص و نمیشوند بلکه حکم کنند تا بالغ شود آن طفل و بعضی  
 گفته اند که اگر مصلحت در تحصیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و  
 اگر بعضی از ادلیا راضی بقصاص شوند و بعضی غویمای آن بعضی را قصاص میرسد بشرطی که  
 حصص جماعتی را که بخوبی راضی شده اند بدو و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در اسلام  
 قصاص کنند چه اگر در اکثر مسلمانان را بکشد از روی عداقت قصاص لازم است و جائز است  
 محجور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشند و فرسخو آنان ایشانرا نمیرسد  
 که مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جائز است پس اگر عزال کنند وکیل را  
 و پیش از آنکه عالم بعزل شود و قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضا  
 آدمی بآنکه موجب قصاص اعضای آدمی نیز تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد  
 چیزی که غالب تلف کند اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا آنچه تلف کند غالب یا قصد تلف کردن  
 و ثبوت آن نیز یکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سگ و خوک و در حیات قصاص  
 اعضا میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند در جاسی که خوب یا بد ثابت شود شمشیر باید خورد



و اگر کمتر از خون بها باشد قیاس شش قسم کند یعنی اگر نصف خون بها باشد چون یک دست سست قسم باید خورد  
و اگر خون بها می اعضا کمتر از شش یک خون بها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از سستین  
گفته اند که در اتصال اعضا نیز پنج قسم باید خورد و بشرط آنکه در خون بها ثابت شود و اگر کمتر باشد  
از حیت سست پنج قسم باید خورد و در شرطهای اتصال اعضا نیز همان بشرط اتصال نفس سست یا  
زیادتی یک بشرط دیگر و آن مساوی بودن اعضا است و صحیح بودن و عدم آن پس دست صحیح را  
بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح را ضعیف شود بعوض دست صحیح دست شل او  
برید جائز است بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جائز نیست و اگر قصاص کنند دست  
کنند ضامن است و عوض دست راست دست چپ نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد  
و اگر دست چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست او برید و اگر پای راست  
نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم کسی را که دو چشم  
داشته باشد که کند چشم او را بعوض چشم او که نمیتوان کرد و برعکس یک چشم صحیح او را بعوض  
او که باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خون بها نیز باید برید که یک چشم او بجای دو چشم سست پس  
در کوه کردن آن کل خون بها لازم است و اگر کسی چنان کرده باشد که بنیانی چشم کسی رفته باشد  
و حلقه بجای خود باشد کیفیت قصاص از دو طریق که در حدیث وارد شده است که پنجه را  
تیر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که در بآفتاب کرده باشند  
آنها بداند تا آنکه بنیانی از چشم برود و حلقه بجای خود باشد و اتومی در کیفیت قصاص از  
صورت آنست که به طریق ممکن باشد جائز است و گوش صحیح را در عوض گوش که باید برید  
بنی صحیح را در عوض بنیه که بویاف نشود و میتوان برید و ذکر مرد و جوان را بعوض ذکر مرد و بنیاید  
برید و ختنه کرده بعوض ختنه ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده باشد  
مثل آنرا باید کند بشرطی که دندان آن کس نکند و اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص  
نمیباشد و در رجوع و برین با اهل خبرت باید کرد و اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده  
و دیگر بیرون نمی آید و بعد از قصاص کردن بخلاف عادت بیرون آید بر و چیزی نیست و اگر  
دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد از او لازم است و دندان طفل را

اگر کتفه باشد انتظار بیرون آمدن بایک شید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید  
ارزش لازمست جهت مدتی که دندان نداشت باشد و اگر متغیر شده بیرون آید ارزش میگیرد و اگر  
طفل بمیرد پیش از آنکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارزش لازمست و دندان اصلی را  
جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی را عوض دندان زیادتی که  
در نخیر مکان باشد کند و اگر شخصی انگشت شخصی بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را  
باید بریده انگاه دست او را اگر انگشت بریدن سابق باشد و اگر بریدن انگشت دست سابق  
نباشد خونیهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که واجب باشد در وقت قصاص هرگاه  
یافت نشود خونیهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارعه یعنی زخمی که پوست سر را  
پشنگاند و در باضه یعنی زخمی که در پوست سرفروخته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در حاق  
یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و پیوسته نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد  
نیز قصاص میرسد و در استیفای آنها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار  
ندارد چه اعضا را در فرمی و لاغری تفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان  
را شکسته باشد یا از جاسے بجاسے دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه استیفای آن ممکن نیست بر آن  
این که البته زیادتی و نقصان واقع میشود در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف زخم  
را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و در هر دو ای معتدل تا آنکه از سیرت  
محموظ باشد و قصاص بغیر این جائز نیست و اگر در قصاص سرتی بهم رسد ضامن نیست و  
جائز نیست قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگر چه صبر کردن تا نیک شدن بهترست  
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت آنکه احتمال بر اینست  
بمردن و اگر چه در تصویرت داخل میشود و در قصاص نفس و هرگاه شخصی زخمی زنده بر عضو  
و بعد خوردن زخم بمیرد و متنبه شود مردن بواسطه زخم یا مرض و ران قصاص نیست بلکه  
قصاص عضو ثابتست مطالب دوم در بیان خونیهای آدمی و در آن چند فصلست  
فصل اول در بیان آنچه موجب خونریزی میشود و آنکه در شصت و شصت موضع خونریزی باید داد  
اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد

در استیفای  
قسطه قیقت  
فروع خطه و موع  
سبب اشتباه  
بعضی مساجد قاتل

و بر آدمی خورده و بکشد و توکم کشتن آدمی از روی شبهه بعد مثل آنکه شخصی را بواسطه ادب کردن نزد  
 بچپس که عاده گشاده نباشد و اتفاقاً بکشد او را ستون کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب  
 بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع در صورت قصاص لازم است اما اگر از هر دو جانب بخونبها  
 راضی شوند جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص بخونبها گرفتن  
 و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه ولی مقتول بخونبها گرفتن راضی شود و اجابت  
 نیز قاتل خونبها دادن چهارم در صورتی که کسی چاهی بکند بعد از آن در ملک دیگری بی اجازت  
 یا در راه مسلوک که مضرت را بر اوان باشد و دیگری نداند که چاه است و در چاه بمقتل آن کس که چاه  
 کند خونبها میدهد پنجم هرگاه و بسبب جمع شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبهاست مثل آنکه  
 کسی سنگ بر جاست بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پاشی کسی بر سنگ آید و در چاه افتد سابق ضامن  
 است و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضمان خونبها  
 بر دیگری است ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه تلف کند بعللاج از نفس و عضو اگر چه تهاطا  
 کرده باشد و اگر چه بیارافتن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیبی بکس که کرده باشد  
 و حافق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیارافتن طبیب کند پیش از مردن آیا خونبها  
 ساقط میشود مجتهدین را درین مسئله دو قول است ششم کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد  
 یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال آن کس گفته اند ششم بر دارنده  
 متاع هرگاه بر کسی خورده و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود و تخم کسی که زن  
 خود را در لعل گیر و یا جماع کند و بواسطه آن زن بمیرد ضامن خونبهای او است از مال خود  
 و هم کسی که قاضی فریاد کند و بواسطه آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا حیوانی بمیرد ضامن است  
 که خونبهای او را از مال خود بدد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او ضامن اند یا زوجه  
 کسی که بر کسی افتد و بکشد کسی را ضامن خونبها او است از مال خود و اگر خود بمیرد و خوت او بدست  
 و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله او است و اگر بار بیند از  
 خون هر دو پدر است و از هر هم هرگاه طفلی را از بلندی بر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و گناه  
 آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقاً بکشد ضامن خونبها او است از مال خود و تخم

آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جائی که مکان ایستادن نباشد کسی بر او غور دهد و بکشد و او را از راه  
خونیهای اوست چنانکه در هم هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد و صبح او را کشته باشد یا از خانه  
خونیهای اوست هرگاه که او ندانسته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگری او را کشته و اگر در راه  
بیایند آیا بر او خونبهاست یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر بیرون آوردن را با تمام  
کشته شده باشد بیرون آوردن در خصمان نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که در صورتی که در خصمان  
و اما اگر شخصی را بطلب و دیگری از خانه بیرون آید خصمان نیست یا نه در هم زمین شیر و منده هرگاه  
در خواب بر سر طفل بغلطد و او را بکشد عاقله او خصمان خونبهای طفل است و بعضی از مجتهدین گفته اند  
که اگر شیر مندی را از جهت افتخار قبول کرده اند مال خود بدیده و اگر جهت احتیاج قبول کرده  
خونیهای آن طفل را عاقله او میدهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله او میدهد پس از هم  
اگر شیر منده طفل شخصی را بگیرد و شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میان ولی طفل و آن زن  
در آن که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر منده گوید که این فرزندت است آنگاه ظاهر شود  
که دروغ گفته در صورتی که هرگاه فرزند را که ایشان شناسند حاضر نسازد خصمان خونبهای  
آن طفل است هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان گزند و او فرست  
کند و سوار را بیدارزد و بکشد درین مسئله سه قول است اول آنکه خونبها بر آن کس است که بدندان  
گزیده و آیین از حضرت امیر المومنین <sup>علیه السلام</sup> منقول است دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که بر او سوار بوده  
ثلث خونبها میدهند ثلث دیگر ساقط است چنانچه خود باعث سوار شدن شود آنکه اگر گزنده را بجا کرده باشد  
آن کس را در انداختن چینی که بی اختیار لغزش کرده باشد خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد  
خونبها بر کسی است که انداخته است و این قول سوم اقوی است و هرگاه زن شخصی دیگری را  
در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص را بکشد و زن شوهر را بکشد  
خونیهای آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خونبهای آن شخص  
بر دست و زن را بکشد شوهر بکشد و هرگاه شخصی که طفل را بدندان ولی خواهرش یا در کسی  
آن طفل غرق شود خصمان خونبهای طفل است خواه قصاص کرده باشد خواه نکرده باشد و بعضی  
از مجتهدین گفته اند اگر زن قصاص شود خصمان نیست هرگاه کسی در راه مسلمانانی بانی احدا

آورده باشد یا شنگ گذارد و راه شنگ شود و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن مویهای آن شخص است  
 هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست  
 بستی و یکم اگر زیاده ای شده شخصی بر کسی افتد و بکشد و آن کس عالم باشد ممکن باشد که صلاح کند  
 آنرا و کند ضامن مویهای او است بستی و دوم هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان  
 داشته باشد و با علم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن مویهای او است و اگر بی علم صاحب خانه  
 و تقصیر او کسی را تلف کند خلاف است میان مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست بستی و سوم هرگاه  
 کسی آتشی در ملک خود روشن کند و زنجیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند  
 بتلف دیگری ضامن مویهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روزهای باد در ملک خود آتش  
 روشن کند و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند بر دیگری بستی و چهارم هرگاه  
 شخصی تقصیر در حفظ چاروای خود کند و آن چاروای کسی را بکشد ضامن است مویهای آن کس را  
 که چاروای او تلف کرده چه واجب است بر صاحب چاروای است شده و در زنده محافظت اینها  
 بستی و پنجم هرگاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ در زنده او آن شخص را تلف کند ضامن مویهای  
 او است اگر چه بداند که سگ او در زنده است بستی و ششم هرگاه کسی بر چاروای سوار شود و یا  
 آن چاروای که در دست داشته باشد و بکشد و صاحب آن چاروای همراه آن چاروای نباشد  
 و دست کسی را بکشد ضامن مویهای او است اما آنچه بیایا تلف کند ضامن نیست بستی و هفتم  
 هرگاه سوار روی کسی آبی در دست داشته باشد و استاده باشد بدست یا بسرب یا بیای آن  
 چاروای کسی را بکشد ضامن مویهای او است و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند و ضامن  
 بودن مویهای هرگاه یکی طفل یا بیار نباشد بستی و ششم هرگاه صاحب چاروای کاری کند که چاروای  
 او بمیرد و کسی را بکشد ضامن مویهای او است بستی و نهم هرگاه کسی کاری کند که عقل کسی  
 بر طرف شود ضامن مویهای او است و اگر بعد از گرفتن مویها عقل او بحال خود باز آید  
 مویها را از او نمیتوان گرفت سنی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی گرسه شود که چیزی  
 نشنود و بشرطی که بایوس شوند از شنیدن او چیزی را مویهای او باید داده و اگر بایوس  
 نباشد از شنیدن بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود و انتظار باید کشید سنی و یکم هرگاه کسی



کاری کند که هر دو چشمهای آن کس چیزی نبیند خواه حلقه بحال خود باشد و خواه نباشد و خواه من چشمها  
 دوست سنی و دوم هرگاه کسی کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود و خواه من چشمهای او است و خواه  
 حال او بویهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نباشد بقسام عمل کند و در بعضی از اینها  
 و او شده که حضرت امیر المومنین فرموده که پند سخته را پیش مانع او بزند اگر چشمهای او پیراب  
 شود و دروغ میگوید سنی و سوم آنکه کسی کاری کند که ذائقه کسی بر طرف شود و بر قول بعضی از مجتهدین  
 سنی و چهارم آنکه کسی کاری کند که در وقت جماع منی او بدشواری آید و سنی و پنجم آنکه کسی کاری کند که از  
 حال نشود و سنی و ششم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود و بر قول بعضی از مجتهدین  
 سنی و هفتم آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند در زبان داشته باشد و اگر بعضی از حروف را  
 نتواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر سبب و شست خرف باید کرد و سنی و هشتم آنکه کسی کاری کند  
 که هر دو استخوانها که دندانهای آدمی در آن نشانیده و رایش بر روییده باشد کند هرگاه دندانها  
 بان نباشد سنی و نهم آنکه کسی کاری کند که گردن کسی بشکند و همچنان که بماند چنانکه کسی کاری کند  
 که بگلوله می شخیص چیزی فرو رود و چهل و یکم آنکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا از بند گویند  
 بر و چهل و دوم آنکه کسی هر دو استخوان دست را که آنرا ذراع گویند تا مفرق از دست بر و چهل و سوم  
 آنکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست بر و چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند  
 و همچنین است حکم اگر کسی را کوزه پشت کند بختی که قادر بر شکستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی ریه  
 زنده برد و دیگری و مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود و چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان  
 مرد را یا زن را بر و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین  
 چهل و هفتم آنکه کسی را بر و از پنج یا شش کسی را بر و اگر چنین باشد چهل و هشتم آنکه خصیه  
 کسی را بر و چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زن را بر و خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت  
 چون رتقا و خواه بکر و خواه غیر بکر و خواه بزرگ باشد و خواه کوچک باشد چاهم آنکه کسی زنی را  
 دخول بکند و موضع بول و غائط یا مخرج بول و حیض او را بدرد و یکی کند خواه شوهر باشد و خواه  
 اجنبی و خواه بان باشد و خواه غیر بان باشد و اگر شوهر باشد و خواه بان باشد و خواه ساقط است بچاه و یکم آنکه  
 هرگاه هر دو استخوان کسی را بر و بکشد یا استخوان برسد بچاه و دوم آنکه هر دو پای شخصی بر و یا مفصل ساق



پنجاه و سوم آنکه کسی گشتان هر دو دست کسی را برود و گفتار را بگذارد و پنجاه و چهارم آنکه کسی گشتان  
 پایها را برود و باقی را بگذارد و پنجاه و پنجم آنکه هر دو ساق پایهای کسی را تا زانو جدا کند و پنجاه و ششم آنکه  
 کسی هر دو زانوئی کسی را برود و تنها اما اگر با ساقین برود و هر دو یک خونبیا لازم است و پنجاه و هفتم  
 آنکه کسی استخوان و بر آدمی بشکند و سبب آن شود که همیشه غایب آید و پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت  
 بگری را با انگشت برود و مثانه او دریده شود و بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی را برود  
 یا بشکند و فاسد شود و شصتم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید و شصت و یکم کسی کاری  
 کند که موی سر کسی بیرون نیاید و شصت و دوم آنکه کسی بلبه های هر دو چشم کسی را برود و شصت و سوم  
 آنکه کسی موی مژه های هر دو چشم را بریزاند و دیگر بیرون نیاید و شصت و چهارم آنکه هر دو لب  
 را برود و شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از پنج بر و شصت و ششم آنکه کسی لبست و شصت و هفتم  
 کسی را بشکند و شصت و هشتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زن  
 بیفتد و شصت و نهم آنکه شخصی را در ماههای حرام بکشد و در خصوصیت خونبیا باید و در حقیقت  
 و ثلث خونبیا حجت کشتن در ماههای حرام و همچنین است حکم در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین  
 مطلب شوم در بیان خوبیهای اعضای آدمی و آن برسی و پنج قسم است قسم اول آنچه سبب  
 نصف خونبیا میشود و آن لبست امر است اول آنکه کاری کند که مویهای ابروی کسی برود و دوم  
 آنکه یک چشم کسی را بکند و سوم آنکه یک دست کسی را برود و تا نزد جوارم آنکه ذراع کسی را برود و تا رفتن  
 پنجم آنکه یک بازوی کسی را بریزد تا کتف هر گاه اینها را ندانند اگر یک دفعه ایشان را تا کتف  
 بریزند هم موجب نصف خونبیا است بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسی را بریزد تا مفصل  
 ساق و هفتم آنکه یک ساق پای کسی را بریزد تا زانو و هشتم آنکه زانوئی کسی را بریزد و اگر یک دفعه  
 یک پای تا زانو بریزند هم موجب نصف خونبیا است نهم آنکه یک استخوان رود که دندانها  
 و در دست بشکند یا بریزد و نهم آنکه یکی از لبهای شخصی را بریزد بر قول بعضی از مجتهدین یا نهم آنکه  
 یک پستان زن را بریزد و دهم آنکه یک عضو شخصی را بریزد بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه  
 یک طرف فوج را بریزد چهاردهم آنکه یک طرف شصت و گاه بریزد و نهم آنکه کاری کند که یک گوش  
 کسی خنثی نشود و شانزدهم آنکه یک گوش کسی را بریزد و هجدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی خنثی نشود

پنجم آنکه کاری کند که مزه های چشم کسی برود و نور چشم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی چیزی  
 نشنود و ششم آنکه دو سوار از آذینا دو پیاده در افتنا سه دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو  
 کشته شوند و رفته هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند و ششم دوم آنکه موجب خونبها و دود و شلخت خونبها  
 است و آن در صورتی است که کسی شپت کسی را بشکند و سبب آن شود که برود و پاشل شود و ششم سوم  
 آنچه در دود و خونبها باید و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها در دود است یا دندانها  
 و دوم هرگاه پشت کسی بشکند که از جماع کردن بقتل رسد و سوم هرگاه چیزی از شخصی زنند که عقل برود و چهارم  
 آنکه هرگاه چیزی بر گوش کسی بزنند و گوشش فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را بر بند و پنجم هرگاه  
 بینی کسی را بر بند و دیگر بویا را نشود و ششم چهارم آنچه موجب خونبها و زیادتى ارش است و آنوقت  
 است که پستان را زیاده ببرند و شیر آن منقطع شود و ششم پنجم آنچه موجب دود و شلخت خونبها میشود  
 و آن چهار امر است اول بریدن لب یا این شخصه بر قول بعضی از مجتهدین و دوم هرگاه کاری  
 کند که هر دو لبهای شخصه سست شود و از خلقت طبعی دراز تر شود و سوم هرگاه پلکهای بالا می چشم را  
 زایل کند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ شخصه است بر قول بعضی از مجتهدین  
 و ششم ششم آنچه موجب شلخت خونبها است و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی  
 از مجتهدین و دوم زایل ساختن پلکهای پایین چشم شخصه بر قول بعضی از مجتهدین و سوم بر طرف کردن  
 حائلی که میان دو سوراخ بینی است چهارم زبانه گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی  
 گذراندن که سوراخ آن بهم نیاید و ششم هرگاه پشت کسی را بشکند و آنگاه نیک شود و ششم آنکه کاری  
 کند که بول کسی منقطع شود و آنگاه نیک شود و ششم بریدن ذکر عینین هم بریدن خصیه راست کسی  
 بر قول بعضی از مجتهدین و ششم هرگاه بکارت زنی را با انگشت بر بند و بول و غائط او بند شود  
 یا از ششم هرگاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غائط او بیرون آید و از ششم بریدن انگشت نر خواه از دست  
 خواه از پای بر قول بعضی از مجتهدین و ششم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که باند زدن شکم او برود  
 چهارم آنکه کسی زخمی بر کسی زند که بخراپ و داغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین و ششم هفتم آنکه موجب بلع  
 خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو و دوم بریدن هر دو و سرتان هر دو و ششم  
 بر طرف ساختن جوی مزه یکی از دو چشم و ششم هفتم آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول

هرگاه تیر از دو سوراخ بینی کسی گذرانند و بعد از آن جراحت او بمی آید و دویم هرگاه شش کس در آبی  
 شنا کنند و یکی غرق شود و بر هر یکی از آن پنج کس باقی خمس غوینهای آن غرق شده واجبست  
 بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم و رانچ خمس غوینها در اول لازمست چون شکستن دوازده دندان  
 پیشین شش از پائین که ابتدای دندان پیش باشد و انتهای دندان آن پیشتر و شش بالا بطریق  
 مذکور قسم دهم آنچه در روئید خمس غوینها لازمست و آن دو امرست اول شکستن دوازده دندان  
 که از دندانهای پیش نباشد و دوم هرگاه کسی کاری بکند که هر دو خصیه بزرگ شود و قسم یازدهم  
 آنکه در دو چپا خمس غوینهاست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه بزرگ  
 شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پا را نزدیک بگذارد و قسم دوازدهم آنکه موجب سدس  
 غوینهاست و آن در صورتیست که از یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند و آنگاه آن جراحت  
 آن نیک شود و قسم سیزدهم آنچه موجب عشر غوینهاست و آن بر پنج قسم اول بریدن انگشت  
 خواه از پا و خواه از دست و دوم چیزی گذرانیدن از یک سوراخ بینی بعد از آن که جراحت نیک  
 شود و سوم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک نشده باشد از شکم بنیاد و خواه مرد  
 باشد خواه زن خواه جود باشد خواه نصاری و خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در دنیا  
 عشر غوینها دادن لازمست چهارم بریدن سر مسلمان مرده را پنجم آنکه زخمی بر آدمی زنند  
 که با خون رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد و قسم چهاردهم آنچه در نصف عشر غوینهاست  
 که بجا و شقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین  
 که ابتدای آنها از دندان پیش باشد و انتهای آن از همان دندان قسم پانزدهم آنچه در نصف  
 نصف عشر غوینهاست که نسبت و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امرست اول شکستن یکی از  
 شانزده دندان غیر از دندان پیش که مذکور شد و دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد  
 و شانزدهم آنچه در ثلث غوینهای آن عضو لازمست و آن ده امرست اول آنکه کاری  
 بکند که چشم کسی فرو رود و چه در ثلث غوینهای چشم است و دوم بریدن نرمی هر دو  
 گوش چه در حدیث آمده که ثلث غوینهای گوش صحیحست و سوم شل ساختن بینی کسی چهارم  
 کردن دندان زیادتی شخصی چه در آن کردن ثلث غوینهای دندان اصلیست اگر تنها کند

لحس از انباشت  
 در شکم کس با دلق  
 و کس بران سفوف  
 دندانها را در غرق  
 و در صورت از غرق  
 خمس غوینهاست  
 در شکم کس با دلق  
 و کس بران سفوف  
 دندانها را در غرق  
 و در صورت از غرق  
 خمس غوینهاست

باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی درین لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی چه در آن  
 ثلث خونهای انگشت اصلی است ششم مثل کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونهای انگشت صحیح  
 است هفتم گرفتن استخوان عضوی چه در آن ثلث خونهای آن عضو لازم است هشتم شگافتن هر دو  
 لب آدمی بطرفی که دندانها نمایان شود چه ثلث خونهای هر دو لب لازم است خواه تمام لبها  
 شگافته باشد و خواه بعضی نیم بریدن انگشت نریقول بعضی از مجتهدین دهم شگافتن یک لب با دندان  
 ثلث خونهای لب لازم است یازدهم آنچه در دو ثلث خونهای آن عضو لازم است و آن چهار  
 امر است اول مثل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست و خواه از پا و دوم کندن ناخن انگشتان  
 و بیرون آمدن آن سیاه سوئم آنکه استخوان عضوی را بشکنند و آن عضو باطل شود چهارم هرگاه  
 کار کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع نشود و قسم یازدهم آنچه در خمس خونهای آن عضو  
 برود لازم است و آن چهار امر است اول شکستن هر عضوی و دوم هرگاه زخمی زنده بر عضو شخصی  
 که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونهای شکستن آن عضو لازم است سوئم آنکه کاری کند  
 که لبها شگافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونهای لبهاست چهارم شگافتن  
 یک لب و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونهای یک لب است قسم نوزدهم آنچه در آن  
 چهار خمس خونهای هر عضوی لازم است و آن دو امر است اول هرگاه استخوان عضوی را بشکنند  
 آنگاه نیک شود و دوم هرگاه استخوان عضوی را بکنند آنگاه نیک شود چهار خمس خونهای گرفتن  
 لازم است قسم بیستم آنچه هشت یک خون با در آن لازم است چون بریدن یک سر پستان مرد  
 قسم بیست و یکم آنچه در یک شتر لازم است چون خار صرد آن زخمی است و در سر که پود است را  
 بشکافند قسم بیست و دوم آنکه در آن دو شتر است چون دامیه و آن زخمی است و در سر که از پوست  
 گذشته باشد و بگوشت رسیده باشد بسیار فر و غرقه باشد قسم بیست و سوم با ضعه که در آن  
 شتر لازم است و آنرا نیز متلاحمه گویند و آن زخمی است و در سر که آن از گوشت فر و غرقه باشد  
 قسم بیست و چهارم آنکه در آن چهار شتر لازم است چون سحاق کبک سیرین و سکونیم و آن زخمی است  
 و در سر که از گوشت گذشته باشد و پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد و در آن  
 چهار شتر لازم است که مذکور شد قسم بیست و پنجم آنچه در آن پنج شتر لازم است و آن وضع است

در عذرات علی و کریم  
 قواعد الاستقامت درین  
 تمام مودعاتی است  
 از دست و پا و آن تمام است  
 از لب و فک و دندان  
 از انگشتان و نصف و  
 از آن که خفته باشد  
 از ظاهر و آن را در یک  
 نیم

و آن زخمی است که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم نسبت و ششم آنچه در آن  
و شتر لازم است چون ما شوم که آن زخمی است که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد  
و مثله که استخوان را از جایی بجای دیگر نقل کرده باشد قسم نسبت و هفتم آنکه در آن همی و شتر لازم است  
چون ماموم و آن جراحتی است در سر که بخاطر لطمه که دماغ آدمی در آنجا است رسیده باشد و آنرا ام المراس  
گویند و بعضی از مجتهدین همی و شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونهای است قسم نسبت و شتر آنکه در آن  
همی و شتر و ثلث شتر و زیاده از ثلث لازم است چون دماغ و آن زخمی است در سر که بخاطر لطمه  
و دماغ را بشکافند و درست از آدمی که باین زخم زنده باشد قسم نسبت و شتر آنکه در خونهای او تپا  
بآن عضو بیدار کرد چون خار حبه و است مثلاً چه در آن نصف شتر باشد قسم همی ام آنچه در و شتر  
طلا لازم است و آن سه امر است اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد و دوم منی را بی خصوصت  
زن آزاد وائی در بیرون فرج او ریختن چه در این صورت لازم است بر آن کس که ده مثقال  
طلا بآن زن بدهد شوم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد  
قسم همی و یکم آنچه در و است مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که لطفه بعد از آنکه  
در رحم زن قرار گیرد بقیه قسم همی و دوم آنچه در و چهل مثقال طلا لازم است و آن آنست که  
کسی کاری کند که از شکم زنی لطفه بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بقیه قسم همی و سوم  
آنچه در خصوصت مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی لطفه بعد از آنکه  
مضغه شده باشد یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بقیه قسم همی و چهارم آنچه در و شتر و مثقال  
طلا لازم است و آنچنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد بقیه  
قسم همی و پنجم آنچه در و صد مثقال طلاست و آن چنانست که کسی کاری کند که طفلی کامل و تمام  
خلقت که متحرک نشده باشد بقیه و اگر مادر طفل خود را انداخته باشد خونهای قسمی که مذکور شد  
لازم است که بیدار بدهد مطلب چهارم در بیان آنکه در چند موضع نصف خونهای غیر ضروری است  
و در چند موضع تمام خونهای ساقط است بنا که در بستاند و در موضع که خونهای تمام ساقط میشود و در و  
موضع نصف خونهای ساقط میشود و اما آن بستاند و در موضع که خونهای تمام ساقط میشود و اول آنکه در  
مقتول عضو کند قاتل را از خونهای او اگر ولی نداشته باشد امام ولی او است و آیا امام را میرسد که عضو کند

لطمه در بنای بدن از شتر  
در بدهد زخم غیره است  
که بستاند آن پنج شتر است  
و در بنای است شتر است  
بر آن از و شتر است  
سی و شتر و شتر و شتر  
و بعضی همی و شتر است  
و طلاست که بستاند طلاست  
است شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر  
کمال قاتل است



میانه مجتهدین خلاف است و در دم آنکه شخصی تیری اندازد و هرگاه شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص خنجر نکند و تیر بر او خورد و یکشد ستم آنکه در بنده سوار یا پیاده در انهای دویدن بر یکدیگر خورد و بگریزند چنانچه آنکه باریکسی را از بلندی بنیدازد و در زیر کسی را یکشد پنجم آنکه خود را کسی بر سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی بنحایت کسی آید بزدی کردن کشته شود هفتم حرامی بر سر مسلمانان آید و کشته شود هشتم آنکه کسی را بجهت قصاص کشته شود نهم آنکه مقتول کافر حرمی باشد یا زنی باشد که بشیر الطحزیه عمل نکند و نهم آنکه مسلمان باشد که کفار را سیر کنند او را و ممکن نباشد فتح جز یکشتن آنها یا زدنهم آنکه زن شخصی بگریز از بخت خود برود و پنهان کند و شود بر او واقف شود و یکشد آن مرد را و زدنهم آنکه کسی در راه و وسیع باشد امام بنانی احداث نماید یا سنگی نصب کند و بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه نادان و بیچاره شخصی که بر سر راه نصب کرده بی علم او بقتل کسی را یکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که یاد نباشد و ملک خود بقدر احتیاج آتش روشن کند و سیرت کند بفرقتن کسی یا زدنهم آنکه چارواشی شخصی که بر و سوار باشد یا میکشیده باشد یا پیای کسی را یکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونبیا از او بگیرد آنگاه او را یکشد و هرگاه در نیت صورت عفو کند خونبیا ساقط میشود و چهاردهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرد و سیرت کند ببردن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبیا ساقط میشود و چهاردهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبیا بگیرد آنگاه سیرت کند ببردن چه ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبیا ساقط است و نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد و آنگاه دستهای آن کس را عوض آن ببرد و سیرت یا ولی کند و شبانی سیرت نکند چه در نیت صورت ولی میتواند کشت او را اما اگر ببرد پیش از کشتن ولی خونبیا از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین ستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبیا او نه از شغال طلا باشد بزند آنگاه آن غلام آزاد شود آنگاه ببرد و قصاص میتوان کرد و زنه غلام و اگر عفو کند خونبیا نمیتواند گرفت زیرا که خونبیا دستهای آن مال آقای غلام است بستم و یکم هرگاه کسی خود را یکشد بستم و دوم هرگاه کسی بجهت انطام کسی را کشته باشد و ببرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین و اما آن دو موضع که نصف خونبیا ساقط میشود اول آنکه در مرد آزاد سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورد و هر دو کشته شوند چه در شمشیر یک نصف خونبیا ببرد و دیگر میدهد و ستم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعضی



آن مرد و دست زن را بر بند آنگاه برایت کنند و مرد و بیهوش آنگاه ولی مرد از کشتن عفو کند نصف خونهای  
ساق و دست و طلب بچم در بیان مقدار خونهای قتل عمد و خطا و شبهه بعد و آن بر هفت قسم است  
قسم اول خونهای مرد و مسلمان اگر بر طفل باشد بدانکه خونهای مرد و مسلمان در صورتی که کسی او را  
بغیر حق عموگشته باشد و از هر دو طرف بخونباراخی شوند یکی از شش چیز است اول صد شتر  
که پنج سال رفته باشد یا بیشتر که ملت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت هر یک ده شقال طلا  
باشد یا صد و بیست و در هم باشد و دوم دویست گاد که در عرف آنها را گاو گویند سوم دویست حله و  
هر حله دو جامه از بر و پنبی است و معتبر نیست که اسم جامه مرد صادق آید چنانچه آنکه هزار گوسفند  
یا هر فقی که در گاو مذکور شود و میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده شقال طلا باشد یا صد و بیست و در هم  
چهارم صد شتر یا شقال طلا شرعی خالص ششم ده هزار در هم شرعی فقره و فرقی نیست درین شش چیز  
سیاه قتل عمد و شبهه بعد و خطا مگر سبب چیز اول سن شتر را چه در صورتی که بخنجا و شبهه بعد گشته باشد  
صد شتر میباید و در بیان طریق که در حدیث صحیح تصریح بآن دارد شده بیست شتر ماده یکساله است  
شتر نر و ماده سه ساله و مثنی شتر و سه ساله و مثنی شتر سه ساله و در شبهه بعد آنچه در حدیث وارد شده  
چهل شتر خوب ساله است و مثنی شتر سه ساله و مثنی شتر دو ساله باید و دوم آنکه در صورتی که بعد یا شبهه  
بعد گشته باشد خونهای را از اصل مال خود میدهد و در صورتی که بخنجا گشته باشد عاقله او میدهد  
و نر و ماده باشد که معنی عاقله در خانه مذکور شود و مستحق آنکه در قتل عمد خونهای را در یکسال میگیرند و آنچه  
سال از وقت کشتن است در آخر سال و در زیاده از یکسال دادن بر آن نیست مگر رضای قتل  
مستقول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونهای را عاقله باید گرفت در آخر سال و در  
شبهه بعد و در دو سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونهای و در آنرا هرگاه  
اطهار اسلام کند خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونهای مسلمانانست و بعضی  
گفته اند که مثل خونهای یهودان است و در هر دو قسم است و در خونهای زن مسلمان و آن نصف خونهای  
مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد شقال طلا یا پنج هزار در هم  
فقره و در خونهای اعضا چنانچه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آنکه خونهای آن  
عضو ثلث خونهای مرد و برسد آنگاه خونهای عضو زن نصف خونهای مرد است و قسم سوم

خونهای خشنی و آن سه ربع خونهای مرد است ششم چهارم خونهای زنی که طفل در شکم داشته باشد چود و دو  
 خونهای زن و سه ربع خونهای مرد لازم است ششم پنجم خونهای مرد وجود و آن ششصد و درهم شرعی است  
 ششم ششم خونهای زن آن چهار صد و درهم شرعی است ششم ششم خونهای غلام و آن قیمت  
 اوست بشرطی که خونهای آزاد را زیاده نباشد و خونهای اعضای غلام بشرطی است که در خونهای  
 اعضای آزاد مذکور نشد پس هر چه سبب نصف خونهای آزاد میباشد در غلام نصف قیمت میشود  
 همچنین در عضوی که در آزاد محسوب شرع خونها مقرر نباشد قیاس غلام باید کرد و در قیمت او  
 پس آنچه در غلام قیمت کنند و آزاد را باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطاب بر کسی زند  
 که خونهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد یا قیمت آنرا  
 بگیرد و اگر شخصی غلام شخصی را زخمی زند که خونهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار  
 دارد که غلام را بدهد یا قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگذارد و چیزی را طلبد مطلب ششم در بیان  
 آنچه سبب ارش یعنی تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع  
 ارش لازم است اول آنکه کسی کاری کند که سبب آن چیزی بگلولی شخصی فرو نرود و دوم آنکه  
 کسی شپش دیگری بشکند آنگاه نیک شود ششم آنکه کسی کاری کند که موی خرو کسی بریزد و قبول  
 بعضی از مجتهدین و بعضی در نیصورت خونها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی  
 کف را بریزد پنجم آنکه بعد از بریدن کف دست کسی از استخوان زند چیزی برود ششم آنکه دست زیاده  
 کسی را بریزد ششم آنکه بریدن سرهای پستان بر قبول بعضی از مجتهدین ششم بریدن رگ سبب  
 و آن چیزی است در زن که مثل شپش زمار است و مرد پنجم آنکه چیزی در شکم کسی نهد که بول یا  
 غائط او بیرون آید و ششم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشود آنگاه نیک شود  
 یا نه و ششم آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود و و ششم آنکه پستانهای زنی را  
 بریزد و شیر از منقطع شود یا بیرون آید چه در نیصورت خونها باز یا دوقی ارش باید دانست و ششم  
 هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که خریطه و ماخ و شبگافد چه درین صورت ثلث خونها با ارش  
 باید داد چهارم هرگاه کسی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قبول بعضی از  
 مجتهدین و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر سرخ شود و یک شقال نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش شقال

طلا و اگر زرد شود سه مثقال طلا و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن آدمی واقع شود نصف آنچه گفته اند باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زن است پانزدهم حیوان کسی را که عینا ک کند و در صورت تفاوت عینا ک شدن او را باید بدین شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشد و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه گوشت او را خورد و آنچه در صورت تفاوت قیمت میان کشته و زنده را باید داد و آیات مالک را در خصوص میرسد که گوشت کشته را بر دو وقتیت آنرا که خریده ام من بده مجتهدین را درین سبب دو قول است اگر تفاوت نداشته باشد و اگر فروض عدم قیمت باشد مثل آنکه گوشتی را در جحر کبشتند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد و قسم آنکه گوشت آن حرام باشد چه قیمت آنرا باید داد و در روزی که کشته اند بطریقی که قیمت آنچه از مرده قیمت دارد چون موی و چشم و ویر و مانند آنرا کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته که قیمت علی را از روز غصب تا روز تلف میدهند و قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است قسم اول سنگ شکاری و در آن چهل درهم باید داد و بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که قیمت آنرا باید داد و قسم دوم سگ که گله را محافظت کند و در آن یک بره لازم است و بعضی از مجتهدین نسبت درهم گفته اند و بعضی گفته اند قیمت آنرا باید داد و قسم سگ که محافظت بانع میکند و در آن بیست درهم لازم است بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت آنرا لازم میدانند چنانکه سگ که محافظت بانع و زراعت میکند و در آن قنیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم حوک کسی را که حلال داند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شتر و ادر اگر تلف کند باید داد و خاتمه در بیان تحقیق عاقله و کفاره قتل و در آن دو بحث است بحث اول در کفاره بندگان و کشتن مسلمان یا غیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد چون طفل ایشان اگر چه در شکم باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا بشیه بجز واجب است که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد اگر ولی مقتول بخوبی ناراضی شود و اگر او را بکشد آیا کفاره واجب است یا نه خلاف است اقرب آنست که واجب است و از مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجب است هرگاه کسی کاری کند که سبب آن کار کسی کشته شود مثل آنکه سنگ در جاست که ملک او نباشد و انداختن یا کاروی آنجا گذاشتن

اظهار باشد و نام مستتر شود و واجب است که در حق خود را بکشد و همچنین کفار و نیست اگر کار  
 بشر الطاف و مکر و نیت و خواه و نیت و همچنین کفار و نیست کسی که خود را بکشد و همچنین کفار و نیست اگر کار  
 کند که زن حامله نچرخد و شکم او دست بنید از دلش طانگه بچرخد و شکم حرکت نکند و باشد و خلقت او تمام نباشد و حجت دوم  
 در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جامعیتی اند که خونهای کسی را که خویشانشان کشته باشند از روی خطا میدهند چون پدر  
 و فرزندان و خویشانشان پدری و شرط عاقله است اول آنکه خویشانشان پدری باشند پس بر مادر و خویشانشان مادر  
 خونها دادن واجب نیست و دوم مردان باشند چه بر زنان واجب نیست و سوم بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست  
 چهارم عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم مالدار باشند و وقت دادن خونهای پس اگر مفلس باشند در آن وقت  
 واجب نیست برایشان اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را بگذاشتن عادل ثابت ساخته باشند پس  
 اگر کشته اقرار کند یا صلح کند خونها بر عاقله واجب نیست هفتم آنکه بخاطر کشته باشند پس اگر عداوت کشته باشند خونها بر عاقله  
 نمیدهند ششم آنکه کشته شده آزاد باشند چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند هفتم آنکه کشته شده جو و نباشد چه جو را عاقله نیست  
 و هفتم آنکه کشته شده آزاد باشند چه بنده را عاقله نیست و میرا می او و خیر است در دادن خونها یا دادن اعلام بدست ولی  
 مقتول و هرگاه این شروط تحقق شود خونها را در کشتن ایشان دهند اگر چه ایشان در آن حال از قاتل میراث  
 نبرند خونها را میدهند و هرگاه خویشانشان موجود نباشند عاقله او کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود باشد  
 عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر خدایتی که از او سرزند من خصمن او باشم و اگر او نیز موجود نباشد  
 عاقله او امام است و بر عاقله در کشتن حمد و شبهه عمد چیزی لازم نیست از خونها مگر آنکه کشته شده مرده باشد یا اگر خنجر باشد  
 چه در خصوصیت بعضی از مجتهدین گفته اند که خویشانشان نزد یک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله اینها  
 و دادن لازم نیست هرگاه چاره یا اعلام او کسی را بکشد بلکه در خصوصیتها از مال قاتل باید داد و وجود آن عاقله را در  
 بلکه قاتل متعمد خونهای کسی است که کشته باشند خواه عمد و خواه خطا و اگر جود آن چیزی نداشته باشد اعلام عاقله ایشانست  
 زیرا که امام خبریه از ایشان میگوید و خونها را از امام بر عاقله قسمت میکند بحسب پای خویش و بعضی از مجتهدین گفته اند  
 که مال را ایشان نمیقتل طلا میدهند و فقیر ایشان چهار یک ثقال و قول اول اولی است و اقرب آنست که قسم میکنند  
 امام آنرا بحسب برای خویش بر عاقله و بطریق مراتب میراث پس اگر فرزندان از عده خونها بیرون نتوانند آمد  
 یا پسر بی باشد یا پسر و برادران یا فرزندان ایشان تا در باشند ایشان میدهند و همچنین اگر عاجز باشند

اعوام و اولاد ایشان می بینند و همچنین اگر ایشان نیز عاجز آیند اعوام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند  
کنند و اگر نباشد غرض من بر سره و اگر نباشد امام می دهد و شریک اند و خولیشان حاضر و غایب پس در نتیجه و در  
شرع آن شهر چیزی نبوده پس حکم شرع غایب که بر ایشان نیست کنند و حکم شرع با خطا و حکم با اجتماع و از بر سر  
نویسند پس در غیر حکم از روی خطا عاقله او می دهد و نگاشته داعی دولت قاهره نظام ساوی گوید که از  
عولیش نتیجه افضل المتأخرین بهاء الملة به الدین محمد علی رحمه الله استماع رخصت که روزی نواب اقدس علی شای  
احسینی الموسوی الصفوی مجلس رسالیشان حاضر شده بودند بحث و مینت عاقله در میان بود و نواب اعلی  
که عاقله چه معنی دارد ایشان فرمودند عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خود نمایی کش  
را ایشان می دهند نواب اعلی فرمودند که حکمت در صورت چه باشد که شخصی کسی را بکشد و با وجود اجتماع  
بریند ایشان و رجواب فرمودند که ظاهر حکمت درین آنست که چون خولیشان دانند که خولیش ایشان هرگاه  
بکشد ایشان را خود نمایی باید داد و نگذارند که هرگز در دنیا کنند و ناچار جاری کند و اتهام در بازداشتن او از  
نواب نموده باشند و همیشه محافظت کنند او را و سبب آن شود که دیگر کسی را نکشد نواب اعلی فرمودند  
و در آن نیز این خواهد بود که آن شخص همیشه منت کش می نشیند و خولیشان باشد و همچنین کاری نکنند آید  
نواب و غرض از این پادشاه دین پناه جو ان نجات منرا و ارتخت را بمیان برکات خولیش و بالذات نصرت  
و خیر می و کامرانی مقرون دارد و در این مورد از سبب یارین این پادشاه را مستحکم کرده اعدای دین و دولت را  
مستحکم و مشکوک دارد و بحق البنی و آله الامجاد علیهم الصلوٰة والسلام الی یوم النصارح یارب عای خسته و ملاک  
و ختم این کتاب به عای دولت و قهر من کرده شد امید که نظیر نظر که میانش نواب هایون ارفع اقدس علی گردیده سبب  
مطالب و مقاصد این عای خسته و ربانی هم از خواصل انعامات این پادشاه که در دولت مختار باد و بر اعدا منطف و بره من  
و ربکی از پادشاه شرف اطاعات و عبادات عای و وظیفه دعا گوئی و دوام دولت ابد قرن شاهی ظل الی قیام و اقرار  
و لقا الحکیم علی خواصل نعمت و کوفل مبرات و حسنات و خیر اکل الاله و سیاه و منه التوفیق فی البدو و اختتام و کان الی  
من انما یلزم اجمعه آخر العشر الثانی من السنة الثانیة و الثمانین بعد الف من الهجرة النبویة المصطفویة علی  
الفصل فی صلوة و تحنیه علی ید جمیع المذنبین نظام الدین محمد بن نظام القهرشی السادی عفی الله عنهم بالبنی الوصی  
النجباء الکرام ببلدة ساوه صینت من الآفة حاء اوسه لیا و مسلما یا اسما که از سر









